



بنیاد پژوهش‌های اسلامی  
آستان قدس قم

# تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

محقق: دکتر محمد علی قربانی  
موضوع: تاریخ تقلید در شیعه

موضوع: تاریخ تقلید در شیعه

موضوع: تاریخ تقلید در شیعه

تاریخ تقلید در شیعه  
دکتر محمد علی قربانی  
چاپ اول: ۱۳۶۰

دکتر محمد علی قربانی

از مسائل مهم تاریخ تشیع که در سیر تحولی خود شایان توجه خاصی می باشد، مسئله اجتهاد و تقلید است. درباره سیر تحوّل اجتهاد از سوی دانشیان عامه و خاصه نوشته هایی در دست است، اما درباره سیر تحوّل تقلید شیعه تاکنون کار مستقلی انجام نپذیرفته است.

از این رو، کتاب حاضر شاید نخستین تألیف مستقل در این باره باشد. در این اثر به سبب تازه بودن موضوع سعی شده است تاریخ تقلید در شیعه از جنبه های گوناگون بررسی و علاوه بر توجه به بُعد تاریخی، ابعاد دیگری مانند کتاب نگاری، ادوار تقلید، بحث فقهائی، مرجعیت، رساله های عملیه، حوزه ها و مدارس فعال شیعه و فهرست نام فقهاء و مراجع تقلید شیعه و چندین مقوله دیگر، در ۸ فصل (به اعتبار تبرک جستن به ولی نعمتman، امام هشتم علیه السلام) مورد توجه قرار گیرد. برای انجام این پژوهش به علوم گوناگونی همچون تاریخ اسلام و تشیع، فقه و اصول، رجال و درایه، علم قرائت و تجوید، علم حدیث و ... مراجعه گردید. همچنین سعی شد تا جای ممکن منابع و مسانیدی مفید و سودمند برای محققان و پژوهشگران ذکر گردد که همه این ها می تواند براعتبار و اهمیت این تألیف بیفزاید.

تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحوّل



چاپ ۱ ۹۷۸۹۶۴۹۷۱۷۱۱۱۱

۱۸۰.۰۰۰ ریال

پرونگاه (۶) به نشر برادرس صعود

تلفن: ۳۶۶۹۶۹۲

Islamic Research Foundation  
Astan Quds Razavi  
Mashhad - IRAN

ISBN: 978-964-971-711-1



9 789649 717111



# تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحوّل آن

دکتر محمدعلی قربانی



قربانی، محمدعلی، ۱۳۴۳ - .

تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن / محمد علی قربانی. - مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۳.  
۴۵۴ص.

ISBN 978-964-971-711-1

فیبا.

۱. اجتهاد و تقلید - تاریخ. ۲. اصول فقه شیعه - تاریخ. الف. بنیاد پژوهشهای اسلامی. ب. عنوان.  
۱۳۹۳ ت ۲ / ۱۶۷ / BP  
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۲۹۷ / ۳۱  
۳۷۵۶۴۹۶



## تاریخ تقلید در شیعه

و سیر تحول آن

دکتر محمد علی قربانی

ویراسته سید ابوالقاسم موسوی

چاپ اول: ۱۳۹۴ / ۲۰۰۰ نسخه، وزیری / قیمت ۱۸۰۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۹۱۷۳۵-۳۶۶

مراکز توزیع:

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۳۲۲۳۰۸۰۳

فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۳۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۳۷۷۳۳۰۲۹

[www.islamic-rf.ir](http://www.islamic-rf.ir)

[info@islamic-rf.ir](mailto:info@islamic-rf.ir)

حق چاپ محفوظ است



## فهرست مطالب

۳	..... فهرست مطالب
۹	..... پیشگفتار

### بخش اول

#### تعاریف و مباحث عام

۱۱-۱۲۴

۱۳	..... فصل اول: تقلید و مباحث آن
۱۳	..... تقلید در لغت
۱۴	..... تقلید در اصطلاح
۱۶	..... در بیان حقیقت و ماهیت تقلید
۱۹	..... جواز تقلید و ادله آن
۳۸	..... ادله قائلان به عدم جواز تقلید
۴۳	..... قلمرو و محدوده تقلید
۵۳	..... مبحث دوم: تقلید در مسائل اصول فقه
۵۶	..... مبحث سوم: تقلید در مبادی استنباط
	..... مبحث چهارم: تقلید در موضوعات مستنبطه عرفیه و لغویه و موضوعات صرفه و موضوعات مستنبطه و ماهیات مخترعه شرعیه
۵۹	.....

#### ۴ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

- تقلیدی نبودن اصل تقلید ..... ۶۱
- نسبیت اجتهاد و تقلید ..... ۶۵
- کیفیت تحقق تقلید ..... ۷۰
- تبعض در تقلید ..... ۷۱
- نسبت بین اجتهاد و تقلید ..... ۷۲
- تجزیه در تقلید ..... ۷۳
- مقام اول: امکان اجتهاد تجزی ..... ۷۴
- مقام دوم: در احکام تجزی ..... ۷۸
- فصل دوم: فقه و مباحث آن** ..... ۸۶
- نکته اول: فقه در لغت ..... ۸۶
- نکته دوم: دوره‌های فقه و فقها ..... ۸۶
- سیر تاریخی تقلید (تقلید عام) ..... ۹۴
- سیر تاریخی تقلید نزد شیعه (تقلید خاص) ..... ۹۶
- ۱- تشیع سیاسی ..... ۹۹
- ۲- تشیع اعتقادی ..... ۱۰۴
- ۳- تشیع محبتی (محبت به اهل بیت علیهم‌السلام) ..... ۱۰۸

### بخش دوم

#### سیر تاریخی تقلید نزد شیعه

۱۲۵ - ۳۴۹

- فصل اول: پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم‌السلام ..... ۱۲۷
- دوره اول: تقلید در زمان حضور معصومین علیهم‌السلام ..... ۱۲۷
- پیروی احکام در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ..... ۱۲۷

فهرست مطالب □ ۵

۱۳۰	مکه، اولین پایگاه فقه
۱۳۶	مدینه، دوران گسترش تشریح
۱۳۶	۱- قرآن:
۱۴۸	۲- سنت
۱۵۲	کتابت حدیث در زمان رسول اکرم ﷺ
۱۵۷	پیروی احکام پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ
۱۵۸	زمان امیرالمؤمنین علی ﷺ
۱۷۴	دوران امامت امام حسن مجتبی، سیدالشهدا و امام سجاد ﷺ
۱۸۷	دوران امامت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ﷺ
۱۹۷	مدرسه امام باقر و امام صادق ﷺ و کیفیت القای احکام
۱۹۷	الف) مجالس عمومی در تدریس فقه و حدیث
۲۰۴	ب) مجالس خصوصی در تدریس فقه و حدیث
۲۲۰	اصول اربعمأه (چهارصدگانه)
۲۲۸	دوران امامت امام کاظم ﷺ (۱۵۰ هـ. ق) تا زمان غیبت صغرا (۲۶۰ هـ. ق)
۲۳۱	روایات و راویان این دوره
۲۳۸	نظام وکالت
۲۴۶	شکل گیری دو پدیده در این دوره
۲۴۶	الف) مجموعه های مسائل
۲۴۶	۱- سؤالات آزمونی
۲۴۸	۲- سؤالات شرعی
۲۴۹	ب) مکتوبات ائمه ﷺ
۲۵۲	نمونه هایی از مکتوبات حدیثی این دوره
۲۵۶	دوران غیبت صغرا
۲۵۹	نواب اربعه



۶ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحوّل آن

- ۱- عثمان بن سعید عمری سَمَان ..... ۲۵۹
- ۲- ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری ..... ۲۶۰
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح ..... ۲۶۱
- ۴- ابوالحسن علی بن محمد سَمُرّی ..... ۲۶۱
- نگرشی کلی به پیروی احکام در زمان حضور ..... ۲۶۲
- ۱- کتاب و سنّت ..... ۲۶۵
- ۲- رجوع کردن به ائمه اطهار علیهم السلام ..... ۲۶۶
- ۳- معرفی افراد از طرف ائمه علیهم السلام ..... ۲۶۶
- ۴- رساله و توقیع نویسی ..... ۲۶۷
- ۵- مسئله وکالت در امور مالی ..... ۲۶۷
- ۶- کتاب‌های فقهی ائمه اطهار و اصحاب ائمه علیهم السلام (اصول چهارصدگانه) ... ۲۶۸
- فصل دوم: تقلید در زمان غیبت** ..... ۲۶۹
- دوران غیبت کبرا ..... ۲۶۹
- دوره اول: پیروی از احکام در زمان محدثان ..... ۲۶۹
- الف) پیدایش جوامع حدیثی ..... ۲۷۰
- ب) پیدایش کتب فقهی فتوایی ..... ۲۸۰
- دوره دوم: تقلید در زمان تحوّل اجتهاد ..... ۲۸۲
- دوره سوم: تقلید در زمان اوج اخباریگری ..... ۲۸۴
- دوره چهارم: تقلید از زمان وحید بهبهانی تا زمان معاصر ..... ۲۸۸
- تقلید از زمان شیخ مرتضی انصاری رحمته الله علیه تاکنون ..... ۲۹۲
- نگرشی کلی به تقلید در زمان غیبت ..... ۲۹۷
- فصل سوم: سیر علمی تقلید** ..... ۳۰۰
- گفتار اول: بحث اجتهاد و تقلید در کتاب نگاری و تألیف ..... ۳۰۰
- گفتار دوم: سیر بحث تقلید در عبارات فقها و کلمات آنان ..... ۳۰۸

فهرست مطالب □ ۷

گفتار سوم : سیر بحثی تقلید	۳۱۳
بحث اول: اختلاف در مفهوم تقلید	۳۱۳
بحث دوم: تقلید از اعلم	۳۲۲
بحث سوم: تقلید از میت	۳۲۷
تقلید از متجزی	۳۳۷

**بخش سوم**

**مرجعیت و مباحث مرتبط**

۴۴۴ - ۳۵۰

فصل اول: مرجعیت	۳۵۲
گفتار اول: معنای فقه، فقیه، مفتی، مجتهد، مرجع تقلید	۳۵۲
گفتار دوم: دوره‌های مرجعیت	۳۵۷
گفتار سوم: تعیین مرجعیت	۳۶۳
۱- تعیین مرجع توسط استاد کل وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵)	۳۶۳
۲- انتقال مرجعیت به شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۷)	۳۶۴
۳- تعیین مرجع توسط شیخ جعفر کاشف الغطاء	۳۶۴
۴- تعیین مرجع توسط شیخ خضر بن شلال (م ۱۲۵۵)	۳۶۵
۵- انتقال مرجعیت به صاحب جواهر	۳۶۵
۶- تعیین مرجع توسط صاحب جواهر (م ۱۲۶۶)	۳۶۶
۷- انتقال مرجعیت به میرزا مجدّد شیرازی (م ۱۳۱۲)	۳۶۹
۸- انتقال مرجعیت به میرزا محمدتقی شیرازی (م ۱۳۳۸)	۳۷۱
۹- تعیین مرجعیت توسط میرزا محمدتقی شیرازی	۳۷۲
۱۰- تعیین مرجعیت توسط سید ابوالحسن اصفهانی	۳۷۳

۸ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

۳۷۴	فصل دوم: رساله‌های عملیه
۳۷۴	گفتار اول: سیر تحول نگارش رساله‌های عملیه
۳۸۵	گفتار دوم: رساله‌های عملیه در طول تاریخ تشیع
۴۱۳	فصل سوم: حوزه‌های فعال شیعه
۴۱۳	۱- مدرسه مدینه منوره
۴۱۴	۲- مدرسه کوفه
۴۱۵	۳- مدرسه قم و ری
۴۱۷	۴- مدرسه بغداد و نجف
۴۱۹	۵- حوزه حله
۴۲۱	۶- حوزه جبل عامل
۴۲۱	۷- حوزه اصفهان
۴۲۳	۸- حوزه کربلاء
۴۲۳	۹- حوزه سامرا
۴۲۴	۱۰- حوزه خراسان
۴۲۵	نمودار مرجعیت و حوزه‌های فعال شیعه
۴۲۶	فصل چهارم: فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت
۴۴۵	منابع و مأخذ



## پیشگفتار

تاریخ تشیع مملو از فراز و نشیب‌هاست؛ حوادثی که گاه مایه ملال و گاهی باعث جلال؛ دورانی مقهور قدرت‌های ظالم و برهه‌ای در کنار قدرت‌ها و حکومت‌ها بوده و همواره تا به امروز این چنین امتداد داشته تا به دست ما رسیده است. خوشبختانه این پرچم هنوز در فراخنای تاریخ در اهتزاز است. از مسائل مهمی که در تاریخ تشیع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و تحولاتی را پشت سر گذاشته، مسئله اجتهاد و تقلید است. در سیر تحوّل اجتهاد از سوی علمای شیعه و سنی کارهایی صورت گرفته و مکتوباتی در دست است، ولی درباره سیر تحوّل تقلید شیعه کار مستقلی صورت نگرفته و در ضمن پاره‌ای از کتب اوراقی به صورت پراکنده در این زمینه نگاشته شده است. به هر حال با توجه به اهمیت این مسئله و تقریباً بکربودن آن موضوعی تحت عنوان تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحوّل آن به این جانب سپرده شد که سرانجام پس از زحمات فراوان و تلاش‌های شبانه‌روزی این‌گونه به ثمر نشست که شاید اولین تألیف مستقل در این زمینه باشد. در اینجا ذکر چند نکته ضروری است:

۱- در تألیف این کتاب به سبب تازه‌بودن موضوع آن، لازم بود که به کاوش

در علوم مختلفی بپردازم، لذا در تحقق این مهم ناچار شدم مطالعات و تحقیقاتی در تاریخ اسلام و تشیع، فقه و اصول، رجال، علم قرائت و تجوید، علم حدیث، درایه و ... انجام دهم. همچنین در تألیف این کتاب کوشیدم تا حد امکان، منابعی را که می‌تواند برای محققان و پژوهشگران رهگشا باشد بیان کنم که همه این‌ها می‌تواند بر اعتبار و اهمیت این تألیف بیفزاید.

۲- آنچه در ابتدا از عنوان تاریخ تقلید در شیعه به نظر می‌رسد، سیر تاریخی تقلید در شیعه است، ولی بنده در تحقیقاتم تاریخ تقلید را فقط در مقوله تاریخی بودن آن مورد لحاظ قرار ندادم، بلکه سیر بحثی و کتاب‌نگاری و چندین مقوله دیگر را نیز در این زمینه بررسی کردم که از تصفح فصل‌های آن آشکار می‌گردد.

۳- هیچ کاری بدون زحمت و تلاش به نتیجه نمی‌رسد؛ لذا این جانب برای تحقیق در این زمینه به محضر اساتید و بزرگان بسیاری شتافتم و از محضر پرفیضشان خوشه‌ها چیدم و سرانجام این کار را به پایان رساندم که امیدوارم مقبول ارباب معرفت واقع گردد و خداوند به برکت وجود علمای اعلام و آیات عظام که عمری در راه اعتلای کلمه توحید و اهتزاز پرچم ولایت علوی تلاش کردند، حقیر را نیز در زمرهٔ خادمان آنان محسوب بدارد.

و عین الرضا عن کل عیب کليلة و عین السخبط تبدی المساویا

محمدعلی قربانی

مشهد مقدس



**بخش اوّل**

**تعاريف و مباحث عام**







## فصل اول

### تقلید و مباحث آن

#### تقلید در لغت

تقلید مأخوذ از قلاده و قلاده چیزی است که در گردن انسان ، اسب یا شتر برای اعمال حج افکنده می شده است.

ابن فارس در *مقاییس اللغة* نوشته است: قلّد، القاف واللام والبدال اصلان صحیحان يدل أحدهما علی تعلیق شیء علی شیء ولیه به ، والآخر علی حفظ و نصیب (القلد) فالأول التقليد ، تقلید البدنة و ذلك آن تعلق فی عنقها شیء لیعلم أنها هدی ثم قال : و يقال قلّد فلان فلاناً قلادة سوء: إذا هجاه بما یبقى علیه وسمه فإذا أكدوه قالوا : قلّده طوق الحمامة: أي لا يفارقه كما لا يفارق الحمامة طوقها.<sup>۱</sup>

و ابن منظور در *لسان العرب* نوشته: قلّدت المرأة فتقلّدت هی، و فی الحدیث قلّدوا الخیل - إلى أن قال: - و منه التقليد فی الدین و تقلید الولاية الاعمال، تقلید

۱. مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۹.

البدن: أن تجعل في عنقها شعار يعلم به أنها هدى، وقلده الأمر: ألزمه إياه.<sup>۱</sup>  
 و طریحی در مجمع البحرین آورده است: «و فی حدیث الخلافة فقلدها رسول الله ﷺ علیاً علیه السلام» ای ألزمه بها ای جعلها فی رقبته و ولاه أمره.<sup>۲</sup> و آنچه که از این کلمات و نظایر آن به دست می‌آید این است که اگر این ماده از باب تفعّل ساخته شده باشد؛ مثل اینکه گفته شود: «تقلدت السیف» یا «تقلدت المرأة» معنایش این است که: «تقلد الفاعل بشيء من السیف والقلاذه». یعنی به گردن خود چیزی را افکند و خود را در اختیار دیگری قرار داد. و اگر از باب تفعیل ساخته شده باشد؛ مثل اینکه گفته شود: «قلدت الخیل» یا «قلدت المرأة»، معنایش این است که: «تقلد المفعول بشيء يصلح التقلد به»؛<sup>۳</sup> یعنی به گردن دیگری چیزی را افکند و اعمال خود را به عهده او گذاشت.

### تقلید در اصطلاح

تقلید در اصطلاح فقها و اصولیان، معانی متعددی دارد؛ از جمله:

- ۱- عمل به گفتار دیگری بدون حجّت که محقق قمی این قول را به عنصری، صاحب معالم و سید صدرالدین در شرح وافیه نسبت می‌دهد.<sup>۴</sup>
۲. پذیرفتن گفتار دیگری در احکام شرعیه بدون دلیلی بر خصوص آن حکم. این قول منسوب به فخر الاسلام در شرح مبادی است.<sup>۵</sup>

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۳۲.

۳. الرسائل الاربع، ص ۱۲۰.

۴. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۱۴؛ مفاتیح الاصول، سید مجاهد، ص ۵۸۸.

۵. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۱۴؛ مفاتیح الاصول، سید مجاهد، ص ۵۸۸.

۳. گرفتن گفتار بدون حجّت. این قول را صاحب فصول به علمای اصول نسبت می‌دهد.<sup>۱</sup>
۴. پیروی قول دیگری. این قول را شیخ در رساله خویش نقل می‌کند.<sup>۲</sup>
۵. پذیرش گفتار دیگری که مستند به اجتهاد باشد. این قول صاحب جامع المقاصد است.<sup>۳</sup>
۶. گرفتن گفتار دیگری برای عمل. این قول مرحوم آخوند خراسانی است.<sup>۴</sup>
۷. متعهد شدن به عمل براساس گفتار مجتهد معینی هر چند هنوز بدان عمل نکرده، بلکه هنوز فتوایش را به دست نیاورده است که این رساله مجتهد را بگیرد و بدانچه در آن است ملتزم باشد در تحقق تقلید کفایت می‌کند.
- و هو الالتزام بالعمل بقول مجتهد معین و إن لم يعمل بعد بل و لو لم يأخذ فتواه فإذا أخذ رسالته والتزم بما فيها كفى في تحقق التقليد.<sup>۵</sup>
- ۸- استناد به رأی مجتهد در مقام عمل است. الاستناد إلى رأی المجتهد في مقام العمل. و شاید مراد کسانی که تقلید را به عمل معنا کرده‌اند همین باشد؛ زیرا تقلید به نفس عمل محقق نمی‌شود مادامی که عمل مستند به فتوای دیگری در هنگام عمل نباشد.<sup>۶</sup>

---

۱. همان.

۲. رساله اجتهاد، شیخ انصاری، ص ۵۱.

۳. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۱۴؛ مفاتیح الاصول، سید مجاهد، ص ۵۸۸.

۴. کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۳۴.

۵. عروة الوثقی، کتاب تقلید، ج ۱، ص ۴، ۵، مسأله ۸؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۰؛ الرسائل

الاربع، ص ۱۲۰.

۶. بحوث فی الاصول، محقق اصفهانی، ص ۱۴.

با توجه به معانی یاد شده، مشخص می‌شود که تقلید اصطلاحی از معنای لغوی خود عدول نکرده است. بنابراین مقلّد کسی است که قلاده را در گردن دیگری قرار می‌دهد و متقلّد کسی است که قلاده را در گردن خودش قرار می‌دهد و قلاده را به گردن می‌گیرد.<sup>۱</sup>

در واقع، مقلد عملش را که مطابق قول مجتهد است، همانند قلاده در گردن آن مجتهد قرار می‌دهد و عمل خود را بر گردن و عهده و ضمان مجتهد می‌گذارد.

### در بیان حقیقت و ماهیت تقلید

برخی تقلید را عمل بقول غیر معنا کرده‌اند. براین معنا اشکالاتی وارد شده است: الف) مرحوم آخوند در ردّ این قول فرموده است: «تقلید مقدم بر عمل است حال اگر تقلید عبارت از نفس عمل باشد، لازم می‌آید که عمل بدون تقلید باشد».<sup>۲</sup> و به سبب این اشکال مرحوم آخوند تقلید را اخذ به قول من غیر دلیل معنا کرد.

ولی در جواب ایشان باید گفت که دلیلی بر لزوم سبق تقلید بر عمل نیست؛ زیرا دلیل معتبری برای کلمه تقلید وارد نشده است؛<sup>۳</sup> آیه، روایت، اجماع و

۱. الرسائل الاربع، ص ۱۲۱.

۲. کفایة الاصول، ج ۲، ص ۲۱۶؛ الرأی السدید، ص ۲۳.

۳. البته در وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰، باب من ابواب صفات الفاضی ذم بر ترک تقلید من المفروض طاعته وارد شده است و در ج ۲۶، ص ۷، باب من ابواب المقدمات من جامع احادیث الشیعه ذم عمل بر قیاس و حثّ اخذ به تقلید وارد شده، ولی این دو روایت ربطی به تقلید اصطلاحی ندارد و همچنین در روایت احتجاج وارد شده، ولی به واسطه ارسال

حکم عقلی مستقلى بر وجوب و لزوم عمل براساس تقلید نیست تا واجب باشد که تقلید مقدم بر عمل باشد وگرنه لازم می‌آید عمل بدون تقلید باشد، بلکه آنچه بر عامی لازم است (یا جایز است به مقتضای ادله مذکوره در باب تقلید) این است که تقلید لازم است و اگر شخصی عمل به قول مجتهد کند یا اخذ به کلام او نماید، عرفاً صدق می‌کند که او تقلید کرده است ولو عمل براساس تقلید صدق نکند.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر اینجا بین تقلید و حجت خلط شده است؛ چون آنچه که بر مقلد لازم است، اتیان عمل براساس حجت است، تقلید عبارت از عمل براساس حجت است و لازم نیست که عملش براساس تقلید باشد؛ زیرا دلیلی بر این مطلب نیست.

ب: اشکال دیگر از صاحب *فصول* است که ایشان فرموده است: «اگر تقلید عبارت از عمل باشد، در عبادات دور لازم می‌آید؛ زیرا وقوع عبادت متوقف بر قصد قربت است و قصد قربت متوقف است بر علم به بودن این عمل از عبادت. بنابراین اگر علم به بودن این عمل از عبادات، متوقف باشد بر وقوع این عمل دور لازم می‌آید».<sup>۲</sup>

توضیح اینکه شاید مراد صاحب *فصول* این باشد که وقوع عبادات در خارج متوقف بر قصد است و قصد قربت متوقف بر علم به بودن این عمل از عبادات است و علم به این مطلب برای عامی متوقف بر تقلید است، حال اگر تقلید عبارت از عمل باشد؛ یعنی وقوع عبادت در خارج. بنابراین لازم می‌آید وقوع

حجت نیست. (الرأى السدید، ص ۲۳؛ القول المفید فی الاجتهاد و التقليد، ص ۱۲۲).

۱. الرأى السدید، ص ۲۳؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۱۶؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۱.

۲. الفصول، ص ۴۰۷.



عبادت در خارج متوقف باشد بر وقوع عبادت در خارج و این همان دور صریح است.

در جواب ایشان باید گفت که علم به بودن این عمل از عبادات برای عامی، متوقف است بر قول مجتهد جامع شرایط نه اینکه متوقف بر تقلید باشد. بنابراین دوری نیست.<sup>۱</sup>

ج) اشکال سوم از ناحیه مرحوم شیخ انصاری است که فرموده است: اگر تقلید عبارت از عمل باشد، ممتنع است که عمل بر صفت وجوب یا ندب واقع شود زمانی که مجتهدان در چیزی مثل غسل جمعه اختلاف کنند، بلکه ممتنع است که بر صفت مشروعیت منعقد شود زمانی که اختلاف در مشروعیت آن عمل شود؛ مثل اختلاف در مشروعیت نماز جمعه در زمان غیبت و نماز قصر در چهار فرسخی و وجه امتناع این است که وقوع عمل در خارج بر صفت وجوب یا ندب یا مشروعیت از اموری است که تحقق پیدا نمی‌کند جز به تقلید، حال اگر تقلید عبارت از عمل خارجی باشد، لازم می‌آید وقوع عمل در خارج متوقف بر وقوع عمل در خارج شود.

در جواب مرحوم شیخ باید گفت که وقوع عمل بر صفت وجوب یا ندب یا مشروعیت محقق نمی‌شود جز به قول مجتهد جامع شرایط نه به تقلید.<sup>۲</sup>

نتیجه مطالب مذکور این است که تقلید می‌تواند به معنای عمل باشد، ولی آنچه که به نظر این جانب می‌رسد، این است که تقلید یک مفهوم عامی دارد، (و آن اینکه مکلف نسبت به تکالیف اجتهاد نکرده حجّت داشته باشد). که عبارت باشد

۱. کفایة الاصول، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۴.

از پیروی و اطاعت و حجت داشتن برای مقام عمل یا بنا بر عمل براساس حجت و این مفهوم عام مصادیقی دارد که گاهی با عمل، گاهی با التزام به عمل، گاهی با متابعت قول غیر، گاهی با اخذ رساله و...<sup>۱</sup> می باشد و عرفاً بر همه این موارد تقلید صادق است؛ یعنی به کسی که التزام به عمل داشته باشد ولو عمل نکند مقلد گفته می شود و عنوان تقلید اینجا صادق است و همینگونه در سایر موارد و این مفهوم عام با معنای لغوی نیز یکی است و از آن عدول نکرده است.

### جواز تقلید و ادله آن

مكلف برای اینکه عذر و امانی در طریق امثال احکام الهی داشته باشد، باید یکی از این سه عمل را انجام دهد: اجتهاد، احتیاط یا تقلید؛ واضح است که اجتهاد برای همه اشخاص ممکن نیست و همچنین احتیاط تام نیز مستلزم حرج است، علاوه بر اینکه معرفت همه موارد در احتیاط دشوار است. بنابراین برای غالب مردم و عوام بهترین راه همان تقلید است.

برای جواز تقلید به ادله اربعه استدلال شده است و ما هر یک را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- دلیل اول برای جواز تقلید که عمده دلیل در این باب می باشد، عبارت است از سیره عقلا و متشرعه در جمیع اعصار و جمیع صنایع و علوم مختلفه بشری، چنانکه جاهل رجوع به عالم می کند؛ چه در امر معاش یا معاد و کما اینکه مریض به طبیب مراجعه می کند و برای ساختن بنا به معمار و مهندس و... مراجعه می شود.

و از شارع نیز ردعی در این زمینه با کثرت ابتلا بدان وارد نشده است و

سکوت شارع در این زمینه با اینکه این مطلب کثیر الدوران و الابتلاء بوده و هست، دلیل بر جواز تقلید است.<sup>۱</sup> به نحوی که مرحوم آخوند در این زمینه ادعای بداههٔ جبلی و فطری بودن تقلید را کرده است.<sup>۲</sup>

ولی مرحوم آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی بر این مطلب اشکال کرده و فرموده، فرق است بین جبلی و فطری؛ فطری آن قضیه‌ای است که قیاسات‌ها معها باشد، مثل الاربعة زوج لانقسامها بمتساویین. بنابراین لزوم تقلید عند الشارع او عند العقلاء از این قبیل نیست، بلکه اینکه علم در مقابل جهل، نور و کمال بشر است، این امر فطری است.

و جبلی به معنای اموری است که نفس، شوق و رغبت بدان دارد کما اینکه تحصیل علم و رفع جهل به وسیله علم عالم جبلی بشر است، ولی تقلید شرعی - که انسان به دنبال عالمی برود و بدون مطالبه دلیل حرفش را بپذیرد- جبلی بشر نیست.

علاوه بر اینکه جمع بین بداهه، جبلی و فطری بودن، درست نیست؛ چون فطری اصطلاحی مناسب بداهت است، ولی مناسب با جبلی نیست و فطری عرفی مناسب جبلی است نه بداهه.<sup>۳</sup>

۲- دلیل دوم دلیلی است که مرحوم آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی، آیه الله خوئی، و صاحب فصول، صاحب قوانین مرحوم شیخ نیز این را بیان

۱. الرأی السدید، ص ۲۵؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۱۸؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۴؛ الرسائل

الاربع، ص ۱۳۰؛ مصباح المنهاج، ص ۹.

۲. کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۳۵.

۳. نهایة الدراية، ج ۶، ص ۳۹۹.

کرده‌اند و آن دلیل انسداد می‌باشد که عبارت است از:  
الف) هر مکلفی می‌داند واجبات و محرماتی در شریعت هست که امثال  
آن‌ها لازم می‌باشد.

ب) و می‌داند که در افعالش او را رها نکرده‌اند که هر عملی خواست انجام  
بدهد؛ یعنی در اعمالش مهمل نیست. نتیجه این دو علم این است که لازم است  
خروج از عهده تکالیف و طریق خروج از عهده تکالیف منحصر است در یکی از  
سه راه: اجتهاد، احتیاط و تقلید؛ اما اجتهاد که برای همه ممکن نیست و احتیاط تام  
هم در جمیع ابواب فقه ممکن نیست؛ زیرا موجب حرج است و اما احتیاط  
ناقص نیز کافی نیست و بر همه کس میسر نمی‌باشد. بنابراین متعین می‌شود بر  
عامی که تقلید کند.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، کیفیت امثال تکالیف مولا یا به تحصیل علم است تا تمکن  
از امثال علمی پیدا کند که بوسیله سماع از معصوم و غیر آن حاصل می‌شود و  
یا به اتیان جمیع محتملات است تا قطع به امثال پیدا کند و اگر این دو ممکن  
نبود به سبب عسر و حرج و یا عدم امکان طریق احتیاط و موارد آن، عقل  
دنبال طریق دیگری در فهم تکالیف و امثال آن‌ها می‌گردد تا لغویت و نقض  
غرضی لازم نیاید و آن راهی را که عقل پیشنهاد می‌کند.

یا اجتهاد است که هو تحصیل الحجّة علی الحکم لمن یتمکن منه (آن به دست  
آوردن حجّت بر حکم است نسبت به کسی که می‌تواند بدان دسترسی داشته  
باشد) و یا تقلید است که هو الاستناد الی من له الحجّة علی الحاکم (آن استناد به

---

۱. الرسائل الاربع، ص ۱۳۰؛ الرأی السدید، ص ۲۴-۲۵؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۳۸؛ نهاییة

الدراية، ج ۶، ص ۳۹۹.

کسی است که حجت بر حکم دارد).

و اگر اجتهاد ممکن نیست، لازم است عمل به ظن کند عقلا که همان تقلید باشد، زیرا طریق دیگری برای عامی غیر از تقلید باقی نمی ماند.<sup>۱</sup>

البته لازم بذکر است دلیل انسداد به نظر آیه الله خوئی و مرحوم کمپانی در حق مجتهد باطل و مردود است، ولی در حق عامی امکان دارد که به نحو مذکور جاری شود.<sup>۲</sup>

۳- دلیل سوم، اجماع است، البته این اجماع چون محتمل المدارک است حجت نیست، علاوه بر اینکه اجماع محصلی در مقام نیست و اجماع منقول هم که حجت نمی باشد.

۴- آیه نفر: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>۳</sup>.

(شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند چرا از هر گروهی از آنان عده‌ای کوچ نمی کنند تا تفقه در دین نمایند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند شاید آنان بترسند و خودداری کنند.)  
صاحب فصول و مرحوم شیخ انصاری این آیه را از جمله ادله‌ای که برای

۱. نهاية الدراية، ج ۶، ص ۴۰۰.

۲. الرأي السديد، ص ۲۵؛ الرسائل الاربع، ص ۱۳۱.

۳. توبه (۹): ۱۲۲: «شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان عده‌ای کوچ نمی کنند تا تفقه در دین نمایند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند».

جواز تقلید ذکر شده است آورده‌اند.<sup>۱</sup> و کیفیت استدلال آن، چنین است: مستفاد از آیه این است که به حکم لولا تحضیضیه، تفقه و انذار و تحذر عندالانذار واجب است.<sup>۲</sup> و غایت انذار و تفقه، وجوب حذر است. بنابراین اگر قول فقیه و منذر حجت نباشد، لازم می‌آید لغویت وجوب حذر<sup>۳</sup>؛ به عبارت دیگر این آیه یک دلالت مطابقی دارد و آن وجوب حذر است بر منذران و یک دلالت التزامیه دارد که عبارت است از حجیت قول متفقه و مجتهد در حق کسی که حذر بر او واجب است که بدین وسیله برایش تحذر حاصل می‌شود. بنابراین قول مفتی در حق مستفتی حجت است تعبداً ولو برای او علم حاصل نشود. حضرت آیه الله خوئی و عده‌ای دیگر از علما به این آیه تمسک کرده‌اند برای حجیت فتوا و جواز تقلید.<sup>۴</sup> در استدلال به این آیه اشکالاتی شده است که ما برخی را نقل می‌کنیم:

(الف) در زمان صدور این آیه شریفه، مسلمانان احکام خود را از رسول خدا ﷺ و پس از ایشان از ائمه معصومین علیهم السلام سؤال می‌کردند و امر تفقه به اندازه امروز طویل و عریض نبود که احتیاج به تحصیل علوم؛ چون لغت، اصول، نحو، صرف، رجال، قوانین تعارض بین ادله و غیره داشته باشد، بلکه این آیه شریفه ناظر به حکایت احکام از رسول خدا ﷺ و اوصیای آن حضرت است و نظر به حجیت خبر واحد دارد.<sup>۵</sup>

۱. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. الرسائل الاربع (القول المفید)، ص ۱۳۲.

۳. الرأی السدید، ص ۲۶؛ الرسائل الاربع، ص ۱۳۲.

۴. الرأی السدید، ص ۲۷؛ التنقیح، ج ۱، ص ۸۵-۸۸.

۵. الرأی السدید، ص ۲۶.



جواب از این اشکال واضح است؛ زیرا عنوانی که در آیه آمده، عنوان تفقه است و راوی لازم نیست که فقیه باشد، بلکه لازم است عارف به الفاظ روایت باشد. بنابراین آیه اختصاصی به راوی ندارد، علاوه بر اینکه فرقی بین تفقه در صدر اسلام و در عصر ما نیست، جز به کثرت و تراکم مسائل؛ زیرا در صدر اسلام نیز، راوی سؤال از لغت و علاج تعارض و غیره می‌کرد و امام علیه السلام از آن‌ها جواب می‌داد که امروزه نیز کاربرد دارد؛ مانند: خذ ما وافق الكتاب و ما خالف العامه...<sup>۱</sup> (آنچه موافق کتاب و مخالف عامه است بگیر).

ب) ظاهر از این آیه انذار به معنای مطابقی است و این عمل شأن واعظ و خطیب است که مردم را انذار می‌کند به آنچه که در کتاب و سنت است و در بیان این امور اندازی نیست، مگر به دلالت التزامی که آن نیز ظاهر از آیه نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

در جواب این اشکال باید بگوییم که این معنا با تفقه در دین مناسبت ندارد؛ زیرا واعظ و خطیب را متفقه در دین نمی‌گویند، ولی در آیه شریفه انذار را متفرع بر تفقه در دین قرار داده است. بنابراین ظاهر از انذار نیز انذار به «ما تفقهوا فیه» است.<sup>۳</sup>

ج) آیه نفر درصدد بیان لزوم تحذر به هنگام انذار نیست تا شما به اطلاق آن تمسک کنید و بگویید واجب است تحذر؛ چه مفید علم باشد یا نه، بلکه آیه درصدد بیان این است که کوچ کردن برای همه مردم ممکن نیست، پس چرا

۱. الرأی السدید، ص ۹.

۲. القول المفید، ص ۱۳۳.

۳. مصباح المنهاج، ص ۹.

عده‌ای از هر فرقه برای تفقه و انذار کوچ نمی‌کنند. و اما اینکه شرایط منذر و متحذر به هنگام انذار چیست، آیه از آن ساکت است. بنابراین دلالت این آیه از حجیت قول مفتی و راوی اگر مفید علم نباشد ساقط است<sup>۱</sup> و به عبارت دیگر، این اشکالی است که مرحوم شیخ و مرحوم آخوند بر این آیه کرده‌اند که خلاصه آن این است: آیه اطلاقی ندارد تا شامل صورت علم و ظن بشود، بلکه ممکن است مراد از «لعلهم یحذرون» خصوص صورتی باشد که قرینه موجود است که از انذار برای آن‌ها علم و یقین به حکم الله حاصل شود یا منذران متعدد باشند که از قول آن‌ها انسان یقین کند؛ زیرا ظاهر «لعل» عدم وجود ملازمه بین ماقبل و مابعد آن است؛ نظیر اینکه گفته شود: «انصح زیداً لعله یقنع» (زید را نصیحت می‌کنم شاید بپذیرد). بنابراین صورت ظن را که محل نزاع است شامل نمی‌شود، لذا برای این آیه قدر متیقن در مقام مخاطب وجود دارد و از این جهت مقدمات حکمت تمام نیست و اطلاق منعقد نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

در جواب از این اشکال می‌توان گفت که نفس همین آیه دلیل بر حجیت قول فقیه است؛ زیرا این آیه می‌گوید، اگر فقیه بعد از تفقه، انذار کرد، واجب است تحذر؛ زیرا لفظ «لعل» ملازمه بین ماقبل و مابعد خود را (یعنی حذر و انذار) نمی‌فهماند، ولی منافاتی با مطلوبیت حذر بعد از انذار ندارد؛ زیرا حذر غایت انذار قرار داده شده است که ظاهرش مطلوبیت حذر بعد از انذار است؛ نظیر اینکه گفته شود: «احسن لزید لعله ینفعک او ادفع له عشرة دراهم لعله

۱. القول المفید، ص ۱۳۳؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۲۳؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۵؛ الفقه، ج ۱،

۲. مصباح المنهاج، ص ۱۰، عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۳۳؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۵.

یستغنی عن طلب الناس» که ظاهر این عبارت این است که احسان و دفع دراهم کافی در حسن نفع و استغنا است. اگر بگویید شاید امر دیگری دخالت داشته باشد، می‌گوییم با تمسک به اطلاق این احتمال مدفوع است.

بنابراین، اینکه در آیه ملازمه‌ای بین انذار و حذر قرار نداده، برای این است که توقع عصیان از مردم می‌رود و آنان تجاهل به حجیت فتوا می‌کنند، نه اینکه به سبب عدم حجیت فتوا باشد.<sup>۱</sup>

(د) صدر آیه دلالت بر حرمت کوچ جمیع می‌کند: ﴿ماکان المؤمنون لینفروا كافة...﴾ و در ذیل آیه نسبت به بعضی امر می‌کند: ﴿لیتفقّوها فی الدین و لینذروا...﴾ و امر واقع بعد از حظر، مفید و خوب نیست، بلکه مفید استجاب است؛ نظیر آیه: ﴿فاذا حللتهم فاصطادوا...﴾ بنابراین آیه دلالت بر وجوب تفقه، انذار و حذر نمی‌کند.

در جواب باید گفت، بله همین جور است که شما می‌گویید امر بعد از حظر مفید و خوب نیست، ولی در آیه شریفه در صدر آیه لولا تحضیضیه آمده است که در مقام ملامت کردن است و بر امر مکروه یا مستحب ملامتی نیست. بنابراین، امر بعد از حظر مفید و خوب نیست، ولی اینجا قرینه‌ای وجود دارد که می‌فهماند این امر دلالت بر وجوب می‌کند. علاوه بر اینکه صدر آیه مفید حرمت و نهی نیست، بلکه آن جمله خبریه منفی است و می‌گوید همه مؤمنان برای تفقه نمی‌روند؛ زیرا معاش آن‌ها مختل می‌شود، پس چرا بعضی برای تفقه نمی‌روند. و این اخبار از یک امر واقعی است نه مقام انشا و نهی.

(ه) در ذیل آیه آمده است ﴿لعلّهم یحذرون﴾ و ترسیدن یک امر نفسانی و

غیراختیاری است و امر غیراختیاری متعلق وجوب و حرمت نیست و مطلوب ما در باب تقلید وجوب عمل بر طبق فتوای مجتهد و ترس از مخالفت آن است.

در جواب باید گفت، حذر در لغت به معنای دفع کردن چیزی است که در او خطر است؛ مثل «خذوا حذرکم»؛ یعنی اسلحه‌تان را بگیرید تا بدان دفع خطر کنید. معلوم است که دفع ضرر به عمل کردن است نه به خوف باطنی و مطلوب در باب تقلید عمل کردن است نه خوف باطنی. بنابراین تفقه و انذار لازم است تا مردم از خود دفع خطر کنند و این با اتیان تکالیف و ترک منهیات می‌باشد، پس حذر نفس فعل است که امری اختیاری می‌باشد نه خوف باطنی.<sup>۱</sup> (و این آیه در بیان وظیفه مجتهد است نه مقلد، بنابراین اطلاقی از این جهت برای آیه نیست.<sup>۲</sup>)

۵- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup>  
 این آیه دلالت دارد بر وجوب سؤال جاهل از عالم؛ وجوب سؤال مستلزم حجیت قول عالم در حق جاهل است و گرنه خلف لازم می‌آید.<sup>۴</sup> البته این استدلال مبتنی است بر اینکه مراد از «اهل الذکر»، اهل علم و قرآن، از علما باشند کما نصّ علیه جماعة<sup>۵</sup>. در استدلال به این آیه اشکالاتی ذکر شده است:

۱. القول المفید، ص ۱۳۲.

۲. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۵.

۳. انبیاء (۲۱): ۷، نحل (۱۶): ۴۳. «ما پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم. اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید».

۴. الرأی السدید، ۲۷.

۵. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۲۳؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۶.

الف) مراد از اهل ذکر اهل بیت علیهم السلام است؛ چنانکه در روایات وارد شده است و در بعضی روایات گفته‌اند که منظور از آن علمای یهود است.<sup>۱</sup> بنابراین ربطی به بحث اجتهاد و تقلید نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

در جواب گفته‌اند، اگرچه منظور از آیه، اهل‌البیت علیهم السلام یا علمای یهود باشد نیز، ضرری به استدلال این آیه نمی‌زند؛ زیرا آیه امر می‌کند بر سؤال از اهل ذکر و این یک عنوان کلی است که قابل انطباق بر مصادیق متعددی می‌باشد و اما آن روایات وارده از باب تطبیق آیه است بر مصداق اتم و اکمل از اهل ذکر که ائمه اطهار علیهم السلام باشند؛ زیرا آن‌ها داناتر از سایر مردم بر حقایق امور هستند.<sup>۳</sup> بله برخی گفته‌اند که به واسطه صحیحه محمد بن مسلم و بعضی روایات دیگر، مراد از اهل ذکر خصوص ائمه علیهم السلام است و آن از باب تطبیق کلی بر افراد نیست، بلکه از باب تخصیص این آیه است به ائمه علیهم السلام، بنابراین مانند آیه مودت، ولایت، تطهیر و غیره اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد؛ لذا قابل استدلال در مقام نخواهد بود.<sup>۴</sup>

ب) این آیه در مورد اصول عقاید وارد شده است؛ زیرا در آیات مقدمه حق متعال می‌فرمایند که یهود بعید می‌دانستند رسول و فرستاده خداوند از نوع بشر باشد و در کوچه و بازار راه برود و همانند آنان غذا بخورد و بیاشامد و بخوابد. خداوند این مطلب را رد می‌کند به اینکه انبیای سلف همه از نوع انسان بودند،

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۱، وسائل الشیعه، باب ۷، من ابواب صفات القاضی.

۲. الفقه، ج ۱، ص ۹؛ الرأی السدید، ص ۲۷؛ منهاج المصباح، ص ۱۲؛ القول المفید، ص ۱۳۴.

۳. الرأی السدید، ص ۲۸؛ الفقه، ج ۱، ص ۹؛ القول المفید، ص ۱۳۴.

۴. منهاج المصباح، ص ۱۲؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۲۵.

آنگاه می‌فرماید اگر می‌خواهید حقیقت حال را بدانید از اهل ذکر سؤال کنید و به معجزه مدعی نبوت نگاه کنید تا علم به صدق مدعا پیدا کنید. بنابراین این آیه شامل قبول قول تعبداً نمی‌شود؛ لذا این آیه دلیل بر جواز رجوع به فقیه نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

ج) آیه مطلق است و شامل می‌شود سؤال از اصول دین و غیر آن را و مورد هم که مختص نیست. بنابراین تقیید بعضی مصادیق (یعنی اصول دین) به اینکه علم وجدانی لازم دارد و از دلیل خارج فهمیده شده، موجب تقیید سایر مصادیق نمی‌شود.<sup>۲</sup>

در جواب می‌گویم که اطلاقی در این آیه نیست؛ زیرا اگر مراد از آیه عموم باشد، لازم می‌آید خروج مورد؛ همان‌طور که بیان شد، آیه در مورد ارائه نشانه‌های نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امارهای نبوتش وارد شده است و این حاصل نمی‌شود مگر با علم وجدانی، حال اگر آیه مفید قبول تعبدی باشد لازم می‌آید علم پیدا کردن در مورد اصول دین از دلیل خارجی دانسته شود و این لازمه‌اش تخصیص مورد است که مستهجن است.<sup>۳</sup>

بله در مورد آیه نفر، گفتیم که اطلاق هست؛ زیرا عنوان آیه نفر در مورد تفقه در دین است و از فروع دین است و علم وجدانی لازم ندارد تا ما از دلیل خارج بنخواهیم آن را تخصیص بزنیم.

د) در ذیل آیه که آمده است ﴿ان کتم لا تعلمون﴾ بهترین شاهد است بر

۱. الرأی السدید، ص ۲۷؛ القول المفید، ۱۳۵.

۲. القول المفید، ص ۱۳۵؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۶.

۳. الرأی السدید، ص ۲۷.



اینکه غرض از سؤال علم پیدا کردن است.<sup>۱</sup> بنابراین معنای آیه این است: «ارجعوا الی اهل العلم حتی تعلموا» (به اهل دانش مراجعه کنید تا بدانید) حال اگر علم حاصل نشد، عمل هم بر طبق گفته آنان لازم نیست و این برخلاف حرفی است که شما درباره مجتهد می‌گویید که واجب است اخذ قول مجتهد؛ چه برای مقلد علم حاصل شود یا نه.<sup>۲</sup>

در این باره به آیات دیگری نیز استدلال شده است، ولی آن‌ها بیگانه از این موضوع هستند؛ لذا آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم. در جواب این اشکال باید بگوییم که «ان کنتم لا تعلمون» از قبیل بیان غایت نیست تا اشکال شما وارد باشد، بلکه علم در اینجا به عنوان موضوع اخذ شده است؛ یعنی موضوع برای رجوع به اهل ذکر، جهل است و این مطلب در عبارات رواج دارد؛ همان‌طور که گفته می‌شود: «ان کنت لا تعلم بدواء المرض فارجع الی الطیب» فلیس معناه ان قول الطیب یوجب العلم دائماً. (اگر داروی بیماری را نمی‌دانی به پزشک مراجعه کن. معنای این عبارت این نیست که کلام پزشک همیشه باعث بر علم است). همچنین آیه در مقام بیان خصوصیت مسبق بودن علم به سؤال نیست؛ زیرا مسبق بودن به سؤال دخالتی در وجوب قبول ندارد.<sup>۳</sup>

بنابراین در مانحن فیه هم معنای آیه این نیست که بعد از رجوع به اهل ذکر، علم حاصل می‌شود؛<sup>۴</sup> لذا باید گفت که آیه بر حجیت نفس جواب دلالت

۱. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۶.

۲. الفقه، ج ۱، ص ۹.

۳. الرأی السدید، ص ۲۷.

۴. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۶۷؛ الفقه، ج ۱، ص ۹.

می‌کند.<sup>۱</sup>

ه) این آیه ارشاد به حکم عقل است که حاکم است بر رجوع جاهل به عالم و مفاد آن حکم مولوی نیست. بنابراین دلیلی مستقل غیر از سیره نخواهد بود.<sup>۲</sup>

۶- روایات وارده برای جواز تقلید بسیار است؛ بعضی از آن‌ها به دلالت مطابقی بر حجیت فتوا دلالت دارد و بعضی به دلالت التزامیه و آن‌هایی که دلالت مطابقی یا التزامی دارد؛ برخی از باب مراجعه به اشخاص خاص است و برخی به عنوان کلی است و قابل انطباق بر دیگران نیز می‌باشد. به هر حال بعضی ادعای تواتر اجمالی لفظی در این روایات کرده‌اند که علم اجمالی به صدور بعضی برای اثبات مطلوب کافی است و برخی ادعای تواتر معنوی کرده‌اند به اینکه این روایات، مضامین مختلف و الفاظ گوناگونی دارند، ولی همه یک مطلوب را بیان می‌کنند.

برخی از روایات را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

دسته اول: روایاتی که به اشخاص خاص ارجاع می‌دهند:

ما روی عن علی بن المسیب الهمدانی قال قلت للرضاع<sup>۳</sup> شقتی بعیده و لست اصل الیک فی کل وقت فممن آخذ معالم دینی قال علی<sup>۳</sup>: من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا.<sup>۳</sup>

(علی بن مسیب همدانی گفت به امام رضاع<sup>۳</sup> عرض نمودم منزل دور است و همه وقت به شما دسترسی ندارم پس از چه کسی امور دینیم را بگیرم.

۱. نهاية الدراية، ج ۶، ص ۴۰۲.

۲. القول المفید، ص ۱۳۵؛ الفقه، ج ۱، ص ۹.

۳. الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۰۷، حدیث ۲۷، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

فرمود: از زکریا بن آدم قمی که امین بر دین و دنیا است.)

عن الفضل بن شاذان عن عبدالعزیز بن المهتدی و کان خیر قمی رأیته و کان وکیل الرضاء علیه السلام و خاصته قال: سألت الرضاء علیه السلام فقلت: انی لا القاک فی کل وقت فعمّن آخذ معالم دینی فقال علیه السلام: خذ عن یونس بن عبدالرحمن. فضل بن شاذان روایت می کند از عبدالعزیز مهتدی و او بهترین قمی ای بود که دیدم و نماینده امام رضاء علیه السلام و از اصحاب خاص آن حضرت بود. او گفت: از امام رضاء علیه السلام پرسیدم همه وقت نمی توانم شما را ملاقات نمایم، پس امور دینی خود را از چه کسی بگیرم؟ حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن بگیر.

عن عبدالعزیز بن المهتدی و الحسن بن علی بن یقظین جمیعاً عن الرضاء علیه السلام قال قلت: لا اکاد اصل الیک أسألک عن کل ما احتاج الیه من معالم دینی أفیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ منه ما احتاج الیه من معالم دینی فقال علیه السلام: نعم.<sup>۱</sup>

عبدالعزیز مهتدی و حسن بن علی به امام رضاء علیه السلام عرضه داشتند: همیشه دسترسی به شما نداریم تا امور دینی مورد نیاز را از شما بپرسیم. آیا یونس بن عبدالرحمن مورد اطمینان است که امور دینی مورد نیاز را از او بگیرم؟ حضرت فرمود: بله.

عن شعیب العقرقوفی قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: ربما احتجنا ان نسأل عن الشیء فمن نسأل قال: علیک بالاسدی یعنی ابابصیر.<sup>۲</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۷، حدیث ۳۴، ۳۳، ۲۵، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۳، حدیث ۱۵ باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

شعیب عقرقوفی روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: گاهی نیاز دارم از چیزی سؤال کنم از چه کسی بپرسم. حضرت فرمود: از ابابصیر بپرس.

عن عبدالله بن ابی یعفر قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: انه لیس کل ساعة الفاك و لا یمكن القدوم و یجىء الرجل من اصحابنا فیسألنی و لیس عندی كل ما یسألنی عنه فقال علیه السلام: ما یمنعك من محمد بن مسلم الثقفی.<sup>۱</sup>

عبدالله بن ابی یعفر روایت می‌کند که به امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم هر ساعتی نمی‌توانم شما را ملاقات نمایم و نمی‌توانم خدمت شما برسم و شخصی از شیعیان نزد من می‌آید از من می‌پرسد چیزی را که پاسخ آن را نمی‌دانم. حضرت فرمود: چرا به محمد بن مسلم ثقفی مراجعه نمی‌کنی؟

عن احمد بن اسحاق عن ابی الحسن علیه السلام قال: سألته و قلت: من أعامل و عمّن آخذ، و قول من أقبل، فقال: العمروی ثقفی فما أذی الیک عنی فعنّی یؤذی و ما قال لک عنی فعنّی یقول، فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون.

احمد بن اسحاق روایت می‌کند از ابی الحسن علیه السلام که از آن حضرت پرسیدم: با چه کسی رفتار کنم و از چه کسی امور دینیم را بگیرم و سخن چه کسی را بپذیریم؟ حضرت فرمود: عمروی مورد اطمینان من می‌باشد، هر چه را به تو رساند از من رسانده و آنچه را از من برایت گفت از من گفته است. بدو گوش فرا ده و او را پیروی کن که او مورد اطمینان و امین است!

قال: سألت ابا محمد عن مثل ذلك فقال: العمروی و ابنه ثقتان فما أذیا الیک عنی فعنّی یؤدیان و ما قال لک فعنّی یقولان فاسمع و اطعهما فانهما الثقتان

۱. همان، ج ۱۸، ص ۱۰۵، حدیث ۲۳ باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

المؤمنان...<sup>۱</sup>

احمد بن اسحاق می‌گوید: مثل همین سؤال را از ابامحمد پرسیدم حضرت فرمود: عمروی و فرزندش هر دو مورد اطمینان هستند، پس آنچه از من به تو برسانند از من رسانده‌اند. و آنچه از من بگویند از من گفته‌اند، پس گوش بده و از آن دو پیروی کن که آن دو مورد اطمینان و امین هستند!

و روایات دیگری که ارجاع به ثقات و اکابر اصحاب ائمه علیهم‌السلام می‌دهد.

دسته دوّم: روایاتی که با عنوان کلی به بزرگان اصحاب می‌دهند:

عن اسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علی فورد التوقیع بخطّ مولانا صاحب الزمان (عج) أمّا ما سألت عنه ارشدک الله و ثبتک الی ان قال: و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجّتی علیکم و انا حجة الله و اما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه و عن ابیه من قبل فانه ثقتی و کتابی.<sup>۲</sup>

اسحاق بن یعقوب روایت می‌کند که از محمد بن عثمان عمری خواستم نوشته‌ای را که در آن مسائل مشکلی که برای من پدید آمده بود، به دست امام عصر علیه‌السلام برساند. پاسخ نامه آمد به خط امام عصر علیه‌السلام نوشته بود: اما نسبت بدانچه خواسته بودی که خدا ترا هدایت کند و ثابت قدم بدارد... تا اینکه مرقوم فرمود: اما در حوادث واقعه به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شما و من حجّت خدا هستم. و اما محمد بن عثمان عمری که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، حدیث ۴، ص ۱۰۰ باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، حدیث ۹، ص ۱۰۱، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

خدا از او و پدرش راضی باشد، مورد اطمینان من است و نوشته او نگاشته من است.

عن ابی محمد العسکری علیه السلام: فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه.<sup>۱</sup>

این روایت‌ها، هم شامل روایت و هم فتوا می‌شود؛ به خصوص که حوادث با اجتهاد مناسب بیشتری دارد تا روایت با حوادث؛ زیرا چه بسا حادثه‌ای بیان حکمش شأن فقیه باشد و در آن آیه و روایتی وارد نشده باشد.<sup>۲</sup>

دسته سوم: روایاتی هستند که ائمه علیهم السلام بعضی از اصحاب خود را امر می‌کنند که فتوا بدهند:

همانند روایتی که در مورد ابان بن تغلب وارد شده است: قال ابو جعفر علیه السلام لأبان بن تغلب: اجلس فی مجلس المدینة و افت الناس فیانی أحب ان یری فی شیعتی مثلک.<sup>۳</sup>

ظاهر این دسته روایات جواز عمل به فتوای این گونه اشخاص است و گرنه امر به فتوا دادن، لغو خواهد بود.<sup>۴</sup>

دسته چهارم: روایاتی که از فتوا دادن به قیاس و استحسان و غیره، نهی می‌کنند.

اسماعیل بن زیاد عن ابی عبدالله عن ابیه علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من

۱. همان، ج ۱۸ باب ۱۰، من ابواب صفات القاضی حدیث ۳۲، ص ۹۴.

۲. الرأی السدید، ص ۲۹.

۳. رجال نجاشی، ج ۱، ص ۷.

۴. الرأی السدید، ص ۲۹.



افتی الناس بغير علم لعنته ملائكة السماء و الارض.<sup>۱</sup>

موسی بن بکیر قال: قال ابوالحسن علیه السلام من افتی الناس بغير علم لعنته ملائكة الأرض و ملائكة السماء.<sup>۲</sup>

این دسته از روایات بالملازمه دلالت می کند بر لزوم قبول قول مجتهد هرگاه از کتاب و سنت و براساس علم فتوا بدهد.<sup>۳</sup>

اغلب روایات این باب، از نظر سند، ضعیف است. همچنین از نظر دلالت، اکثر آنها در باب اصول دین، قضاوت، روایت یا موارد خاصه وارد شده است.

اشکال: درست است که برخی از نصوص مذکوره، در موارد خاصه و نسبت به اشخاص مخصوص وارد شده است؛ ولی می توان فهمید که مراد از این روایات موارد خاصی نیست، بلکه نظر به امضای سیره دارد،<sup>۴</sup> و می فهماند

که اخذ معالم دین از آنان و مأمون بودنشان بر دین و دنیا، نظر به صرف روایت کردن آنها ندارد، بلکه به واسطه اجتهاد، افتاء و تطبیق اصول بر فروع است.

پاسخ: وجهی برای تعدی از مورد نصوص مذکوره نیست؛ زیرا ائمه علیهم السلام

مردم را به سوی برخی از این گونه افراد مثل ابوبصیر، ابان و... ارجاع می دهند و آن از وثوق امام علیه السلام به دین و علم این گونه اشخاص است، نه به لحاظ ثبوت

و وثوق به مکلف، آن گونه که برایش ثابت می شود با قطع نظر از شهادت ائمه علیهم السلام؛ یعنی بحث ما در حجیت فتوای فقیه برای مقلد و جواز تقلید است و در باب

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶، حدیث ۳۲ باب صفات القاضی.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶، حدیث ۳۱ باب ۴ من ابواب صفات القاضی.

۳. الرأی السدید، ص ۲۹.

۴. مصباح المنهاج، ص ۱۴؛ القول المفید، ص ۱۳۸.

تقلید، مقلد به هرکس که در دین و علمش وثوق و اعتماد دارد، مراجعه می‌کند، در حالی که این روایات بیانگر آن است که امام علیه السلام به این افراد وثوق دارد، پس می‌شود بدان‌ها مراجعه نمود. همچنین نمی‌خواهد بگوید هرکس را که مقلد بدان وثوق پیدا کرد، قولش حجت است. بنابراین اگر بخواهید تعدی کنید، باید از مورد روایات به هرکس که ائمه علیهم السلام به آن‌ها اعتماد داشتند، و مورد وثوق آن‌ها بودند تعدی نمود؛ نه اینکه به هر موردی که مکلف به آن اعتماد دارد و مورد وثوق مکلف است، تعدی کنید.

از این رو، این نصوص در مقام امضای سیره عقلا در رجوع جاهل به عالم نیست، بلکه در مقام بیان قضیه تعبدیه محض است که اختصاص به موردش دارد و شهادت مذکوره در نصوص، موجب تقدّم اشخاص مذکور بر غیرشان، از مجتهدان می‌شود. بنابراین رجوع به غیر این افراد با امکان مراجعه به غیرشان برای عامی جائز نبوده؛ زیرا این اشخاص، حجج منصوبه از جانب امام علیه السلام هستند، بلکه بعید نیست گفته شود: فتوای این افراد بر استنباط‌های مجتهد از ادله، حتی در حق خود مجتهد رجحان دارد؛ زیرا شهادت مذکوره آشکار می‌کند که این اشخاص حکم الله را بیان می‌کنند، اگرچه بر این مجتهد حاضر، طریق آن حکم، مخفی باشد.<sup>۱</sup>

به مفهوم روایات ناهیه از افتاء «بغیر علم»، جواز افتاء «عن علم» به دست می‌آید و این معنا با جواز عمل طبق آن عرفاً ملازم است.

**پاسخ:** مفهوم در این روایات از سنخ مفهوم قید است، اگرچه بعضی روایات تصریح بر جواز افتاء «عن علم» دارد، باید بگوییم که استدلال به این روایات

برای «ما نحن فیه» (جواز تقلید)، وقتی تمام است که این‌ها در مقام افتاء «لاجل العمل» وارد شده باشند و حال اینکه این‌گونه نیست؛ زیرا احتمال دارد وجه حرمت افتاء «بغیر علم»، لزوم کذب در دین باشد که خود از محرمات است، اگرچه عمل را به دنبال نداشته باشد.<sup>۱</sup>

در نتیجه این روایات یا از نظر سند، مخدوش هستند و یا از نظر دلالت و از مجموع آن‌ها، ارشاد به حکم عقل و سیره را می‌توان استفاده کرد.

### ادله قائلان به عدم جواز تقلید

صاحب معالم، صاحب قوانین و صاحب فصول، قولی را از جماعتی از اصحاب امامیه نقل کرده‌اند که قائل به عدم جواز تقلید هستند و برای این قول به ادله‌ای تمسک جسته‌اند.<sup>۲</sup>

۱- آیاتی که تقلید را مذمت می‌کنند:

﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾<sup>۳</sup>.

﴿أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ﴾<sup>۴</sup>.

﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ

۱. همان، ص ۱۵.

۲. معالم الدین، ص ۲۳۷؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۷۱؛ القول المفید فی الاجتهاد و التقلید، ص

۱۴۰؛ الفقه، ج ۱، ص ۱۵؛ العناية الاصول، ج ۶، ص ۲۲۰.

۳. زخرف (۴۳): ۲۲: «بلکه آن‌ها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافتیم».

۴. زخرف (۴۳): ۲۱: «با اینکه ما کتابی پیش از این به آنان داده‌ایم و آن‌ها به آن تمسک می‌جویند».

وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ﴿۱﴾

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾<sup>۲</sup>.

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاَهُمْ مَا لَهُمْ بِدَلِكِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾<sup>۳</sup> و موارد دیگر که مستفاد از این آیات، مذمت و ملامت بر تقلید و نهی از آن است و با وجود نهی از تقلید، راهی برای جواز آن نخواهد بود.

اما جواب این دلیل، با اندکی تأمل واضح است؛ زیرا اولاً، ظاهر این آیات مذمت تقلید در مقام اصول دین است، نه مطلقاً.<sup>۴</sup>

ثانیاً، این آیات تقلید جاهل از جاهل را نهی می‌کند که در مذمت آن شرعاً و عقلاً بحثی نیست.<sup>۵</sup> شاهد بر این مطلب، سخن خداوند است که می‌فرماید:

۱. زخرف (۴۳): ۲۳. «و این‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم».

۲. بقره (۲): ۱۷۰. «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید. می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نمائیم. آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند. باز از آن‌ها پیروی خواهید کرد».

۳. زخرف (۴۳): ۲۰. «انان گفتند اگر خداوند رحمان می‌خواست ما آن‌ها را پرستش نمی‌کردیم، ولی به این امر هیچ‌گونه علم و یقین ندارند و جز دروغ چیزی نمی‌گویند».

۴. الفقه، ج ۱، ص ۱۵.

۵. تقلید بر ۵ قسم است: ۱- تقلید جاهل از جاهل ۲- تقلید عالم از جاهل ۳- تقلید عالم از عالم ۴- تقلید جاهل از فاسق ۵- تقلید جاهل از عالم عادل و شکی نیست که ۴ قسم اول، شرعاً و عقلاً باطل است و منهی‌عنه است و فقط قسم اخیر، جائز و ممدوح است. (انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۷۴).

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

واضح است که پدران آن افراد نیز جزو جهال بودند و عصبیت، آنان را به پیروی از پدران می‌کشانید.<sup>۲</sup>

ثالثاً، زمانی تقلید درست است که برهانی برخلاف آن اقامه نشده باشد، ولی در این آیات مذمت، متوجه مردمی است که با وجود قیام برهان، معجزات و غیره بر بطلان تقلیدشان، تقلید می‌کردند.

۲- آیاتی که از عمل به ظن و اتباع از آن نهی می‌کنند:

﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾<sup>۳</sup>.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾<sup>۴</sup>.

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>۵</sup> و موارد دیگر که این آیات به عموم و اطلاقش شامل فتوای مجتهد می‌شود؛ فتوای مجتهد از امور مظنونه است و تقلید از مجتهد، از مصادیق اتباع ظن خواهد بود که در این آیات، از آن نهی شده است.

در جواب این استدلال باید گفت:

اولاً: این عمومات، تخصیص خورده به ادله حجیت ظنون معتبره و ادله جواز رجوع به تفقه؛ یعنی ادله داله بر حرمت عمل به ظن ناظر به ظنون واهیه

۱. زحرف (۴۳): ۲۳؛ «ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم».

۲. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۷۴؛ القول المفید، ص ۱۴۱؛ الفقه، ج ۱، ص ۱۵.

۳. انعام (۶): ۱۴۸؛ «شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی کنید و تخمین‌های نابجا می‌زنید».

۴. حجرات (۴۹): ۱۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است».

۵. نجم (۵۳): ۲۸؛ «آنان تنها از گمان پیروی می‌نمایند و تخمین و حدس واهی می‌زنند».

غیر عقلانیه است و حال اینکه تقلید از ظنون عقلانیه و معتبر است.

ثانیاً: اکثر این آیات در مورد اصول دین وارد شده و ناظر به تقلید در شرک و عبادت او ثان است و حال اینکه محل نزاع ما، تقلید در فروع می باشد؛ لذا این آیات مشمول مقام نیست.

ثالثاً: منظور از ظنّ در این آیات احتمال راجح نیست، بلکه عبارت از حدس و گمان بدون دلیل می باشد و شاهد بر این معنا آیه قرآن است: ﴿إِنْ يَبْغُوكَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾<sup>۱</sup> که ظن در کنار هوای نفس آمده است. همچنین در آیه ﴿إِنْ يَبْغُوكَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾<sup>۲</sup> که ظنّ در کنار خرص و تخمین بدون دلیل آمده است؛ علاوه بر اینکه بسیاری از ظنون معتبره عقلانیه، در عرف از قبیل علم دانسته می شود.<sup>۳</sup>

۳- آیات و روایاتی که عمل اهل کتاب را در رجوع به احبار و رهبان رد می کنند:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾<sup>۴</sup>.

۱. نجم (۵۳): ۲۳: «آنان دانشمندان و راهبان خود را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و همچنین مسیح فرزند مریم را».

۲. انعام (۶): ۱۱۶: «در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست بپرستند. او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند».

۳. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۷۳: القول المفید، ص ۱۴۲؛ الفقه، ج ۱، ص ۱۵؛ خلاصة القوانين، ص ۱۸۲.

۴. توبه (۹): ۳۱: «به جای خدا احبار و رهبانان خود را و مسیح پسر مریم را پروردگاران خود دانستند و حال آنکه دستور نداشتند، مگر اینکه معبودی یکتا بپرستند که جز او معبودی

و روی عن الصادق عليه السلام: انه قال اما و الله ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوا ولكن احلوا لهم حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون.<sup>۱</sup>

و روی عن الصادق عليه السلام: و الله ما صاموا لهم و لا صلّوا لهم و لكن احلّوا لهم حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فاتبعوهم.<sup>۲</sup>

در جواب این دلیل باید گفت که عمل اهل کتاب و رجوع به احبار و رهبان چه ربطی به رجوع به فقهای اسلام دارد؛ اگر آنان حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند، علمای اسلام جهد و کوشش می‌کردند تا حکم الله را بدون دخل و تصرف استخراج کنند، پس این دلیل، اجنبی از مقام است.<sup>۳</sup>

۴- دلیل چهارم این است که استدلال می‌شود که فرد عامی یا عرب است یا عجم، اگر عرب است که مفاهیم الفاظ و لغات را می‌فهمد، بنابراین چنین شخصی احتیاج ندارد که به مجتهد مراجعه کند؛ زیرا خودش می‌تواند ادله احکام را ملاحظه کند و بدان عمل کند؛ و اگر عجم است نیز، اگرچه معانی الفاظ را نمی‌فهمد، نیاز به تقلید ندارد؛ زیرا می‌شود که مجتهد او را به موارد ادله راهنمایی کند و ادله را به او نشان بدهد به نحوی که این عامی، قادر به استخراج احکام و استنباط آنها باشد. بنابراین مجتهد همچون مترجم است نه

نیست و او از آنچه که شریک او می‌پندارید، منزّه است.»

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۹، حدیث ۱، باب ۱۰ من ابواب صفات القاضی.

۲. همان، ج ۱۸، ۹۰، حدیث ۳، باب ۱۰ من ابواب صفات القاضی.

۳. القول المفید، ص ۱۴۳.



مرجع تقلید.<sup>۱</sup>

در جواب می‌گوییم: امروزه دایره فقه، گسترده شده با این فاصله‌ای که بین ما و ائمه اطهار علیهم‌السلام واقع شده است، فهم ادله احکام و مقاصد ائمه علیهم‌السلام از روایات، بسیار دشوار است و به ناچار طبق این بیان شما، همه مردم باید به حوزه علمیه بروند که در آن صورت اختلال نظام پیش خواهد آمد.

و اما نسبت به عصر ائمه علیهم‌السلام که در آن زمان تحصیل مسائل، کم هزینه و اسناد روایات واضح بود و یا به سبب، احتیاجی به اسناد روایات نبود؛ به تعبیر دیگر در آن عصر، اجتهاد و استنباط بسیط بود.

همچنین در جواب می‌گوییم که تحصیل ملکه اجتهاد برای همه کس ممکن نبوده، به خصوص برای کسانی که عجمی بوده‌اند؛ زیرا همه مردم که از حیث استعداد و فهم نسبت به مسائل شرعیه یکسان نبوده و نیستند. بنابراین وجهی برای تمسک به این دلیل، برای لزوم اجتهاد بر جمیع آحاد مردم نیست.<sup>۲</sup>

در نتیجه، دلیلی بر لزوم اجتهاد بر جمیع آحاد مردم نیست و ادله‌ای که برای رد تقلید بیان شده نیز، خالی از اشکالات نیست.

### قلمرو و محدوده تقلید:

درباره محدوده تقلید می‌توان در چند موضوع به بحث پرداخت:

#### مبحث اول: تقلید در اصول دین

در باب اینکه آیا می‌توان در اصول دین تقلید کرد یا نه؟ سه قول وجود

دارد:

۱. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۷۱؛ معالم الاصول، ص ۲۳۷.

۲. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۷۱.

۱- وجوب نظر، اجتهاد و حرمت تقلید.

۲- تخییر بین تقلید، نظر و اجتهاد.

۳- حرمت نظر و اجتهاد و وجوب تقلید.

۱- کسانی که قائل به وجوب اجتهاد و حرمت تقلید در اصول دین هستند به ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) تمسک جسته‌اند. اما دلیلشان از کتاب، آیاتی است که بر وجوب نظر و اجتهاد دلالت دارند و ما برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

﴿مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ﴾<sup>۲</sup>.

**اشکال:** این‌گونه آیات بر مذمت از پیروی باطل دلالت دارد و این ربطی به تقلید مردم از علما در اصول دین ندارد.

**پاسخ:** هریک از کفار و مسلمانان، خود را برحق می‌دانستند و هیچ‌کس خود را بر باطل نمی‌دانستند. بنابراین مذمت مذکور در این آیه به سبب تقلید از باطل نیست؛ زیرا کفار در تقلیدشان خود را برحق می‌دانستند.

**اشکال:** برخی از کفار می‌دانستند که حق چیست و با وجود این، انکارش می‌کردند؛ همان‌طور که آیات شریفه زیر دلالت می‌کنند: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾.

﴿كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ﴾<sup>۳</sup> و قوله تعالی ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾<sup>۴</sup>. مذمت در این

۱. زحرف (۴۳): ۲۳. «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم».

۲. هود (۱۱): ۱۰۹. «آنان همان‌گونه این معبودها را پرستش می‌کنند که پدرانشان قبلاً می‌پرستیدند».

۳. بقره (۲): ۱۴۶.

۴. نمل (۲۷): ۱۴.

آیات متوجه کفار است؛ زیرا آنان در آنچه می‌دانستند باطل است، تقلید می‌کردند.

**پاسخ:** ممکن است نسبت به برخی از کفار اینگونه بوده باشد؛ ولی عوام غیر از کفار بودند و اکثر آنها حق را نمی‌شناختند تا در مقام انکار آن باشند؛ در حالی که کفار خود را در تقلید از علمای خود برحق می‌دانستند و آیات قرآن، نفس این تقلید را مذمت می‌کند.<sup>۱</sup>

همچنین نیز، استدلال کرده‌اند به آیاتی که بر وجوب تحصیل علم، دلالت می‌کنند:<sup>۲</sup>

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>۳</sup>.

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>۴</sup>.

بر این دسته از آیات اشکال شده که آنچه از این آیات مستفاد می‌شود، این است که تحصیل علم لازم است؛ ولی از این جهت که علم از تقلید حاصل شود یا از اجتهاد ساکت است، بلکه ممکن است برای کسی از تقلید، علم حاصل شود؛ همان‌طور که اگر طبیب به مریض بگوید، فلان دوا برای تو لازم است تا خوب شوی، مریض می‌فهمد که این نسخه برای او ضروری و لازم است و به این دارو علم پیدا می‌کند؛ ولی این از روی اجتهاد نیست، بلکه از روی تقلید است.

۱. الفقه، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. محمد (۴۷): ۲۱: «پس بدانند که جز او معبودی نیست».

۳. حدید (۵۷): ۱۷: «بدانید که خداست که زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند».

۴. بقره (۲): ۱۰۶: «آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز تواناست؟».

همچنین آیاتی که بر وجوب نظر و تدبّر و تفکر.

همچون: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۲</sup>.

﴿انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup>.

ظاهر آیات این است که در این گونه امور تدبّر و نظر واجب است، بنابراین در این امور تقلید جایز نیست.

اما دلیل شان از سنت: روایات بسیاری است که ما برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

\* منها قوله عليه السلام ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيْنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسُوا مَا يَشْتَرُونَ﴾<sup>۴</sup>.

\* لَمَّا نَزَلَ إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولَى الْأَبْطَابِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَيَلُ لِمَنْ لَآكَهَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا.<sup>۵</sup>

\* وَمِنْهَا مَا عَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام فَإِنْ قَالَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْاِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ بِهِمْ

۱. روم (۳۰): ۸ «آیا در نفس‌های خود تفکر نمی‌کنند».

۲. نساء (۴): ۸۲ «آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند».

۳. یونس (۱۰): ۱۰۱ «بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست».

۴. آل عمران (۳): ۱۸۷. «و آن هنگام که خداوند از کسانی که کتاب بدان‌ها داده شده پیمان گرفت که آن را برای مردم بیان کنند و پنهانش نسازند پس آن را پشت سر خود افکندند و به بهاء اندکی آن را فروختند و چه بد معامله‌ای می‌کنند».

۵. و چون آیه ۱۸۷ آل عمران نازل شد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند وای بر کسی که این آیه را تلاوت کند و در آن اندیشه نکند. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸، الفقه، ج ۱، ص ۲۸۶.

والإذعان لهم بالطاعة قيل لأنه لم يكن في خلقهم...<sup>۱</sup>

\* و منها قول علی عليه السلام: أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ.

\* و منها قول الرضا عليه السلام المنقول عن صحيفته: إِنَّ أَوَّلَ مَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَوْجَبَ عَلَى خَلْقِهِ مَعْرِفَةَ الْوَحْدَانِيَّةِ.

\* و منها قول الرضا عليه السلام: أَوَّلُ عِبَادَةِ اللهِ مَعْرِفَتُهُ.

\* و منها ما في بعض الاحاديث: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا جُعِلَ فِي قَبْرِهِ وَسُئِلَ عَنْ رَبِّهِ وَ دِينِهِ وَ نَبِيِّهِ وَ إِمَامِهِ أَجَابَ بِالصَّوَابِ يُقَالُ لَهُ كَيْفَ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ أَمْرُ اللهِ هَدَانِي إِلَيْهِ وَ ثَبَّنِي عَلَيْهِ فَيُقَالُ بِهِ نَمَّ نَوْمَةُ الْعَرُوسِ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ إِلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَ رِيحَانِهَا؛ وَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا جُعِلَ فِي قَبْرِهِ سُئِلَ وَ أَجَابَ كَمَا يُجِيبُ الْمُؤْمِنُ فَيُقَالُ لَهُ: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ ذَلِكَ. فَيُضْرَبُ بِمِرْزَبَةٍ لَوْ اجْتَمَعَ الثَّقَلَانُ لَا يُطِيقُونَهَا فَيَذُوبُ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ.

\* و منها قول اميرالمؤمنين عليه السلام: مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَزَالَتْهُ الرِّجَالُ وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ زَالَتْ الْجِبَالُ وَ لَمْ يَزَلْ. <sup>۲</sup> يعنى: اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: كسى كه دينش را از زبان مردم بگيرد دينش را به دست مردم خواهد سپرد، و هر كس دينش را از كتاب و سنت بگيرد، كوهها فرو مى ريزند، ولى او سست نمى شود.

و اما اجماع: علامه حلى براى وجوب نظر و اجتهاد در اصول دين ادعاى

۱. *علل الشرايع*، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۶، باب ۱۸۲، ح ۹.

۲. درباره اين احاديث به جلد اول *بحار* و كتاب *قضا، وسائل و مستدرک* مراجعه شود. *الفقه*، ج

اجماع کرده است:

اجمع العلماء كافة على وجوب معرفة الله و صفاته الثبوتية والسلبية و ما يصحّ عليه و ما يمتنع عنه و النبوة و الامامة و المعاد بالدليل لا بالتقليد.<sup>۱</sup> یعنی تمام علما اجماع دارند بر وجوب معرفة الله و صفات ثبوتیه و سلبيه او، و آنچه سزاوار است و آنچه شایسته او نیست. همچنین اجماع دارند بر نبوت، امامت و معاد با دلیل نه با تقلید.

۱- دلیل عقلی: عبارت است از اینکه عقل به وجوب دفع خطر محتمل و وجوب اجتهاد و نظر در اصول دین حکم می‌کند؛ چون هرکس که ترک نظر و اجتهاد در اصول دین کند و به تقلید اکتفا نماید، در معرض خطر است؛ زیرا ادیان و مذاهب، گوناگون هستند و هرکس دین خود را بر حق می‌داند، حال اگر انسان به تقلید اکتفا کند، احتمال دارد دینش مخالف واقع باشد و او را در معرض عذاب دائم قرار دهد؛ بنابراین عقل حکم می‌کند که فرد خود را از معرض خطر و عذاب برهاند و برای اثبات حقانیت مذهب خود، به تحصیل علم بپردازد.<sup>۲</sup>

کسانی که قائل به تخییر بین اجتهاد و تقلید در اصول دین شده‌اند، به ادله ثلاثه (کتاب - سنت - عقل) تمسک جسته‌اند.

اما از کتاب، به اطلاق آیاتی که بر تحصیل علم و ایمان استدلال شده است و دلالت می‌کنند سؤال که قابل انطباق بر تقلید در اصول دین نیز می‌باشد؛

۱. باب حادی عشر، ص ۶؛ الفقه، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. الفقه، ج ۱، ص ۲۸۶.

همانند آیه، ﴿فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> و آیه ﴿آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾<sup>۲</sup>. اذعان به چیزی، ایمان به اوست، اگرچه از روی تقلید باشد.

و آیه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup> و این لزوم سؤال، هم اصول و هم فروع دین را شامل می‌شود، بنابراین نظر و اجتهاد لازم نیست.

۲- اما از سنت، به اطلاق روایاتی که بر تحصیل علم و معرفت دلالت می‌کنند استدلال شده است که ما برخی را در ادله قول اول بیان کردیم که به عموم و اطلاقش بر لزوم تحصیل علم و معرفت دلالت دارند، اگرچه از روی تقلید باشد.

خبر احتجاج قال رجل للصادق عليه السلام: إذا كان هؤلاء العوام من اليهود لا يعرفون الكتاب إلّا بما يسمعون من علمائهم فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علمائهم و هل عوام اليهود إلّا كعوامنا يقلدون علماءهم... فقال عليه السلام بين عوامنا و عوام اليهود فرق من جهة و تسوية من جهة. اما من حيث الاستواء فإن الله ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم كما ذم عوامهم و اما من حيث افترقوا فان عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح و أكل الحرام و الرشا و تغيير الأحكام و اضطروا بقلوبهم الى ان من فعل ذلك فهو فاسق لا يجوز أن يصدق على الله و لا على الوسائط بين الخلق و بين الله فلذلك ذمهم و كذلك عوامنا إذا عرفوا من علماءهم الفسق الظاهر و العصبية الشديدة و التكالب على الدنيا و حرامها فمن قلد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة علماءهم فأما من

۱. محمد (۴۷): ۱۹.

۲. نساء (۴): ۱۲۶.

۳. نحل (۱۶): ۴۳.



كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه  
فللعوام ان يقلدوه<sup>۱</sup>.

اطلاق این روایت بر جواز تقلید در اصول دین دلالت می‌کند و در این روایت هم هرکسی از فقها که معروف به صلاح باشد حال چه در اصول دین باشد و چه در فروع آن<sup>۲</sup>، مورد نظر است. ما روی عن النبی ﷺ من قوله: «عليكم بدین العجائز یعنی تدینوا مثل دینهن»<sup>۳</sup> و معلوم است که دین پیرزن‌ها دو گونه است: برخی تقلیدی است و برخی نظری و اجتهادی است.

دلیل و حجت آنها از سیره این است که اگر اجتهاد واجب بود، می‌بایست رسول خدا ﷺ بدان امر می‌کرد و حال اینکه رسول خدا ﷺ از کسی که می‌خواست اسلام بیاورد به شهادتین اکتفا می‌کرد و کسی را به نظر و اجتهاد در این باره امر نمی‌کرد که اگر واجب بود می‌بایست بدان امر می‌کرد.<sup>۴</sup>

همچنین دلیل آنها از عقل این است که وجوب نظر و اجتهاد مستلزم دور است؛ زیرا وجوب نظر، با شرع ثابت می‌شود و شرع متوقف است بر نظر و اجتهاد، و این همان دور باطل است. علاوه بر اینکه مسائل اصول دشوارتر و مشکل‌تر از فروع است، پس اگر در فروع تقلید جائز باشد، در اصول نیز به طریق اولی جائز خواهد بود.<sup>۵</sup>

جواب این ادگه واضح است:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ج ۲۰، از ابواب صفات القاضی.

۲. الفقه، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۳۵.

۴. الفقه، ج ۱، ص ۲۸۸.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۸۸.

اما جواب از آیات این است که علم و ایمان، اگرچه اعم است و شامل مورد تقلید نیز می‌شود، ولی آن ادله‌ای که بر وجوب علم بر اساس اجتهاد دلالت می‌کند برای تخصیص این‌گونه ادله نیز صلاحیت دارد و اما آیه سؤال نیز مشروط است به عدم علم؛ یعنی ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>. از این مطلب چنین می‌توان دریافت که سؤال برای دانستن و فراگیری علم است و این می‌تواند به روایاتی که بر وجوب نظر و اجتهاد دلالت دارند، تقیید بشود زیرا سؤال منافاتی با نظر و اجتهاد ندارد، بلکه مقدمه آن نیز است.<sup>۲</sup>

اما روایت‌های مطلقه‌ای که بدان‌ها استناد شده است، می‌توانند به روایاتی که بر وجوب نظر و اجتهاد دلالت دارند، تقیید بشوند و اما روایت احتجاج تقلید محض را نمی‌کند؛ بلکه در ذیل آن، تقلید از عده‌ای را با شرائطی جائز می‌داند. همچنین باید گفت اما مرسله از نظر سند و دلالت مخدوش است.

و اما جواب این بخش با استفاده از سیره این است که اولاً، کسانی که با شهادتین به دست رسول خدا ﷺ اسلام می‌آوردند به واسطه اقوال و ارشادات رسول خدا نظر و اجتهاد برایشان حاصل می‌گشت. ثانیاً، بر فرض تسلیم می‌گوییم: رسول خدا ﷺ به صرف شهادتین، اسلام آن جماعت را قبول می‌کرد آنگاه آن‌ها را به آیات قرآن هدایت می‌نمود که بر وجوب نظر و اجتهاد دلالت دارند.

و اما جواب با بهره گرفتن دلیل عقلی این است که اولاً، بیان دور متوقف است بر مذهب اشاعره که قائلند وجوب نظر بواسطه شرع ثابت می‌شود و حال

۱. انبیاء (۲۱): ۷. «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسش کنید».

۲. الفقه، ج ۱، ص ۲۸۸.

آنکه ما این گونه نمی‌گوییم. بنابراین دور لازم نمی‌آید و این جواب را از کلام صاحب فصول می‌توان فهمید.<sup>۱</sup> ثانیاً، قیاس «ما نحن فیه» به مسائل فروع دین صحیح نیست؛ زیرا چه کسی گفته است که مسائل اصول دین دشوارتر از مسائل فروع دین است، بلکه گاهی ممکن است با ادله‌ای محکم و صریح در نصف روز، ادله‌ای برای خداشناسی، معاد، نبوت، امامت و عدل اقامه کرد بدون اینکه وارد مباحث دشوار و پیچیده شد، البته نسبت به کسی که معاند نباشد.<sup>۲</sup>

۳- واما کسانی که قائل به حرمت نظر و اجتهاد در اصول دین شده و به سنت و عقل تمسک جسته‌اند. آنها دلیلشان از سنت، دو روایت زیر است:  
از رسول خدا ﷺ روایت شده است که بر اصحابشان وارد شدند دیدند آن‌ها درباره قدر بحث می‌کنند، آن حضرت غضبناک شد به نحوی که گونه‌هایشان قرمز شد و فرمود: «انما هلك من كان قبلكم لخوضهم في هذا عزمتم عليكم ان لا تخوضوا فيه»<sup>۳</sup>. یعنی: اشخاصی پیش از شما هلاک شدند؛ چون در این کار وارد شده بودند. درباره شما تصمیم دارم که وارد این کار نشوید.

همچنین از پیامبر ﷺ روایت شده است: «عليكم بدین العجائز»<sup>۴</sup> که معنای آن این است که تدین بدانچه پیرزن‌ها بدان معتقدند، واجب است بدون اینکه مناقشه و جدالی حاصل شود.

۱. الفصول، ص ۴۰۹؛ الفقه، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲. الفقه، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. جامع الاصول، ج ۵۰، ص ۲۵۲۸.

۴. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۳۵.

دلیل ایشان از عقل این است که نظر و اجتهاد در اصول دین، به واسطه کثرت شبهات در معرض وقوع در شبهه و خروج از دین است. بنابراین دفع ضرر واجب است.<sup>۱</sup>

جواب از این دو دلیل نیز واضح است:

جواب اول که برگرفته شده از سنت این است که مسئله قَدَر از جمله مسائل مشکلی است که بسیاری از اشخاص ناوارد، متصدی این بحث شدند که به کفر یا به جبر منتهی می‌شود، پس نهی از مسئله‌ای خاص، نهی از جمیع مسائل نیست. اما روایت دوم نیز از نظر سند و دلالت مخدوش است.<sup>۲</sup>

جواب دوم که دلیل عقلی است این می‌شود که ما هر نظر و اجتهادی در معرض وقوع شبهه باشد را؛ زیرا بسیاری از مسلمانان مسائل اصول دین را از روی دلیل، هر چند به طور می‌دانند.<sup>۳</sup>

### مبحث دوم: تقلید در مسائل اصول فقه

در جواز و عدم جواز تقلید در مسائل اصول فقه چهار قول وجود دارد:

۱- منع مطلقاً: از جمله کسانی که قائل به منع از تقلید در اصول فقه هستند، مرحوم صاحب عروه است.<sup>۴</sup> ایشان معتقد است که اگر شخصی متمکن از استخراج مسائل فقه از ادله اربعه باشد، ولی اگر از تنقیح مباحث اصول فقه تمکن نداشته باشد، برای او جائز نیست که در مباحث اصول فقه تقلید نماید تا

---

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. همان‌جا.

۳. همان‌جا.

۴. مسئله ۶۷ از مسائل تقلید عروه.

بتواند از آن طریق احکام شرعیه را از ادله‌اش استخراج نماید و شاید دلیلشان انصراف ادله تقلید، عقلاً و نقلاً از این مورد باشد.<sup>۱</sup>

۲- قول دوم، مطلقاً و تنها در مسئله جواز تقلید در اصول فقه است.

۳- قول سوم، جواز فی الجملة است. مرحوم آیة‌الله خوانساری در تعلیقه بر عروه و مرحوم آیة‌الله خوئی از جمله فقهای هستند که به جواز تقلید در اصول فقه فی الجملة معتقدند.<sup>۲</sup>

حضرت آیة‌الله خوئی فرموده است: «ظاهر آن است که مانعی از تقلید در اصول فقه نمی‌باشد؛ زیرا در بسیاری از موارد، شخصی قدرت بر فهم روایات و استنباط احکام از آن‌ها را دارد؛ ولی در مبانی اجتهاد مجتهد نیست؛ بنابراین برای او جائز است که در مبانی اجتهاد مقلد باشد و در تطبیقات و فهم روایات مجتهد باشد. دلیل ایشان این است که ادله جواز تقلید، شامل چنین موردی می‌باشد؛ زیرا تمام مبانی اصول، امور نظری هستند که احتیاج به اقامه برهان دارند. بنابراین در این مسئله، رجوع جاهل به عالم، صدق می‌کند، علاوه بر اینکه در روایاتی که در آن به لسان اخذ معالم دین است، مقید نشده که راجع به عمل بلاواسطه است.<sup>۳</sup>

به هر تقدیر ایشان می‌فرماید، اشکالی نیست در اینکه مجتهد در مسئله‌ای از مسائل اصول فقه، تقلید کند که به سبب آن بخواهد حکمی از احکام شرعیه را استنباط نماید، البته در صورتی که باقی مقدمات از قبیل فهم ظواهر و فحص از

۱. الفقه، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. همانجا؛ الرأی السدید، ص ۱۴۳.

۳. همان‌جا.

معارض و غیره در نزد او تمام باشد به نحوی که بین او و مجتهد در مقام تطبیق فرقی نباشد. در هر صورت، عمل بدانچه استنباط می‌کند، صحیح است اگرچه جائز نیست رجوع دیگری به این شخص؛ زیرا نتیجه تابع احسن مقدمات است.<sup>۱</sup>

۴- مرحوم حکیم در مسئله تفصیل داده است. وی می‌گوید که بین مواردی از مسائل اصول فقه که محل ابتلاست، اگر به واسطه نذر و غیره باشد، در این صورت مانعی از عموم ادله تقلید نیست و در غیر این صورت ادله تقلید شامل آن نمی‌شود.<sup>۲</sup>

به هر تقدیر در مسئله، چهار قول وجود دارد و شاید قوی‌تر از همه، قول به جواز مطلقاً باشد، به سبب اینکه شامل اطلاعات عقلیه و نقلیه می‌شود؛ زیرا عقل در جواز رجوع به غیر، بین اینکه تطبیق و مقدمات تماماً به اجتهاد شخصی باشد یا نه، فرقی نمی‌گذارد، به‌طور مثال بسیاری از اطباء، مهندسان و اهل فن که در حرفه خود محل رجوع هستند، در تمام مسائل مجتهد نیستند و شاید وقت و عمر نیز اجازه این کار را نمی‌دهد.

اما جواب از تفصیل اول (قول سوم) این است که دلیلی بر انصراف بنای عقلا نیست؛ زیرا اگر شخصی نتایج مسائل اصول را از اصولی بگیرد؛ مثل اینکه نتایج اعراب و بناء را از نحوی اخذ کند، آنگاه اجتهاد کند به تطبیق کبرویات بر صغرویات در بنای عقلاء اشکالی نیست در اینکه این شخص به اجتهاد خود عمل کند و غیر نیز به فتوای او عمل نماید.

۱. همانجا؛ الفقه، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۱.

و اما جواب از تفصیل دوم (قول چهارم) آن است که مسئله اصولیه به واسطه نذر، محل ابتلا قرار نمی‌گیرد؛ زیرا آنچه که محل ابتلاست، مسئله فرعیه است نه مسئله اصولیه،<sup>۱</sup> علاوه بر اینکه با وجود اطلاقات و عمومات ادله، وجهی برای این تفصیل نخواهد بود.

### مبحث سوم: تقلید در مبادی استنباط

تقلید در مبادی استنباط، مثل: لغت، صرف، نحو، رجال و غیره که در آن سه نظر وجود دارد:

۱- در این زمینه عده‌ای قائل به عدم جواز تقلید شده‌اند که از جمله آن‌ها مرحوم آیة‌الله خوئی است که به امور زیر استدلال کرده‌اند:

الف) سیره مستمره بین فقهاست که در موارد مبادی استنباط تقلید نمی‌کرده‌اند، بلکه خود در بعضی از مسائل ادبی که اختلافی است، نظر می‌داده‌اند؛ مثل اینکه «واو» برای جمع مطلق یا برای ترتیب است، همان‌طور که فراء در مسئله وضو می‌گوید.<sup>۲</sup>

ب) مبادی استنباط از مسائلی نیست که در آن باشد به اهل خبره شود، بلکه باید به ظهور رجوع کرد و ظهور عرفی نیز با فتوای یک نفر ثابت نمی‌شود.<sup>۳</sup>

ج) انصراف ادله اجتهاد و تقلید از فقیهی است که از غیر خود، اگرچه در یک مسئله تبعیت کند.<sup>۴</sup> مرحوم آیة‌الله خوئی در این زمینه فرموده است: «ظاهر،

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا.



عدم جواز تقلید در مبادی استنباط است و رجوع به علمای ادب در تشخیص معنای کلمه صحیح نیست و همین‌گونه تقلید از علامه و ابن داوود در وثاقت شخصی صحیح نیست؛ زیرا هیچ‌یک از ادلّه تقلید در این موارد جاری نمی‌شود؛ به سبب اینکه ادلّه تقلید در امور حدسیه‌ای که محتاج به اعمال نظر است (مثل احکام شرعی) جاری می‌شود؛ ولی در امور حسیه، مثل ظهور که مبنای علم لغت است، جاری نمی‌شود.<sup>۱</sup>

د) اگر امر بین مجتهدی که در مبادی استنباط تقلید می‌کند و بین مجتهدی که در مبادی استنباط اجتهاد می‌کند، دائر باشد، مقتضای اصل، تعیین مجتهدی است که در مبادی استنباط اجتهاد می‌کند.

- کسانی که مدعی جواز تقلید در مبادی استنباط هستند این ادله را چنین جواب داده‌اند:

الف) جواب از سیره این است که چنین سیره‌ای تا زمان معصوم علیه السلام استمرار نداشته، علاوه بر اینکه مبحث تقلید بعد از زمان معصومین علیهم السلام مطرح شده است؛ لذا سیره در این زمینه حجیت ندارد.

ب) جواب دلیل دوم این است که آنچه از روش طلاب و علما در این باب می‌توان فهمید، خلاف گفتار شماست؛ زیرا آنان به گفتار اهل صرف، نحو، لغت و غیره مراجعه می‌کنند، علاوه بر اینکه ظهور عرفی با فتوای اهل خبره ثابت می‌شود؛ یعنی اگر شخصی به اهل خبره که مثلاً آنان لفظی را به طرز تفسیر کنند که اطمینان به ظهور حاصل شود مراجعه کند، و این شخص موارد مشکوک را بدان اخذ کند؛ این همان معنای تقلید است و در این زمینه بین

عامی‌ای که اخذ به قول مجتهد می‌کند و بین فقیه‌ی که اخذ به قول لغوی می‌کند تفاوتی نیست؛ زیرا هر دو غالباً از کلام مرجع خود، به حکم اطمینان حاصل می‌کنند.

اشکال: اخذ کلام فقیه بر عامی در صورت ظن به خلاف نیز، لازم است؛ ولی برای فقیه اخذ به قول لغوی در صورتی که ظن به خلاف داشته باشد، جائز نیست.

جواب: اگر فقیه، کلام اهل خبره از لغویین را در زمینه‌ای ملاحظه کند که کلام را برای فقیه تفسیر می‌کنند و دلیل و حجتی برای فقیه بر خلاف آن نیست، جائز نیست که بنای حکم شرعی را برخلاف آرای لغویین، بگذارد؛ اگرچه ظن به خلاف داشته باشد. علاوه بر اینکه در جای خود بحث شده که ظواهر حجت است؛ چه ظن به وفاق داشته باشد یا نه.<sup>۱</sup>

ج) جواب دلیل سوم این است که این انصرافی را که در ادلّه تقلید، ادعا شده بر خلاف عرف است؛ زیرا مردم در بسیاری از اموری که احتیاج به اعمال نظر ندارد از یکدیگر تقلید می‌کنند؛ مثل طرز راه رفتن، لباس پوشیدن، تکلم کردن و غیره. علاوه بر اینکه تشخیص یک معنا از بین معانی نیز، گاهی محتاج اعمال نظر و دقّت است.

د) جواب دلیل چهارم این است که بر فرض «ما نحن فیه»، دوران امر بین تعیین و تخییر باشد،<sup>۲</sup> تمسک بدان سودی در مقام ندارد؛ زیرا تمسک به این اصل، در جایی است که اصل لفظی در کلام نباشد و با وجود اطلاقات ادلّه

۱. الفقه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. مصباح الاصول، ج ۱، ص ۴۴۸.

جواز تقلید، نوبت به این اصل نمی‌رسد.

۳- قول سوم، تفصیل مرحوم حکیم در مستمسک عروه می‌باشد که فرموده است: «آن مبانی استنباطی که در طریق استنباط حکم کلی واقع می‌شود، تقلید در آن امور صحیح نیست، ولی آنچه که در طریق تطبیق حکم کلی (مانند مسائل نحو و تجوید که در نماز، عقود، ایقاعات، مدّ، وقف، ساکن و غیره لازم است) واقع می‌شود، تقلید در آن‌ها صحیح است».<sup>۱</sup> در جواب از این تفصیل باید بگوییم که اطلاعات جواز تقلید، ما نحن فیه را شامل می‌شود و عقل در جواز رجوع به غیر، بین اینکه مبانی استنباط در طریق حکم کلی باشد یا در مقام تطبیق حکم کلی فرقی.

**مبحث چهارم: تقلید در موضوعات مستنبطه عرفیه و لغویه و**

**موضوعات صرفه و موضوعات مستنبطه و ماهیات مخترعه شرعیه**

برای توضیح بحث می‌گوییم که موضوعات احکام بر چهار قسم است:

۱- موضوع شرعی محض و ماهیات مخترعه شرعی؛ مثل: صوم و صلاة.

۲- موضوع لغوی یا عرفی محض، مثل: خمر و ماء.

۳- موضوع لغوی یا عرفی شرعی مثل: کرّ و کعب (کعبین در وضوء) که هر

یک از لغت یا عرف و شرع، محدوده آن را معین کرده است.

۴- موضوع مستنبط عرفی یا لغوی‌ای که در شرع معین و محدود نشده

است و لغت یا عرف در آن اختلاف دارد؛<sup>۲</sup> مثل تشخیص وطن برای اتمام

صلاة و غناء.

---

۱. الفقه، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. همان، ص ۲۹۵.

در قسم اول که موضوع شرعی محض است، اشکالی در جریان تقلید نیست؛ زیرا مرجع در آن، تنها شرع است، همچنین اشکالی در عدم جریان تقلید در قسم دوم نیز نیست؛ برای مثال اگر مقلد شک کند که این مایع شراب است یا سرکه و مجتهد بگوید این مایع شراب است، تقلید از او در اینجا لازم نیست؛ زیرا وظیفه مجتهد استنباط است؛ ولی در تطبیق کبرا بر صغرا، مجتهد و غیر آن مساوی هستند، بلکه گاهی غیرمجتهد در این قضیه اعرف از مجتهد است.

پس اگر در باب موضوعات، شهادت مخبر عدل واحد را قبول کردیم، قول مجتهد را می‌توان قبول کرد. این حکم، دیگر اختصاص به مقلد ندارد، بلکه برای مجتهد دیگری نیز قبول قول او حجت است.<sup>۱</sup>

اما در قسم سوم باید بگوییم که بعد از تحدید شرع، مجالی برای لغت یا عرف باقی نمی‌ماند؛ زیرا تحدید شرعی جایگاه حکم را معین می‌کند؛ چه معنای لغوی یا عرفی اوسع و چه اضیق باشد. بنابراین با تحدید شرع نسبت به مقدار کرّ، دیگر اعتنایی به تحدید عرف یا لغت نمی‌شود و در این قسم نیز تقلید جائز است.

در قسم چهارم، دو قول وجود دارد: صاحب عروه می‌فرماید: در اینجا محل تقلید نیست؛ زیرا موضوعی که از طرف شارع معین و محدود نشده است؛ مثل مفهوم غناء که نمی‌دانیم آیا اسم برای خصوص صوت ذات ترجیع است یا مفهوم اوسع دارد و باید مطرب و مغیر حال باشد؛ در حالی که، حال موضوعی مبین است که مرجع در آن عرف یا لغت است. در اینجا فقیه و غیر فقیه

۱. الرأی السدید، ص ۱۴۱؛ الفقه، ج ۱، ص ۲۹۶؛ عروة الوثقی، مسئله ۶۷ از تقلید.

مساوی هستند، همان‌گونه که در قسم اول بیان شد، مگر اینکه از باب رجوع به اهل خبره و قبول شهادت عدل واحد باشد.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر بعضی از علما، همانند آیه‌الله خوئی معتقدند که شبهه در مفهوم، منجر به شبهه در حکم می‌شود؛ بنابراین مرجع شک در این‌گونه موضوعات شک در شبهه حکمیّه است که تعیین آن بر عهده مجتهد است و تقلید در آن‌ها لازم است.<sup>۲</sup>

شاید کلام صاحب عروه، خالی از قوّت نباشد؛ زیرا در جایی که در مورد تحدید موضوع نصّی از جانب شارع نرسیده، همانند موردی است که در بیان موضوع مبّین، به عرف یا لغت رجوع می‌شد؛ منتها آنجا موضوع نزد عرف یا لغت معلوم بود؛ ولی اینجا مبهم است و ابهام موضع، موجب تقلید نمی‌شود. بنابراین وظیفه فقیه است که حکم متوطن را بیان کند که کامل خواندن نماز است و اما اینکه وطن چیست و کجاست؟ این بر عهده فقیه نیست، مسئله غناء نیز به همین شکل است. بنابراین تقلید در این مسائل بر عامی واجب نیست.<sup>۳</sup>

### تقلیدی نبودن اصل تقلید

جواز تقلید برای مقلّد، تقلیدی نیست و باید از روی اجتهاد و علم وجدانی باشد. در این مقام به دو دلیل استناد شده است:

۱- دلیل اوّل ارتکازی جبلی و بدیهی بودن اصل تقلید است؛ لذا مرحوم آخوند فرموده است: «جواز تقلید فی الجملة امری فطری، بدیهی و جبلی است

۱. الفقه، ج ۱، ص: عروة الوثقی، مسئله ۶۷ تقلید.

۲. الرأی السدید، ص ۱۴۲؛ الفقه، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳. الفقه، ج ۱، ص ۲۹۷.

و محتاج به دلیل نیست و گرنه باب علم بر عامی منسد می‌شود؛ زیرا دور یا تسلسل لازم می‌آید.<sup>۱</sup>

توضیح مطلب اینکه هرگاه عامی بداند که برای حق متعال احکام الزامی است که حق متعال راضی به ترک مأموریه و فعل منهی عنه نیست، عقل او حکم می‌کند که باید آن اوامر را امتثال کند و این امتثال، یا از طریق تحصیل علم و قطع حاصل می‌شود که در این صورت احتیاجی به رجوع به غیر ندارد؛ زیرا فرض بر این است که خود بر نفس واقع قطع پیدا کرده؛ یا از طریق آنچه که مولی برایش حجت قرار داده است، امتثال حاصل می‌شود مثل رجوع به مجتهد که در این صورت باید بر آنچه که بین او و خدایش حجت می‌باشد و او با عمل بدان، هنگام مخالفت، معذور خواهد بود، وقوف پیدا کند.

این حکم اجتهادی است و عقل عامی بعد از تدبّر و تفکّر آن را درک می‌کند. اگر این حکم نیز تقلیدی باشد، باعث ایجاد دور یا تسلسل می‌شود و آن زمانی است که جواز تقلید، مبتنی بر حکم شرع و مجوز شرعی باشد که در این صورت اعتماد بر مجوز شرعی صحیح نیست، مگر از باب صحت تقلید و آن خود محتاج مجوز دیگری است که اگر دلیل اول باشد، دور است چرا که اگر دلیل دیگری باشد و آن خود نیز دلیل دیگری بخواهد، همین‌طور تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت که این تسلسل است و هر دو باطل است. بنابراین، برای قطع تسلسل و دور، چاره‌ای نیست، جز اینکه به این قائل شویم که آن مجوزی که تقلید را برای عامی تجویز می‌کند، حکم عقل است که در این صورت در نفس مسئله جواز تقلید، بی‌نیاز از تقلید خواهد بود و این حکم

۱. الرأی السدید، ص ۲۵؛ کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۳۵.

عقلی برای عامی با اندک تأمل و تدبّری حاصل می‌شود.<sup>۱</sup>

**اشکال:** آنچه که از این دلیل فهمیده می‌شود، این است که عقل به لزوم تحصیل حجت در مقام امتثال حکم می‌کند و اما اینکه قول فقیه و مجتهد حجّت بین عبد و خداوند است، این از مستقلّات عقلیه نیست و محتاج دلیل دیگری است.<sup>۲</sup>

**جواب:** آنچه که مرتکز عقلا می‌باشد، این است که فتوای فقیه برای عامی حجّت است؛ زیرا سیره عقلائیّه در جمیع اعصار، لزوم رجوع جاهل به عالم می‌باشد و مردم به متخصص آن فن مراجعه می‌کنند و متخصص در معرفت احکام و فرائض، فقهای هستند که عمر خود را در راه اطلاع بر احکام الهی صرف کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۲- جریان دلیل انسداد دلیل دومی است که مرحوم کمپانی و مرحوم آیه‌الله خوئی و برخی دیگر بدان تمسک جسته‌اند، و آن در حق عامی است که پیشتر<sup>۴</sup> بیان شد. خلاصه آن، این است که هر مکلفی به واجبات و محرمات شریعت، علم دارد که امتثال آن‌ها لازم است و نیز، می‌دانیم که انسان را در افعالش رها نکرده‌اند که هر عملی خواست انجام بدهد. نتیجه این دو علم این است که خروج از عهده تکالیف لازم است و خروج از عهده تکالیف، منحصر به یکی از این سه راه است: اجتهاد، احتیاط و تقلید.

۱. الرسائل الاربع (مبحث اجتهاد و تقلید)، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان‌جا: الرأی السدید، ص ۲۵.

۴. نک: ص ۱۰، همین کتاب.



اجتهاد که برای همه ممکن نیست و احتیاط تامّ نیز در جمیع ابواب فقه ممکن نیست؛ چون موجب عسر و حرج است و اما احتیاط ناقص نیز برای همه میسر نیست؛ چون دسترسی به همه موارد احتیاط برای همه کس میسر نمی‌باشد. بنابراین بر عامی متعین است تقلید کند تا علم به خروج از عهده تکالیف علم پیدا کند.<sup>۱</sup>

پیشتر گفتیم که به نظر این دو بزرگوار (مرحوم آیه‌الله خوئی و مرحوم کمپانی) دلیل انسداد در حق مجتهد جاری نمی‌شود و باطل است؛ ولی در حق مقلّد، امکان دارد جاری شود.

**اشکال:** یکی از مقدمات انسداد این است که احتیاط موجب عسر و حرج و اختلال نظام باشد و این مقدمه در «مانحن فیه» در حق مقلّد جاری نیست؛ چون رفع حکم به قاعده حرج و غیره، از وظایف مجتهد است نه مقلّد.

**جواب:** بعضی مسائل دینیه از ضروریاتی است که احتیاج به اجتهاد و تقلید ندارد؛ مثل اینکه نماز ظهر و عصر چهار رکعتی است. ادله نفی عسر و حرج نیز از واضحاتی است که احتیاج به اجتهاد و تقلید ندارد و هر شخصی می‌تواند بدان عمل کند.

**اشکال:** بر فرض که مقدمات انسداد تمام باشد، مقتضای دلیل انسداد این است که عمل بر طبق ظنّ جائز می‌باشد و از جمله ظنون نیز تقلید کردن است. در صورتی که مکلف ظنّ به حکمی پیدا کند و ظنّ او اقوی از مجتهد باشد، باید بر طبق ظنّ خود عمل کند، چون در باب انسداد، باید به ظنّ اقوی عمل

۱. الرسائل الاربع، ص ۱۳۰؛ الرأی السدید، ص ۲۵؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۲۳۸؛ نهایة الدراییة،

ج ۶، ص ۳۹۹؛ التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

کرد.

جواب: اگر مقدمات انسداد تمام باشد، عقل به ترجیح مظنون بر موهوم و مشکوک حکم می‌کند. ملاک در حجیت این ظن، کاشفیت اوست از واقع، بنابراین ظنی که برای مقلد حاصل می‌شود، اگرچه اقوی باشد، بدون دلیل است، اما ظنی که برای او از رجوع به اهل خبره حاصل می‌شود، ظن با دلیل است. اینجا عقل به حجیت ظن حاصل از قول مجتهد حکم می‌کند؛ زیرا قول او اقرب به واقع است و گرنه ترجیح بلامرجح یا ترجیح مرجوح بر راجح لازم می‌آید!

### نسبیت اجتهاد و تقلید

اجتهاد از اموری است که دارای مراتب تشکیکی است و نظر همه مجتهدان در جمیع مسائل و برای همه یکسان نیست؛ یعنی این چنین نیست که فقط یک مرز وجود داشته باشد و عده‌ای این طرف مرز به عنوان مجتهد و عده‌ای آن طرف مرز به عنوان مقلد باشند، بلکه مجتهدان دارای مراتبی هستند: عده‌ای مجتهد مطلق و عده‌ای متجزی هستند؛ عده‌ای اعلم و عده‌ای عالم هستند و غیره. مقلدان نیز مراتبی دارند: عده‌ای در جمیع احکام تقلید می‌کنند و عده‌ای در برخی از احکام تقلید می‌کنند.

برای توضیح مطلب باید بگوییم که مسائل به لحاظ پیچیدگی و سادگی به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- برخی مسائل آن‌قدر پیچیده و مشکل هستند که حتی بزرگ‌ترین فقها و

۱. الرسائل الاربع، ص ۱۳۰؛ نهایة الدراية، ج ۶، ص ۳۹۹؛ الرأی السدید، ص ۲۵؛ عنایة الاصول،

ج ۶، ص ۲۳۸؛ التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

مراجع در برابر آن‌ها اظهار عجز می‌کنند؛ مثلاً در بحث نماز جمعه در زمان غیبت، آرای فقها از وجوب عینی تا حرمت است.

مرحوم محقق اردبیلی در این باره می‌فرماید: «در این بحث خلاصی از شکوک ممکن نیست، مگر با ظهور امام زمان (عج) و بدون ایشان کار بسیار مشکل است و تصور می‌کنم، پاسخگویی به مسائل شرعی برای من از قتل (مرگ) سنگین‌تر باشد»<sup>۱</sup>.

۲- مسائلی است که فقط فقهای بزرگی، همچون شیخ انصاری، صاحب عروه و غیره از عهده آن برمی‌آیند.

۳- مسائلی است که اکثر فقها، قادر به استنباط و استخراج حکم آن‌ها هستند.

۴- مسائلی است که نیاز چندانی به قدرت استنباط قوی و تجزیه اجتهادی ندارد و شاید یک طلبه خوش استعداد و تازه به درس خارج رسیده نیز بتواند، حکم آن مسائل را استخراج کند؛ مثل وجوب خمس، صلوات و...<sup>۲</sup>.

به هر تقدیر، همان‌طور که فهم و استعداد افراد متفاوت است، همچنین مسائلی که احکام آن‌ها را باید استنباط کنند نیز متفاوت است.

در مسئله تقلید نیز، هرکس به تناسب فکری خود و به لحاظ ساده و مشکل بودن مسائل نسبت به تقلید یا عدم آن، وضعیتی مخصوص به خود دارد؛ چه بسا مسئله‌ای که برای شخصی تقلیدی و برای شخص دیگر غیرتقلیدی باشد.

مطلب دیگری که در ذیل این بحث می‌توان بدان اشاره کرد، این است که

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. مرجعیت، ص ۸۹.

تقلید و مباحث آن □ ۶۷

در روایت و سیره معصومین علیهم‌السلام متداول و رایج است که شخص فقیه و عالم را به عالمی دیگر ارجاع می‌دادند که از این موضوع می‌توان فهمید که ارجاع جاهل به عالم نسبی است نه مطلق؛ یعنی گاهی عالمی را به اعلم و فقیهی را به افقه ارجاع می‌دادند و ما برای نمونه، جدول زیر را ارائه می‌کنیم:

شهر مقلد	وضعیت فقهی	نام مرجع	وضعیت فقهی	مأمور	شهر	امام <small>علیه‌السلام</small>	آدرس از وسائل، ج ۱۸
کوفه	افقه	ابابصیر	فقیه قوی	شعیب بن یعقوب	مدینه	امام صادق <small>علیه‌السلام</small>	ج ۱۸، ص ۱۰۳، ح ۱۵
مدینه	افقه	حارث بن مغیر	فقیه	یونس بن یعقوب	کوفه	امام صادق <small>علیه‌السلام</small>	ص ۱۰۵، حدیث ۲۴
مدینه	افقه	یونس بن الرحمن	فقیه	حسن بن علی	مشهد	امام رضا <small>علیه‌السلام</small>	ص ۱۷۰، حدیث ۲۳
قم	فقیه	زکریا بن آدم	غیر فقیه	علی بن مسیب	مدینه	امام رضا <small>علیه‌السلام</small>	ص ۱۰۶، حدیث ۲۷

برای آشنایی با شخصیت‌های ذکر شده در روایت‌های فوق به توضیح می‌هیم:

**حدیث اول:** شعیب بن یعقوب عرقوفی، فردی است که در کتب رجال از او تعبیر به ثقه و عین (شخص مشهور زمان) شده است. همچنین او صاحب کتاب فقهی و راوی احادیث امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام است.<sup>۱</sup> نام او در سند ۱۱۲ حدیث شعیب، در ۲۲ حدیث، شعیب بن یعقوب و در ۳۴ مورد، شعیب

۱. رجال نجاشی، شماره ۵۲۰؛ رجال طوسی، ص ۲۱۷-۳۵۲.

عقروقی آمده است.<sup>۱</sup> بنابراین شعیب بن یعقوب شخصی جاهل نبوده، بلکه عالم و فقیه دینی بوده است.

ابابصیر (لیث بن بختری)، راوی حدیث از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.<sup>۲</sup> اهل کوفه بوده<sup>۳</sup> و نامش در سند ۵۷ حدیث آمده است.<sup>۴</sup> امام صادق علیه السلام درباره ابابصیر فرمود: «پدرم در حلال و حرام خدا به این چهار نفر (زراره، ابابصیر، محمد بن مسلم، برید العجلی) اعتماد کرد؛ این چهار نفر گنجینه علم او بودند و امروز نزد من نیز چنین است؛ آن‌ها حافظ و نگهبان سرّ من هستند. این چهار نفر و نیز معروف بن خربوذ و فضیل بن یسار ائمه مردم‌اند.»<sup>۵</sup>

**حدیث دوم:** یونس بن یعقوب، از اصحاب امام باقر، امام صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام و نیز وکیل امام هفتم علیه السلام بوده است. او در زمان امام هشتم علیه السلام در مدینه درگذشت و آن حضرت وی را کفن و در قبرستان بقیع دفن کرد. وی فردی موثق و صاحب کتاب فقهی است.<sup>۶</sup>

حارث بن مغیره، فردی بسیار موثق می‌باشد که از امام باقر، امام صادق و امام هفتم علیهم السلام روایت کرده و صاحب کتاب فقهی است.<sup>۷</sup> همچنین نامش در

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۴۱، ۳۹، ۲۹.

۲. رجال نجاشی، شماره ۸۷۶.

۳. رجال طوسی، ص ۱۳۴؛ رجال کشی، ص ۱۳۷، شماره ۲۲۰.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

۵. رجال کشی، شماره‌های ۲۲۰، ۲۸۶، ۴۳۱، ۴۳۲.

۶. رجال نجاشی، شماره ۱۲۰۷؛ رجال کشی، شماره‌های ۶۱۰، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۴.

۷. رجال نجاشی، شماره ۳۶۱.

سند چهل حدیث آمده است.<sup>۱</sup>

حدیث سوم: حسن بن علی، فردی ثقه، فقیه، متکلم و صاحب کتاب مسائل موسی علیه السلام و از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است.<sup>۲</sup> همچنین نامش در سند ۱۳۱ سند حدیث آمده است.<sup>۳</sup>

یونس بن عبدالرحمن، فردی ثقه و از اصحاب امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهما السلام می باشد که دارای منزلت عالی و صاحب کتاب های متعدد است.<sup>۴</sup> همچنین نامش در سند ۲۶۳ حدیث آمده است.<sup>۵</sup> وی در مدینه می زیست.<sup>۶</sup> امام هشتم علیه السلام درباره او فرمود: «یونس، سلمان زمان خود بود». <sup>۷</sup> نیز، فضل بن شاذان گفته است: «بعد از سلمان کسی افقه از یونس نبود».<sup>۸</sup>

حدیث چهارم: علی بن مسیب، اهل همدان، مورد وثوق و از اصحاب امام هشتم علیه السلام است.<sup>۹</sup> البته دلیلی بر فقاہت وی به دست نیامد.

زکریا بن آدم اهل قم، و مورد وثوق، بلند مرتبه، نزد امام هشتم علیه السلام صاحب

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۱۰.

۲. رجال نجاشی، شماره ۹۱.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۶۱.

۴. رجال نجاشی، شماره ۱۲۰۸.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۲۱۸.

۶. رجال کشی، شماره ۹۲۱.

۷. همان، شماره ۳۵۷.

۸. بهجة الآمال، ج ۷، ص ۳۵۸؛ رجال شیخ طوسی، پاورقی، ص ۳۹۴.

۹. رجال شیخ طوسی، ص ۳۸۲، شماره ۲۷.

منزلت همچنين صاحب کتاب مسائل و کتاب فقهی بوده است.<sup>۱</sup> نام او در سند چهل حدیث آمده است.<sup>۲</sup>

### کیفیت تحقق تقلید

برای اینکه انسان از شخصی تقلید کند راه‌هایی برای تعیین مرجع و مجتهد معین شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- علم وجدانی: اولین راه برای تشخیص مجتهد آن است که اگر کسی خود اهل علم و خبره می‌باشد و به مبانی فقهی و ملاک‌های افقهیت آشناست پس به این موضوع که فلانی صلاحیت تقلید دارد، علم پیدا می‌کند و در این صورت می‌تواند به علم خود در تعیین مصداق عمل کند.<sup>۳</sup>

۲- شهادت دو شخص عادل از اهل خبره: در صورتی است که با شهادت دو شخص عادل دیگر معارض نباشد، البته اگر شهادت دو شخص عادل مفید علم باشد، کلامی در آن نیست، ولی اگر مفید ظن باشد، محتاج به دلیل حجیت است که بناء و ادلة حجیت، شهادت بینه این مورد را شامل می‌شود.<sup>۴</sup>

۳- شیاع مفید علم: لازم به ذکر است که «شیاع بما هو شیاع» حجت نیست مگر در برخی موارد؛ مثل نسب، ملک، وقف، ولاء، عتق، رق و عدالت با وجود اختلاف در بعضی موارد. و در اینجا چون مفید علم است، حجت می‌باشد.<sup>۵</sup>

---

۱. رجال نجاشی، شماره ۴۵۸.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۷۶.

۳. مرجعیت، ص ۲۷۷؛ الفقه، ج ۱، ص ۱۰۳.

۴. الفقه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ مرجعیت، ص ۲۷۷.

۵. الفقه، ج ۱، ص ۱۱۴.



۴- تواتر: یکی از راه‌های مفید، علم تواتر است که بدان وسیله نیز می‌توان به اجتهاد مجتهد پی برد. فرق بین تواتر و شیاع واضح است؛ زیرا تواتر اخبار جماعتی است که عادتاً اجتماع آن‌ها بر کذب ممتنع است؛ ولی شیاع، اعم از آن است؛ یعنی هر متواتری شایع هست، ولی هر شایعی متواتر نیست.<sup>۱</sup>

### تبعیض در تقلید

تقلید از جمله اموری است که تبعیض‌پذیر است؛ یعنی انسان می‌تواند در اموری تقلید کند و در امور دیگر تقلید نکند یا از اشخاص دیگری تقلید کند. البته این در همه موارد، صادق نیست، بلکه مجتهد متجزی می‌تواند به مسائلی که اجتهاد نکرده است عمل کند و در باقی موارد که اجتهاد نکرده از مجتهد دیگری تقلید کند. همچنین شخصی که از مجتهدی تقلید نکرد، پس از مرگ وی با اجازه مجتهدی دیگر بر تقلید از همان مجتهد باقی می‌ماند، می‌تواند در مسائلی که عمل کرده، از مجتهد میت تقلید کند یا به مجتهد زنده رجوع نماید و یا می‌تواند برخی را از مجتهد میت و برخی را از مجتهد زنده تقلید کند. و نیز، اگر همه مجتهدان در یک سطح علمی قرار دارند و اختلاف در فتوا ندارند، می‌تواند بابتی از فقه را از مجتهدی و بابت دیگری را از مجتهد دیگری تقلید کند.

با توجه به اینکه دلیل عمده مشروعیت تقلید بنای عقلاست، لذا دیدگاه تبعیض در تقلید، خالی از هرگونه اشکال است. از این روی جائز بودن تبعیض در تقلید - بلکه واجب بودن آن در بعضی از موارد - در کلمات فقها مطرح شده است. سید مجاهد در *مفاتیح الاصول*، شیخ جعفر کاشف الغطاء در *کشف*

الغطاء، شیخ انصاری در رساله اجتهاد، سید محمد کاظم یزدی در عروة الوثقی و بسیاری از حاشیه نویسان بر عروه، تبعیض در تقلید را حتی راجع به مسائل یک باب جائز دانسته‌اند، بلکه بر واجب بودن آن در بعضی موارد؛ مثل اینکه هر یک از دو مجتهد اعلم باشند، تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### نسبت بین اجتهاد و تقلید

عده‌ای معتقدند که بین اجتهاد و تقلید، ملازمه و نسبت<sup>۲</sup> تساوی برقرار است؛ یعنی تقلید بدون اجتهاد نمی‌شود و وابسته بدان است که اگر قائل به جواز تقلید شدیم؛ باید قائل به جواز اجتهاد باشیم و اگر گفتیم اجتهاد حرام است، باید قائل به حرمت تقلید باشیم.

این معنا درست نیست؛ زیرا ما در میان فقهای شیعه اشخاصی را به نام اخباری سراغ داریم که این‌ها معتقد به حرمت اجتهاد و بطلان آن هستند که در مکان خود از آن بحث خواهد آمد؛ ولی این‌ها معتقد به جواز تقلید به نحو خاصی مثل تقلید از کتاب‌های صدوق، کلینی، شیخ طوسی و دیگران هستند. از این موضوع مشخص می‌شود که ملازمه بین قول به جواز تقلید و جواز اجتهاد نیست، همچنین علمای حلب، مثل ابن زهره قائل به وجوب اجتهاد و حرمت تقلید بودند و از طرف دیگر اجتهاد با تقلید قابل اجتماع است، کما اینکه در مجتهد متجزی می‌تواند محقق شود؛ زیرا متجزی می‌تواند به مسائلی که خود اجتهاد کرده، عمل کند و در باقی مسائل می‌تواند از مجتهدی دیگر تقلید نماید. به تعبیری دیگر، نسبت بین اجتهاد و تقلید، عموم و خصوص من وجه

۱. عروة الوثقی، مسئله ۳۳، ۴۷، ۶۵.

۲. منظور از نسبت، نسبت مفهومی نیست، بلکه نسبت مصداقی و تبعیت مراد است.

است؛ مورد افتراق از ناحیه اجتهاد، آن است که مجتهدی اجتهاد مطلق کند، ولی مقلد نباشد و مورد افتراق از ناحیه تقلید، آن است که مقلدی عامی در تمام احکام خود از مجتهد تقلید کند و مورد اجتماعشان آنجایی است که مجتهدی متجزی در مسائلی که اجتهاد کرده، عمل کند و در باقی مسائل از مجتهدی دیگر تقلید نماید.

صورت قیاس آن این گونه است: بعضی مجتهدها مقلد نیستند، مثل مجتهد مطلق، بعضی مقلدها مجتهد نیستند، مثل مقلد عامی، و بعض مجتهدها مقلد هستند مثل مجتهد متجزی، این از نظر مصداق بود و اما از نظر مفهوم بین اجتهاد و تقلید، تقابل سلب و ایجاب و ملکه و عدم ملکه نیست؛ زیرا اجتهاد یا تحصیل حجّت بر حکم است یا تحصیل حکم از مدرکش می‌باشد. بنابراین عدم مقابل آن را تقلید نمی‌نامند؛ زیرا کسی که تحصیل حجّت بر حکم نکرده یا تحصیل حکم از مدرکش ننموده است، آن را بدون عمل یا اخذ برای عمل یا التزام به عمل مقلد نمی‌گویند.<sup>۱</sup>

شاید تقابل بین مفهوم اجتهاد و تقلید، همان نسبت تضاد باشد، از باب اینکه اجتهاد، اخذ حکم از مدرکش باشد و تقلید، اخذ حکم از دیگری باشد نه از مدرکش؛ یا اجتهاد عمل مستند به المدرک و تقلید عمل مستند به رأی غیر باشد.

### تجزیه در تقلید

از جمله مباحثی که در تقلید مورد بحث می‌باشد، تجزیه در تقلید است و نظر به اینکه بین این بحث و بحث تجزّی در اجتهاد، رابطه نزدیکی وجود

۱. نهایة الدراية، ج ۶، ص ۳۹۷.

دارد؛ لذا در دو مقام سخن می‌گوییم:

### مقام اول: امکان اجتهاد تجزی

این مسئله اختلافی است: از ابوحنیفه و جمعی دیگر نقل شده است که اجتهاد تجزیه‌پذیر نیست.<sup>۱</sup> ولی منقول از غزالی، آمدی و غیر این دو از اهل سنت و همچنین معروف بین اصحاب امامیه آن است که، امکان تجزی در اجتهاد وجود دارد.

کسانی که می‌گویند، اجتهاد تجزیه‌پذیر نیست، به دو دلیل استدلال کرده‌اند: الف) اجتهاد ملکه است و ملکه از کیفیات نفسانیه می‌باشد و امر بسیطی است و امر بسیط قسمت و تجزیه نمی‌پذیرد.<sup>۲</sup> همچنین اگر اجتهاد را به نفس استنباط معنا کردید، استنباط یا موجود است یا معدوم و تبعیض و تجزیه را نمی‌پذیرد؛ زیرا استنباط امری است بین وجود و عدم، نه بین کل و بعض.<sup>۳</sup>

در جواب این دلیل می‌گوییم: اولاً، ملکه بسیط است و تجزیه و تقسیم را نمی‌پذیرد؛ ولی همین ملکه واحده بسیطه، مراتبی دارد که برحسب شدت و ضعف، متفاوت است به اعتبار تفاوت متعلقاتش از حیث صعوبت و سهولت و کمال و نقص همانند علم؛ یعنی ممکن است مجتهدی ملکه استنباط در یک یا چند باب از ابواب فقه را داشته باشد، ولی در بقیه ابواب نداشته باشد. بنابراین

۱. حاشیه‌ای از میری بر *مرفاة الاصول*، به نقل از کتاب *الاجتهاد فی الاسلام* از نادیه شریف العمری،

*القول المفید*، ص ۶۱.

۲. *بحوث فی الاصول*، ص ۵؛ *القول المفید فی الاجتهاد و التقليد*، ص ۶۱؛ *انوار الاصول*، ج ۳، ص ۶۱۶؛

*عنايه الاصول*، ج ۶، ص ۱۸۲؛ *مصباح الاصول*، ج ۳، ص ۴۴۱.

۳. *مصباح الاصول*، ج ۳، ص ۴۴۱؛ *القول المفید*، ص ۶۱؛ *الرأی السدید*، ص ۱۵.

در کیف نفسانی تعدّد نیست، بلکه تعدّد در متعلّق کیف نفسانی است<sup>۱</sup> و آنچه که در حقیقت تبعیض ملکه را تصحیح می‌کند، این است که ملکه نسبت به بعضی از ابواب، حاصل شود، نه همه ابواب و این ملکه، دارای مراتبی است که به مرتبه ضعیفه‌اش قدرت بر استنباط بعض احکام را دارد و به مرتبه قویّه‌اش قدرت بر استنباط اغلب احکام را دارد، نه اینکه این ملکه دارای اجزائی است تا اینکه شما آن را انکار کنید و بگویید ملکه بسیط است و نمی‌شود بعضی اجزای آن حاصل شود نسبت به بعضی ابواب و بعضی اجزاء آن حاصل نشود.<sup>۲</sup> ثانیاً، قائل بشویم که اجتهاد یک ملکه نیست، بلکه ملکات متعدده است و به تعبیر دیگر تجزّی، تبعیض در افراد کلی است، نه تبعیض در اجزای کلّ.

بنابراین فرق بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزّی در زیادی افراد ملکه استنباط و نقیصه آن است، نه در شدّت و ضعف.<sup>۳</sup> بنابراین ملکه استنباط این مسئله، فردی از ملکه است و ملکه استنباط مسئله دیگر، فرد دیگری از آن است و نیز، بسیط بودن ملکه یا استنباط، منافاتی با تجزّی به این معنا ندارد.

ب) مسائل فقهی به یکدیگر مرتبط‌اند، کسی که بر جمیع ابواب فقهی احاطه نداشته باشد، ممکن است در بابی که بدان احاطه ندارد، دلایلی موجود باشد که معارض با ادّله آن باب باشد؛ بنابراین وجهی برای قول به تجزّی در اجتهاد

۱. القول المفید، ص ۶۲؛ انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۱۶؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۲.

۲. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۲.

۳. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۱؛ القول المفید، ص ۶۲؛ نهایة الدراییه، ج ۶، ص ۳۷۲؛ الرأی

السدید، ص ۱۵.

نیست.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، اگرچه برحسب عقل، تجزّی ممکن است، برحسب عادت چنین چیزی ممکن نیست؛ زیرا وابستگی ابواب فقه، احاطه بر جمیع ابواب را می‌طلبد.

در پاسخ می‌گوییم: اولاً، جواب نقضی این است که این اشکال شما به مجتهد مطلق نقض می‌شود؛ زیرا معتبر در مجتهد مطلق، ملکه است نه احاطه فعلیه و وجود ملکه موجب اطلاع بر دلیل معارض نمی‌شود.

ثانیاً، جواب علامه حلّی این است که اطمینان به عدم وجود دلیل معارض کفایت می‌کند؛ یعنی با فحص در مظان دلیل یا به تصریح پژوهندگان، برای انسان اطمینان به عدم وجود دلیل معارض پیدا می‌شود و لازم نیست که انسان بر جمیع ابواب احاطه داشته باشد.

ثالثاً، ممکن است متجزّی نیز، همانند مجتهد مطلق بر جمیع ادلّه مربوط به باب مورد نظر احاطه پیدا کند به نحوی که برایش علم و قطع پیدا شود که ادلّه موجود در سایر ابواب، ربطی به باب مذکور ندارد.<sup>۲</sup>

اما کسانی که قائل به امکان تجزّی در اجتهاد هستند به دلایل زیر استدلال کرده‌اند:

الف) ابواب فقه از حیث مدرک و مستند، متفاوت می‌باشند و مدرک برخی ابواب، سهل و آسان و مدرک برخی دیگر، صعب و دشوار است لذا این موجب می‌شود که شخص قدرت استنباط بابی را داشته و بابی دیگر را نداشته باشد.

۱. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۳؛ الفصول، ص ۳۹۲؛ کفایه، ج ۲.

۲. فصول، ص ۳۹۳؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۱؛ القول المفید، ص ۶۳.

ب) اشخاص در مهارت بر عقلیات و نقلیات متفاوت اند؛ چه بسا شخصی مهارت کامل در نقلیات دارد؛ ولی در عقلیات ندارد و برعکس؛ لذا این امر موجب می‌شود شخصی قدرت استنباط احکام در برخی ابواب را برحسب مهارتش داشته باشد؛ ولی شخص دیگری چنین قدرتی را نداشته باشد.<sup>۱</sup>

ج) حصول اجتهاد مطلق عادتاً بدون اجتهاد تجزّی محال است؛ زیرا ملکه استنباط دارای مراتب شدید، ضعیف و متوسط است و عادتاً حصول مرتبه شدید، بدون مسبوق بودن آن به مرتبه ضعیف یا متوسط امکان ندارد؛ زیرا اجتهاد مطلق عادتاً یکبارہ حاصل نمی‌شود، بلکه به تدریج حاصل می‌شود.

د) دلیل واضح بر امکان شیء، وقوع آن در خارج است و ما در خارج در اجتهاد تجزّی را می‌بینیم.<sup>۲</sup>

اما کسانی که قائل به وجوب تجزّی هستند، به یک دلیل عقلی استدلال کرده‌اند و آن لزوم طفره می‌باشد؛ یعنی وصول به مرتبه عالیّه از اجتهاد (اجتهاد مطلق) بدون پیمودن مراتب نازلّه محال است؛ زیرا طفره لازم می‌آید و آن هم باطل است.

در پاسخ این دلیل می‌گوییم: همه افراد استنباطات در عرض واحد هستند و بعضی بر برخی دیگر مقدّم نیستند و حال آنکه طفره، تقدیم «ما حقّه التأخیر» است یا برعکس؛ مثل «تقدیم ذی المقدمه بر مقدمه» یا «معلول بر علّت» یا «دفع أقدم متأخره» قبل از «أقدم متقدمه» در علل اعدادیه و این در جایی تصویر

۱. فصول، ص ۳۹۳: عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۱؛ القول المفید، ص ۶۳.

۲. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۱؛ الفصول، ص ۳۹۳.



دارد که ترتیب عقلی بینشان باشد و حال اینکه در «ما نحن فیه» مفقود است.<sup>۱</sup> بنابراین رسیدن به مرتبه عالیّه متوقّف بر پیمودن مراتب نازلّه نیست؛ زیرا عقلاً مانعی از حصول یک دفعه مرتبه عالیّه در شخص، بدون پیمودن مراتب تدریج نیست، اگرچه به نحو اعجاز از نبی ﷺ یا امام علیّؑ باشد. بله اگر مرادشان استحاله عادی باشد، کلامشان درست است، چنانکه در دلیل سوم قائلان به جواز، بدان اشاره شد، ولی استدلال به دلیل ظفره که ظهور در استحاله عقلی دارد از این حمل ابراء دارد.<sup>۲</sup>

### مقام دوم: در احکام تجزیّ

در سه بخش از آن بحث می‌شود:

الف) از جمله احکام تجزیّ، جواز عمل مجتهد متجزّی به رأی خود است و به تعبیری دیگر، اجتهاد متجزّی برای خودش حجّت است.

کسانی که قائل به امکان تجزیّ شده‌اند، اختلاف دارند که آیا مجتهد متجزّی در آنچه که اجتهاد کرده، برای خودش حجّت است یا نه اکثر علمای امامیه، همانند صاحب فصول، شیخ انصاری، مرحوم آیة‌الله خوئی و غیره، قائل به حجّیت اجتهاد متجزّی برای خودش هستند.<sup>۳</sup>

کسانی که قائل به جواز عمل متجزّی به رأی خود هستند، دلایلی آورده‌اند که عبارت است از:

اول: عنوان عالم بر چنین شخصی صادق است، بنابراین ادّله جواز تقلید

۱. انوار الاصول، ج ۳، ص ۶۱۷.

۲. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۲؛ القول المفید، ص ۶۳؛ نهایه الداریه، ج ۶، ص ۳۷۲.

۳. فصول، ص ۳۹۷؛ عنایه الاصول، ج ۶، ص ۱۸۴.

شامل او نیست و بر او تقلید لازم نیست؛ یعنی این فرد یا باید احتیاط بکند یا تقلید؛ اما به اتفاق، احتیاط بر او واجب نیست، بلکه در صورت عسر و حرج حرام است و اما جواز تقلید، موقوف است بر تحقق موضوعش که غیر عالم یا جاهل باشد و حال اینکه این فرد نسبت به این مسئله خاص عالم است.<sup>۱</sup>

دوم: ادله حجیت قول مجتهد و فقیه، شامل چنین شخصی هست؛ زیرا آن ادله مطلق یا عام است و اختصاص به مجتهد مطلق یا متجزی ندارد.

سوم: سیره عقلانیه و آیه ﴿فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون﴾ و دیگر ادله از اخبار و آیات، بر لزوم رجوع جاهل به عالم دلالت می‌کند، نه رجوع عالم به عالم.<sup>۲</sup>

چهارم: مجتهد متجزی هرگاه در ادله‌ای فحص و تتبع کند، در این صورت با مجتهد مطلق در آن مسئله مساوی است و اما قصورش از احاطه به ادله باقی مسائل، دخلی به معرفت او نسبت به این مسئله خاص، ندارد. بنابراین همان‌طور که برای مجتهد مطلق جائز است که طبق نظر خود در آن مسئله عمل کند، بر متجزی نیز جائز خواهد بود.<sup>۳</sup>

البته برخی از علما، همانند صاحب *مناهل* در این مسئله تفصیل داده‌اند به اینکه اگر مجتهد متجزی اجتهاد کند و رأیش بر حکمی استقرار پیدا کند، در این صورت برای متجزی جائز است تا بر طبق اجتهادش عمل نماید و اگر اجتهاد کند، ولی رأیش بر حکمی استقرار پیدا نکرده باشد، برای او عمل به

۱. القول المفید، ص ۶۴.

۲. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۲.

۳. الفصول، ص ۳۹۷؛ عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۵.

رأیش جائز نیست.<sup>۱</sup>

ولی با توجه به صدق عنوان «عالم» بر متجزّی، در این مسئله هرچند رأیش بر حکمی تعلق نگرفته باشد، ادلّه جواز تقلید، شامل او می‌شود.

ب) یکی دیگر از احکام متجزّی، جواز رجوع غیر به اوست. عدّه‌ای همانند صاحب عروه مدعی شده‌اند که از مجتهد متجزّی به هیچ وجه نمی‌توان تقلید کرد و بعضی همانند مرحوم آخوند، صاحب فصول، آیه‌الله خوئی و دیگران، معتقدند که اگر متجزّی مقدار زیادی از احکام را استنباط کرده باشد، می‌توان از او تقلید نمود و گرنه نمی‌شود و برخی دیگر نیز مدعی جواز تقلید از متجزّی شده‌اند؛ چه مقدار زیادی استنباط کرده باشد یا نه.

بنابر این در اینجا سه قول است که با ذکر دلیل به هریک از آنها می‌پردازیم:

قول اول: مرحوم آخوند و برخی دیگر از علما، مدعی شده‌اند که اگر مجتهد متجزّی مقدار معتناهی از احکام را استنباط کرده باشد، می‌توان از او تقلید کرد و گرنه نمی‌شود و به دلایل زیر استدلال کرده‌اند:

۱- قبول داریم که سیره عقلائیه در رجوع به اهل خبره، فرقی بین مجتهد متجزّی و مطلق نمی‌گذارد (مثلاً به چشم پزشک مراجعه می‌شود؛ اگرچه او در سایر امراض تخصصی ندارد)؛ ولی این سیره تا زمانی مورد قبول است که رادع و منعی از شارع نسبت به این سیره نرسیده باشد و آن رادع در «ما نحن فیه» موجود است؛ زیرا شارع در ادلّه جواز تقلید، حکم را روی عنوان فقیه، «عالم بالاحکام، اهل الذکر» و... برده است و مجتهد متجزّی‌ای که مسائل کمی را

استنباط کرده باشد، عنوان فقیه «عالم بالاحکام» و... بر او صادق نیست.<sup>۱</sup> در پاسخ این دلیل باید بگوییم که اولاً، رادعیّت این آیات و روایات مبتنی بر این است که این آیات و روایات مفهوم داشته باشند. خوب آیه نفر می‌گوید، فتوای فقیه حجّت است و این فتوای غیر فقیه را نفی نمی‌کند و اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. همچنین آیه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ قول عالم را برای غیرعالم حجّت می‌داند؛ ولی حجّیت قول متجزی را نفی نمی‌کند. اما روایت مقبوله عمر بن حنظله مفهوم دارد و آن اینکه هرکس که ناظر به حلال و حرام نباشد نمی‌توان به او رجوع کرد. همچنین روایت احتجاج نیز دال بر حصر است و مفهوم دارد و چون راوی سؤال می‌کند که خداوند مذمت می‌کند یهود را در تقلید از علمای خود، حضرت بعد از اینکه فرق بین علمای شیعه و یهود را بیان می‌کند، ضابطی را معین می‌نماید که به چه عالمی باید مراجعه کرد: «اما من کان من الفقهاء حافظاً لدینه...» و این در مقام تحدید و حصر است و مفهومش می‌فهماند که به غیر نباید مراجعه نمود.

ولی در جواب استدلال به مقبوله عمر بن حنظله، باید بگوییم که آن روایت در مورد قضاوت وارد شده است که اگر دو نفر در میراث اختلاف دارند، آیا می‌توانند به قضاوت جور مراجعه کنند یا نه؟ حضرت می‌فرماید به حاکم شیعه مراجعه کنید و حضرت صفات آن را، بیان می‌فرماید: «فارضوا به حکماً فانی قد جعلته حاکماً» و اگر کسی بتواند ثابت کند که هرچه در حق قاضی ثابت است در حق فقیه و مجتهد هم ثابت است، می‌تواند به مفهوم این روایت به عنوان رادع تمسک کند، ولی «دون اثباته خرط القتاد» و اینکه در این روایت می‌گوید:

۱. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۳؛ عناية الاصول، ج ۶، ص ۱۸۵؛ الرأى السدید، ص ۱۵.

قاضی باید عارف به احکام باشد، برای این است که او مرجع احکام و قضاوت‌های مختلف است؛ لذا باید همه ابواب یا اکثر آنها را بداند، ولی از این روایت نمی‌توان دریافت که این شرط در مرجع تقلید هم معتبر است.

اما روایت احتجاج روایتی ضعیف‌السند است و این روایت در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام موجود است که در استناد آن نیز اشکالاتی وجود دارد و با وجود این، از این روایت نیز حصر فهمیده نمی‌شود؛ زیرا اولاً روایت در مقام فرق بین علمای شیعه و یهود است و اگر حصری هم فهمیده شود در مقام بیان حصر علمای شیعه است نه یهود. بنابراین ادله دلالت بر رادعیت ندارند.

ثانیاً، نسبت این عناوین با مجتهد مطلق و متجزی، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی ممکن است کسی مجتهد مطلق باشد، ولی این عناوین بر او صادق نباشد؛ همانند مجتهد مطلق که ملکه استنباط جمیع احکام را دارد، ولی هنوز حکمی را استنباط نکرده است و ممکن است شخصی مجتهد متجزی باشد؛ ولی این عناوین بر او صادق باشد و آن در وقتی است که مجتهد متجزی بسیاری از احکام را استنباط کرده باشد.

۲- ما اخباری را به عنوان رادع داریم و آن‌ها روایاتی هستند که افراد را به افراد خاصی ارجاع داده‌اند و ارجاع ائمه علیهم السلام به بزرگان و کبار اصحاب بوده است؛ مثل ارجاع به زکریا بن آدم، یونس بن عبدالرحمان، عمری و پسرش و غیره که در اغلب موارد ائمه علیهم السلام مردم را به بزرگان اصحاب ارجاع داده‌اند، از این موضوع نیز می‌توان فهمید که ارجاع به مجتهد متجزی که کمی از مسائل را استنباط کرده، جایز نیست.

در پاسخ این دلیل باید بگوییم که در این روایات درست است که مردم را به بزرگان اصحاب ارجاع داده‌اند؛ ولی این که رجوع به غیر بزرگان اصحاب

جایز نیست، مفهوم ندارد ممکن است رجوع به غیر کبار اصحاب هم جایز باشد، ولی امام علیه السلام فرد اظهارش را بیان کرده است.

**قول دوم:** مرحوم صاحب *عروه* و عده‌ای قائل به عدم جواز تقلید از متجزی شده‌اند مطلقاً؛ چه احکام زیادی را استنباط کرده باشد یا نه و برای این قول به دو دلیل تمسک جسته‌اند:

۱- ادعای اجماع شده است که مرجع تقلید باید مجتهد مطلق باشد.

۲- مدرک حجیت فتوای مجتهد برای مقلد در حقیقت دلیل انسداد است؛ زیرا برای مقلد راه علم و علمی منسده است و احتیاط هم که یا موجب عسر و حرج است یا حرام و از مقلد عامی چنین کاری بر نمی‌آید و اگر مقلد بخواهد هر کاری که دلش خواست بکند، لازمه‌اش القای در مفسده و نابودی دین است، با اینکه یقین دارد احکامی در شریعت وجود دارد و همه را نمی‌شود ترک کرد؛ بنابراین تنها راهی که برای مقلد می‌ماند، سؤال از مفتی و مجتهد است و مستفاد از دلیل انسداد، حجیت قول مجتهد فی الجمله است و اما اینکه مطلق باشد یا متجزی، اینجا باید به قدر متیقن اخذ کرد که همان مجتهد مطلق خواهد بود نه دیگری.

در پاسخ این دو دلیل باید بگوییم که دلیل اولشان باطل است؛ زیرا ادعای اجماع در چنین مسئله‌ای بی‌وجه است، خصوصاً اینکه مسئله اجتهاد و تقلید در کتب متقدمان یا موجود نبوده یا در دسترس ما نیست.

و اما جواب دلیل دوم این است که اولاً، دلیل منحصر به دلیل انسداد نیست، بلکه سیره نیز این معنا را می‌فهماند و ثانیاً، از دلیل انسداد، حجیت فتوای مجتهد فی الجمله مستفاد است و از آن فقط حجیت فتوای مجتهد مطلق فهمیده نمی‌شود و از این نظر ساکت است.

قول سوم: اما کسانی که می‌گویند از مجتهد متجزی می‌توان تقلید کرد مطلقاً؛ چه مسائل زیادی را استنباط کرده باشد یا نه، عمده دلیشان سیره است و از آن جواز رجوع جاهل به اهل خیره فهمیده می‌شود و بین متجزی و مطلق فرقی نمی‌گذارد؛ چه عالم به سایر ابواب باشد یا نباشد؛<sup>۱</sup> که همین قول درست به نظر می‌رسد.

ج) یکی دیگر از احکام متجزی، نفوذ قضاوت او است؛ به عبارت دیگر، در این مقام بحث در این است که آیا در قضاوت قاضی شرط است که مجتهد مطلق باشد یا نه؟<sup>۲</sup>

حال عده‌ای در این مقام مدّعی منع قضاوت برای مجتهد متجزی شده‌اند و گفته‌اند بر متجزی‌ای که تعداد زیادی از احکام را استنباط نکرده باشد، عنوان «عارف بالاحکام»، «اهل الذکر» و «فقیه» صادق نیست و استفاد از روایت ابی‌خدیجه، عمر بن حنظله و جز این دو، صدق این عناوین است در نفوذ قضاوت.<sup>۳</sup>

ولی در جواب باید بگوییم که اولاً، اگر شخصی مجتهد متجزی فقط در باب قضاوت باشد، اولاً چرا قضاوت او نافذ نباشد؟ زیرا در قضاوت، دانستن احکام قضاوت معتبر است و این معنا از روایت ابی‌خدیجه فهمیده می‌شود؛<sup>۴</sup> یا نزاع در بابی که او اجتهاد کرده، واقع شده است و برای رفع خصومت به او

۱. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۶.

۲. لازم به ذکر است که در باب قضاوت، حکم هیچ کس در حق دیگری نافذ نیست و نفوذ حکم محتاج به دلیل تعبد است و گرنه عقل و سیره دلالت بر نفوذ حکم ندارد.

۳. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۳؛ الرأی السدید، ص ۱۵؛ بحوث فی الاصول، ص ۷.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱، من ابواب صفات القاضی، حدیث ۵.



مراجعه کرده‌اند. بنابراین حکم چنین مجتهدی نافذ خواهد بود، اگرچه سایر ابواب را اجتهاد نکرده باشد و ثانیاً، ممکن است شخصی مجتهد مطلق باشد و ملکه استنباط جمیع احکام را داشته باشد، ولی باب قضاوت را بالفعل استنباط نکرده باشد، حکمش نافذ نیست.<sup>۱</sup>

از مجموع مطالب گذشته می‌توان نتیجه‌گیری کرد که مجتهد متجزی در آن مسائلی که اجتهاد کرده است، می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند و نسبت به مسائلی که اجتهاد نکرده است، باید تقلید یا احتیاط کند. بنابراین تقلید نیز تجزیه‌پذیر است؛ یعنی شخصی مانند مجتهد متجزی در بعضی مباحث به اجتهاد خود عمل می‌کند و در بعضی دیگر تقلید می‌نماید. همچنین می‌توان از مجتهد متجزی در مسائلی که اجتهاد کرده، تقلید نمود و در باقی مسائل از دیگری تقلید کرد. طبق این بیان می‌توان به تفکیک تخصص‌ها و تعدد مرجع قائل شد تا مادامی که مخالفت قطعیه عملیه لازم نیاید.

---

۱. عنایة الاصول، ج ۶، ص ۱۸۷.

## فصل دوم

### فقه و مباحث آن

#### نکته اول: فقه در لغت

به سبب وابستگی تقلید به مبحث فقه و فقها، به عنوان پیش‌درآمد ابتدا به‌طور خلاصه فقه و سیر تاریخی فقه و فقها و مباحث مقدماتی آن تحت عنوان نکته‌ها بیان می‌شود، آنگاه به مبحث سیر تاریخی تقلید و دوره‌های آن می‌پردازیم.

#### نکته دوم: دوره‌های فقه و فقها

فقه شیعه دوره‌های مختلفی را گذرانده و به وسیله شخصیت‌های مبرز سازمان یافته و تکمیل شده تا به دست ما رسیده است. معمولاً در کتب فقهی دوره‌های فقه شیعه را به دو دوره متقدمان و متأخران تقسیم می‌کنند. در متون فقهی قرن‌های ششم و هفتم، معمولاً مقصود از متقدمان، فقهای معاصر با ائمه علیهم‌السلام است و مقصود از متأخران، فقهای پس از دوران حضور امام

عصر (عج) می‌باشد (از سال ۳۶۰ هـ. ق به بعد).<sup>۱</sup> گاه نیز اصطلاح متقدمان بر شیخ الطایفه و فقهای مقدم بر او و اصطلاح متأخران بر دانشمندانی که پس از وی آمده‌اند، اطلاق شده است.<sup>۲</sup> همچنین اصطلاح متأخر، گاه در معنای لغوی؛ یعنی دانشمندانی که در زمان نزدیک به زمان گفتگو پدیدار گشته‌اند، به کار رفته است.<sup>۳</sup>

در متون فقهی قرن‌های بعد، متقدمان بر دانشمندان قبل از محقق یا علامه حلی و متأخران بر دانشمندان پس از آنان اطلاق شده است. در متون فقهی قرن سیزده، معمولاً اصطلاحی دیگر به نام «متأخری المتأخرین» وارد شده است که مراد از آن در آثار قدیم‌تر، فقهای پس از شهید اول و در آثار متأخرتر، فقهایی است که پس از صاحب مدارک آمده‌اند.<sup>۴</sup>

محققان و مؤلفان تاریخ فقه، درباره تقسیم‌بندی دوره‌های فقهی اهل سنت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بر یک روش نرفته‌اند، مثلاً محیی الدین نووی (م ۶۷۶ هـ. ق) برای فقه چهار دوره اصلی ذکر می‌کند:

- ۱- دوره اجتهاد مطلق تا پایان قرن چهارم هجری؛
- ۲- دوره اجتهاد مقید در قرن پنجم هجری؛
- ۳- دوره اجتهاد فتوا در قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری؛
- ۴- دوره تقلید که پس از آن آغاز شد.

۱. المعتبر، ص ۷؛ النقص عبدالجلیل رازی، ص ۲۰۹؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۳۶.

۲. نزهة الناظر، یحیی بن سعید، ص ۶؛ نکت النهایة، محقق، ص ۴۳۸؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۳۶.

۳. سرائر، ص ۲۶۵؛ آمل الآمل، ج ۲، ص ۵؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۳۶.

۴. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۳۹؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۳۶؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۲۹.

- محمد خضری بک (م ۱۳۴۵ هـ. ق) در کتاب *تاریخ التشریح الاسلامی* برای فقه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پنج دوره بیان می‌کند:
- ۱- دوره صحابه تا شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام؛
  - ۲- دوره صحابیان جوان و تابعان تا پایان قرن اول هجری؛
  - ۳- دوره ظهور امامان و مذاهب فقهی تا پایان قرن چهارم هجری؛
  - ۴- دوره پایبندی به مذاهب تا پایان حکومت عباسیان؛
  - ۵- دوره تقلید که تا عصر حاضر ادامه دارد.

محمد یوسف موسی در *المدخل لدراسة الفقه الاسلامی*، دوره‌های بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که به آن دوره پیدایش می‌گویند، به سه دوره تقسیم کرده است:

- ۱- نوپایی، تا اوایل قرن دوم هجری؛
  - ۲- شکوفایی و استواری، تا نیمه قرن چهارم هجری؛
  - ۳- دوره رکود و تقلید که تا کنون ادامه دارد؛
- نویسندگان *دانشنامه فقه کویت*، دوران پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به چهار دوره فقهی تقسیم کرده‌اند:

- ۱- دوره صحابه؛ ۲- دوره تابعان؛ ۳- دوره تابعان تابعان؛ ۴- دوره اجتهاد تا پایان قرن چهارم هجری.

البته این دو تقسیم‌بندی با اندکی اختلاف، منطبق بر تقسیم بندی محمد خضری بک است و تقسیم‌بندی اخیر، فقط تا دوره اجتهاد را شامل می‌شود و نسبت به بعد ساکت است.

مرحوم استاد شهابی در کتاب *ادوار فقه*، تاریخ تفقه اسلامی را به دو بخش

عمده تقسیم کرده است:<sup>۱</sup>

۱- دوره تشریح که به مدت ۲۳ سال طول کشید و با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان یافت.

۲- دوره تفریع و استنباط.

وی کوشیده تا این دوره طولانی را به روشی خاص تقسیم کند که مقاطع فقهی در مذاهب اهل سنت و امامیه را در بر بگیرد؛ لذا دوره تفریع را به چهار عهد کلی تقسیم کرد که هر عهدی نیز به اعصاری تقسیم می‌گردد و آن عبارت است از:

۱- عهد صحابه که از زمان ارتحال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود و تا اواخر قرن اول ادامه دارد.

۲- عهد تابعان و اتباع تابعان ایشان که تا زمان غیبت صغری ادامه داشت و این عهد به دو عصر تقسیم می‌گردد:

الف) تا زمان صادقین علیهم السلام (۱۴۸ هـ.ق)؛

ب) بعد از زمان امام صادق علیه السلام تا زمان غیبت صغری (۲۶۰ هـ.ق)؛

۳- عهد نواب و سفرای اربعه تا غیبت کبری؛

۴- عهد غیبت کبری تا عصر حاضر (قرن ۱۴ هجری): این عهد نیز به اعصار زیر تقسیم می‌شود:

الف) از آغاز غیبت کبری (۳۲۹ هـ.ق) تا زمان شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ.ق)؛

ب) از عصر شیخ طوسی تا عصر علامه حلی (م ۷۲۶ هـ.ق)؛

ج) از عصر علامه حلی تا عصر باقر بهبهانی (م ۱۲۰۶ هـ.ق)؛

د) از عصر باقر بهبهانی تا زمان تألیف کتاب *ادوار فقه* (۱۳۶۶ ه. ق.).  
استاد مطهری به نقل از آیه‌الله بروجردی، روش‌های فقهی شیعه را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند:

۱- دوره ما قبل شیخ طوسی؛ ۲- از زمان شیخ طوسی تا قرن دهم که تقریباً مقارن با زمان شهید ثانی است؛ ۳- از زمان شهید ثانی تا یک قرن اخیر؛ ۴- یک قرن اخیر.<sup>۱</sup>

استاد مدرسی طباطبایی دوره‌های فقه را با دیدی تاریخی و با احاطه به منابع شیعی و سنی و تأثیر شرایط زمان به ویژه نفوذ اهل سنت، بررسی کرده و دوره‌های فقه شیعی را براساس تحولات عمده فقهی، به هشت دوره زیر تقسیم کرده است:<sup>۲</sup>

۱- دوره حضور امام علیه السلام؛ ۲- نخستین قرن غیبت در دوره غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ ه. ق.) تا اواخر قرن چهارم، سه گرایش گوناگون فقهی در جامعه شیعه وجود داشت:

الف) گرایش اهل حدیث که اینان خود دو دسته بودند: یک‌دسته، روایات را با اصول درست علم رجال و علم حدیث نقادی می‌کردند؛ همانند مرحوم کلینی، ابن‌الولید و محمد بن علی بابویه قمی و دسته دیگر، طرفدار پیروی بی‌قید و شرط از احادیث بودند و با مبانی اصول فقه و قواعد جرح و تعدیل، بیگانه بودند؛ از قبیل حشویه و مقلده.

ب) مکتب قدیمین (ابن ابی عقیل و ابن جنید اسکافی)؛

۱. مطهری، مرتضی، *مزایا و خدمات آیه الله بروجردی*، مرجعیت و روحانیت، ص ۲۳۶.

۲. زمین در *فقه اسلامی*، ص ۱۱-۷۴؛ *مقدمه‌ای بر فقه شیعه*، ص ۲۹-۶۲.

ج) مکتب واسطه.

۳- متکلمان؛ همانند شیخ مفید و سید مرتضی که به نظر استاد مدرسی، این دو از فقهای متکلم هستند.

۴- مکتب شیخ الطایفه؛

۵- مکتب شهید اول؛

۶- فقه در دوره صفویه که این مکتب خود به سه بخش تقسیم می‌شود:

الف) مکتب محقق کرکی؛

ب) مکتب مقدس اردبیلی؛

ج) مکتب اخباریان؛

۷- مکتب وحید بهبهانی؛

۸- مکتب شیخ انصاری.

استاد محمد ابراهیم جنّاتی، تحول و پیشرفت فقه شیعه را از سه دیدگاه بررسی کرده است:<sup>۱</sup>

الف) پیشرفت مرحله‌ای فقه (ارجاع جزئیات به کلیات و قواعد)؛

ب) کیفیت بیان فقه؛

ج) دوره‌های اجتهاد.

همچنین پیشرفت مرحله‌ای فقه را با دیدی کلی در مراحل نه‌گانه زیر

دسته‌بندی می‌کند:

۱- مرحله تشریح: این دوره به مدت ۲۳ سال طول کشید و در ۲۸ صفر

سال یازده هجری خاتمه یافت.

---

۱. جنّاتی، محمد ابراهیم، *ادوار فقه و کیفیت بیان آن*، ص ۲۵-۶۲.



- ۲- مرحله تبیین: این دوره پس از زمان تشریح شروع می‌شود و تا پایان غیبت صغری و مقداری از غیبت کبری تا سال ۳۲۹ هجری ادامه می‌یابد.
- ۳- مرحله دسته‌بندی و تهذیب: این دوره از روز غیبت کبری در سال ۳۲۹ هجری تا سال ۴۱۳ (سال وفات شیخ مفید) ادامه داشت.
- ۴- مرحله گسترش مسائل فقه: این دوره از زمان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.ق) شروع می‌شود و به مدت بیش از صد سال تا زمان ابن ادریس حلّی (م ۵۵۵ ه.ق) ادامه می‌یابد.
- ۵- دوره استدلال و استنباط: این دوره از زمان ابن ادریس حلّی شروع می‌شود و تا زمان محقق حلّی (م ۶۷۶ ه.ق) ادامه می‌یابد.
- ۶- مرحله گسترش فقه و استدلال در فروع: این دوره از زمان علامه حلّی (م ۷۲۶ ه.ق) شروع می‌شود و تا زمان وحید بهبهانی ادامه می‌یابد.
- ۷- مرحله رشد و تکامل: این دوره از زمان وحید بهبهانی آغاز می‌شود و تا زمان شیخ انصاری (م ۱۲۸۱ ه.ق) ادامه می‌یابد.
- ۸- مرحله تدقیق: این مرحله از زمان شیخ انصاری شروع می‌شود و به مرحوم آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ه.ق) خاتمه می‌یابد.
- ۹- مرحله تلخیص: این مرحله از زمان آخوند خراسانی شروع شده است و تاکنون ادامه دارد. همچنین ایشان از دیدگاه کیفیت بیان فقه، آن را به شش دوره تقسیم کرده‌اند:<sup>۱</sup>

دوره اول: زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بعثت تا رحلت؛

دوره دوم: از زمان حضرت علی عَلِيٌّ تا عصر شیخ طوسی؛

۱. جناتی، محمدابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان، ص ۲۲۴-۲۷۸.

دوره سوم: از زمان شیخ طوسی تا زمان شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ ه. ق)؛  
دوره چهارم: از زمان شیخ بهائی تا عصر شیخ انصاری؛  
دوره پنجم: از عصر شیخ انصاری تا زمان میرزا محمدتقی شیرازی و سید کاظم یزدی؛  
دوره ششم: از زمان میرزای شیرازی و سید کاظم یزدی تا عصر حاضر.  
استاد دکتر ابوالقاسم گرجی دوره‌های فقه شیعه را به سه دوره تقسیم کرده است که عبارت‌اند از:<sup>۱</sup>  
دوره اول: عصر تفسیر و تبیین: این دوره از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود و تا زمان غیبت کبری (۳۲۹ ه. ق) ادامه می‌یابد.  
دوره دوم: عصر محدثان: این دوره از حدود غیبت کبری (اواسط نیمه اول قرن چهارم) شروع می‌شود و تا نیمه اول قرن پنجم هجری را دربرمی‌گیرد.  
دوره سوم: عصر آغاز اجتهاد: این دوره مقارن آغاز دوره قبل؛ یعنی حدود آغاز غیبت کبری توسط قدیمین (ابن ابی عقیل عمانی و ابن جنید اسکافی) آغاز شد و نزدیک یک قرن و نیم دوام یافت و در زمان شیخ مفید و سید مرتضی رونق یافت.  
دوره چهارم: عصر کمال و اطلاق اجتهاد: این دوره تقریباً مخلوط با دوره قبل است و به خوبی از آن انفکاک‌پذیر نیست، ایشان سرسلسله این دوره را شیخ طوسی می‌داند.  
دوره پنجم: عصر تقلید: این دوره پس از زمان شیخ طوسی و به مدت بیش از یک قرن تا زمان ابن ادریس حلّی ادامه داشت.

۱. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، ص ۱۱۳-۲۹۸.

دوره ششم: عصر نهضت مجدد مجتهدان: این دوره از زمان ابن ادریس حلی تا قرن یازده (نهضت اخباری) ادامه داشت.

دوره هفتم: عصر پیدایش مذهب اخباریان: مؤسس این دوره علامه محمدامین استرآبادی می‌باشد.

دوره هشتم: عصر جدید استنباط: مؤسس این دوره وحید بهبهانی است.  
دوره نهم: عصر حاضر: این دوره با ظهور شیخ انصاری شروع می‌شود و تاکنون ادامه دارد.

البته تقسیمات دیگری نیز از سید محمدباقر صدر در *المعالم الجدیدة* و شیخ محمد ابوزهره در *محاضرات فی اصول الفقه الجعفری* و شیخ علی کاشف‌الغطاء در *ادوار علم الاصول و اطواره* بیان شده است و ما برای جلوگیری از اطالة کلام، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

### سیر تاریخی تقلید (تقلید عام)

آنچه مسلم است و تاریخ بر آن گواهی می‌دهد، این است که در مجتمعات بشری همواره مردم به دو دسته تقسیم می‌شدند: عده‌ای به برخی از مسائل دانا و عده‌ای دیگر جاهل بودند و اشخاص جاهل از دانایان و علمای قوم خود پیروی می‌کردند<sup>۱</sup> و این پیروی به تعبیر مرحوم آخوند خراسانی در کتاب *کفایة الاصول* مقتضی جبلت و فطرت بشر بود<sup>۲</sup> که اگر چیزی را نمی‌داند به اشخاص دانا و مطلع در آن زمینه مراجعه کند و این معنا از اعصار اولیه همراه بشر بوده و تا کنون نیز ادامه دارد. این مراجعه جاهل به عالم نه تنها در اعصار و

۱. *الاصول العامة للفقه المقارن*، ص ۶۴۴.

۲. همان؛ *کفایة الاصول*، ج ۲، ص ۳۵۹.

امت‌های گذشته رواج داشته، بلکه در زمان پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پس از ایشان نیز تا کنون رواج داشته و دارد. در بسیاری از موارد مردم و اصحاب در مشکلات و مسائل شرعی و اعتقادی، بلکه در جمیع شئون دنیوی و اخروی به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دانایان، از صحابه کبار و بزرگان آن‌ها مراجعه می‌کردند. بنابراین تقلید بدین معنا که پیروی جاهل از عالم باشد، در همه اعصار و زمان‌ها ساری و جاری بوده است.

بلکه یک مرحله بالاتر، پیروی از سنت‌ها، آداب، رسوم و قوانین قومی و قبیله‌ای و همچنین تبعیت از بزرگان قوم، ملت و آیین، خواسته یا ناخواسته، از همین مقوله تقلید به معنای عام می‌باشد.

این معنای تقلید، به شیعه یا اسلام اختصاص نداشته و ندارد، بلکه در همه اقوام و اعصار و جاری بوده است. همچنین، فقط مختص به احکام شرعی نیز نیست، بلکه در اصول اعتقادی و حتی امور معاش مردم نیز جاری می‌باشد و امروزه نیز با گسترش مفهوم تقلید، باز در میان اکثر مردم شاید همین سیره مستمر است و هر کس مسئله‌ای در احکام شرعی دارد، آن را از نزدیک‌ترین عالمی که بدان دسترسی دارد، سؤال می‌کند و بدان عمل می‌کند و نوعاً سؤال هم نمی‌کنند که این پاسخ مربوط به فتوای مرجع تقلید خاصی است (که این عامی از آن تقلید می‌کند) البته پرواضح است که شیعه، احکام شرعی خود را از عالم شیعه سؤال می‌کند نه از عالم سنی و یا اگر پرسید، بدان عمل نمی‌کند و بالعکس.

### سیر تاریخی تقلید نزد شیعه (تقلید خاص)

نکته اول: فقه در لغت به معنی فهم است.<sup>۱</sup> مرحوم شهابی معتقد است که فقه در صدر اسلام، بر یکی از دو معنای مطلق فهم و بصیرت در دین اطلاق می شده است<sup>۲</sup> و در اصطلاح فقها به معنای علم به احکام شرعی از ادله تفصیلیه می باشد<sup>۳</sup>؛ ولی باید بگوییم که فقه در اصطلاح سه گونه استعمال دارد:

۱- فقه به معنای عام: کلمه فقه بر همه احکام و دستورات الهی که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل کرده است؛ اعم از احکام اعتقادی و اخلاقی و عملی، اطلاق می شود. فقه به این معنا با شرع و شریعت نسبت تساوی دارد؛<sup>۴</sup> زیرا شرع و شریعت در لغت به معنای راهی است که از آنجا به سوی نهر یا آب می روند تا آب بردارند و نزد فقهای اسلام، شرع به معنای مطلق احکام دینی است. محمد فرید وجدی در *دائرة المعارف* خود در ماده شرع می گوید: «الشَّرْعُ مَا شَرَعَهُ اللَّهُ لِعِبَادِهِ»؛<sup>۵</sup> شرع عبارت است از آنچه خداوند بر بندگانش بیان و تشریح کرده است.

۲- فقه به معنای خاص: کلمه فقه، تنها بر احکام فرعی عملی؛ مانند: نماز، روزه، حج، خمس و ... اطلاق می شود. فقه به این معنا بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، کم کم شکل می گیرد؛ زیرا آیات الاحکام که حدود پانصد آیه

۱. ادوار فقه، ج ۱، ص ۳۰.

۲. همان جا.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۶.

۴. ادوار اجتهاد، ص ۸۰.

۵. دائرة المعارف، فرید وجدی، ج ۵، ص ۳۷۸.

است، در مدینه منوره بر رسول خدا ﷺ نازل گردید. فقه به این معنا، با فقه به معنای عام، نسبت عموم خصوص مطلق دارد.<sup>۱</sup>

۳- فقه به معنای اخص: کلمه فقه بر احکامی که مجتهدان از راه منابع و ادله تفصیلیه، حوادث واقعه را استنباط می‌کنند و به صورت فتوا در کتاب‌ها و رساله‌های عملیه در اختیار دیگران قرار می‌دهند، اطلاق می‌شود<sup>۲</sup> و آغاز این معنا از زمان شیخ الطایفه، شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ه. ق.) بوده است و نسبت فقه به این معنا با فقه به معنای عام، عموم و خصوص من وجه است؛ ماده اجتماعشان احکام فرعی عملی است که مجتهد از متن آیات و احکام الهی اخذ کرده است و ماده افتراق فقه به معنای عام، اصول اخلاقی و اعتقادی است و ماده افتراق فقه به معنای سوم، احکام اجتهادی ظنی است که مجتهد از راه ادله عقلیه یا نقلیه استنباط کرده است و حال اینکه صریح آن حکم در لسان وحی نیامده است. البته اطلاق شرع و شریعت بر این گونه احکام به نحو حقیقت نیست و اگر اطلاق شود، مجاز است؛ زیرا این‌ها آرای اهل اجتهاد است، نه آرای شرع و شریعت.<sup>۳</sup>

همچنین، نسبت فقه به معنای سوم و فقه به معنای خاص در یک صورت تساوی و در یک صورت تباین است؛ زیرا احکامی را که مجتهدان از متن آیات و روایات اخذ می‌کنند، نسبت به فقه به معنای اخص با فقه به معنای خاص تساوی است؛ زیرا هر دو، یک مفهوم را می‌رساند، اما در احکامی که آن‌ها را از

۱. ادوار اجتهاد، ص ۸۰.

۲. معالم الاصول، ص ۲۲؛ الاصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۱۵، فقه سیاسی، ج ۲، ص ۱۲.

۳. ادوار اجتهاد، ص ۸۱.

راه منابع به دست آورده‌اند، نسبتشان تباین است؛ زیرا فقه به معنای اخص، آرا و نظریات مجتهدان است که آن، نه تمام فقه است و نه جزو آن، ولی به حکم شرع باید از آن پیروی کرد و اطلاق فقه بر آرا و فتاوی آن‌ها بدین سبب است که از منابع فقه به دست می‌آید.<sup>۱</sup>

نکته دوم: شیعه از نظر لغوی به معنای پیرو، انصار و یاران است و ریشه آن، مشایعت به معنای مطاوعه و پیروی کردن است و این واژه، اختصاصاً در مورد فرد یا افرادی به کار می‌رود که دوستدار علی علیه السلام و فرزندان او هستند و به امامت آن‌ها اعتقاد دارند تا آنجایی که اگر واژه شیعه بدون قید و شرط اضافی به کار برده شود و قرینه‌ای در کار نباشد، ذهن‌ها به افرادی منصرف می‌شود که قائل به امامت امامان یاد شده هستند و بدان اعتقاد دارند.

ابن خلدون در مقدمه *العبر* می‌نویسد: «شیعه از نظر لغوی به معنی یاران و پیروان است و در اصطلاح فقها و متکلمان (اعم از متقدمان و متأخران) بر پیروان علی علیه السلام و فرزندانش رضی الله عنهم اطلاق می‌گردد».<sup>۲</sup>

به هر حال آنچه که باعث جدایی جریان تشیع از باقی مسلمانانها گردید، دیدگاه خاص شیعه نسبت به مسئله امامت و خلافت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خصوصاً علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

در عبارتی کوتاه می‌توان تشیع را از سه دیدگاه مورد بررسی قرار داد که با دانستن این سه دیدگاه، مسیر تشیع قدری واضح‌تر و مبحث سیر تحول تقلید

۱. همان، ص ۸۲.

۲. مقدمه *العبر*، ابن خلدون، ص ۱۳۸؛ تاریخ شیعه، علامه محمدحسین مظفر با ترجمه سید

محمدباقر حجتی، ص ۳۳.



در شیعه آشکارتر می‌شود.

### ۱- تشیع سیاسی

این معنا از تشیع در تاریخ اسلام وجود داشته است و آنان گروهی بودند که به مبانی فکری شیعه اعتقاد یا از آن اطلاعی نداشتند، اما در یک جهت‌گیری سیاسی از رهبری اهل بیت علیهم‌السلام نه به عنوان منصوب از جانب خدا، بلکه به سبب سزاواری آن‌ها برای کسب مقام خلافت، حمایت کردند و همراه با آن علیه ظلم و بیداد قیام کردند یا دست‌کم با آن‌ها در این زمینه هم‌فکر بودند، نهایت چیزی که در این قسم از تشیع وجود داشت، این بود که معتقد بودند، آن دسته از کسانی که از خاندان علوی علیه امویان به پا خاسته‌اند، بیشتر از دیگران لیاقت امارت و ولایت را دارا می‌باشند.

در میان بسیاری از تابعان و نیز محدثان و فقها، چنین افرادی وجود داشتند و بسیاری از آن‌ها احادیث را از طریق اهل سنت می‌پذیرفتند و گاه‌گاهی نیز روایاتی را از ائمه شیعه علیهم‌السلام نقل می‌کردند، اما مقید نبودند که تنها از طریق اهل بیت علیهم‌السلام روایت نقل کنند و فقه آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تماماً بپذیرند، در عین حال در برتری دادن اهل بیت علیهم‌السلام بر دیگران، خصوصاً بر روی موضع آنان در ضدیت با خلفا، هم‌داستان بودند. همین امر نیز سبب شد که این قبیل افراد نزد اهل سنت به عنوان شیعه شناخته شوند<sup>۱</sup> و متأسفانه بسیاری از محققان آن‌ها را از روی بی‌دقتی، با تشیع واقعی خلط کردند و این مسئله در کتب جرح و تعدیل اهل سنت رسوخ کرد و آن‌ها این مفهوم از تشیع را در مورد شخصیت‌های قرن اول تا سوم هجری به طور مکرر به کار می‌بردند و بسیاری

۱. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ص ۱۸.

را با تعبیرهای «فیه تشیع یسیراً» و «شیعه»، «غالیه» معرفی می‌کردند. به طور عادی شیعه بر کسی اطلاق می‌شد که علی علیه السلام را بر خلفا، به ویژه خلیفه سوم مقدم می‌داشت.<sup>۱</sup>

البته همین افرادی که به برتری علی علیه السلام بر خلفا - بر همه یا بخصوص عثمان - معتقد بودند، در فقه نیز به طریق اولی، اقوال علی علیه السلام را مقدم می‌داشتند، اما تأکیدی بر این کار نداشتند، به خصوص که طرق اهل سنت - به واسطه منعی که بنی‌امیه به مدت حدود صد سال و بعدها توسط بنی‌عباس، از نقل احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند - برای بیان فقه امیرالمؤمنین علیه السلام ضعیف بود. حتی آنچه که از طریق اهل سنت، نقل می‌گردید با توجه به این معنا بود که گاهی آن حضرت را موافق شیخین نشان می‌دادند؛ لذا گاهی تحریف‌ها و دروغ‌هایی که چه در فقه و چه در دیگر کلمات حضرت علی علیه السلام صورت می‌گرفت. با وجود این طرق ضعیف و همچنین اعتماد اشخاصی که تشیع سیاسی داشتند به این طرق، فاصله این اشخاص از تشیع حقیقی روز به روز فزونی گرفت.

از میان فرق شیعه، گروهی از زیدیه در مورد امامت به «نصّ خفی» در مقابل «نصّ جلی» شیعه اثنی عشری تکیه داشتند، اما محورهای جدایی آن‌ها از دیگران، هم مسائل سیاسی و هم فکری بود و اکثرشان نیز در این باره به نصّ اعتقاد نداشتند و تنها قیام‌کننده به شمشیر از علویان را، هرکجا که بود حمایت می‌کردند، آن‌ها حتی با اینکه به برتری حضرت علی علیه السلام اقرار داشتند، با وجود

این، خلافت شیخین را نیز می‌پذیرفتند،<sup>۱</sup> البته این بدان معنا نیست که اعتقاد زید نیز مشابه اعتقاد زیدیه باشد، بلکه زید برای اینکه بتواند گروه‌های مختلفی از مسلمانان را گرد خود جمع کند، حاضر نشد تا در مقابل سؤال شیعیان اعتقادی، از خلفا بیزاری بجوید و در این رابطه بنا بر نقلی، افرادی از شیعه که شامل مرجئه و خوارج می‌شدند، با او بیعت کردند.<sup>۲</sup>

زید مدعی خلافت نبود، بلکه مقصود او خون‌خواهی اهل بیت علیهم‌السلام بود و به هر طریق ممکن می‌خواست مردم را به دور خود جمع کند و به همین دلیل هرکس که از شرور و فجور بنی‌امیه ناراحت بود، خواه سنی و خواه معتزلی، با او همراهی می‌کرد. به همین دلیل از اظهار تبری نسبت به شیخین امتناع نمود<sup>۳</sup> و این مسئله، تنها برخورد سیاسی از جانب زید بود.<sup>۴</sup>

همچنین حرکت زیدیه در بعضی مسائل فقهی که تا زمان زید، جدایی آن از بقیه مسلمانان محرز شده بود، مثل «حی علی خیر العمل» در اذان و پنج تکبیر در نماز میت با شیعه امامیه اتفاق نظر داشت، ولی بعدها ابراهیم بن عبدالله نیز که در بصره قیام کرد، به متابعت از سیاست زید در یک نماز میت چهار تکبیر خواند و دلیل آن را اقدام برای وحدت نیروها در بصره ذکر کرد. او با این کار، سیاسی بودن حرکت زید را به اثبات رسانید.<sup>۵</sup>

۱. تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۹.

۲. تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۰؛ حورالعین، ص ۱۸۵.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۵۵؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۰.

۴. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۰.

۵. مقاتل الطالبیین، الاصفهانی، ص ۲۳۳؛ تاریخ شیعه در ایران، ص ۲۰.

به دلیل عدم وجود تشیع اعتقادی در میان زیدیه، آن‌ها به فقه ابوحنیفه متوسل شدند؛ لذا رهبران زیدی در کتب فقهی خود، قرابت زیادی به فقه ابوحنیفه داشتند و مطابق آن تألیف و تصنیف می‌کردند. یحیی الهادی که از ائمه زیدیه است، تصانیف زیادی در فقه دارد که به شیوه ابوحنیفه در فقه نزدیک است.<sup>۱</sup>

زیدیه در مسائل اعتقادی نیز متمایل به مذهب اعتزال شناخته شده است، لذا نوشته‌اند که نفس زکیه که یکی از پیشوایان زیدیه بود، به بینش اعتزال گرایش داشت.<sup>۲</sup>

عبدالجلیل رازی در کتاب *النقض* می‌نویسد: «زیدیان طایفه‌ای از مسلمانان و امت محمد ﷺ هستند که به عدل و توحید خدا و عصمت انبیا معترف‌اند و بعد از مصطفی ﷺ امام به حق را، علی مرتضی ﷺ می‌دانند و نص خفی گویند و علی ﷺ، حسن، حسین ﷺ را معصوم دانند. بعد از زین العابدین ﷺ امامت را در زید بن علی ادعا کنند و بیشتر بر فقه ابوحنیفه هستند و ایشان را اجتهادی موافق مذهب فریقین است و قیاس در تفریعات را روا دانند برخلاف مذهب شیعه».<sup>۳</sup>

در کتاب *تبصرة العوام* آمده است: «بدان که اعتقاد زیدیان در اصول کلام، اعتقاد معتزله می‌باشد و نزد ایشان قیاس، رأی، اجتهاد و استحسان، دلیل شرعی می‌باشد

۱. *عمدة الطالب*، ابن عنبه، ص ۱۷۷؛ *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۲۱.

۲. *عمدة الطالب*، ابن عنبه، ص ۱۰۳؛ *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۲۱.

۳. *النقض*، ص ۴۵۸؛ *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۲۱.

و اکثر مذهبشان، قیاس و استحسان است».<sup>۱</sup>

با همه این اوصاف، زیدیه را جزو فرق شیعه به حساب آورده‌اند و این بدان سبب است که آن‌ها عمدتاً دارای تشیع سیاسی بوده‌اند، هرچند در اعتقادات خود شباهت‌های کمی به شیعه امامیه داشته‌اند.

در طول قرن اول و بعد از آن، بسیاری از شخصیت‌های اهل سنت نیز، دارای نوعی موضع‌گیری شیعی بوده‌اند، اما این تشیع همان تشیع در بُعد سیاسی بوده است.

ابوحنیفه که از بزرگان اهل سنت است، در موضع سیاسی خود، طرفدار علویان بود که دست به قیام علیه بنی‌امیه و حتی بنی‌عباس زدند؛ لذا زید بن علی مورد حمایت صریح ابوحنیفه بود،<sup>۲</sup> اما اهل سنت جرئت نکردند او را به تشیع متهم کنند؛ زیرا او در فقه خود از تشیع بسیار دور بود، اما اشخاص دیگری که در فقه به این اندازه فاصله نداشتند، متهم به تشیع شدند تا جایی که اشخاصی چون ابوبکر بیهقی، به تشیع متهم شده است.<sup>۳</sup> طبری نویسنده تاریخ و تفسیر مشهور نیز، به تشیع متهم شده و در مورد او نقل شده است: «ثقة، صادق، فیه تشیع و موالاته لاتضر».<sup>۴</sup>

در مورد عبدالرزاق همام، مؤلف کتاب *المصنف* نیز، گفته شده است: «حدّث بأحادیث فی الفضائل لم یوافقه علیها أحد».<sup>۵</sup>

۱. تبصرة العوام، ص ۱۱۷.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۹۹؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۲.

۳. روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۵۲؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۲.

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۷۳؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۳.

۵. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۶۱۰؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۳.

به هر حال، عده‌ای برای شیعه نشان دادن بعضی از چهره‌ها تلاش کردند، ولی متأسفانه این اشخاص شیعه نبوده و نیستند؛ برای نمونه مرحوم سید شرف الدین<sup>۱</sup>، در ذکر راویان شیعه در کتب اهل سنت، اشخاصی را نام می‌برد که شیعه اعتقادی نیستند، بلکه صرفاً به سبب نقل روایت در فضایل اهل البیت علیهم‌السلام یا تأکید بر برتری علی علیه‌السلام بر خلفا، به تشیع متهم شده‌اند. همچنین مرحوم مامقانی در *تنقیح المقال* و صاحب *اعیان الشیعه*، واقدی را با اینکه قاضی هارون بوده و کتاب او حاوی نکاتی است که به هیچ وجه مورد تأیید شیعه نیست، شیعه دانسته‌اند و احتمال می‌دهند که منصب قضاوت او نیز به اذن امام معصوم علیه‌السلام بوده است.<sup>۲</sup>

## ۲- تشیع اعتقادی

مرز تشخیص تشیع از تسنن در همان قرن اول هجری مشخص و روشن بود و جهت‌گیری شیعه در پاره‌ای مسائل فقهی و اصول اعتقادی و همچنین جنبه سیاسی متبلور بود، اما در قرن دوم هجری تشیع اعتقادی، طیف گسترده‌تری یافت تا جایی که مهم‌ترین مسئله برای شیعه امامیه، همان تشخیص فرهنگی (اعتقادی - فقهی) بود، اما مهم‌ترین مسئله برای زیدیه، همان جنبه سیاسی بود که در قرون بعدی نیز باقی ماند.

ابان بن تغلب که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام است، تشیع را این‌گونه معنا می‌کند:

شیعه کسانی هستند که وقتی مردم در گفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یکدیگر اختلاف

۱. مراجعه شود به کتاب *تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام*.

۲. *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۲۳-۲۴.

کنند، قول علی علیه السلام را می‌پذیرند، و هنگامی که درباره سخن علی علیه السلام اختلاف پیش آید، قول جعفر بن محمد علیه السلام را قبول می‌کنند.<sup>۱</sup>

از این مطلب، چنین می‌توان دریافت که نزد شیعه اعتقادی، تنها قول علی علیه السلام پذیرفتنی است و روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تنها از طریق علی علیه السلام و پس از آن از طریق ائمه شیعه می‌پذیرند؛ از این رو مجرای معارف شیعه و فقه آن‌ها فقط و فقط ائمه علیهم السلام هستند که اتصال به معدن وحی و رسالت دارند.

مرزبندی اعتقادی و فقهی شیعه در آغاز به صورت محدود وجود داشت، اما این مرزبندی به مرور زمان، خصوصاً در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام که موقعیتی برای بیان مفصل فقه شیعه به وجود آمد، هم از حیث سیاسی و هم از حیث دینی، مشخص‌تر شد.<sup>۲</sup>

از همان زمان خلفا، بلکه حتی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام خط مشی مستقلی نسبت به سایر اصحاب داشت که دیگران برای کوبیدن آن تلاش می‌کردند، و این مسئله در زمان خلفا با برتری علی علیه السلام زیادتر شد؛ برای نمونه، وقتی مسئله‌ای در مورد صید در سفر حج مطرح شد، علی علیه السلام فتوایی برخلاف فتوای عثمان صادر نمود، عثمان پس از آن، رو به آن حضرت کرد و گفت: تو برخلاف ما زیاد فتوا می‌دهی.<sup>۳</sup>

طرف‌داران حضرت علی علیه السلام نیز در فقه، به ویژه در مقابل اشخاصی که بر

---

۱. رجال نجاشی، ص ۹.

۲. تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶.

۳. القدير، ج ۸، ص ۱۸۶، به نقل از مسند احمد، کتاب الام، سنن ابی داود، سنن بیهقی، تفسیر الطبری، کنز العمال، (تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶).



اجرای فتوای خلفا پافشاری داشتند، مرزبندی می‌کردند؛ برای نمونه، عمار یاسر، شعری را در جنگ صفین خواند که حاوی برخورد این دو جریان است؛ او رو به سپاه شام و معاویه می‌کند و می‌گوید:

نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ      فَأَلْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ<sup>۱</sup>  
ما قبلاً بر سر اصل تنزیل قرآن با شما جنگیدیم و امروز بر سر تأویل قرآن با شما نبرد می‌کنیم.

در شعر دیگری راجع به وصایت علی علیه السلام این گونه آمده است:

فِيكُمْ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ قَائِدُكُمْ      وَأَهْلُهُ وَكِتَابُ اللَّهِ قَدْ نَشَرَا<sup>۲</sup>  
در میان شما وصی و جانشین پیامبر، قائد و رهبر شماست، اهل او و کتاب خدا (ثقلین) در بین مردم هستند.

در واقعه کربلا نیز نافع بن هلال که از اصحاب سیدالشهدا علیه السلام بود، این گونه فریاد می‌کرد:

«أَنَا الْجَمَلِيُّ، أَنَا عَلِيٌّ دِينَ عَلِيٍّ»؛ من در جمل بودم و بر دین علی علیه السلام هستم.<sup>۳</sup>

از این مطلب، معلوم می‌شود که دین علی علیه السلام در جریان کربلا به عنوان یک خط فکری مشخص، مطرح بوده است و جالب این است که در همان ایام اصطلاح دین یزید بن معاویه نیز معمول بوده است.<sup>۴</sup>

۱. وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص ۳۴۱؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۷.

۲. وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص ۳۸۵؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۷.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۱؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۸.

واقعه کربلا به سبب مرز سیاسی شیعه را از کسانی که به عنوان مسلمان در مقابل ایستاده بودند، جدا کرد و موجب شد تا موضع شیعه در فروع نیز به تدریج جدا شود و این بدین معنا نیست که قبل از حادثه عاشورا چنین اختلافاتی در اصول و فروع وجود نداشت، بلکه تا آن موقع شیعه صرف نظر از اختلافات، هنوز وجود خویش را در کنار توده مسلمین موجه می‌دید، اما بعد از حادثه کربلا، شیعه ضروری دید تا برای حفظ اسلام و فرهنگ غنی و پربار آن، خود را تشکل بدهد و از آن پس شیعه در تمام ابعاد به خصوص بُعد دینی، خود را مطرح ساخت.<sup>۱</sup>

بعدها در زمان ابن زبیر، اصطلاح «ترابیه» برای شیعه رواج یافت و این به معنای استمرار خط ابوتراب، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام بود، همچنین به کسانی که با مختار بیعت کردند نسبت «ترابیه» داده شده است: فانما بایعه شردمة من هؤلاء الترابیه.<sup>۲</sup> (یعنی عده کمی از ترابیه با او بیعت کردند).

رفاعة بن شداد که به طرفداری از مختار می‌جنگید، در شعری می‌گوید:  
 أَنَا ابْنُ شَدَادٍ عَلِيٍّ دِينَ عَلِيٍّ      لَسْتُ لِعُثْمَانَ ابْنَ أُرْوَى بَوْلِي<sup>۳</sup>  
 من فرزند شدادم و بر دین علی علیه السلام هستم و ولایتی نسبت به عثمان ندارم.  
 این‌ها همه نمودی از تشیع اعتقادی است که در مقابل جریانات مخالف مطرح بوده است و در واقع همین قسم از تشیع بود که کم‌کم رواج یافت و به تشیع اثنی عشری معروف شد، مطلوب در این گفتار است.

۱. تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۸.

۲. همان‌جا؛ فتوح، ابن اعثم، ج ۶، ص ۹۹.

۳. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۵، ص ۲۳۳؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۸.

### ۳- تشیع محبتی (محبت به اهل بیت علیهم السلام)

بعد سومی را نیز برای شیعه می‌توان از لابه‌لای تاریخ به دست آورد و آن، تشیع به معنی دوستی نسبت به اهل بیت علیهم السلام است. بسیاری از اهل سنت مطابق روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام رسیده، بدان‌ها علاقه دارند. از این رو اهل بیت علیهم السلام و علویان نزد شیعه و سنی مقبول واقع می‌شدند. از جمله اشخاص از اهل سنت که متهم به این قسم از تشیع شده - با اینکه از لحاظ فقهی و سیاسی موضعی موافق با شیعه نداشته - ابن عبدربه اندلسی، صاحب کتاب *عقد الفرید* است. این اتهام به شافعی نیز زده شد، ولی چون او از رهبران فقهی اهل سنت بود، کمتر به این اتهام در طول تاریخ توجه شده است. بنابر نقل بیهقی، وقتی به شافعی گفته شد که گروهی اهل بیت را دوست ندارند و هرکس چیزی در این خصوص نقل کند، او را رافضی می‌خوانند، شافعی این اشعار را سرود:

إِذَا نَحْنُ فَضَّلْنَا عَلَيًّا فَأَنْتَا رَوَافِضٌ بِالتَّفْضِيلِ عِنْدَ ذِي الْجَهْلِ<sup>۱</sup>  
وقتی که ما علی علیه السلام را بر دیگران برتری می‌دهیم، نزد صاحبان جهل، رافضی تمام عیار هستیم.

و در شعری دیگر سروده است:

إِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رَفْضًا فَإِنِّي أَرْفُضُ الْعِبَادَ<sup>۲</sup>  
اگر دوستی نسبت به ولی رَفْض است، پس من رافضی‌ترین بندگان خدا

۱. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۲۷؛ نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۱۵؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۹.

۲. الكواكب الدرية مطبوع با كتاب الاتحاف، ص ۳۰؛ نقض، عبدالجلیل رازی، ص ۲۱۵؛ تاریخ

تشیع در ایران، ص ۲۹.

هستم.

همچنین در اشعاری می گوید:

وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَ لَيْسَ يَدْرِي      عَلَيُّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ  
لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ      لَصَارَ النَّاسُ طَرًّا سُجَّدًا لَهُ

شافعی مُرد و ندانست که علی خدای اوست یا الله خدای اوست. اگر علی مرتضی علیه السلام جایگاهش را آشکار کند، تمام مردم برای او سجده می کنند.

این ها همه برای این بود که شخص محدثی چون شافعی، می دید که روایات زیادی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. هیچ مرد مسلمانی از بنی هاشم نیست، مگر اینکه روز قیامت حق شفاعت دارد.

شافعی وقتی در غزه به سر می برد، به سبب همین حرف ها متهم به تمایل به علویان و تعصب در این مورد گردید.<sup>۱</sup> اما وقتی رشید او را طلبید و متوجه شد که این محبت ربطی به مسائل سیاسی ندارد، نه تنها او را آزار نداد بلکه هزار دینار نیز همراه با خلعتی فراوان به او تقدیم کرد.<sup>۲</sup> شافعی در شعری گفته است:

قَالُوا تَرَفُّضْتَ قُلَّتْ كَلًّا      مَا الرِّفْضُ دِينِي وَلَا اِعْتِقَادِي  
لَكِنْ تَوْلَيْتُ مِنْ غَيْرِ شَكِّي      خَيْرَ اِمَامٍ وَ خَيْرَ هَادِي

گفتند رافضی شدی گفتم خیر، رفض نه دین من است و نه اعتقاد من، اما بدون شک من دوستدار اهل بیت علیهم السلام که آنان بهترین امامان و بهترین هدایت کنندگان اند.

۱. آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۲۵؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۹.

۲. آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۳۱؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۹.

همچنین رازی در کتاب **نقض** خود از بدیع همدانی نقل کرده است که بر مزار علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت:

أَسَامِعَ اعْتِقَادِي فِي السُّنَنِ رَافِضِيٍّ فِي وِلَايِكَ  
وَإِنْ اشْتَغَلْتُ بِهَذَا فَلَسْتُ أَغْفَلُ أَوْلِيكَ<sup>۱</sup>

من با اعتقادی که به تسنن دارم، در مورد ولاء و دوستی تو رافضی هستم و گرچه من مشغول به آنها (خلفا) می‌باشم، در عین حال از این‌ها (اهل بیت علیهم السلام) نیز غافل نیستم.

به هر حال آنچه می‌توان در آخر بدان توجه داد، این است که مقصود از بحث تقلید و سیر تاریخی آن نزد شیعه، تشیع اعتقادی است و آن دو قسم دیگر در این مقوله مورد نظر و بحث نمی‌باشد.

نکته چهارم: جریان اجتهاد در حق پیامبر صلی الله علیه و آله آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در احکام اجتهاد می‌کرد و از نظر شخصی و برداشت شخصی خود، حکمی بیان می‌کرد یا نه؟

در پاسخ می‌گوییم: این موضوع مسلم است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله احکام و قوانینی را به طور مستقیم از وحی دریافت می‌کرد و بدون هیچ گونه تغییر و اعمال نظری آن را به مردم ابلاغ می‌نمود، اما آنچه که مورد اختلاف واقع شده، مواردی است که حکمی از طریق وحی وجود نداشت، در این گونه موارد آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رأی شخصی خویش اعتماد می‌کرد یا نه؟ در مقام ثبوت، اقوالی بین علما وجود دارد:

۱- گروهی از اهل سنت قائل‌اند که اجتهاد از راه رأی و نظر شخصی در جمیع

۱. کتاب **نقض**، ص ۲۱۸؛ **تاریخ تشیع در ایران**، ص ۳۰.

ابعاد زندگی برای رسول خدا ﷺ جازز بوده و رادع و مانعی از آن نیست.<sup>۱</sup> علامه محمد نجیب مطیعی، مفتی مصر و شارح *نهاية السؤل* از سراج‌الدین هندی در شرح *البدیع* نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ مجاز بوده که در همه امور اجتهاد نماید و شیخ الاسلام محمد بن علی شوکانی (۱۱۷۳-۱۲۵۰) در کتاب *ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من الاصول* از علامه ابن فورک و ابومنصور در این زمینه نقل اجماع کرده است.<sup>۲</sup> همچنین علامه عبادی در کتاب *الآیات البینات*، اجتهاد از راه رأی را برای پیامبر ﷺ جازز دانسته و حتی اختلافات اندیشمندان را در آن رابطه نفی نموده است.<sup>۳</sup> و نیز رازی در کتاب *المحصول*<sup>۴</sup> و آمدی در *الاحکام فی اصول الاحکام*<sup>۵</sup> این نظریه را به محمد بن ادریس شافعی نسبت داده‌اند، ولی گفته‌اند که وی در این نظریه قاطع نبوده است.

ولیکن احمد بن ادریس قرافی مالکی در شرح *تنقیح الفصول* و علامه رهاوی در حاشیه‌اش بر شرح *ابن مالک*<sup>۶</sup> گفته‌اند که شافعی قائل به جواز اجتهاد برای رسول خدا ﷺ بوده است، بلکه واقع شدن آن را از رسول خدا ﷺ اعتراف داشت.

۲- عده‌ای دیگر از علمای اهل سنت قائل‌اند که اجتهاد در احکام شرعی، برای پیامبر اکرم ﷺ جازز نبوده، بلکه تنها در امور جنگی و دنیوی جازز بوده

۱. ادوار اجتهاد، ص ۵۶.

۲. ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول، ص ۲۳۸.

۳. الآیات البینات، ج ۴، ص ۲۵۱.

۴. المحصول، ج ۲، ص ۶۹۵.

۵. الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۴۰.

۶. تنقیح الاصول، ص ۱۹۲؛ حاشیه بر شرح ابن مالک، ص ۷۳۰.

است. علامه قاضی عیاض مالکی اندلسی (م ۵۴۴) صاحب کتاب *شفاء* و در کتاب *کشف الاسرار عن اصول فخرالاسلام البزدوی* نقل اتفاق شده است.<sup>۱</sup> همچنین ابوعلی و ابوهاشم جبائی، تعبد پیامبر ﷺ به اجتهاد در احکام شرعی را نفی کرده و در جنگ‌ها واجب دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

۳- گروهی دیگر از علمای اهل سنت قائل‌اند که اجتهاد برای پیامبر اکرم ﷺ واجب است؛ یعنی اگر حادثه‌ای به وقوع بپیوندد و ترس این باشد که وجه شرعی از بین برود و وحی هم وارد نشده باشد و اجتهاد هم امکان داشته باشد، در این صورت اجتهاد بر پیامبر اکرم ﷺ واجب می‌شود.

صاحب کتاب *الاجتهاد و مدى حاجتنا اليه في هذا العصر* معتقد به این قول است.<sup>۳</sup>

۴- برخی قائل به عدم جواز اجتهاد و حرمت اجتهاد از راه رأی، برای رسول خدا ﷺ هستند. امام فخر رازی و محمد بن اسماعیل بخاری قائل به این قول هستند و علامه جوینی امام الحرمین در کتاب *الورقات فی الاصول* می‌گوید: «اجتهاد بر رسول خدا ﷺ جائز نبوده، بلکه آنچه از احکام بیان نموده، همه ناشی از وحی بوده است و به همین سبب اخذ گفتار رسول خدا ﷺ تقلید از او نامیده نمی‌شود».<sup>۴</sup>

ابن حزم ظاهری می‌گوید: «هرگاه کسی گمان برد که پیامبر ﷺ حکمی را

۱. کشف الاسرار عن اصول فخرالاسلام البزدوی، ج ۳، ص ۹۲۲.

۲. *عدة الاصول*، ج ۲، ص ۲۹۴: تاریخ فقه و فقهاء، ص ۲۲.

۳. *الاجتهاد و مدى حاجتنا اليه في هذا العصر*، ص ۲۴.

۴. *ادوار اجتهاد*، ص ۵۸.



بدون راهنمایی وحی از راه اجتهاد بیان کند، مرتکب کفر شده است»<sup>۱</sup>.

۵- برخی را اعتقاد بر آن است که اجتهاد از دیدگاه عقل برای پیامبر ﷺ جواز است، ولی از نظر شرع جواز نیست. سید مرتضی<sup>۲</sup> که از بزرگان شیعه می‌باشد، قائل به این قول است. همچنین اکثر معتزله، جمهور اصولیان و محدثان اهل سنت؛ نظیر مالک بن انس، قاضی ابویوسف، ابن حاجب، حنفی‌ها، حنبلی‌ها، علامه بیضاوی، شافعی، ابوحامد محمد غزالی، علامه رازی و ابواسحاق شیرازی<sup>۳</sup> بر این قول هستند.

۶- جمهور علمای امامیه منکر جواز عقلی و شرعی اجتهاد برای پیامبر ﷺ هستند.<sup>۴</sup>

در مقام اثبات و واقع شدن اجتهاد از پیامبر اکرم ﷺ نیز اقوالی بین علما وجود دارد:

۱- گروهی از اهل سنت در مقام ثبوت قائل به جواز اجتهاد برای پیامبر اکرم ﷺ شده‌اند، ولی در مقام اثبات قائل‌اند که پیامبر اکرم ﷺ هرگز در احکام اجتهاد نکرد.

۲- گروه دیگری، همانند ابوحامد غزالی و باقلانی در این مسئله توقف کرده‌اند؛ زیرا دلیلی بر این مطلب نیافته‌اند.<sup>۵</sup>

۱. کتاب الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۷۶؛ ج ۵، ص ۱۳۲.

۲. الذریعة، ج ۲، ص ۷۹۴؛ ادوار اجتهاد، ص ۵۸.

۳. المستصفی من علم الاصول، ابوحامد غزالی، ج ۲، ص ۳۵۵؛ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۹۱.

۴. مبادئ الاصول الی علم الاصول، علامه حلی، ص ۲۴.

۵. المستصفی، ج ۲، ص ۳۵۶؛ شرح المحلی لجمع الجوامع و حاشیة البنانی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳- برخی از علمای اهل سنت که قائل به جواز اصل اجتهاد برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مرحله ثبوت هستند، می‌گویند که این مطلب به مرحله تحقق و عینیت نیز رسیده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسائلی اجتهاد کرده است. از جمله کسانی که قائل به این قول هستند عبارت‌اند از: سیف‌الدین آمدی، شافعی، ابو عمر و عثمان بن عمر مالکی معروف به ابن حاجب، ابن تیمیه صاحب کتاب *منهاج الاصول*، ابن الهمام صاحب کتاب *التحریر فی اصول الفقه*، علامه شوکانی، شیخ محمد انور کشمیری صاحب کتاب *فیض الباری*، علامه سرخسی و عده دیگری از علما.

۴- عده‌ای از قائلان به جواز اصل اجتهاد برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام ثبوت، می‌گویند که در مقام اثبات، اجتهاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است، ولی تنها در زمینه جنگ‌ها و امور دنیوی، نه در احکام شرعی. قاضی و جبائی بنا به نقل کتاب *المحصول* معتقدند که تنها در جنگ‌ها اجتهاد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است.<sup>۱</sup>

۵- برخی نیز می‌گویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام بروز واقعه‌ای منتظر وحی بود و در صورتی که وحی نازل نمی‌شد، به هنگام ضرورت، مطابق رأی و نظر شخصی خود عمل می‌کرد. بیشتر حنفیان بر این اعتقادند.<sup>۲</sup>

۶- اما علمای امامیه و بعضی محققان اهل سنت؛ مانند: ابوعلی جبائی معتزلی، ابوهاشم عبدالسلام، ابن حزم اندلسی، اشاعره، امام فخر رازی و محمد

۱. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۹۱؛ کتاب التحریر، ص ۵۲۵؛ تفسیر التحریر، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲. کتاب مسلم الثبوت، علامه بهاری، ج ۲، ص ۳۶۶؛ کتاب التحریر، کمال الدین ابن الهمام،

ص ۵۲۵؛ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۹۱.

بن اسماعیل بخاری بر این عقیده‌اند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هیچ حکمی از راه رأی شخصی اجتهاد نکرده و بدون تفویض و اذن خداوند حکمی را بیان ننموده است.

این همان نظریه قابل قبول و موافق با نص صریح قرآن و ادله عقلیه و نقلیه است؛ زیرا اولاً، اجتهاد به معنای اصطلاحی در مورد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصور ندارد؛ چون در همه تعاریفی که برای اجتهاد از طرف اهل سنت و شیعه شده است، جهل مجتهد به حکم، فرض شده است که پس از تلاش برای تحصیل علم و حجت بر حکم شرعی دست می‌یابد و حال اینکه جهل به احکام و تلاش برای تحصیل حجت در مورد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به معنای مصطلح معنا ندارد، چون آن حضرت به سر منشأ وحی اتصال دارد.<sup>۱</sup>

ثانیاً، آیاتی از قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تابع وحی است و هرگز به رأی و نظر شخصی تکیه ندارد، همانند آیه **﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾**<sup>۲</sup>.

**﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾**<sup>۳</sup>  
**﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾**<sup>۴</sup>.

۱. ادوار اجتهاد، ص ۶۳.

۲. نجم (۵۳): ۳-۴: «او از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست».

۳. یونس (۱۰): ۱۵: «بگو من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

۴. انعام (۶): ۵۰: «بگو من نمی‌گویم گنجینه‌های خداوند نزد من است و من از غیب آگاه نیستم».

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾.<sup>۱</sup>

ثالثاً، اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حوادث و موضوعات مستحدثه اجتهاد کرده بود، می‌بایست نقل و در تاریخ ثبت می‌شد و حال اینکه چنین نقلی موجود نیست و این نمایانگر عدم وقوع اجتهاد از جانب رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که ابومحمد غزالی در کتاب *المستصفی* به این دلیل اشاره دارد.<sup>۲</sup>

رابعاً، منصب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابلاغ شریعت از جانب خداوند است، نه تشریح از راه اجتهاد و رأی شخصی، بنابراین وجهی برای اجتهاد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست.<sup>۳</sup>

همچنین وجهی دیگر نیز بیان شده است که ما برای طولانی نشدن از آنها صرف نظر می‌کنیم.

نتیجه مطالب گذشته این است که اجتهاد اگر به معنای عمل به وجوه ظنی غیر معتبر، قیاس، استحسان، مصالح مرسله باشد، بدون اشکال در نزد شیعه امامیه، نه تنها برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بلکه برای غیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز جائز نیست<sup>۴</sup> و اگر مقصود از اجتهاد، عمل به طرق و امارات معتبره شرعیه باشد، بدون شک این معنا برای غیر پیغمبر جائز است و برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موضوعات و مسئله قضاوت اعتنا به طرق و امارات معتبره جائز است؛ و اما نسبت به احکام، دلیل حجیت طرق و امارات، منصرف به غیر متمکن از تحصیل علم است و این با

و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام، تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

۱. اعراف (۷): ۲۰۳: «بگو من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که بر من وحی می‌شود».

۲. *المستصفی*، ج ۲، ص ۳۵۶.

۳. *ادوار اجتهاد*، ص ۶۹.

۴. *عدة الاصول*، ج ۲، ص ۲۹۴.

عنوان رسول؛ نبی و پیامبر سازگار نیست. علاوه بر اینکه برخلاف ظاهر برخی از آیات قرآن است؛ از قبیل ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱</sup> و غیره. با توجه به این معنا باید بگوییم که با وجود این (یعنی با اینکه اجتهاد برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درست نیست) ولی تقلید به معنای پیروی از آن حضرت و مراجعه جاهل به عالم در مسائل و احکام شرعیه صحیح است، البته تقلید اصطلاحی شاید درست نباشد، چنان‌که علامه جوینی امام الحرمین و بسیاری از علمای شیعه بدان تصریح کرده‌اند.

نکته پنجم: بیان احکام فرعی در فقه و تقسیم ابواب فقهی احکام فرعی که در فقه مطرح می‌شوند، امور مختلفی هستند. در کتاب‌های فقهی مسائل و مطالب فقهی به چندین باب تقسیم شده است و غالباً هر بابی را «کتاب» می‌نامند؛<sup>۲</sup> مانند: کتاب حج، کتاب صلاة، کتاب زکاة، کتاب دیات و ...

مؤلفان کتاب‌های فقهی، این باب‌ها را طبق روش یکسانی تبویب نکرده‌اند؛ بسیاری از فقها از روزگار قدیم تا عصر حاضر، فقه را در دو شاخه اصلی «عبادات» و «معاملات» تقسیم نموده‌اند و اولین بار سلار دیلمی در کتاب *المراسم العلویه* این تقسیم را انجام داده است.<sup>۳</sup> تفاوت این دو بخش را در قصد قربت و عدم آن قرار داده‌اند، یعنی عملی که با هدف تقرب الی الله انجام شود و اثر اصلی آن نیز کسب ثواب آخرت یا دوری از عذاب دوزخ باشد از عبادات است و عملی که مصالح و نیازهای زندگی اجتماعی انسان‌ها مدنظر باشد و

۱. نجم (۵۳): ۳-۴.

۲. ادوار فقه، ج ۲، ص ۱۱.

۳. مراسم سلار دیلمی، چاپ شده در *جوامع الفقهیه*، ص ۶۲۷؛ نشریه فقه اهل البیت، شماره ۳، سال

اول، پانیز ۱۳۷۴، ص ۲۴۶.

هدف آن تنظیم عادلانه روابط انسان‌ها باشد از معاملات است.

در فقه شیعه امامیه، معروف‌ترین تقسیم که نخستین بار، محقق حلی در قرن ششم و هفتم هجری انجام داده، ابواب فقه را در چهار عنوان کلی تقسیم بندی کرده است: ۱- عبادات؛ ۲- عقود؛ ۳- ایقاعات؛ ۴- احکام.

در توضیح سبب انحصار فقه در چهار بخش می‌توان گفت که حکم شرعی یا مشروط به قصد قربت است که همان «عبادات» است یا مشروط به قصد قربت نیست که این بر دو قسم است: یا نیاز به لفظ مخصوص ندارد که همان «احکام» است یا نیاز به لفظ مخصوص دارد که این نیز بر دو قسم است: یا دو جانبه و طرفینی است که همان «عقد» است یا یک جانبه و یک طرفه است که همان «ایقاع» است.<sup>۱</sup>

صاحب شرایع، نخستین بخش کتاب را در عبادات قرار داده که مشتمل بر ده کتاب است: ۱- کتاب الطهارة؛ ۲- کتاب الصلاة؛ ۳- کتاب الزکاة؛ ۴- کتاب الخمس؛ ۵- کتاب الصوم؛ ۶- کتاب الاعتکاف؛ ۷- کتاب الحج؛ ۸- کتاب العمرة؛ ۹- کتاب الجهاد؛ ۱۰- کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.<sup>۲</sup>

بخش دوم را در عقود قرار داده که مشتمل بر بیست کتاب است: ۱- کتاب التجارة؛ ۲- کتاب الرهن؛ ۳- کتاب المفلس؛ ۴- کتاب الحجر؛ ۵- کتاب الضمان؛ ۶- کتاب الصلح؛ ۷- کتاب الشركة؛ ۸- کتاب المضاربة؛ ۹- کتاب المزارعة و المساقاة؛ ۱۰- کتاب الودیعة؛ ۱۱- کتاب العاریة؛ ۱۲- کتاب الاجارة؛ ۱۳- کتاب الوکالة؛ ۱۴- کتاب الوقوف و الصدقات؛ ۱۵- کتاب العطیة

۱- رجوع شود به مقدمه کتاب اللمعة الدمشقیة، محمدمهدی الأصفی.

۲- کتاب شرایع الاسلام از اول کتاب تا ص ۹۶.

والصدقات؛ ۱۶- کتاب السکنی و الحبس؛ ۱۷- کتاب الهبات؛ ۱۸- کتاب السبق و الرماية؛ ۱۹- کتاب الوصایا؛ ۲۰- کتاب النکاح.<sup>۱</sup>

بخش سوم را در ایقاعات قرار داده که مشتمل بر یازده کتاب است:  
۱- کتاب الطلاق؛ ۲- کتاب الخلع و المبارة؛ ۳- کتاب الظهار؛ ۴- کتاب الإیلاء؛  
۵- کتاب اللعان؛ ۶- کتاب العتق؛ ۷- کتاب التدریر و المكاتبه و الاستیلاء؛  
۸- کتاب الإقرار؛ ۹- کتاب الجعالة؛ ۱۰- کتاب الإیمان؛ ۱۱- کتاب النذر.<sup>۲</sup>

بخش چهارم را در احکام قرار داده که مشتمل بر دوازده کتاب است:  
۱- کتاب الصيد و الذباجة؛ ۲- کتاب الأطعمة و الأشربة؛ ۳- کتاب الغصب؛  
۴- کتاب الشفعة؛ ۵- کتاب إحياء الموات؛ ۶- کتاب اللقطة؛ ۷- کتاب الفرائض؛  
۸- کتاب القضاء؛ ۹- کتاب الشهادات؛ ۱۰- کتاب الحدود و التعزیرات؛ ۱۱- کتاب  
القصاص؛ ۱۲- کتاب الديات.<sup>۳</sup>

صاحب *مفتاح الكرامه*، فقه را به چهار دسته تقسیم کرده است: عبادات، عادات، معاملات و سیاسات.<sup>۴</sup> در کتاب‌های اهل سنت معمولاً فقه به دو گروه عبادات و معاملات تقسیم شده است.<sup>۵</sup>

اکثریت فقهای شافعی نیز فقه را به چهار بخش اصلی تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از: ۱- عبادات؛ ۲- معاملات؛ ۳. نکاح؛ ۴. عقوبات.

غزالی دانشمند شافعی در *احیاء العلوم* فقه را به چهار قسم تقسیم کرده

۱- همان، ص ۹۶ - ۲۰۵.

۲- همان، ص ۲۰۵ - ۲۶۲.

۳- همان، ص ۲۶۲ - ۴۰۲.

۴. *مفتاح الكرامة*، ج ۴، ص ۲.

۵. *مجله فقه اهل بیت*، سال اول، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۴، ص ۲۵۶.



است: عبادات، عادات، منجیات و مهلکات و هر گروه را به ده کتاب تقسیم کرده است.<sup>۱</sup> از حنفیان، ابن عابدین (م ۱۲۵۲) از فقهای متأخر آنان، مجموعه مسائل دین را در تقسیم‌های متوالی پنج‌تایی رده بندی کرده است که عبارت‌اند از: اعتقادات، آداب (اخلاق)، عبادات، معاملات و عقوبات که دو قسم نخست جزو فقه نیستند، ولی عبادات، معاملات و عقوبات، مجموعه فقه را دربرمی‌گیرند و هر یک به پنج نوع تقسیم‌بندی می‌شود؛ مثلاً عبادات شامل نماز، زکات، و روزه، حج و جهاد و معاملات شامل معاوضات مالی، امانات، نکاح، مناصمات، ترکات و عقوبات نیز شامل قصاص، حد سرقت، حد قذف، حد زنا و ... است.

محقق معاصر وهبه زحیلی در *الفقه الاسلامی و ادلته*، کتاب‌های فقهی را به شش دسته تقسیم کرده است: ۱- عبادات؛ ۲- اهم نظریات فقهی؛ ۳- معاملات؛ ۴- ملکیت؛ ۵- آنچه در ارتباط با دولت است (حدود جنایات، جهاد، قضا، قراردادهای و...); ۶- احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، میراث، وصیت و وقف)<sup>۲</sup>.

مصطفی احمد زرقاء، کتاب‌های فقهی را به هفت قسم تقسیم کرده است: ۱- عبادات؛ ۲- احوال شخصیه؛ ۳- روابط و قراردادهای مردم با یکدیگر (معاملات)؛ ۴- سیاست شرعیه - ۵- عقوبات؛ ۶- ارتباط دولت‌ها با مردم؛ ۷- احکام مردم به اخلاق، فضائل و ردائیل.<sup>۳</sup>

۱. *احیاء العلوم*، غزالی، ج ۱، ص ۱۰.

۲. *الفقه الاسلامی و ادلته*، ج ۱، ص ۷۳.

۳. *المدخل الفقهی العام*، جزء اول، ص ۵۵.

نکته ششم: برخی اصطلاحات تقلید

آن گونه که از بررسی تاریخ تقلید به دست آورده‌ام، برای تقلید سه نحوه کاربرد وجود داشته است که آن را به تقلید عام، «تقلید خاص» و «تقلید اخص» نام‌گذاری کرده‌ام.

تقلید عام: عبارت است از اینکه جاهل به عالم مراجعه کند، چه در امور دینی و چه در امور اجتماعی یا خانوادگی و دیگر زمینه‌های مختلف.

تقلید عام شامل پیروی کردن از هنجارها و ناهنجارها هر دو می‌شود و نیز از ابتدای آفرینش همراه انسان بوده است، چنان که در قرآن آمده است که قابیل از کلاغ آموخت که چگونه برادرش هابیل را دفن کند: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

تقلید خاص: عبارت است از اینکه احکام شرعی، اخلاقی و اعتقادی را از عالم در دین پیروی کند؛ یعنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت و همچنین از علمای دینی، احکام شرعی، اخلاقی و اعتقادی را بیاموزد. تقلید در این معنا از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود و تاکنون نیز جاری بوده است. بین این معنای تقلید با معنای اوّل عموم و خصوص مطلق است و دایره این معنای تقلید از معنای اوّل محدودتر است؛ زیرا فقط شامل هنجارهای دینی است.

---

۱. مانده (۵): ۳۰. سپس خداوند کلاغی را فرستاد که در زمین جستجو می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: وای بر من آیا من نتوانستم همانند این کلاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم و سرانجام پشیمان گشت.

**تقلید اخص:** آن است که مکلف احکام شرعی فرعی خود را از فقیه و مجتهد جامع الشرایط فرا گیرد و از رساله او تقلید کند. تقلید به این معنا آغازش از زمان مرحوم وحید بهبهانی بوده و تاکنون گاهی با شدت و ضعف جریان داشته است و شاید امروز از تقلید همین معنای سوم فهمیده شود و آن دو معنای دیگر به نظر نیاید، ولی آن مقدار که از ادله میتوان استفاده کرد، همان تقلید خاص است، ولی این معنای سوم کمتر از ادله فهمیده می‌شود و حال آنکه امروزه بیشتر از همه روی آن تأکید می‌شود. این معنای سوم دایره‌اش از موارد قبل محدودتر است؛ زیرا اولاً، فقط پیروی در احکام شرعی فرعی را شامل می‌شود و ثانیاً باید پیروی از استنباطات فقیه باشد که ممکن است از احادیث به دست آمده باشد یا نظرات و استنباطات شخصی فقیه باشد.

بنابراین آن‌گونه که از بررسی تاریخ به دست می‌آید، تقلید عام در همه دوره‌های تاریخ بوده و هست و تقلید خاص از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شده و تا زمان وحید بهبهانی، شاید تاکنون ادامه داشته است و تقلید اخص از زمان مرحوم وحید بهبهانی آغاز شد، تاکنون ادامه داشته است و ما در طی بحث‌های آینده به خصوصیات تقلید در دوره‌های مختلف خواهیم پرداخت. بخش دوم: سیر تاریخی تقلید نزد شیعه.

بعد از بیان این مقدمات، وارد بحث سیر تاریخی تقلید شیعه می‌شویم؛ این بحث را در دو مقوله کلی بیان می‌داریم: یکی در «بایدها» و دیگری در «بودها»:

۱- **بایدها:** یعنی در تقلید چه چیز و به چه مقدار لازم است و مستفاد از ادله تقلید چیست؟ لذا می‌گوییم: مستفاد از ادله آن است که هر مکلفی باید برای احکام فرعی خود، حجت و دلیل داشته باشد و اما اینکه اگر از اول بلوغ خود را تحت فرمان مجتهدی قرار ندهد، همه اعمال او باطل باشد یا اینکه

افسار خود را به دست مجتهدی بدهد یا اینکه حتماً باید مجتهد زنده یا اعلم باشد تا بتوان از او تقلید کرد یا اینکه از کتاب می‌توان تقلید کرد و غیر از این‌ها اموری است که بعدها برای عنوان تقلید تنظیم شده است و گرنه ادله تقلید که عمده آن سیره است با این مطالب مساعد نمی‌باشد.

به تعبیری دیگر آنچه در مقوله باید‌ها مورد نظر می‌باشد، این است که مکلف باید برای انجام تکالیف شرعی از حجت شرعی برخوردار باشد. بسیاری از تکالیف شرعی از ضروریات دین مبین اسلام است؛ مثل وجوب نماز، روزه، حج و زکات یا حرمت خمر و لحم میتة و... این‌گونه مسائل ضروری احتیاجی به تقلید نداشته و ندارد و نیز بسیاری از مسائل شرعی است که با احتیاط می‌توان از عهده تکلیف خارج شد، در این قسم نیز نیازی به تقلید نیست؛ همانند عدد تسیحات اربعه که سه بار گفتن به احتیاط نزدیک‌تر است یا سه بار آب کشیدن لباس برای تطهیر مجزی خواهد بود.

همچنین بسیاری از مسائل شرعی در کتاب‌های معتبر حدیثی شیعه بیان شده است و نصّ و دلیل از روایت و آیات بر آن‌ها وارد شده است و اختلافی نیست اینها هم نیازی به تقلید نداشته و ندارد؛ مثل بسیاری از احکام حج، نماز، وضو، روزه، غسل، بیع و اجاره و ... همین مقدار که انسان بتواند این احادیث را از کتاب‌های معتبر حدیثی بخواند، بدان حکم دست پیدا می‌کند یا به فتوای یکی از مجتهدین دسترسی پیدا کند کافی است. بله یک قسم از احکام شرعی است که در عصر غیبت احتیاج به استنباطات و اعمال نظر فقیه دارد که در این قسم می‌توان به فقیه مراجعه کرد و قول او حجت شرعی خواهد بود سیره نیز این قسم را شامل می‌شود و بیش از این مقدار از ادله جواز تقلید استفاده نمی‌شود. چنانچه در فصل اوّل این کتاب به پاره‌ای از این ادله و جواب از آن‌ها

پرداختیم.

۲- **بودها:** «عبارت است از آنچه که در طول تاریخ تشیع جریان داشته است؛ یعنی مردم از آغاز تاکنون چگونه احکام دینی خود را از علما و منابع خود اخذ می‌کردند. در این مقوله، ما تقلید و پیروی در احکام شرعیه را به دو دوره کلی تقسیم می‌کنیم: تقلید در زمان حضور معصوم علیه السلام و تقلید در زمان غیبت که به تفصیل به هریک از آنها خواهیم پرداخت.



بخش دوم

سیر تاریخی تقلید نزد شیعه







## فصل اول:

### پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام

#### دوره اول: تقلید در زمان حضور معصومین علیهم السلام

##### پیروی احکام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

شریعت اسلام و قرآن آخرین قانون الهی است که به وسیله آخرین و گرامی‌ترین فرستاده الهی، یعنی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرورستاده شد و این دین دارای نظامی است که تمامی ابعاد زندگی انسان را دربرمی‌گیرد و همه احتیاجات او را برآورده می‌سازد و کرامت انسانی را تضمین می‌کند و بشر را به یک زندگی آرام و شیرین رهنمون می‌شود.<sup>۱</sup>

در آیات زیادی خداوند هدف از بعثت پیغمبران الهی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را

تهذیب و تزکیه جامعه بشری معرفی می‌کند:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

۱. تاریخ فقه جعفری، ج ۱، ص ۳۱.

وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup>.  
 ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ  
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۲</sup>.

زدودن جهل و گمراهی و تزکیه نفوس ممکن نیست، مگر با شریعت عملی و در سایه شریعت است که انسان می‌تواند به تعالی روحی و کرامت اخلاقی برسد، چنان‌که صدرالمتهلین شیرازی در *مفاتیح الغیب* می‌گوید:

«نبوت باطنی دارد که همان ولایت است و ظاهری دارد که همان شریعت است. نبی به واسطه ولایت معانی‌ای که کمال مرتبه او در ولایت و نبوت است، از خدا یا فرشته دریافت می‌کند و آنچه را با واسطه یا بدون واسطه از خداوند دریافت کرده، به بندگان خدا می‌رساند و به وسیله آن با مردم سخن می‌گوید و آنان را تزکیه می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت ممکن نیست مگر با شریعت و شریعت عبارت است از تمام آنچه که رسول الله ﷺ بدان مبعوث شده است از کتاب و سنت و آنچه که از آن دو احکام فقهی بر شیوه اجتهاد یا اجماع علما استنباط شده، متفرع بر آن دو (کتاب و سنت) منعقد گردیده است»<sup>۳</sup>. به تعبیری دیگر، آن قانونی که

۱. جمعه (۶۲): ۲. «اوست خدائی که میان امت‌ها پیامبری از میان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات الهی را تلاوت کند و نفوس آنان را تزکیه نماید و احکام شریعت و حقایق حکمت را به آنها بیاموزد، هرچند از پیش در گمراهی آشکار بودند».

۲. آل‌عمران (۳): ۱۶۴. «خداوند بر مؤمنین منت گذاشت، رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت تا بر آنان آیات الهی را تلاوت کند و نفوسشان را پاک گرداند و احکام شریعت و حکمت الهی را بدانان بیاموزد، هرچند از پیش گمراهی آنان آشکار بود».

۳. *مفاتیح الغیب*، ص ۴۸۵.

مرجع همه باشد، همان شرع است که به وسیله آن معیشت و زندگی انسان‌ها انتظام می‌یابد و راه را هموار می‌نماید که با آن به سعادت ملاقات با خدا نائل می‌شوند.<sup>۱</sup>

از صدر اسلام در کنار احکام اعتقادی و اخلاقی، احکام فقهی نیز از جمله احکامی است که در قرآن کریم آمده است<sup>۲</sup> و آنچه که این نوع آیات بر آن اشتمال دارد به «علم حلال و حرام» و «حدود احکام» نامیده می‌شود و فقها متولی این علم هستند و آن علمی است که همه به آن نیاز دارند؛ برای اینکه به صلاح دنیا تعلق دارد و سپس به واسطه آن به صلاح آخرت تعلق گرفته است.<sup>۳</sup> قرآن کریم که منشأ آسمانی دارد، اصلی‌ترین مأخذ و منبع شریعت و احکام دین است و حجیت آن ذاتی می‌باشد و حجیت کلام دیگران براساس اذن خداوند است، چنانچه حق متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا﴾<sup>۴</sup>.

بخشی از احکام و نظام تشریعی که بر امت تبعیت آن لازم است در قرآن بیان شده است و بخش دیگر آن بر حسب ضرورت از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است که آن حضرت از طریق وحی آن احکام را دریافت کرده و به

---

۱. علم الیقین فی اصول الدین، ج ۱، ص ۳۳۸؛ مفاتیح الغیب، ص ۵۶؛ المیزان، ج ۲، ص ۱۱۷؛

اخلاق ناصری، فصل اول از مقاله سوم.

۲. خاستگاه‌های اختلاف در فقه مذاهب، ص ۳۳.

۳. مفاتیح الغیب، ص ۵۷.

۴. نساء (۴): ۱۰۵: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته در

میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایند».

مقتضای نیازهای مسلمانان بدانان ابلاغ فرموده است.

آیات قرآن کریم که در زمینه احکام عبادی، قضایی، جنایی، شخصی و اجتماعی وارد شده است، مجموعاً به حدود پانصد آیه می‌رسد که معروف به «آیات الاحکام» است.<sup>۱</sup>

### مکه، اولین پایگاه فقه

با مبعوث شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نبوت و نزول تدریجی قرآن، سنگ بنای فقه اسلامی پایه‌گذاری شد. آیاتی که در مکه نازل گردید، حدود  $\frac{2}{3}$  مجموع آیات قرآن است.

بنا به گفته یعقوبی در کتاب *البلدان*، ۸۲ سوره در مکه<sup>۲</sup> و ۳۲ سوره در مدینه نازل شده است.<sup>۳</sup> ابن سعد در طبقات از ابن عباس نقل می‌کند که از ابی بن کعب شنیده است که ۲۷ سوره در مدینه و بقیّه در مکه نازل شده است.<sup>۴</sup> سیوطی در *الاتقان* از ابوالحسن حصار در کتاب *ناسخ و منسوخ* اشعاری را نقل کرده است که در آن اشعار بیست سوره به اتفاق مدنی محسوب شده و دوازده

۱. بسیاری از نویسندگان به این مطلب تصریح کرده‌اند تا جایی که برخی از دانشمندان مانند علامه فخرالدین بحرانی، اسم کتابش را *النهاية في تفسير الخمسة آية في الاحكام* نام نهاده است؛ ولی علامه سیوری تاکید می‌کند که پانصد آیه با ملاحظه تکرار و تداخل است و گرنه آیات الاحکام این مقدار نیست و از مرز سیصد آیه بدون تداخل تجاوز نمی‌کند. *کنزالعرفان*، ج ۱، ص ۵؛ *تفسیر شاهی*، ج ۱، ص ۶؛ *تفسیر آیات الاحکام*، ج ۱، ص ۱۸.

۲. *ادوار فقه*، ج ۱، ص ۳۷۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۹۹.

۴. *الاتقان*، ج ۱، ص ۹.

سوره مورد اختلاف و بقیه (یعنی ۸۲ سوره دیگر) مکی به حساب آمده است.<sup>۱</sup>

از جمله سوره‌های مکی می‌توان سوره‌های زیر را نام برد:

علق، مزمل، مدثر، تبت، لیل، فجر، الضحی، انشراح، عصر، عادیات، کوثر، تکوثر، کافرون، فیل، فلق، ناس، توحید، نجم، عبس، قدر، شمس، بروج، تین، ایلاف، قارعه، قیامه، همزه، مرسلات، ق، بلد، طارق، قمر، ص، جن، یس، فرقان، مائتکه، طه، واقعه، شعراء، نمل، قصص، بنی‌اسرائیل، یونس، هود، یوسف، حجر، انعام، صافات، لقمان، سبأ، زمر، مؤمن، دخان، فصلت، شوری، زخرف، جائیه، احقاف، ذاریات، غاشیه، کهف، نحل، نوح، ابراهیم، انبیاء، مؤمن، سجده، طور، ملک، حاقه، معارج، عم، نازعات، انشقاق، انفطار، روم و عنکبوت.

همچنین از جمله سوره‌های مدنی می‌توان سوره‌های زیر را نام برد:

مطففین، بقره، آل عمران، انفال، احزاب، مائده، ممتحنه، نساء، زلزال، حدید، محمد صلی الله علیه و آله، رعد، رحمن، انسان، طلاق، بینه، حشر، نصر، نور، حج، منافقون، مجادله، حجرات، تحریم، صفا، جمعه، تغابن، فتح و توبه.<sup>۲</sup>

همچنین سوره‌های مورد اختلاف عبارت‌اند از:

رعد، رحمن، صفا، تغابن، مطففین، قدر، زلزال و بینه.

البته لازم به ذکر است که در برخی از سوره‌های مکی چند آیه مدنی وجود دارد؛ مثلاً سوره انعام مکی است ولی سه آیه از ﴿قل تعالوا اتل...﴾ تا آخر سه آیه، در مدینه نازل شده است و همین طور سوره نحل، مکی است، ولی سه آیه آن بین مکه و مدینه به هنگام بازگشت از احد به مدینه نازل شده است و نیز

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱.

۲. الاتقان، ترجمه محمدجعفر اسلامی، ج ۱، ص ۵۳.

سوره حج مکی است، ولی آیات ﴿هَذَا خِصْمَانُ﴾ تا پایان آیه در مدینه نازل شده است و همین طور چند سوره دیگر.<sup>۱</sup>

با آنکه آیاتی که در مکه نازل شده حدود  $\frac{2}{3}$  مجموع آیات قرآن است، ولی مباحث فقهی کمی در آنها بیان شده و دلیل این امر نیز مشخص است؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از بعثت که حدود سیزده سال در مکه بود، گام نخست را برای دعوت به اسلام، فرا خواندن مردم به یگانه پرستی و رهاکردن شرک و بت پرستی برداشت و نیز در مکه پیروان آن حضرت چندان نشده بود که به تشریح و تفصیل احکام پرداخته شود، طبیعی است که در این دوره تشریح فقه بسیار اندک باشد. به نوشته مورخان در دوره سیزده ساله مکه جز احکام طهارت و نماز حکم دیگری تشریح نشد و این دو حکم نیز به عقیده بسیاری بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب و بر سایرین مستحب بود تا آنکه پس از واقعه معراج که به عقیده مشهور مورخان و محدثان در سال دوازده بعثت واقع شده است،<sup>۲</sup> در قالب نمازهای پنج گانه بر همگان واجب گردید.

با وجود این، آیات و روایاتی وجود دارند که دلالت می کنند بر وضع و تشریح احکام دیگری قبل از هجرت که ما ابتدا آیات و سپس برخی روایات را ذکر می کنیم و در آخر توجیه آن را بیان می نماییم: اگر مراد از سوره های مکی سوره هایی باشد که قبل از هجرت نازل شده است، بنابراین احکامی که در چنین سوره هایی ذکر شده عبارت انداز:

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۹.

۲. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۳؛ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۱۵۹.

پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام □ ۱۳۳

امر به قیام و انذار و تکبیر<sup>۱</sup>؛ امر به انذار نزدیکان در آغاز دعوت<sup>۲</sup>؛ امر به تطهیر و اجتناب از پلیدی<sup>۳</sup>؛ قرائت و ترتیب قرآن<sup>۴</sup>؛ امر به اقامه صلاة<sup>۵</sup>؛ امر به دادن زکاة<sup>۶</sup>؛ امر به قرض الحسنه<sup>۷</sup>؛ نماز شب<sup>۸</sup>؛ نماز جمعه<sup>۹</sup> (البته برخی وجوب آن را در سال دوازده بعثت و برخی در سال اوّل هجرت دانسته‌اند)؛ وجوب حفظ فرج؛ رعایت امانت و عهد؛ وجوب قیام به شهادت؛ محافظت بر نماز<sup>۱۰</sup>؛ دفاع در راه خدا<sup>۱۱</sup>؛ تکلیف کفار به فروع<sup>۱۲</sup>.

همچنین روایاتی وجود دارند که دلالت می‌کنند که برخی احکام قبل از هجرت تشریح شده است که برای نمونه برخی را ذکر می‌کنیم:

۱- روایاتی از شیعه و سنی نقل شده است که حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام از همان روزهای نخست با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می‌گزاردند و

۱. مدثر (۷۴): ۱-۳.

۲. شعراء (۲۶): ۲۱۴؛ حجر (۱۵): ۹۴.

۳. مدثر (۷۴): ۴-۵.

۴. مزمل (۷۳): ۴-۲۰.

۵. مزمل (۷۳): ۲۰.

۶. مزمل (۷۳): ۲۰، بنابر اینکه آیه ۲۰ مکی باشد، *انقن*، ج ۱، ۲۱۷.

۷. مزمل (۷۳): ۲۹-۳۴.

۸. مزمل (۷۳): ۲۰.

۹. مدثر (۷۴): ۴۰-۴۷.

۱۰. مزمل (۷۳): ۲۰.

۱۱. همان.

۱۲. مدثر (۷۴): ۴۰-۴۷.



رسول خدا ﷺ گاهی به همراه این دو مسلمان در مسجد الحرام نماز جماعت می‌خواندند و نخستین نمازی که پیامبر ﷺ خواند، نماز ظهر در روز جمعه بود و نمازها در آغاز دو رکعتی بود، سپس سه تا از نمازها، چهار رکعتی شد و در حدیثی از امام سجاده علیه السلام روایت شده است که نخستین نماز حضرت علی علیه السلام در کنار رسول خدا ﷺ، نماز ظهر بود که دو رکعتی بود. برخی روایات شیعه می‌فهماند که دو حکم وضو و نماز، پیش از بعثت تشریح شده بودند.

۲- البته از برخی روایات دیگر نیز برمی‌آید که احکام دیگری نیز در مکه تشریح شده بودند؛ از جمله همان خطابه معروف جعفر بن ابی طالب در حضور نجاشی است که می‌گوید: پیامبر ﷺ به ما فرمان داده که راست بگوییم و درست کردار باشیم، در امانت خیانت نکنیم، حق همسایه را رعایت نماییم، به خویشان بیوندیم، از خوردن مال یتیم دوری گزینیم، شهادت باطل ندهیم، نماز بخوانیم، زکات بدهیم، روزه بگیریم.<sup>۱</sup>

۳- همچنین نوشته‌اند که چون اسعد بن زراره از سران قبیله خزرج در مکه در حال طواف بود، حضرت رسول اکرم ﷺ را دید به رسم متداول عرب به ایشان گفت: صبح بخیر، حضرت در پاسخ فرمودند: درود اهل بهشت از این بهتر است و آن «السلام علیکم» است.<sup>۲</sup>

۴- همچنین در دیدار رسول اکرم ﷺ با نمایندگان مردم مدینه که به بیعت آن‌ها با حضرت انجامید، بر احکامی چون نکشتن فرزندان از روی فقر، دزدی

۱. سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۶ - ۳۶۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۷۳؛ الکامل، ج ۲،

ص ۵۴؛ ادوار فقه، ج ۱، ص ۸۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۸؛ امتاع

الاسماع، ص ۲۱؛ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۱۳۴.

۲. ادوار فقه، ج ۱، ص ۹۱ به نقل از بحار الانوار.

نکردن، دوری از فحشا، زنا، قتال در برابر ستمکاران، دوری از بهتان و افترا تأکید شده است.<sup>۱</sup>

با این همه، آنچه که به نظر می‌رسد این است که عمده این موارد از احکام اخلاقی عقلی و ارشادی است که مورد تایید اسلام واقع شده است و بسیاری از موارد مذکور احکامی است که خطاب به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌باشد و متوجه دیگران نیست. بنابراین تصریح به این موارد قبل از هجرت نمی‌تواند به معنای تشریح آن‌ها به معنای اصطلاحی فقهی باشد.

به هر حال دوران مکه، دوران پایه‌ریزی اعتقادات و اصول اساسی دین مبین اسلام، نفی شرک و بت‌پرستی و نفی آداب و رفتار نکوهیده جاهلی و رایج آن روزگار است. در این دوران، پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به صورت اخذ علوم و معارف از طریق قرآن مجید و سنت (قول و فعل و تقریر) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

تشریح معظم احکام برای مسلمانان پس از هجرت بوده است؛ احکامی از قبیل:

تبدیل نمازهای دو رکعتی به چهار رکعتی، حکم دیه و قصاص، انواع نماز، کیفیت وضو و تیمم، میراث، اذان، نماز میت، حکم قبله، روزه ماه رمضان، اعتکاف، نماز عید فطر، زکات فطره، جهاد، غنایم و خمس، نماز عید اضحی، وصیت، رجم، حد سرقت، نماز خوف، حکم تیمم، حرمت خمر، نماز خسوف، حجاب، حد قذف، حج، نماز استسقاء، ظهار، ایلاء، لعان حدآن، نماز قضاء،

سهو در نماز، قسامه، نماز کسوف، زکات و ربا.<sup>۱</sup>

### مدینه، دوران گسترش تشریح

فقه اسلامی در این دوره به یکباره پدیدار نشد، بلکه به صورت تدریجی ظهور یافت؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقه و احکام الهی را تدریجاً به مسلمانان ابلاغ می کرد و با نزول تدریجی قرآن به مناسبت های مختلف، رسول اکرم صلی الله علیه و آله حلال و حرام را برای مسلمان ها تبیین می کرد و همه نیازمندی های امت اسلامی را پاسخ گو بود.

در این دوره، پیروی مردم از احکام شریعت منحصر در دو مقوله است: کتاب و سنت، نهایت اینکه مردم احکام کتاب را یا بدون واسطه از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از زبان قرآء می شنیدند و فرا می گرفتند، همچنین احادیث و سنت را مردم یا بدون واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا می گرفتند و یا از زبان محدثانی که عهده دار این مهم بودند فرا می گرفتند. بنابراین ما بحث را در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دو مقوله (کتاب و سنت) مورد بررسی قرار می دهیم:

### ۱- قرآن:

اولین مرجع و ملجأ برای پاسخ گویی به احکام شرعی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خصوصاً پس از هجرت، قرآن کریم بود که در مواقع مختلف و به تدریج آیات قرآن نازل می شد و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز اندک اندک با نزول تدریجی قرآن با احکام دین مبین اسلام آشنا می شدند. گذشته از این ها آیات قرآن کریم نیز در پاسخ سؤال آن ها وارد می شد، در پانزده آیه ای که در آن لفظ «یسألونک» آمده، نه آیه درباره مباحث فقهی است و آن ها عبارت اند از:

۱. همان، ج ۱، ص ۸۸-۹۶؛ تاریخ فقه و فقهاء، ص ۲۱.

- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾<sup>۱</sup> .
- ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup> .
- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾<sup>۳</sup> .
- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup> .
- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ﴾<sup>۵</sup> .
- ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا التِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَظْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۶</sup> .
- ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾<sup>۷</sup> .
- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾<sup>۸</sup> .

۱. بقره (۲): ۱۸۹: «در بارهٔ هلال‌های ماه از تو سؤال می‌کنند بگو آن‌ها بیان اوقات برای مردم و حج است».

۲. بقره (۲): ۲۱۵: «از تو می‌پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو هر خیر و نیکی که انفاق می‌کنید».

۳. بقره (۲): ۲۱۷: «از تو دربارهٔ کشتار در ماه حرام سؤال می‌کنند».

۴. بقره (۲): ۲۱۹: «از تو دربارهٔ شراب و قمار می‌پرسند».

۵. بقره (۲): ۲۲۰: «از تو در بارهٔ یتیمان سؤال می‌کنند بگو اصلاح کار آنان بهتر است».

۶. بقره (۲): ۲۲۲: «از تو دربارهٔ حیض پرسند بگو چیز زیان‌بار و آلوده‌ای است».

۷. مانند (۵): ۴: «از تو می‌پرسند چه چیز بر آنان حلال است بگو امور پاکیزه بر شما حلال گردید».

۸. انفال (۸): ۱: «از تو دربارهٔ انفال می‌پرسند بگو انفال برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله می‌باشد».

و دو آیه نیز با لفظ ﴿يَسْتَفْتُونَكَ﴾ (از تو طلب فتوا می‌کنند) آمده است که حق زنان و حکم ارث در آن بیان می‌شود و آن دو عبارت‌اند از:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ...﴾<sup>۱</sup>

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾<sup>۲</sup>

در طول اقامت ده ساله رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه صرف‌نظر از چندین آیهٔ مکی که مربوط به احکام بود، حدود پانصد آیه در قرآن دربارهٔ مسائل مختلف فقهی بیان شده است که معروف به «آیات الاحکام» می‌باشد و این آیات حدود

$\frac{2}{3}$  مجموع آیات مدنی است و نسبت به کل آیات قرآن از  $\frac{2}{13}$  نیز کمتر است و از این آیات صد و چهل آیه دربارهٔ عبادات، هفتاد آیه دربارهٔ عقود مالی از قبیل بیع و اجاره و دین، هفتاد آیه دربارهٔ احوال شخصیه از قبیل نکاح، وصیت و ارث سی آیه دربارهٔ احکام جنایی و بیست آیه دربارهٔ قضاوت و مرافعات می‌باشد.<sup>۳</sup>

اولین کسی که دربارهٔ آیات الاحکام کتاب نوشت، بنا بر نوشته کتاب ارزشمند *تأسیس الشیعه* و کتاب *الفهرست* ابن ندیم، کتاب *احکام القرآن* محمد بن سائب کلبی (م ۱۴۶)<sup>۴</sup> است. البته برخی از دانشمندان اهل سنت، همانند جلال الدین سیوطی در کتاب *الاولئ* معتقدند که امام شافعی (م ۲۰۴) اولین

۱. نساء (۴): ۱۲۷: «از تو دربارهٔ حکم زنان سؤال می‌کنند بگو خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌دهد».

۲. نساء (۴): ۱۷۶: «از تو سؤال می‌کنند بگو خداوند حکم کلاله را برای شما بیان می‌کند».

۳. *تاریخ فقه و فقهاء*، حسن طارمی، ص ۲۸.

۴. *تأسیس الشیعه للمعلوم الاسلامیه*، ص ۳۲۱؛ *الفهرست*، ابن ندیم، ص ۵۷.

مؤلف در موضوع آیات الاحکام است<sup>۱</sup> و در کتاب *طبقات النحاة*، نخستین نویسنده احکام القرآن قاسم بن اصبح بیاتی قرطبی اندلسی (م ۳۰۴) بیان شده است.<sup>۲</sup>

مرحوم سید حسن صدر در *تأسیس الشیعه* در پاسخ این گفتارها می‌نویسد: «بنابراین جلال‌الدین سیوطی و صاحب طبقات اشتباه کرده‌اند که نخستین نویسنده آیات الاحکام را این دو نفر قرار داده‌اند زیرا؛ زمان محمد بن سائب کلبی که از بزرگان شیعه بوده، مقدم بر زمان آن دو نفر دیگر است و شاید منظور سیوطی اولین نویسنده سنی در زمینه نگارش آیات الاحکام باشد. به هر جهت اولین نویسنده *آیات الاحکام* محمد بن سائب کلبی (م ۱۴۶) از بزرگان شیعه می‌باشد و در نزد علمای عامه از شافعیه، محمد بن ادریس شافعی (م ۲۰۴)، از مالکیه، ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق (م ۲۸۲)، و از حنفیه، علی بن موسی قمی (م ۳۰۵) و از حنابله، ابویعلی کبیر (م ۴۵۸) جزو اولین نویسندگان آیات الاحکام می‌باشند.<sup>۳</sup> اینک ما در مقوله قرآن در دو مقام بحث می‌کنیم:

### مقام اول: حفظ قرآن

به روش سپردن قرآن به حافظه در این دوره، پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر کسی آیاتی از قرآن کریم را حفظ می‌کرد و معنای آن را می‌دانست و ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عامش را تمیز می‌داد که او را «قاری» می‌نامیدند و این نام‌گذاری شاید بدان سبب بود که بیشتر مردم عربستان

۱. تأسیس الشیعه للعلوم الاسلامیه، ص ۳۲۱.

۲. همان‌جا.

۳. منابع اجتهاد، ص ۷.

بی سواد بودند و قرائت در برابر عوام یک امتیاز به حساب می آمد.

ابن خلدون در این زمینه می نویسد: «همه اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل نظر و فتوا نبوده اند، بلکه این امر به حافظان قرآن و کسانی که ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... قرآن آگاهی داشتند اختصاص داشت. بدین سبب آنان را «قرآء» می نامیدند.<sup>۱</sup>

جمع آوری قرآن به معنی از برکردن در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اجبار و اکراه نیاز نداشت، بلکه جمعیت متشکلی در مدینه به قرائت قرآن و تعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند و آیات قرآنی را که تدریجاً نازل می شد، از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استماع می کردند و گاهی در نزد آن حضرت تلاوت می کردند و به وی عرضه می داشتند.<sup>۲</sup> در حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین حافظ قرآن مجید و پیشرو سائرین در این زمینه به شمار می رفت.

عده ای از اصحاب نیز در قرائت قرآن، مصدر تعلیم و تعلم بودند و کسانی که از ایشان اخذ می کردند، کیفیت قرائت خود را در شکل روایت، به استاد خود اسناد می دادند و غالباً به حفظ آنچه اخذ کرده بودند می پرداختند.

وضع موجود نیز چنین حفظ و روایت را اقتضا می کرد؛ زیرا از طرفی خطی که در آن روزگار برای کتابت معمول بود، خط کوفی بود که نقطه و اعراب نداشت و هر کلمه را با اشکال مختلف می شد خواند و از طرف دیگر، عامه مردم بی سواد بودند و راهی جز حفظ و روایت کردن برای ضبط قرآن مجید

۱. مقدمه ابن خلدون، الفصل السابع فی علم الفقه، ص ۴۴۶.

۲. قرآن در اسلام، علامه طباطبایی، ص ۱۷۲.



نداشتند و همین روش برای عصرهای آینده نیز به یادگار ماند.<sup>۱</sup>  
اینک برخی شواهد را که دلالت بر حفظ قرآن در آن زمان و اهتمام بر این کار دارد را ذکر می‌کنیم:

۱- در سوره قیامت آیه ۱۶ و ۱۷ این‌گونه آمده است: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتُغْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾.<sup>۲</sup>

و این بدان سبب است که تو بتوانی قرآن را کاملاً به قلب و حافظه خویش بسپاری و به موقع آن را تلاوت کنی، بنابراین تو از فوت هیچ جزئی از اجزای آیات اندیشه و بیم مدار.<sup>۳</sup>

خلاصه کلام آنکه جمع‌آوری قرآن در سینه تو بر عهده ما و اجرای قرائت آن بر عهده زبان توست.<sup>۴</sup>

آری باید گفت که امر وحی و حفظ قرآن و جمع‌آوری آن و بیان مقاصد آن تماماً بر عهده صاحب قرآن است و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این راه، همان دریافت وحی و تبلیغ آن است، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله باید کاملاً خاطرش مطمئن و آرام باشد و وحی را به نحو کامل دریافت دارد، آنگاه خود حضرتش خواهد دید که قرآن در سینه‌اش نقش بسته و ثابت گشته است.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۱۷۳.

۲. قیامت (۷۵): ۱۶-۱۷: «زیانت را به خاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده؛ چراکه جمع کردن و خواندن آن برعهده ماست».

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۷؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۵.

۴. تفسیر شبیر، ص ۵۴۱.

۵. فی ظلال القرآن، سید قطب، ج ۶، ص ۳۷۶۹؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۶.

۲- در سوره اعلیٰ آیه ۷، این گونه آمده است ﴿سنقرئک فلا تنسی﴾.<sup>۱</sup>

باید گفت وقتی که وحی به وسیله جبرئیل نازل می‌شد، رسول خدا ﷺ از بیم آنکه مبدا آن آیه فراموش شود، قرائت آیه را تکرار می‌کرد و هنوز جبرئیل از پایان وحی فارغ نشده بود که پیامبر اکرم ﷺ شروع به خواندن ابتدای آیه نمود و آیه آیه آن را تکرار می‌کرد. حرکت دادن زبان هم برای تکرار و قرائت آیه از علاقه شدید و شیفتگی فراوان آن حضرت به قرآن و نیز برای اطمینان یافتن از تبلیغ قرآن و احکام اسلامی، به امت بوده است.<sup>۲</sup>

۳- همچنین حافظان قرآن که به آنها «جماعه» نیز گفته می‌شد، در زمان رسول خدا ﷺ زیاد بودند، برای اشاره به کثرت آن‌ها کافی است بگوییم که از آن عده زیاد در زمان رسول اکرم ﷺ در سال چهار هجری در واقعه بئر معونه، هفتاد نفر از حافظان قرآن کشته شدند.<sup>۳</sup>

صاحب طبقات می‌نویسد که در شبی خبر شهدای بئر معونه و شهدای رجیع، به رسول خدا ﷺ رسید و بر شهدای بئر معونه بیش از هر پیشامدی سوگوار و داغ‌دار شد و دعا کرد که خدایا از طایفه‌های بنی‌لحیان، عضل، قاره، زغب، رعل، ذکوان و غصیه را که فرمان خدا و رسول را نبرده‌اند، انتقام بگیر و آنان را به قحطی و سختی گرفتار ساز، خدایا! بنی‌عامر را هدایت فرما و از عامر بن طفیل خون ما را بگیر و به روایتی تا یک‌ماه در قنوت نماز صبح بر قبایل

۱. اعلیٰ (۸۷): ۷: «ما به زودی بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد».

۲. آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۶.

۳. دائرة المعارف قرآن، ترجمه الاتقان، ج ۱، ص ۲۴۳.

رعل، ذکوان، غصیه و بنی لحيان نفرین می کرد.<sup>۱</sup>  
بعد از حادثه بئر معونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه دستور داد که قرآن را جمع آوری کند تا از تضييع قرآن جلوگیری شود.<sup>۲</sup>

۴- همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبلغان و عالمان به قرآن و احکام را به مناطق گوناگون می فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کنند؛ از جمله آن‌ها در سریه رجیع است که گروهی از دو طایفه عضل و قاره از قبیله بنی هون پس از غزوه احد به مدینه آمدند و اظهار اسلام کردند و گفتند ای رسول خدا در میان ما مسلمانانی پیدا شده‌اند، پس کسانی از اصحاب خود را همراه ما بفرست تا در قبیله ما دین را بیاموزند و تلاوت قرآن و حلال و حرام را به ما بیاموزند.<sup>۳</sup>  
جالب این است که تعبیر آن‌ها این است: «و یفقهوننا فی الاسلام»؛ ما را در اسلام فقیه و آگاه کنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله شش نفر یا ده نفر را به فرماندهی مرثد همراه ایشان فرستاد و این دسته همراه آنان از مدینه خارج شدند تا به مکانی به نام رجیع رسیدند و در آنجا عضل و قاره با آنان عهد و پیمان شکستند و از قبیله هذیل بر کشتن آن‌ها کمک گرفتند و بر آنان تاختند و غیر از سه نفر همه را کشتند و از آن سه نفر یکی به نام طارق بود که در بین راه کشته شد و آن دوتای دیگر که یکی زید بن دثنه و دیگری خبیب بن عدی بودند به کفار قریش تسلیم شدند و آن

۱. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۳۳۲.

۲. تاریخ القرآن، ص ۶۱؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۶.

۳. تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۳۲۴.

دو نیز به شهادت رسیدند.<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که آیات ۲۰۴-۲۰۷ سوره بقره درباره سرفیة رجیع نازل شده است.

۵- همچنین رسول خدا ﷺ هر مهاجر جدیدی را که به مدینه می‌آمد به یکی از حافظان قرآن می‌سپرد تا حفظ کردن قرآن را به او یاد دهد. در نتیجه این روش حفظ در میان مردان و زنان رایج و شایع شد و به تدریج مسلمان‌ها خودشان در حفظ قرآن تمرین و کار کردند و نسبت به آن علاقه عجیبی نشان دادند تا آنجا که زن مسلمان به جای مهریه خویش به یاد گرفتن یک سوره قرآن راضی می‌شد.<sup>۲</sup>

سهل بن سعد می‌گوید که زنی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: من خود را به خدا و رسولش هبه کردم. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: من نیاز به زن ندارم. مردی که آنجا بود به رسول خدا ﷺ گفت: او را به زوجیت من درآور. حضرت فرمود: جامه‌ای داری که به او عطا کنی؟ مرد گفت: ندارم. حضرت فرمود: انگشتری از فلز داری؟ مرد باز معذرت خواست، حضرت فرمود: از قرآن چه می‌دانی؟ گفت: این مقدار و این مطلب را. حضرت فرمود: تو را به زوجیت این زن درآوردم در برابر تعلیمی که از قرآن به او می‌دهی.<sup>۳</sup>

بلکه باید توجه داشت که پیامبر اکرم ﷺ از همان ابتدا، همگام با نشر دعوت اسلامی و قبل از هجرت به مدینه در سال دوازده بعثت، مصعب بن

۱. همان، ص ۳۲۵؛ سیره النبی، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۲. فضائل القرآن، ص ۴۰؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۷.

۳. فضائل القرآن، ص ۴۰؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۷.

نمیر را با کسانی که در عقبه اولی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند به مدینه فرستاد تا به هر کس که مسلمان شد قرآن بیاموزد و به سوی خدا دعوت کند و به آنها اسلام یاد بدهد.<sup>۱</sup> بدین سبب بود که مصعب را در مدینه مَقْرَی می گفتند.

۶- پس از فتح مکه انتشار حفظ و آموزش قرآن در میان اهل مکه شروع شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معاذ بن جبل خواست که پس از فتح مکه در آنجا بماند تا مردم را در دین آگاه کند و قرآن را به آنها بیاموزد.<sup>۲</sup>

همچنین صاحب *طبقات* می نویسد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرستادگان بنی مصطلق، قرآن تلاوت کرد و عباد بن بشر را همراهشان فرستاد تا زکات مالشان را بگیرد و احکام اسلام و قرآن را به آنان بیاموزد و او هم از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف نکرد و حقی را ضایع نساخت و پس از ده روز که نزد آنان بود به مدینه بازگشت».<sup>۳</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله خود شخصاً در امر تعلیم قرآن به مسلمانان نظارت می کرد. عبدالله بن مسعود به یاران خود در کوفه می گفت که من از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد سوره را خواندم و آموختم.<sup>۴</sup>

طبری از یکی از قاریان نقل کرده است که گفت: «کسانی که قرآن را بر ما می خواندند، برای ما حدیث کردند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستند تا قرآن را بر آنها قرائت کند و وقتی ده آیه را یاد می گرفتند از آن نمی گذشتند تا اعمال و

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۶؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۶۸؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۷.

۲. تاریخ الرسل و الملوک، طبری، ج ۲، ص ۳۶۲؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۸.

۳. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۸؛ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۴۱۵.

۴. تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۸.

وظایفی را که در آن آیات بود، بیاموزند، بدین ترتیب بود که ما قرآن و اعمال و وظائف خود را یاد گرفتیم.<sup>۱</sup>

عبدالله بن عباس گوید: «رسول خدا ﷺ شهادت دادن را به ما می‌آموخت، همان‌طور که قرآن را به ما یاد می‌داد».<sup>۲</sup>

ابی بن کعب گوید «من به مسجد رفتم صدای مردی را شنیدم که قرآن می‌خواند، به او گفتم: چه کسی قرآن را بر تو خواند تا یاد گرفتی؟ گفت: رسول خدا ﷺ».<sup>۳</sup>

به هر حال واقع امر این است که نیروی حافظه مؤمنان، نخستین و بهترین محل امن برای وحی و قرآن و بهترین انتقال‌دهنده قرآن و احکام آن بود و یکی از موجبات حفظ کردن قرآن و احترام مردم به حافظان قرآن این بود که قرآن، قانون اساسی مسلمان‌هاست که حلال و حرام و نفع و ضررشان را بیان کرده است، بنابراین ناگزیر بودند آن را حفظ کنند تا به مقتضای آن عمل کنند و چون عامه مردم بی‌سواد بودند، راهی جز حفظ و روایت برای ضبط قرآن نداشتند، همین روش برای عصرهای آینده نیز به یادگار ماند.

### مقام دوم: حفظ قرآن به روش کتابت

چنانچه دانسته شد، اولین محل امن برای وحی و قرآن و بهترین راه انتقال دادن قرآن، همان نیروی حافظه اصحاب رسول اکرم ﷺ بود، ولی با وجود این، و با دشواری نگارش خط کوفی و بی‌سوادی بسیاری از مردم جزیره العرب،

۱. همان‌جا.

۲. تاریخ جرجان، ص ۲۸۹.

۳. تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۲؛ آشنایی با علوم قرآن، ص ۱۶۸.

پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام □ ۱۴۷

عده‌ای این خط را آموختند و بدان کتابت می‌کردند و پس از ظهور اسلام و نزول وحی، عده‌ای از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان نویسندگان وحی (کاتبان وحی) و دبیر، شهرت یافتند و اینان افرادی محدود و معین بودند که تعداد آنان از ۴۳ نفر تجاوز نکرد.<sup>۱</sup>

این افراد آیات قرآن را بر روی ابزارهایی که در اختیار داشتند؛ یعنی روی برگ‌های خرما، شاخه‌های درخت، پوست‌ها، پارچه‌ها، سنگ‌ها، چوب‌ها و استخوان‌ها می‌نوشتند و این نوشته‌ها در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امانت گذاشته می‌شد.

در تاریخ طبری ده تن از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان دبیر و کاتب وحی معرفی می‌کند و می‌نویسد: «گاهی عثمان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نوشت و گاهی علی بن ابی‌طالب علیه السلام، خالد بن سعید، ابان بن سعید و علاء بن حضرمی و به قولی اولین کاتب رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابی بن کعب بود و در غیاب او زید بن ثابت می‌نوشت، عبدالله بن ابی‌سرح نیز گاهی کتابت می‌کرد، سپس از اسلام برگشت و در روز فتح مکه دوباره مسلمان شد. معاویه بن ابی‌سفیان و حنظله اسدی نیز جزو کاتبان وحی بودند».<sup>۲</sup>

ابن اثیر در *اسد الغابة* کاتبان وحی را هجده نفر<sup>۳</sup> و خزائلی در *اعلام قرآن* نوشته‌اند.<sup>۴</sup>

۱. تاریخ القرآن، عبدالله زنجانی، ص ۲۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۰۳.

۳. اسد الغابة، ج ۱، ص ۵۰.

۴. اعلام قرآن، خزائلی، ج ۷، ص ۵۰۰.



## ۲- سنت

دومین منبع و مرجع مسلمانان برای دسترسی به احکام دین مبین اسلام در زمان حیات رسول اکرم ﷺ سنت بود؛ زیرا نیازمندی‌های حقوقی، اخلاقی، فقهی و اعتقادی جوامع بشری بیشتر از آن است که بتوان با حدود ۶۶۶۶ آیه قرآن و ۵۰۰ آیه از آیات الاحکام آن، پاسخ گفت.

درست است که قرآن مجید، اصول کلی دستورالعمل زندگی و در پاره‌ای موارد جزئیات ضروری را بیان می‌کند که رهگشای اصولی است که به منزله قانون اساسی مسلمانان است، اما این مقدار برای رفع مشکلات جامعه مسلمانان کافی نبوده؛ زیرا در بُعد احکام، ما امروزه ۵۴ کتاب (باب) در فقه و سنت داریم که تنها کتاب نماز چهار هزار مسئله دارد<sup>۱</sup> که حتی اوقات نمازهای پنج‌گانه و عدد رکعات آن را نمی‌توان به خوبی از قرآن به دست آورد. به همین سبب است که ابن حزم می‌گوید: «اگر کسی بگوید ما تنها به آنچه که در قرآن آمده عمل کنیم (و کاری به سنت نداشته باشیم) به اجماع همه مسلمانان کافر است».<sup>۲</sup>

صاحب کتاب *الاصول العامة للفقهاء المقارن* نیز می‌نویسد: «اگر سنت و حدیث نباشد، معالم اسلام توضیح داده نمی‌شود و عمل به قرآن تعطیل می‌گردد و حتی یک حکم با تمام شرایط و خصوصیات، از آن استنباط نخواهد شد؛ زیرا اکثر احکام قرآن برای بیان جمیع خصوصیات مربوط به حکم وارد نشده است،

۱. فوائد المکيه معروف به نقلیه شهید ثانی، ص ۴؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ؛ علم حدیث، ص

بلکه فقط برای بیان اصل تشریح بوده است و چه بسا حکم واحدی را در آن نمی‌یابیم که جمیع خصوصیات آن بیان شده باشد... مناقشه در حجیت سنت یا انکار آن، مناقشه در ضروریات دین و انکار آن است و ما با منکر ضروری دین به سبب خروجش از اسلام کاری نداریم.<sup>۱</sup>

سنت در لغت به معنای طریقه و روش است و در اصطلاح، بنا بر عقیده شیعه، عبارت است از قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام؛<sup>۲</sup> ولی از نظر علمای امامیه، سنت عبارتست از قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در این معنا اختلاف دارند که آیا سنت بر قول، فعل و تقریر صحابه و امامان هم صادق است یا نه. البته در بسیاری موارد اهل حدیث، حدیث و سنت را مترادف استعمال کرده‌اند؛<sup>۳</sup> لذا مرحوم شیخ بهایی در کتاب وجیزه، حدیث را این گونه معنا کرده است: «حدیث عبارت است از کلامی که از قول فعل و یا تقریر معصوم حکایت کند و اطلاق آن پیش ما امامیه بر چیزی که از غیر معصوم رسیده باشد مجاز است».<sup>۴</sup> همچنین مؤلف کتاب *مقباس الهدایه* از بعضی نقل می‌کند که گفته‌اند: «حدیث در اصطلاح، قول معصوم علیه السلام است یا آنچه که از قول، فعل یا تقریر معصوم علیه السلام حکایت کند»؛<sup>۵</sup> ولی صاحب *تلویح* می‌گوید: «سنت اعم از حدیث است و سنت عبارت است از چیزی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

---

۱. *الاصول العامة للفقهاء المقارن*، ص ۱۲۶.

۲. *علوم الحدیث و مصطلحه*، ص ۱۱۳؛ *اصول الاستنباط*، ص ۱۲.

۳. *تاریخ التشریح الاسلامی*، ص ۶۰؛ *الفقه فی تشریح و تبیین و استنباطه*، ص ۱۴۹.

۴. *السنة قبل التدوین*، ص ۱۶؛ *تدریب الراوی*، ص ۴؛ *لغت‌نامه دهخدا*، ص ۳۹۸.

۵. *الوجیزه*، ص ۲.

۶. *مقباس الهدایه*، ص ۲۵.

صادر شده باشد غیر از قرآن، چه از جنس گفتار باشد که آن را حدیث نامند و چه از جنس کردار یا تقریر باشد.<sup>۱</sup>

آیات بسیاری بر لزوم پیروی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت دارند؛ از قبیل:

﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾<sup>۲</sup>.

﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾<sup>۳</sup>.

﴿ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ ﴾<sup>۴</sup>.

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴾<sup>۵</sup>.

﴿ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ﴾<sup>۶</sup>.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾<sup>۷</sup>.

چنان‌که ملاحظه شد، این آیات هم اقوال و افعال رسول صلی الله علیه و آله را

۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ، ص ۳۵۸.

۲. حشر (۵۳): ۷: «آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آورد بگیرید و آنچه را نهی کرد، خودداری نمایید».

۳. نجم (۵۳): ۳-۴: «هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».

۴. انعام (۶): ۵۰: «تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

۵. آل عمران (۳): ۳۱: «بگو خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد».

۶. آل عمران (۳): ۳۲: «بگو از خدا و از رسولش پیروی کنید».

۷. نساء (۴): ۵۹: «ای کسانی که ایمانم آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید».

واجب الاطاعه و حجّت می‌داند، هم گفتار و رفتار اهل بیت علیهم السلام و دیگر معصومان علیهم السلام را.<sup>۱</sup>

وظیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبلیغ آیات قرآن کریم است، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup>  
﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۳</sup>.

لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از بعثت تا هنگام وفات، یعنی در مدت ۲۳ سال پیامبری خویش، نهایت کوشش خویش را برای تبلیغ آیات قرآن و روشن ساختن مراد خداوند از آیات انجام داد و هرگاه در فهم آیات قرآنی، سؤالی برای مسلمانان پیش می‌آمد و مطلبی احتیاج به تفسیر داشت، پیرامون آن بیاناتی می‌فرمود که نتیجه آن تبیین مجملات، تخصیص عمومات و تقيید مطلقات آیات قرآن بود، بلکه در مواردی مردم را عملاً به پیروی سنت سوق می‌داد؛ برای مثال رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مشهور فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّي»؛ این‌گونه که مرا در حال نماز می‌بینید، نماز بگذارید.

به هر حال، همان‌گونه که آیات قرآن به تدریج در مدت ۲۳ سال نازل شد، سنت و احادیث نبوی نیز به تدریج در مدت ۲۳ سال از حضرت ختمی مرتبت صادر شد و مسلمان‌ها از این منبع نیز به احکام شریعت دست می‌یافتند.

- 
۱. برای کیفیت استدلال، مراجعه شود به کتاب *الاصول العامة للفقهاء المقارن*، ص ۱۲۱-۲۵۱.
  ۲. مانده (۵): ۶۷: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً به مردمان برسان و اگر انجام ندهی رسالت او را انجام نده‌ای».
  ۳. نحل (۱۶): ۴۴: «و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه برای مردم نازل شده برایشان روشن سازی».

یکی از راه‌های حفظ سنت و حدیث، همانند قرآن سپردن آن به حافظه و انتقال آن به دیگران بود، اما این کار نیز برای همه مقدور نبود و از طرف دیگر مصون از خطا و نسیان نبود و با مرگ افراد از بین می‌رفت و عمومیت زمانی و مکانی نداشت؛ لذا از همان اوایل، عده‌ای از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست به نگارش احادیث زدند که کمک زیادی به جاودانگی برخی احادیث کرد و همچنین ترغیب فراوانی از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومان علیهم السلام به کتابت و نگارش احادیث شده است.

### کتابت حدیث در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله

عده‌ای از اهل سنت معتقدند که اولین نویسنده احادیث ابن جریج (م ۱۵۰) و برخی دیگر معتقدند که ابن صبیح (م ۱۶۰) است، برخی دیگر نیز مالک بن انس (م ۱۶۹) را اولین گردآورنده حدیث می‌دانند<sup>۱</sup> و این شاید به سبب ممنوعیت تدوین حدیث از زمان خلفا تا زمان عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱). ولی طبق بررسی‌های انجام شده، در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای از صحابه به جمع‌آوری احادیث پرداخته‌اند و در این میان حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و شاگردان مکتب این بزرگواران در این زمینه نقش بسزایی داشتند.

در این دوره کتاب‌هایی در زمینه احکام شرعی تدوین شد که آن‌ها را «صحیفه» یا «صحائف» می‌نامیدند؛ همانند: صحیفه علی بن ابی طالب علیه السلام، صحیفه عبدالله بن عمر، صحیفه سعد بن عبدالله انصاری، صحیفه عبدالله بن ابی اوفی، صحیفه جابر بن عبدالله، صحیفه عبدالله بن عباس، صحیفه سمره بن

۱. تأسیس الشیعه، ص ۲۷۸؛ کشف الظنون، ص ۶۳۷؛ تقریب التهذیب، ص ۳۳۳.

جندب، صحیفه ابورافع مدنی، صحیفه عمر بن حزم عطاء که به املائی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، صحیفه عبدالله بن حکم که در آن احکام حیوان مرده بود، صحیفه وائل بن حجر که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی او می‌خواست به حضرموت برود به او داد که احکام نماز، روزه، ربا و خمر در آن بود و...؛<sup>۱</sup> برای نمونه به چند مورد از آن اشاره می‌کنیم:

۱- پیشوای شیعیان علی علیه السلام از همان زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله با دوراندیشی خاصی که داشت در این کار پیش‌قدم بود و حتی گاهی سخنانی را که از دو لب مبارک آن حضرت می‌شنید، می‌نوشت تا آنجایی که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مطالبی را املا می‌کرد و حضرت علی علیه السلام آن فرمایش‌ها را عیناً ضبط می‌کرد. برای تأیید مطلب، عبارتی را از کتاب *تأسیس الشیعه* بیان می‌کنیم:

«شیعه اولین کسانی هستند که اقدام به جمع‌آوری آثار و اخبار در زمان خلفا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کردند. آنان از امام‌شان علی علیه السلام پیروی نمودند؛ زیرا علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کتابی در اخبار و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصنیف کرد.

نجاشی در ترجمه محمد بن عذافر، این‌گونه آورده است: محمد بن عذافر گفت: من با حکم بن عیینه نزد امام باقر علیه السلام بودیم که حکم از امام باقر علیه السلام سؤال می‌کرد و آن حضرت جوابش را می‌داد تا اینکه در موردی اختلاف پیدا کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: ای فرزندم! برو کتاب علی علیه السلام را بیرون بیاور، پس کتاب بزرگی را بیرون آورد آن را گشود و در آن نگرید تا آن مسئله را یافت

---

۱. *تقیید العلم*، ص ۷۴، در این زمینه می‌توان به کتاب‌های رجال نجاشی، *طبقات ابن سعد*،

*الاصابة*، *سنن دارمی*، *علوم الحدیث*، *السنن قبل التدوین*، *تذکره الحفاظ* و *التاریخ الکبیر* مراجعه



و امام باقر علیه السلام فرمود: این خط علی علیه السلام است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر ایشان املا کرد.<sup>۱</sup>

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «کتاب جفر و جامعه نزد ماست؛ طول آن هفتاد ذراع می باشد که در آن هر چیز، حتی جریحه خراش وجود دارد و این دو کتاب به املائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام می باشد».<sup>۲</sup> همچنین کتابی به نام کتاب الفرائض منسوب به حضرت علی علیه السلام است که به املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و نزد ائمه اطهار علیهم السلام وجود داشته است و بعضی احتمال داده اند که این کتاب قسمتی از همان کتاب جامعه باشد.

مرحوم سید حسن صدر در تأسیس الشیعه می نویسد: «حضرت علی علیه السلام کتاب دیگری به نام صحیفه که در دیات بوده، داشته است که غالباً آن را به شمشیری می آویخت و نسخه ای از آن نزد من موجود است و بخاری در صحیح خود از آن در باب «کتابه العلم» و باب «من تبرأ من موالیه» روایت کرده است».<sup>۳</sup>

درباره کتاب علی علیه السلام حدود صد روایت موجود است که در منابع مختلف ذکر شده است.<sup>۴</sup>

۱. تأسیس الشیعه، ص ۲۷۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۷۴؛ رجال نجاشی، ص ۲۵۵؛ تحول علم حدیث، ص ۱۰.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۹۳-۹۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۲؛ مرآة العقول، طبع قدیم، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مقدمه مرآة العقول، تألیف علامه عسکری، ج ۲، ص ۶۱-۷۶.

۳. تأسیس الشیعه، ص ۲۷۹.

۴. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۹-۶۶؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۵۰؛ تلخیص مقیاس الهدایة، ص ۲۲۹؛ جامع احادیث شیعه، آیه الله بروجردی، ج ۱، ص ۷.



از جمله اشخاصی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به کتابت حدیث پرداخت، حضرت زهرا علیها السلام است و کتابی در نزد ائمه معصومین علیهم السلام به نام مصحف فاطمه علیها السلام وجود داشت که از نظر حجم، سه برابر قرآن مجید بود و آن قدر علم و دانش در آن وجود داشت که امام صادق علیه السلام می فرماید: «در این کتاب آن قدر مطلب هست که مردم را به ما محتاج و ما را از مردم بی نیاز می کند در این کتاب احکام شرعیه، به تفصیل بیان شده و احکام مجازات اسلامی ذکر شده است و حتی جریمه‌هایی در حد یک تازیانه و جزای یک خراش، در آن بیان گردیده است و حوادث مهم روزگار و جهان آفرینش و اسمای پادشاهان و حکامی که به قدرت می‌رسند و دیگر مطالب با اهمیت نوشته شده است.<sup>۱</sup>

عده‌ای دیگر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله که توانایی کتابت داشتند نیز به جمع‌آوری و تدوین حدیث پرداختند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند:

۱- سلمان فارسی (م ۳۶ یا ۳۷): وی از جمله کسانی است که در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله به تدوین احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست زده است و مرحوم علامه سید حسن صدر در *تأسیس الشیعه*، بابی باز کرده به عنوان «اول من صنّف فی الآثار» و سلمان را به این عنوان می‌شناسد و کتابی را از این مرد الهی نقل می‌کند به نام *جائلیق*.<sup>۲</sup>

۲- ابورافع (م ۳۵): وی غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ارادتمندان به حضرت علی علیه السلام و خزینه‌داران حضرت بود و کتابی به نام *السنن و الحکام* و

۱. فاطمة الزهراء علیها السلام من المهدی الی اللحد، ص ۱۲۴-۱۳۰؛ آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۹۰.

۲. تأسیس الشیعه، ص ۲۸۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۳؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص ۸۰ معالم

العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۱.

**القضایا** نوشته است که باب‌هایی در مورد نماز، روزه، حج و زکات و قضایا را دربرمی‌گیرد و او اولین کسی است که بعد از اهل‌البیت علیهم‌السلام به تدوین حدیث نبوی پرداخت.<sup>۱</sup>

۳- ابوذر غفاری (م ۳۱): وی صحابی بزرگوار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یاور امیرالمومنین علی علیه‌السلام که به صداقت، صراحت و مقاومت معروف است. وی صاحب کتابی به‌نام **الخطبه** بوده که امور بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در آن بیان کرده است و همچنین وصایایی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به ابوذر غفاری وارد شده که این وصایا در **بحارالانوار** در هفده صفحه نقل شده است.<sup>۲</sup> مرحوم مجلسی این وصایا را به‌نام کتاب **عین‌الحیة**<sup>۳</sup> شرح کرده است.

۴- سعد بن عباده انصاری: طبق روایت ترمذی و بخاری، وی دارای صحیفه‌ای بوده است که بسیاری از احادیث و سنن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در آن گردآوری کرده بود.

۵- سمره بن جندب: وی احادیث فراوانی را در نسخه بزرگی فراهم آورده بود که بعدها در دست فرزندش سلیمان قرار داشت و از آن روایت می‌کرد.

۶- جابر بن عبدالله انصاری: وی دارای صحیفه‌ای بوده است که بسیاری از مسائل و احادیث مربوط به حج و حجة‌الوداع و غیره را در آن جمع‌آوری کرده بود و آیندگان از آن نقل می‌کردند.

۱. تأسیس الشیعه، ص ۲۸۰؛ **احیان الشیعه**، ج ۱، ص ۱۲۳؛ **رجال نجاشی**، ص ۲-۳؛ **الذریعه**، ج ۱، ص ۱۴.

۲. **بحارالانوار**، ج ۷۷.

۳. تأسیس الشیعه، ص ۲۸۱؛ **الفهرست**، ص ۴۵؛ **معالم العلماء**، ص ۱.

۷- عبدالله بن عمرو بن عاص: وی طبق دستور خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله به گردآوری حدیث و تدوین آن‌ها پرداخت و احادیث فراوانی در صحیفه‌ای جمع‌آوری کرد.

۸- عبدالله بن عباس: وی احادیث و سنن فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تدوین کرد و می‌گویند هنگام وفات، بار یک شتر از این نوشته‌ها داشت و شاگردش، سعید بن جبیر، آنچه را که وی بر او املا می‌کرده می‌نوشت و هرگاه کاغذش تمام می‌شد، بر لباس، کفش و دستش می‌نوشت و هنگام مراجعت به منزل، آن‌ها را در صحیفه‌های مخصوصی تحریر می‌کرد.<sup>۱</sup>

### پیروی احکام پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمان امام عصر (عج) (یعنی از اوایل سال دوازده هجری تا زمان غیبت کبرا امام زمان (عج) (سال ۳۲۹) به مدت ۳۱۸ سال، مهم‌ترین مرجع و منبع شیعیان برای دریافت احکام، کتاب و سنت بود، آنجایی که حکم شرعی از ظاهر آیات به دست می‌آمد بدان مراجعه می‌شد و جایی که حکمی مجمل بود و در قرآن بیان نشده بود به ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب آنان که عالم به احکام بودند مراجعه می‌شد و در واقع این دوره استمرار سنت است و شیعیان علی علیه السلام - که هنوز تا آن زمان اگرچه شناخته شده بودند، به صورت حزب جداگانه متشکل نشده بودند - پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشکل جدی مواجه نشدند و در تنگنا قرار نگرفتند؛ زیرا آنان بر این اعتقاد بودند که با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عصر نصوص پایان نیافته است و ائمه معصومین علیهم السلام ادامه دهنده راه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند و نیز سنت آنان؛

یعنی قول، فعل و تقریر معصومین علیهم السلام تداوم بخش سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. بنابراین در این برهه تاریخی نیز دست و بال شیعیان برای فراگرفتن احکام و وظایف شرعی باز بوده است و مشکل چندانی نداشتند؛ زیرا پاسخ مسائل خود را از زبان امام وقت یا از زبان کسی که آن حضرت معین نموده بود، دریافت می کردند و بدون تردید بدان عمل می کردند.<sup>۱</sup>

ائمه معصومین علیهم السلام در هر دوره‌ای به صورت ویژه‌ای با شرایط سیاسی و اجتماعی برخورد می کردند و روش تعلیمی خود را برنامه ریزی می کردند؛ به اینکه با سیاست‌های مزاحم و جو مسموم و خطرناک یک جور عمل می کردند و گاهی حوزه‌های علمی مخفی تشکیل می دادند و گاهی نیز از آزادی عمل نسبی برخوردار بودند؛<sup>۲</sup> لذا ما در نگاهی گذرا این دوران‌ها را مورد بررسی قرار می دهیم:

### زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر زندگانی پربرکت خود، راه را برای مسلمانان و بشریت معین کرد و به فرمان خداوند، علی علیه السلام را در غدیرخم، بلکه قبل از آن و از ابتدای بعثت و از لیلۃ الدار به عنوان جانشین و خلیفه پس از خود معین نمود تا کارهای امت دچار هرج و مرج نشود و امیال شخصی و قبیله‌ای، مسلمانان را به ستیزه وادار نکند.

پس از واقعه غدیر، این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

۱. ادوار اجتهاد، ص ۸۹

۲. نگاهی گذرا به حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۰۹.

نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيْنَا»<sup>۱</sup> و آن روز را روز اکمال دین و اتمام نعمت نام گذاری نمود، اما وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد و علی علیه السلام مشغول کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، سقیفه بنی ساعده تشکیل شد و مسیر خلافت را منحرف کردند. در این دوران و پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و با پایان گرفتن وحی، برای مسلمانان راهی جز مراجعه به آیات قرآن و ظواهر آن و روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌شد، باقی نمانده بود.

بدون شک کار سنگین در این دوره بر دوش اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آنان برای به‌دست آوردن فروع احکام و تطبیق آن‌ها با اصول و قواعد عمومی و به‌دست آوردن موارد جزئی، در مسائل مختلف به زحمت افتادند؛ زیرا بیشتر آیات تشریحی قرآن، قاعده‌های عمومی را بیان می‌داشتند و توضیح و تشریح ماهیت این آیات به عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده بود و برخی دیگر از آیات صریح و روشن نبودند و تنها در چند مورد آیات قرآن بیان روشنی از احکام را ارائه کرده بود.

از طرف دیگر، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در کتاب مدوئی نوشته نشده بود، بلکه بیشتر آن در سینه اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله پراکنده بود که بسیاری از آنان نیز کشته شده بودند و همچنین اسلام در مدت چند سال گسترش فراوانی یافته بود و مسلمانان به سرزمین‌های ایران و روم که از تمدنی پربار و علوم‌ی پیشرفته برخوردار بودند، دست می‌یافتند و قهراً با مسائل جدید و فراوانی روبه‌رو می‌شدند. از این رو، عده‌ای که از خانه وحی دور افتاده و از وصیت

---

۱. مانده (۵): ۳: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان آئین شما پذیرفتم».

رسول خدا ﷺ سرباز زده بودند، برای حل مشکلات خود که در کتاب و سنت نبود، کم کم به قیاس و اجماع روی آوردند. دکتر محمد یوسف موسی در مقدمه کتاب *دراسة نظام المعاملات* چنین می نویسد: «هرگاه از ابوبکر پرسشی می شد یا محاکمه ای نزد او آورده می شد، اوّل به قرآن نظر می کرد، اگر پاسخ آن را در قرآن می یافت، مطابق آن حکم می نمود و اگر در قرآن پاسخی نمی یافت، به احادیثی که از پیامبر اکرم ﷺ می شناخت، مراجعه می کرد، اگر پاسخش را می یافت حکم می کرد و هرگاه نه در کتاب و نه در احادیث، پاسخ را پیدا نمی کرد، به یاران پیامبر اکرم ﷺ مراجعه می نمود و اگر یکی از آنان پاسخ مشکل را از پیامبر اکرم ﷺ می دانست، مطابق آن حکم می نمود. ابوبکر خدا را سپاس می گفت که در امت گروهی هستند که علم پیامبر اکرم ﷺ را حفظ می کنند. وی هرگاه در کار وامی ماند، گروهی از نیکان و صاحب نظران و اندیشمندان را گرد می آورد و با آنان مشورت می کرد، سپس به آنچه همگی اجماع می کردند، حکم می نمود... سپس می افزاید: آنگاه که عمر به خلافت رسید، هنگامی که پاسخ مسئله ای را در قرآن و سنت پیامبر ﷺ نمی یافت و از ابوبکر نیز حکمی در این مورد نمی دید، به آنچه صاحب نظران و اندیشمندان یاران پیامبر ﷺ اجماع می کردند، عمل می نمود.»<sup>۱</sup>

به هر حال، پس از درگذشت پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان نیاز بیشتری به احکام دین و مفسر آن پیدا کردند، ولی به جای آنکه به دنبال راه حل صحیح باشند، به دنبال خلیفه تراشی و دعوای حکومت افتادند. در نتیجه گروه زیادی از یاران پیامبر اکرم ﷺ در ممالک فتح شده، اسلامی پراکنده شدند، دروغ در

۱. مقدمه کتاب *دراسة نظام المعاملات*، دکتر محمد یوسف موسی، ص ۲۹.

احادیث راه یافت و در بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف‌های زیادی در فهم و تفسیر آیات و احادیث پیش آمد.

اما شیعیان علی علیه السلام و دوستان آن حضرت، بلکه تمام مسلمانان حتی غاصبین حق آن حضرت در این زمینه، کمتر مشکلی نداشتند؛ زیرا در پیش آمد حوادث با مراجعه به حضرت علی علیه السلام احکام را از شخص آن حضرت سؤال می‌کردند و از دریای بی‌کران علوم آن حضرت بهره‌مند می‌شدند و حتی کسانی که جایگاه خلافت آن حضرت را غصب کرده بودند، بارها در قضاوت کردن و بیان احکام شرعی باز می‌ماندند و تنها چاره را مراجعه به علی علیه السلام می‌دانستند و آن حضرت مشکلات آنان را رفع می‌کرد؛<sup>۱</sup> زیرا آنان بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله، اعلیّت علی علیه السلام را از سایر صحابه، شنیده بودند و لذا صحابه در قضایا و مشکلات به علی علیه السلام مراجعه می‌کردند، ولی آن حضرت به احدی از آنان رجوع نمی‌کرد. به حضرت زهر علیه السلام فرمود:

أما ترضین أن زوجتک أول المسلمین إسلاماً و أعلمهم علماً.<sup>۲</sup>  
آیا راضی نمی‌شوی که همسرت اولین کسی است که اسلام آورد و داناترین آنان است.

إنه لأوّل أصحابی إسلاماً و أقدم أمتی سلماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلماً.<sup>۳</sup>  
بدان که او اولین شخصی از اصحاب من است که اسلام آورده و

۱. تاریخ التشریح الاسلامی، ص ۱۱۷؛ تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۳۶.

۲. مستدرک حاکم، ص ۳؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۳ و ۴۵۷؛ القدير، ج ۳، ص ۸۹.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۶؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مجمع

الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳؛ القدير، ج ۳، ص ۸۹.



پیشتازترین آن‌ها از نظر سلامت اعتقاد و داناترین و بردبارترین آنان است.

أعلم أمتی من بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۱</sup>

داناترین امت من پس از من علی بن ابی طالب علیه السلام است.

علی باب علمی و مبین لأمتی ما أرسلت به من بعدی.<sup>۲</sup>

علی علیه السلام درب دانش من و آشکارکننده برای امتم بدانچه به آن مبعوث شدم پس از من است.

اقتضی امتی علی علیه السلام.<sup>۳</sup> داناترین امت من علی علیه السلام است.

اقتضاکم علی علیه السلام.<sup>۴</sup> داناترین شما علی علیه السلام است.

خليفة دوم بارها می‌گفت: لولا علی لهلك عمر.<sup>۵</sup> «اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می‌شد».

اللهم لاتبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابی طالب.<sup>۶</sup> «خدایا مرا در مشکلات بدون علی علیه السلام رها مکن».

۱. مناقب خوارزمی، ص ۴۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳؛ الغدير، ج ۳، ص ۸۹.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۶؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۰.

۳. مصابيح السنة، البغوی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۰؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۰.

۴. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۸؛ المواقف، قاضی ایجی، ج ۳، ص ۳۷۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳۶؛ مطالب السؤل، ص ۲۳؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۰.

۵. الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۹؛ الرياض، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۴۸؛ شرح الجامع الصغیر، شیخ محمد حنفی، ص ۴۱۷؛ تذکرة السبط، ص ۸۷؛ مطالب السؤل، ص ۱۳؛ فیض القدير، ج ۴، ص ۳۵۷؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۱.

۶. تذکرة السبط، ص ۸۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۵۸؛ الغدير، ج ۳، ص ۹۱؛ ادوار اجتهاد، ص ۱۲۷.

لا ابقانی الله بأرض لستَ فیها أبا الحسن.<sup>۱</sup> «خدا مرا در زمینی بدون ابا الحسن رها نکند».

لا ابقانی الله بعدک یا علی.<sup>۲</sup> «خدا مرا بعد از تو زنده نگذارد».  
أعوذ بالله من معظلة ولا أبوحسن لها.<sup>۳</sup> «پناه به خدا می‌برم در مشکلی که ابوالحسن در آن نباشد».

ابن عباس درباره علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است:  
والله لقد أعطیَ علی بن ابی طالب تسعة أعشار العلم و ایم الله لقد شارککم فی العشر العاشر.<sup>۴</sup>

سوگند به خدا به علی بن ابی طالب نهم علم ارزانی شده است و سوگند به خدا شما را فقط در یک‌دهم آن شریک گردانید».

همچنین ابن سعد در طبقات الکبری از ابن عباس نقل کرده است که گفت «هرگاه شخصی که مورد وثوق و اطمینان بود، از علی فتوایی را نقل می‌کرد، ما مطابق آن عمل می‌کردیم و از آن صرف‌نظر نمی‌کردیم».<sup>۵</sup>

و ابن مسعود درباره علم علی علیه السلام گفته است: اعلم اهل المدينة بالفرائض علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۶</sup>

۱. ارشاد الساری، ج ۳، ص ۱۹۵؛ الغدیر، ج ۳، ص ۹۱.

۲. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۶۰؛ تذکرة السبط، ص ۸۸؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ الغدیر، ج ۳، ص ۹۱.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۹؛ الفتوحات الاسلامیة، ج ۲، ص ۳۰۶؛ الغدیر، ج ۳، ص ۹۲.

۴. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ الریاض، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مطالب السؤل، ص ۳۰؛ الغدیر، ج ۳، ص ۹۲.

۵. طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۲.

۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۱؛ الریاض، ج ۲، ص ۱۹۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۹۳.

داناترین مردم مدینه به تقسیم میراث علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و قال: افرض اهل المدينة و اقضاها علی علیه السلام.<sup>۱</sup>

داناترین مردم مدینه به تقسیم میراث و علوم علی علیه السلام است.

عبدالله بن حجل در خطبه‌ای درباره حضرت علی علیه السلام گفت: انت اعلمنا برینا و اقربنا بنبینا و خیرنا فی دیننا.<sup>۲</sup> و غیر ذلك.

سوگند به خدایمان تو داناترین ما و نزدیک‌ترین ما به پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین ما در دین ما هستی.

به هر حال، هرچند دشمنان علی علیه السلام توانستند آن حضرت را از خلافت دورکنند، ولی هرگز نتوانستند توجه مردم را از علم و معارف آن حضرت بازدارند و در فتوا و قضاوت، محدود سازند؛ برای نمونه چند مورد از مراجعه اصحاب به خصوص خلفا را به امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می‌کنیم:

۱- در کتاب *ارشاد* شیخ مفید آمده است: «مردی را نزد ابوبکر آوردند که مشروب خورده بود، چون ابوبکر خواست که حد شراب را بر او جاری کند، آن مرد گفت: من تحریم شراب نمی‌دانستم؛ زیرا میان گروهی بزرگ شده‌ام که این کار را حلال می‌دانند. ابوبکر در قضاوت این مسئله درماند و نتوانست حکمی کند. کسانی که در آن مجلس حاضر بودند به او گفتند که حکم این مسئله را از علی علیه السلام بخواهد. پس ابوبکر کسی را فرستاد تا از علی علیه السلام مسئله را سؤال کند. حضرت در پاسخ فرمود: دو نفر از مسلمانان او را در بین

۱. *الریاض*، ج ۲، ص ۱۹۴؛ *الصواعق*، ص ۷۶؛ *تاریخ الخلفاء*، سیوطی، ص ۱۱۵؛ *الغدیر*، ج ۳،

۲. *جمهرة الخطب*، ج ۱، ص ۲۰۳؛ *الغدیر*، ج ۳، ص ۹۳.

مهاجران و انصار بگردانند، پس اگر روشن شد که فردی آیه تحریم شراب را بر او خوانده یا او را به حرمت آن خبر داده است، حدّ را بر او جاری سازند و اگر روشن نشد، پس حدّ بر او نمی‌باشد. خلیفه نظر علی علیه السلام را پسندید، پس او را با دو نفر از افراد مطمئن به نزد مهاجران و انصار فرستاد و هیچ‌کس شهادت نداد که این آیه را برای او خوانده باشد یا تحریم شراب را به او گفته باشد، پس ابوبکر از او خواست توبه کند. سپس آزادش کرد.<sup>۱</sup>

۲- احمد بن حنبل در مورد فضایل و برتری‌های علی علیه السلام به سند خود از ابوظبیر آورده است: «زنی را به جرم زنا نزد عمر بن خطاب آوردند. عمر امر به سنگسار او کرد. چون حضرت علی علیه السلام از حال آن زن خبردار شد، دستور به آزادی او داد و به خلیفه گفت: این زن سبک مغز خاندان فلان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: حکم از سه گروه برداشته شده است: از فرد خواب تا اینکه بیدار شود، کودک تا زمانی که بالغ گردد، و دیوانه تا هنگامی که عاقل شود».<sup>۲</sup>

۳- بیهقی در سنن از عبدالرحمان سلمی نقل می‌کند: «زنی را نزد عمر آوردند که تشنگی او را به ستوه آورده بود، از چوپانی آب خواست، ولی چوپان به شرط کامجویی از وی حاضر شد به او آب دهد و زن هم حاضر شد. عمر با مردم درباره سنگسار کردن وی مشورت نمود، علی علیه السلام گفت: این زن ناچار از این کار بوده است، به نظر من باید او را رها کرد، عمر هم او را رها

۱. الارشاد، شیخ مفید، ص ۹۵.

۲. النص و الاجتهاد به نقل از بخاری از صحیحش، ج ۴، ص ۱۱۷؛ تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص

۱۰۰؛ اجتهاد در مقابل نصّ، ص ۳۶۸؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۳۸۹؛ شرح نهج

البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۴.

کرد».<sup>۱</sup>

۴- در *اعلام الموقعین* آمده است: «قضیه‌ای را نزد عمر مطرح کردند که مردی توسط زن پدرش و رفیق او به قتل رسیده بود. عمر مردد شد که آیا می‌شود دو نفر را به سبب قتل یک نفر کشت. علی علیه السلام به او گفت: اگر دو نفر با هم در سرقتی شرکت کنند، آیا تو دست آن‌ها را قطع می‌کنی؟ عمر گفت: آری، حضرت علی علیه السلام گفت: کشتن این دو نفر نیز همین است. عمر هم به رأی علی علیه السلام عمل کرد و به حکمران خود نوشت: هر دو را بکش، اگر تمام اهل صنعا، در قتل او شریک باشند، همه را به قصاص قتل می‌کشم».<sup>۲</sup>

شهید ثانی در *مسالك الافهام* می‌گوید: «چون گروهی یک فرد را بکشند، همه آن‌ها به سبب آن قتل کشته می‌شوند و این نظر بیشتر عامه است. رأی اصحاب ما این است که صاحب خون، اگر دیه بخواهد، دیه بین قاتلان تقسیم می‌شود و اگر بخواهد قصاص کند، حق کشتن همه را دارد».<sup>۳</sup>

ابن قیم در کتاب *الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة* قضیه‌ای را به این صورت نقل می‌کند: «زنی عاشق جوانی از اهل مدینه شده بود، جوان جواب مساعد به وی نداد؛ لذا زن تخم مرغی گرفت و سفیده آن را روی لباس و بدن خود ریخت، سپس نزد عمر آمد و از تعرض جوان به خود فریاد کشید و گفت: این جوان به زور از من کام گرفته است. عمر از زنان خواست ببینند که

۱. *اجتهاد در مقابل نص*، ص ۳۶۹؛ *الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة*، ابن قیم، ص ۵۳.

۲. *فجر الاسلام*، احمد امین، ص ۲۸۵؛ *اجتهاد در مقابل نص*، ص ۳۶۹؛ *تاریخ الفقه الاسلامی*، ص

۷۶؛ *تاریخ فقه جعفری*، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳. *تاریخ فقه جعفری*، ج ۲، ص ۱۰۶.

در لباس او اثری از نطفه هست یا نه؟ زنان گفتند: بله هست، عمر تصمیم گرفت او را کیفر بدهد، ولی جوان لب به اعتراض گشود که من مرتکب فحشا نشده‌ام، او مرا به خود دعوت کرد و من خودداری کردم. حضرت علی علیه السلام آنجا حاضر بود و عمر از آن حضرت سؤال کرد نظر شما چیست؟ حضرت آب جوش طلب کرد و روی لباس زن ریخت و آن سفیدی بست، بعد آن را بو کرد و فرمود: سفیده تخم مرغ است. آنگاه زن لب به اعتراف گشود.<sup>۱</sup>

به هر حال این‌گونه قضایا و آرای فقهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار زیاد است که در کتب مربوط به حدیث و سیره بدان پرداخته‌اند و خود حدیث مفصلی است که از عهده این مقوله خارج می‌باشد؛ ولی آنچه مسلم است، این است که اعلم و افضل صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده و کسی آگاه‌تر از آن حضرت به کتاب خدا و سنت پیامبر نبوده است. البته شیعیان و پیروان حضرت علی علیه السلام نیز به سهم خود نقش بسزایی در گسترش و حفظ و نگهداری اسلام ناب علوی علیه السلام داشتند و هر یک از آنان، خود ملجأ و منبعی برای سایر مسلمانان‌ها بودند، حتی در برخی موارد امام علیه السلام به بعضی از اصحاب خود امر می‌کرد که برای مردم فتوا بدهند؛ برای نمونه وقتی حضرت علی علیه السلام پسرعموی خویش، قثم بن عباس را به عنوان فرماندار مکه برگزید به او فرمان داد و فرمود:

«استفتا کننده را فتوا بده و جاهل را تعلیم کن».<sup>۲</sup>

از میان شاگردان و اصحاب حضرت علی علیه السلام اشخاصی به عنوان فقیه و

۱. طریق الحکمیة، ص ۲۷؛ اجتهاد در مقابل نص، ص ۳۷۱.

۲. اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۹۷؛ ادوار اجتهاد، ص ۹۰.

خواص آن حضرت معروف بودند و در فقه، کتاب‌های ارزشمندی نگاشتند و در دوران فشار و خفقان خلفای سه‌گانه و معاویه چون پروانه به گرد شمع وجود امیرالمؤمنین علیه السلام سوختند و پرچم تشیع را در اهتزاز نگهداشتند که ما اینک برای نمونه به چند تن از آنان اشاره می‌کنیم:

۱- ابورافع (اسلم یا ابراهیم): وی آزادشده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملازم امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و متولی بیت‌المال کوفه شد و دو فرزندش عبیدالله و علی از کاتبان حضرت علی علیه السلام بودند و کتابی به نام *السنن و الاحکام و القضا* داشت.<sup>۱</sup> اوّل کسی بود که در شیعه احادیث را جمع‌آوری کرد و احکام را مدوّن ساخت؛ او در میان مردم فتوا می‌داد و حلال و حرام را به آن‌ها می‌آموخت.<sup>۲</sup>

۲- علی بن ابی‌رافع: وی از خواص و کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام و از فقهای شیعه بود و کتابی درباره‌ی وضو، نماز و سایر ابواب فقه دارد. نجاشی در *رجال* خود متذکر می‌شود که کتاب او مورد مراجعه شیعیان قرار داشته است.<sup>۳</sup> برادرش عبیدالله بن رافع نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و دارای کتاب است.

۳- ربیعه بن سمیع: وی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و حضرت علی علیه السلام هنگام فرستادن او برای جمع‌آوری صدقات، نامه‌ای برای او به خط مبارکشان نوشتند.<sup>۴</sup>

۱. *رجال نجاشی*، ص ۳-۴.

۲. *تاریخ فقه جعفری*، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. *رجال نجاشی*، ص ۵.

۴. همان، ص ۶.



۴- اصیغ بن نباته: وی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و عهدنامه مالک اشتر و وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه را روایت کرده است.<sup>۱</sup>

۵- زید بن وهب جهنی: وی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و کتابی داشت که در آن خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را که در مجامع عمومی، چون اعیاد و نماز جمعه ایراد شده، فراهم آورده بود.<sup>۲</sup>

۶- سلمان فارسی: وی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و مفاخر اسلام است و کتاب حدیث جائلیتی رومی از اوست.<sup>۳</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او فرموده است: «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ». <sup>۴</sup> همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جای لقب فارسی، لقب محمدی به او بخشید و علی علیه السلام درباره سلمان گفت: «او شخصی از ما و به سوی ما (اهل بیت) می‌باشد و مانند لقمان حکیم برای شماست. علم اوّل و آخر را فراگرفته و کتاب اول و آخر را خوانده و دریایی است که پایان نمی‌یابد». <sup>۵</sup>

فضل بن شاذان درباره وی گفته است: «در اسلام از مردم معمولی کسی به وجود نیامد که فقیه‌تر از سلمان باشد». <sup>۶</sup>

عمر او را والی مداین کرد؛ ولی وظایف والی در آن زمان محدود به کارهای

---

۱. همان‌جا.

۲. فهرست، شیخ طوسی، شماره، ۲۹۱.

۳. فهرست، شیخ طوسی، شماره ۳۲۸؛ معالم العلماء، ص ۲-۵۷؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۸۰.

۴. تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۱۳.

۵. طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۸۶؛ تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۱۳.

۶. رجال کشی، ص ۱۱؛ تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۱۴.

سیاسی و اداری نبود، بلکه غیر از این دو کار به مسائل دینی و فتوا دادن و آموزش احکام نیز می‌پرداخت.<sup>۱</sup>

۷- عمار یاسر: وی از فقهای شیعه و عالمان به حدیث است و در زمان عمر به عنوان حاکم کوفه معرفی شد و در آنجا مردم در مسائل دینی و دنیوی به او مراجعه می‌کردند.

استاد مصطفی عبدالرزاق در *التمهید لتاریخ الفلسفه* می‌نویسد: «ابی بن کعب و عمار یاسر، حدیثه یمانیه، ابودرداء و سلمان فارسی در زمان پیامبر اکرم ﷺ برای مردم فتوا می‌دادند».<sup>۲</sup>

۸- ابی بن کعب: وی از بزرگان شیعه می‌باشد، شیخ محمد خضری در *تاریخ التشریح الاسلامی* ابی بن کعب را از بزرگان صاحب فتوا می‌داند که در زمان صحابه فتوا می‌داد و درباره او می‌نویسد: «مشهورترین صادرکننده گان فتوا در صدر اسلام، خلفای اربعه، عبدالله بن مسعود، ابوموسی اشعری، معاذ بن جبل و ابی بن کعب می‌باشند».<sup>۳</sup>

۹- ابوسعید خدری: وی یکی از فقهای شیعه است، محدث قمی در مورد او می‌نویسد: او از پیشینیان و پیشتازانی است که به امیرالمؤمنین رجوع کرد و در بین جوانان صحابه آگاه‌تر از او در فقه وجود نداشت».<sup>۴</sup>

استاد مصطفی عبدالرزاق او را از فتواداران زمان صحابه می‌داند و می‌گوید

۱. تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲. التمهید لتاریخ الفلسفه، ص ۱۳۵.

۳. تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۴۱.

۴. الکنی و الالقاب، ص ۱۵۳.

که او از افراد متوسط در فتوا دادن بود.<sup>۱</sup>

۱۰- عبدالله بن عباس: وی از شخصیت‌های بارز اسلام و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و در علم فقه، تفسیر، انساب و شعر زبانزد همگان بود با وجود این، به شاگردی امیرالمؤمنین علیه السلام افتخار می‌کرد.

ابن عیینه درباره او می‌گوید: «دانشمندان سه نفرند: ابن عباس، شعبی، و سفیان ثوری هر یک از این سه نفر در زمان خود سرآمد و استاد در فقه و حدیث بودند. دانشمندان و فتوا داران مساجد را در مراکز اسلامی، مانند مدرسه برای خود انتخاب کرده بودند و در آنجا حدیث نقل می‌کردند و برای مردم در باب‌های حلال و حرام فتوا می‌دادند. در مدرسه مدینه گروهی از فقهای صحابه جمع شده بودند که پیشوای آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. عمر به بزرگان فتوا و تدریس در آن مکان می‌گفت: زمانی که علی علیه السلام در مسجد حاضر است، هیچ‌کس نباید فتوا بدهد.»<sup>۲</sup>

ابن عباس اولین کسی بود که مجموعه‌ای در تفسیر قرآن تألیف نمود و به یقین شاگردی حضرت علی علیه السلام را می‌کرد و او در دیدگاه مسلمانان بازگوکننده قرآن و سرآمد مفسران بود.<sup>۳</sup>

۱۱- کمیل بن زیاد: وی از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و صاحب سر آن حضرت بود.

۱۲- ابوالاسود دثلی: وی از علمای بزرگ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، امام

۱. التمهید لتاریخ الفلّسفه، ص ۱۵۳؛ تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۴۳؛ تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳. تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۲۱.

حسن، امام حسین و امام سجاد علیهما السلام است. او فقیه، محدث، شاعر و عالم به لغت عرب بود و علم نحو را از امیرالمؤمنین علیه السلام آموخت.

مرحوم سید حسن صدر از جاحظ نقل می‌کند: «ابوالاسود در بین گروه‌های مردم انگشت‌شمار می‌باشد و در همه زمینه‌ها پیشتاز و ممتاز است. وی از جمله تابعان، فقها، محدثان، شاعران و اشراف شمرده می‌شود».<sup>۱</sup>

۱۳- حبيب بن مظاهر اسدی: وی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و حامل علوم آن حضرت است و در واقعه عاشورا از بهترین اصحاب سیدالشهداء علیه السلام بود که در رکاب آن حضرت شهید گردید.

۱۴- میثم تمار: وی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و حضرت علی علیه السلام خبر شهادتش را به او داده بود. محدث قمی در *سفینه البحار* درباره او می‌نویسد: «وی دارای کتابی بود که دو فرزندش صالح و میثم آن را روایت کرده‌اند».<sup>۲</sup> در *رجال کشی* نیز آمده است: «او در زمینه تفسیر، صاحب اثر بوده است».<sup>۳</sup>

۱۵- سلیم بن قیس: وی از فقها و محدثان علمای شیعه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است و کتابی به نام *اسرار آل محمد* علیهم السلام دارد که جزو اصول

۱. همان، ج ۲، ص ۱۹۵؛ شیعه و پایه‌گذاری علوم اسلامی، ترجمه کتاب تأسیس الشیعه اثر سید محمد مختاری، ص ۱۸۷؛ *اللاغانی*، جزء ۱۱، ص ۱۰۵؛ *مؤلفو الشیعه فی صدر الاسلام*، عبدالحسین شرف الدین، ص ۲۰.

۲. *سفینه البحار*، ج ۸، ص ۱۸، ماده میم؛ *سیر اجمالی در تاریخ حدیث*، رضا استادی، مجله نور علم، ص ۵۱.

۳. *رجال کشی*، شماره ۱۳۶؛ *الذریعه*، ج ۴، ص ۳۱۷.

شیعه به شمار می آید.<sup>۱</sup>

۱۶- ابوذر غفاری: وی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام است و کتابی به نام الخطبه دارد که رویدادهای پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آن توضیح داده است.<sup>۲</sup>

۱۷- حارث بن اعور همدانی: وی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و فقهای شیعه است و در محضر آن حضرت دانش بسیاری به خصوص در باب مسائل ارث آموخت و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز روایات او را نقل کرده و او را ستوده‌اند.<sup>۳</sup> نسبت شیخ بهائی به او می‌رسد و اوست که حضرت علی علیه السلام درباره او فرمود:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلاً.<sup>۴</sup>

ای حارث بن همدان هرکس بمیرد مرا می‌بیند چه مؤمن باشد یا منافق.

۱۸- بریر بن خضیر همدانی: وی از یاران شجاع امیرالمؤمنین علیه السلام بود و کتابی با عنوان القضا یا و الاحکام از اوست که بین اصحاب از اصول معتبر به شمار می‌رود.<sup>۵</sup>

۱۹- صعصعه بن صوحان: وی از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در میان اصحاب حضرت علی علیه السلام کسی نبود که حق آن حضرت را آن چنان که سزاوار اوست بشناسد، مگر صعصعه و

۱. تأسیس الشیعه، ص ۲۸۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. الفهرست، شیخ طوسی، شماره ۱۴۹؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۸۱.

۳. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۷؛ البیان، آیه الله خویی، تعلیقات، ص ۲۸۱.

۴. آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۲۵.

۵. رجال علم الحدیث، ج ۲، قسم اول، ص ۱۵.

اصحاب او.<sup>۱</sup>

همچنین از اصحاب آن حضرت می‌توان به زینب کبری علیها السلام، زید بن صوحان، رشید الهجری، سعید بن مسیب، عمرو بن حمق خزاعی، و زر بن حُبیش، عبدالله بن حبیب ابوعبدالرحمان السلمی، ربیعه بن سمیع، عبیدالله بن حرّ جعفی، یعلی بن مزه، محمد بن قیس بجلسی، سوید بن غفله، خالد بن ابی الهیاج، عبیدالله بن نضله خزاعی، عمر بن علی علیهما السلام، و عبد خیر، عبدالله بن جعفر، عبدالرحمان بن ابی لیلی، نعمان بن سعید، عبدالله بن علی و غیره، اشاره کرد.

### دوران امامت امام حسن مجتبی، سیدالشهدا و امام سجاد علیهما السلام

این دوره نیز همانند دوره گذشته، استمرار قرآن و سنت است و شیعیان این بزرگواران نیز در مسائل و مشکلات فقهی و کلامی به امام عصر خویش مراجعه می‌کردند یا از اصحاب آن بزرگواران کسب فیض می‌نمودند.

پس از شهادت مولا علی علیه السلام مسلمانان با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند، ولی هنوز بیش از دو ماه از خلافت آن حضرت نگذشته بود که معاویه با خدعه و نیرنگ و با خریدن اطرافیان امام حسن مجتبی علیه السلام خلافت را به‌دست گرفت و از اینجا زعامت و قدرت سیاسی جامعه اسلامی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به دودمان بنی‌امیه که تا واپسین لحظات زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت بودند، منتقل گردید.<sup>۲</sup> البته در این دوره گرایش‌های شیعی وجود داشت؛ ولی هنوز مرزبندی گرایش شیعی از سایر

۱. آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۲۵.

۲. مکتب در فرایند تکامل، ص ۶.

گرایش‌های بطور مستقل جدا نشده بود و کم‌کم این گرایش‌های رشد پیدا کرد و از سایر گروه‌ها جدا گردید.

در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیهما السلام گرایش‌های شیعی وجود داشت و چند تن از صحابه بعد از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین گرایشی را از خود نشان دادند و بعد از قتل عثمان و به خلافت رسیدن حضرت علی علیه السلام تشیع رشد چشمگیری پیدا کرد و در عراق گسترش یافت که مرتبه ضعیف آن رد عثمان و خلیفه دانستن حضرت علی علیه السلام پس از عثمان بود و مرتبه کامل آن اثبات امامت مولا علی علیه السلام و خلافت بلافصل آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که از این دو نحوه گرایش تعبیر به «گرایش علوی» و «شیعی» می‌شد و در مقابل این گرایش «گرایش عثمانی» و «اموی» قرار داشت که در جنگ جمل و صفین این دو گرایش تبلور یافتند و در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند که گرایش عثمانی در جنگ جمل شکست خورد و تشیع تشیع در برابر مذهب عثمانی بیشتر شد. در روز جنگ جمل قاتل زید بن صوحان که از یاران امام علی علیه السلام بود گفت: «زید بن صوحان در حالی کشته شد که بر دین علی بود» و در برابر او عمار یاسر چنین سرود:

لا تبرح العرصة یابن الیثربی

حتى اقاتلک علی «دین علی»

ای فرزند یثربی! ترک نمی‌کنی میدان نبرد را

تا اینکه تو را بر دین علی علیه السلام خواهم کشت

نحن و بیت الله اولی بالنبی<sup>۱</sup>



سوگند به خانه خدا ما سزاوارتر به پیامبریم.

و در جنگ صفین متأسفانه مذهب عثمان و اسلام اموی با خدعه و نیرنگ غلبه کرد و بر عراق حکومت یافت. آنان معتقد بودند که خون عثمان به ناحق ریخته شده است و خلیفه پس از عثمان، معاویه بن ابی سفیان است. شاعری از شامیان درباره سپاه شام این گونه می گوید:

ثمانین الف دین عثمان دینهم

کتاب فیها جبرئیل یقودها<sup>۱</sup>

هشتاد هزار نفر دینشان دین عثمان است

سردارانی که جبرئیل جلو دار آنهاست.

رفاعة بن شداد نیز ضمن شعری این گونه سرود:

أنا ابن شدادِ علی دینِ علی

أنت لعثمان بنِ اروی بولی<sup>۲</sup>

من فرزند شداد بر دین علی علیه السلام هستم

و من پیرو عثمان بن اروی نیستم

در تاریخ مختصر دمشق درباره سپاه شام آمده است: «هشتاد هزار نفر بودند که دینشان دین عثمان بود».<sup>۳</sup>

به طور کلی باز همان دو گرایش (مذهب عثمان و همچنین مذهب شیعی و

۱. وقعة صفین، ص ۵۵۶؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۴۳.

۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۳۳؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۴۳.

۳. تاریخ مختصر دمشق، ج ۸، ص ۵۲؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۴۳.

علوی) در جدال بودند؛ بدین سبب کسانی که با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کرده بودند و کسانی که به سیدالشهدا علیه السلام ایمان آورده بودند، خود را شیعیان علی و شیعیان حسن و حسین علیهم السلام معرفی می کردند و بر دین اینان می دانستند. عبدالرحمان بن عبدالله یزنی از اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در کربلا چنین می گفت:

انا بن عبدالله بن آل یزن

دینی علی دین حسین و حسن<sup>۱</sup>

من فرزند عبدالله از آل یزن هستم

دین من بر دین حسین و حسن است

همچنین حجاج بن مسروق خطاب به امام حسین علیه السلام می گفت:

ثم اباک ذی الندی علیاً ذاک الذی نعرفه وصیاً<sup>۲</sup>

آنگاه پدرت صاحب بخشش علی علیه السلام است همان که ما او را به عنوان

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می شناسیم.

بنابراین در این دوره این دو گرایش در جدال و نبرد بودند و چنان که اشاره شد، از نظر سیاسی و حکومتی، خلافت به بنی امیه منتقل گردید و اولین هدف سیاسی بنی امیه با تمام امکاناتی که در دست داشتند، نابودی علویان و شیعیان علی علیه السلام و آثار آنان بود، و هرکس که متهم به پیروی از علی علیه السلام و خاندان آن حضرت بود، حقوقش را از دیوان قطع می نمودند و خانه اش را خراب می کردند و کسی جرئت نداشت عقیده خود را به تشیع آشکار سازد یا نام

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۴۷.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۴؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۴۷.

فرزندش را علی یا حسن و حسین علیهما السلام بگذارد. بسیاری از فقها و محدثان بزرگ شیعه در این دوران به شهادت رسیدند. امویان نه تنها نسبت به علویان، بلکه به تمام شیعیان که نقطه ثقل آن‌ها در کوفه و اصولاً عراق بود فشارهای شدیدی را اعمال کردند،

در تاریخ طبری آمده است: «معاویه دستور داد که شهادت دادن اصحاب علی علیه السلام و خاندان آن حضرت پذیرفته نشود».<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه نوشتند: «تو زیاد را بر عراق حاکم کردی در حالی که دست و پای مسلمانان را قطع کرده، چشم مردمان را کور می‌کرد و آن‌ها را بر شاخه‌های نخل، به دار می‌آویخت. تو به او نوشتی هرکس بر دین علی علیه السلام است او را بکش، او نیز آن‌ها را به امر تو مثله کرد».<sup>۲</sup>

در شرح **نهج البلاغه** ابن ابی‌الحدید آمده است معاویه دستور داد تا هرکس به محبت علی علیه السلام شناخته می‌شود اسامی آنان را از دیوان حذف و از عطایا محروم کنند و با ایجاد فشار بر آنان خانه‌هایشان را نیز ویران کنند و طوری شده بود که صریحاً اعلام می‌داشتند: نماز بدون لعن بر علی علیه السلام نماز نیست».<sup>۳</sup>

در همین دوره است که دو شهر کوفه و بصره با دو گرایش شیعی و عثمانی، رقیب یکدیگر شناخته می‌شدند. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام مردم عراق با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند که در میان این مردم شیعیانی بودند که چون اعتقاد به امامت آن حضرت داشتند و آن حضرت را امام

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۶.

۲. انساب الاشراف، ج ۷۲، ص ۱۵۴؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۴؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۰۲.

مفترض الطاعة بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام می دانستند با آن حضرت بیعت کردند. مذهب غالب مردم کوفه تشیع بود؛ زیرا این مردم در مدت پنج سال حکومت مولا علی علیه السلام تحت تأثیر رفتار و گفتار آن حضرت و اصحاب وی، علوی‌الرأی و المذهب شده بودند و از گرایش عثمانی متنفر بودند و چندان در این صفت مشهور بودند که جریر بن عبدالله بجلی گفته بود: «در شهری که رسماً به عثمان دشنام می دهند نخواهد ماند».<sup>۱</sup>

البته اشخاص و فقهایی نیز در کوفه بودند که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند؛ بدین سبب گفته شده است: و کوفه فقهایی داشت که دشمن علی علیه السلام بودند و نسبت به آن حضرت کینه داشتند و از او دوری می‌گزیدند و از اطاعتش سرباز می‌زدند. با اینکه بیشتر مردم کوفه، شیعه بودند.<sup>۲</sup> با وجود این بیشتر مردم کوفه به تشیع معروف و مشهور بودند؛ لذا معاویه زیاد بن ابیه را بر مردم کوفه گماشت و بصره را نیز بدان ضمیمه کرد و حکومت این دو نقطه را به این شخص سپرد. چون زیاد بن ابیه در ایام خلافت علی علیه السلام از جمله شیعیان بود، با شیعیان کوفه سابقه آشنایی داشت و به آسانی بر آنها دست یافت و عده زیادی را دستگیر کرد و به قتل رسانید. او محیط رعب و وحشت ایجاد کرد؛ دست و پاها را می‌برید، دیدگان شیعه را با شکنجه‌ای دردناک از حدقه درمی‌آورد و بر درخت خرما آنان را به دار می‌آویخت یا به طرد و تبعید آنان از عراق می‌پرداخت تا آنجا که هیچ فرد معروف و نامور شیعی در کوفه باقی

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۳۰، ج ۷، ص ۲۸۲؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۴۴.

۲. الغارات، ج ۲، ص ۵۵۸؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۰۵.

نماند.<sup>۱</sup>

قبیله همدان که از قبایل جنوب عربستان بودند و در عراق ساکن بودند نیز از شیعیان علی علیه السلام شناخته می شدند.<sup>۲</sup>

دکتر وردی می نویسد: «در سه شهر، تشیع نضج گرفت: یکی در کوفه به سبب وجود عمار یاسر و دیگری در مداین به سبب حضور سلمان فارسی و سوم جبل عامل به سبب تلاش ابوذر غفاری.<sup>۳</sup>

همچنین اهالی یمن که همه اینان از همدانیان بودند به تشیع گرایش داشتند و پیشینه آشنایی آنان با مولا علی علیه السلام به زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله باز می گردد. هنگامی که آن حضرت، خالد بن ولید را به یمن فرستاد و تا مدت ها کسی اسلام را نپذیرفت. پس از آن در سال نهم هجری، امام علی علیه السلام را فرستاد و یمنی ها و از جمله همدانیان، اسلام را پذیرفتند و بعدها در عراق و کوفه به مولا علی علیه السلام پیوستند. امام علی علیه السلام همیشه از آنان به عنوان یاوران خود یاد می کرد.<sup>۴</sup>

از جمله درباره آنها در شعری چنین سرود:

فَلَوْ كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ لَقُلْتُ لِهَمْدَانَ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ<sup>۵</sup>

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵؛ تاریخ شیعه، مرحوم مظفر، ص ۶۱.

۲. معجم قبایل العرب، ج ۳، ص ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۲۴؛ ج ۲۰، ص ۲۸۴.

۳. وعاظ السلاطین، ص ۲۹۷؛ تاریخ تشیع در ایران، ص ۳۷.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۹؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۰۷.

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۱۷؛ مختصر البلدان، ص ۱۷۲؛ وقعة صفین،

ص ۲۴۷-۲۷۴؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۰۷.

یعنی اگر من کلیددار بهشت بودم به [اهل] همدان می‌گفتم به سلامت داخل بهشت شوید.

قبیله مذحج و شاخه فرعی آن نخع که مالک اشتر یکی از رؤسای برجسته آنان بود، در شمار شیعیان علی علیه السلام بودند که از یمن به کوفه آمده بودند. قاضی نورالله شوشتری از تشیع قبایل همدان، مذحج، ربیع، خزاعه، آزد و طیّ سخن گفته است.<sup>۱</sup>

یمن یکی از مراکز تشیع به حساب می‌آمد، مردم آن ناحیه نیز از طرف معاویه و بنی‌امیه مورد اذیت و آزار بودند.

این رویه شیعه ستیزی در زمان بنی‌امیه تا زمان سیدالشهداء علیه السلام ادامه داشت. پس از مرگ معاویه در سال شصت و بیعت خواستن یزید از سیدالشهداء علیه السلام سرانجام سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام سوم شیعیان جهان به همراه ۷۲ تن از بهترین اصحاب و یاران باوفایش به شهادت رسید.

واقعه کربلا از حوادث مهم تاریخ اسلام و جریان تکوین شیعه در تاریخ است و از آن پس شیعه به عنوان یک حزب و تشکیلات جداگانه خودنمایی کرد. در جریان حادثه کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروه‌هایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند قطعی شد و از آن پس تشخیص و تشخیص شیعه از دیگر گروه‌ها کاملاً آشکار گردید؛<sup>۲</sup> زیرا در میان شیعیان کسانی بودند که تنها نظر آن‌ها مخالفت با بنی‌امیه بود و طالب برتری علویان بر بنی‌امیه بودند، ولی در حادثه کربلا اشخاصی در کنار امام حسین علیه السلام به

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۴۰.

۲. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۲۵.

شهادت رسیدند که امامت را تنها حق علی علیه السلام و فرزندان او می دانستند و از هر حیث خود را تابع ائمه می دانستند و آن‌ها را وصی پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند.<sup>۱</sup>

پس از شهادت سیدالشهداء علیه السلام، در زمان امام سجاده علیه السلام نیز فشارهای بنی امیه بر شیعیان همچنان پابرجا بود؛ به ویژه در زمان بیست سال حکومت جاثرانه حجاج.<sup>۲</sup> او کسی است که صد هزار نفر را که همگی به کفر یزید شهادت می دادند با شمشیر کشت<sup>۳</sup> و تنها در یک مورد، فردی شیعی را برای آنکه حاضر نشده بود به امام علی علیه السلام دشنام دهد، چهارصد ضربه شلاق زد.<sup>۴</sup>

امام باقر علیه السلام درباره رفتار حجاج با شیعیان مشاهدات خود را بازگو می کند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بدین صورت از آن یاد می کند: «آنگاه که حجاج سر رسید و شیعه را با بدترین وضع می کشت و با کمترین سوء ظن و تهمت آنان را دستگیر می کرد، حتی اگر به حجاج می گفتند که فلان کس زندیق یا کافر می باشد، از نظر او بهتر از آن بود که بگویند فلانی شیعه علی علیه السلام است.<sup>۵</sup>

به هر حال با منع خلفا از نقل حدیث و حاکمیت استبدادی بنی امیه پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و جریان صلح امام حسن مجتبی علیه السلام و شرایط خفقان علمی، سیاسی و اعتقادی که در زمان بنی امیه به وجود آمده بود، بدترین

۱. همان، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۵.

۳. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۵۲؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۰۳.

۴. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۰۳.

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵؛ ج ۱۱، ص ۴۴؛ الامام الصادق علیه السلام، ابوزهره،

ص ۱۱؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۶۵؛ تاریخ تشیع، مرحوم مظفر، ص ۸۸.



سرکوب و خفقان را نسبت به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام به وجود آوردند، ولی با این حال کوشش‌های علمی این سه امام بزرگوار تعطیل نگردید، بلکه با ایجاد زمینه‌های مناسب به نشر و ترویج علم، حدیث و تعلیم و تربیت مردم و طالبان فقه و شریعت پرداختند و احکام دینی را در جامعه منتشر ساختند.<sup>۱</sup> باید متذکر شد که بیشتر فقهای تابعین، علم را از این سه امام فرا گرفتند و از آنان روایت کردند.<sup>۲</sup> و باقی‌مانده اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گرد این بزرگواران جمع شدند و اصول و فروع اسلام را آموختند.

آنچه که مسلم است، این است که این سه امام بزرگوار، مطمئن‌ترین و پاک‌ترین کسانی بودند که مسلمانان در مسائلشان به آن‌ها رجوع می‌کردند.

درباره امام حسین علیه السلام نوشته‌اند که آن حضرت، مسجد النبی صلی الله علیه و آله را به عنوان مدرسه‌ای قرار داده بود و درس‌های خود را در علم فقه، تفسیر، حدیث، قواعد اخلاق و آداب زندگی بیان می‌فرمود و مسلمان‌ها از اطراف برای کسب علم به سوی آن حضرت می‌شتافتند.<sup>۳</sup>

و در مورد مجالس آن حضرت نوشته‌اند که مجلس امام حسین علیه السلام، مجلس علم و وقار بود و اهل علم از جمله صحابه، در آن مجالس درس‌های امام را در زمینه ادب و حکمت فرا می‌گرفتند و احادیثی را که آن حضرت از جد بزرگوارش (رسول خدا صلی الله علیه و آله) روایت می‌نمود، یادداشت می‌کردند و می‌نوشتند و با کمال خضوع، ادب و اکرام از علم و دانش گسترده آن امام همام بهره‌مند

۱. آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۲۹.

۲. تاریخ فقه جعفری، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. حیات الامام الحسن بن علی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ج ۱، ص ۱۳۸.

می‌شدند.<sup>۱</sup>

در زمان امام سجاده علیه السلام که اصول و فروع اسلام و علم، چهره جدیدی به خود گرفت و دوره نوینی را آغاز کرد؛ بدین معنی که با اصول و قواعدی توأم گشت و مناظرات، احتجاجات، مذاهب، شیوه‌ها و مکتب‌هایی پدید آمدند. در همین دوره بود که فقهای سبعة<sup>۲</sup> در مدینه ظهور کردند و مردم در مسائل فقهی به آنان رجوع می‌کردند و این فقهای سبعة نیز بر اساس آرا و مبانی اهل سنت فتوا می‌دادند. در میان این فقها دو تن از شیعیان دست اندرکار فتوا بودند که یکی قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود که از حواریون امام سجاده علیه السلام به‌شمار می‌رفت و دیگری سعید بن مسیب که او نیز از یاران امام سجاده علیه السلام بود که برای رفع مشکلات خویش به حضور امام سجاده علیه السلام می‌آمد و مشکلات علمی و فقهی را از آن حضرت فرا می‌گرفت. این دو نفر در ظاهر طبق رأی اهل سنت فتوا می‌دادند؛ به همین سبب معروف است که تقیه به عنوان یک وسیله و راه و رسم دین‌داری قبل از دوره امام صادق علیه السلام مورد استفاده شیعیان قرار می‌گرفت.<sup>۳</sup> بدون شک امام سجاده علیه السلام نیز مرجع شیعه بود و مردم در امور دینی به آن حضرت مراجعه می‌کردند، اما آن حضرت به سبب وضعیت خاص سیاسی در سوگ و عزای مستمر پدرش، انزوا را اختیار کرد و از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای احقاق حق و ابطال شعایر حکومت‌های جور بهره برد؛ زیرا این

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. فقهای، سبعة عبارتند از: سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، عروة بن زبیر، خارجه بن زید بن ثابت، ابوسلمة بن عبد الرحمن بن عوف، عبیدالله بن عتبة بن مسعود، سلیمان بن یسار هلالی؛ علم الحدیث، شانه‌چی، ص ۳۲؛ قواعد الحدیث، ص ۷۴.

۳. تاریخ شیعه، مرحوم مظفر، ص ۸۶.

انصراف و انزوای او از سیاست و سیاسیون، این فرصت را برای آن حضرت فراهم آورد که مردم بر آن حضرت وارد شوند و با آن حضرت به گونه‌ای تماس برقرار کنند که از سوی حکومت مورد مؤاخذه قرار نگیرند. شیخ محمد خضری در کتاب *تاریخ التشریح الاسلامی* از زهری نقل می‌کند که گفت: «من کسی را در فقه آگاه‌تر از علی بن الحسین علیه السلام ندیدم» و پسر زهری می‌گوید: «هیچ‌یک از بنی‌هاشم را برتر از او ندیدم». <sup>۱</sup> ابن شهر آشوب در مناقب خود می‌نویسد: «کمتر کتابی در مورد زهد و موعظه یافت می‌شود که در آن «قال علی بن الحسین علیه السلام» یا «قال زین العابدین علیه السلام نباشد». <sup>۲</sup>

به هر حال، امام سجاد علیه السلام موفق به بقای شیعه و حتی گسترش آن گردید. روش فقهی آن حضرت نقل احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق علی علیه السلام بود و شیعیان نیز تنها آن احادیث را درست تلقی می‌کردند. بدین صورت شیعه اولین قدم‌های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت گرچه بخش اعظم آن به زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام موکول گردید. امام سجاد علیه السلام در وقت گفتن اذان جمله «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را در آن می‌آورد و وقتی مورد اعتراض قرار می‌گرفت، می‌فرمود: «اذان نخستین به این صورت بوده است». <sup>۳</sup>

با اینکه در این دوره بنی‌امیه فشار زیادی را بر علویان و شیعه آوردند و با منع خلفا از نقل و کتابت حدیث و جلوگیری از حوزه علمی و مجمع درسی

---

۱. *تاریخ التشریح الاسلامی*، ص ۱۵۱؛ *تاریخ فقه جعفری*، ج ۲، ص ۱۷۹؛ *بحار الانوار*، ج ۴۶.

ص ۹۷؛ *آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه*، ص ۱۳۶.

۲. *اعیان الشیعه*، ج ۴، ص ۱۹۶.

۳. *المصنف*، ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۲۱۵، طبع هند. (*حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۲۶۹).

برای اهل بیت علیهم السلام، با این حال کوشش امامان بزرگوار علیهم السلام تعطیل نگردید تا جایی که ابن قیم جوزی می نویسد: «باقی مانده از صحابه از مردان فتوا، همان حسن و حسین علیهم السلام می باشند»<sup>۱</sup>.

احمد بن محمد بن سعید همدانی کتابی درباره اسمای کسانی که از امام حسن و امام حسین علیهم السلام روایت کرده اند، نوشته است.

امام حسن مجتبی علیه السلام کتابی در فقه تألیف کرده است، چنان که سیوطی در *تدریب الراوی* با سخنی این مطلب را تأیید می کند می نویسد:

میان گذشتگان صحابه و تابعان، اختلاف فراوانی در نوشتن علم بود؛ گروه زیادی از آنان آن را خوش نمی دانستند و دسته دیگری آن را روا می دانستند و انجام می دادند؛ از آنان علی علیه السلام و پسرش حسن علیه السلام بودند.<sup>۲</sup>

البته سخنان حکیمانه، مناظرات، پاسخ های علمی به سؤالات، خطبه ها، موعظه ها و کلمات قصار از امام حسن مجتبی علیه السلام به دست ما رسیده که در کتاب های کافی، *بحار الانوار*، *تحف العقول* و دیگر کتب حدیث و روایت ضبط و نقل شده است.

همچنین سخنانی از سید الشهداء علیه السلام در مبحث توحید، تفسیر صمد، امر به معروف؛ و انواع جهاد، عبادت، مکارم اخلاق، خطبه ها و دعاهایی همانند دعای عرفه در کتب روایی نقل شده است و ابوشیر، محمد بن احمد دولابی متوفای ۳۲۰ کتابی را تألیف کرده است به نام *مسند امام حسین علیه السلام* که خود از آثار

۱. *حیة الامام الحسین بن علی علیه السلام*، (قرشی)، ص ۱۳۶، بنقل از الاعلام، (آشنایی با حوزه های

علمیه شیعه، ص ۱۲۹.

۲. *تاریخ فقه جعفری*، ج ۲، ص ۱۷۳.

ارزشمند می‌باشد و در ضمن کتاب *النذریة الطاهرة* درج گردیده است.<sup>۱</sup> همچنین از امام سجاده علیه السلام کتاب *عظیم الشانی همانند صحیفه سجاده* و *رسالة حقوق و روایات، کلمات قصار، مناظرات و پاسخ به سؤالات* در کتب اخبار و احادیث نقل شده است.<sup>۲</sup>

البته اصحاب این سه امام بزرگوار نیز به نوبه خود سهم بسزایی در گسترش فقه و حدیث تشیع داشتند و عده‌ای از آنان دارای نوشته‌هایی در زمینه‌هایی از علوم اسلامی و صاحب نظر در فقه بودند؛ همانند: سلیم بن قیس، ابوالاسود دثلی، عبیدالله بن حر جعفی، علی بن محمد هرمزانی، لوط بن یحیی (ابومخنف)، سالم بن ابی حفصة کوفی، ابو حمزة ثمالی، ثابت بن هرمز نارس، جعفر بن ابراهیم، عبدالغفار بن قاسم (ابومریم انصاری)، سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی بکر، علقمة بن قیس، سعید بن جبیر و ...<sup>۳</sup>

### دوران امامت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام

این دوره نیز همانند دوره‌های گذشته استمرار کتاب و سنت است. در این دوره فقه و حدیث شیعه موقعیتی ویژه پیدا کرد؛ زیرا امام سجاده علیه السلام توانست شیعه را حیاتی نو ببخشد و زمینه را برای فعالیت‌های آینده امام باقر و امام

---

۱. این کتاب از کتب خطی کتابخانه احمدیه در کشور تونس است و کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام (کتابخانه علامه امینی) در نجف اشرف یک نسخه کپی از آن کتاب را تهیه کرده است؛ *حياة الامام الحسين بن علي علیه السلام*، باقر شریف القرشی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ *آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه*، ص ۱۳۱.

۲. *حياة الامام الحسين بن علي علیه السلام*، ص ۱۳۶.

۳. *مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام*، عبدالحسين شرف الدين.

صادق علیه السلام فراهم کند. تاریخ گواه است که امام سجّاد علیه السلام در طول ۳۴ سال فعالیت، شیعه را از یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات خویش عبور داد؛ دورانی که جز سرکوبی شیعه به وسیله زبیریان و امویان، نشان روشنی نداشت. در این سال‌ها دو نهضت شیعی در عراق رخ داد که هر دو با شکست مواجه گردید: یکی نهضت توأبین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی در سال‌های ۶۴-۶۵ و دیگری قیام مختار ثقفی در کوفه در سال ۶۶-۶۷<sup>۱</sup> با این همه تشیع تا پایان قرن اول هجری، جز در دو گرایش ضد دولتی و طرف‌داری اهل‌بیت علیهم السلام که نوعی گرایش سیاسی ضد نظام موجود بود، راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمانان جدا نکرده بود؛ اما به مرور زمان از اوایل قرن دوم و با پیدایش مکاتب حقوقی و فقهی اسلامی اهل سنت، مکتب تشیع نیز به تدریج به صورت یک مکتب فقهی و حقوقی مشخص و متمایز درآمد که بیشتر اعضای آن از تعالیم و نظرات فقهی و تعالیم، امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام پیروی می‌کردند.<sup>۲</sup>

از آغاز امامت امام باقر علیه السلام تا سال شهادت امام صادق علیه السلام جمعاً نه خلیفه از سلسله‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس به خلافت رسیدند و در این فاصله به سبب درگیری حکام نسبت به مسائل سیاسی و انتقال قدرت با اینکه زیربنای سیاسی جامعه چیزی جز اختناق و خفقان علیه اهل‌بیت علیهم السلام و شیعیان نبود، با وجود این فرصت‌هایی برای شیعیان در هر دو زمینه، یعنی قیام علیه خلفای جور و نشر حدیث و تحکیم مبانی فقهی، پدید آمد که شیعیان در هر دو زمینه از آن استفاده

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۶۵؛ مکتب در فرایند

تکامل، ص ۶.

۲. مکتب در فرایند تکامل، ص ۶.

کردند. البته توفیق شیعیان در زمینه سیاسی محدود و اندک بود؛ اما در عوض در زمینه مسائل فرهنگی، فقهی و تحکیم مبانی مکتب تشیع توانستند پایه‌های مکتب خود را استوار کنند و آثار گران‌بهایی از خود به یادگار بگذارند.<sup>۱</sup>

در واقع فقه و مکتب شیعه در زمان این دو امام بزرگوار، به ویژه در زمان امام صادق علیه السلام گسترش یافت و آغاز آن از زمان امام باقر علیه السلام بود. در این زمینه در *رجال کشی* این‌گونه آمده است: «شیعه قبل از زمان امام باقر علیه السلام آنچه از حلال و حرام که احتیاج داشتند نمی‌دانستند مگر آنچه که از دیگران می‌آموختند تا اینکه امام جعفر صادق علیه السلام آمد و ابواب علوم را به روی آنان گشود و بیان کرد و بدانان تعلیم داد».<sup>۲</sup>

به همین مضمون در *تفسیر عیاشی* در حدیث مشابهی آمده است: «شیعه قبل از امام باقر علیه السلام حلال و حرام و مناسک حج خود را نمی‌دانستند تا اینکه زمان امام باقر علیه السلام فرا رسید و آن حضرت حج به جا آورد و مناسک حج و حلال و حرام را بیان کرد تا اینکه شیعیان از دیگران بی‌نیاز شدند و دیگر مردم از شیعیان احکام را می‌آموختند بعد از اینکه شیعیان از آنان آموزش می‌دیدند».<sup>۳</sup>

استاد ابوزهره درباره مرجعیت عام امام باقر علیه السلام می‌نویسد:

«امام باقر علیه السلام وارث امام سجّاد علیه السلام در امامت و هدایت مردم بود. از این رو، علمای تمام بلاد اسلام از هرسو به محضر آن حضرت می‌شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی‌کرد، مگر اینکه به خدمت آن حضرت شرفیاب شده و از علوم

۱. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۸۱

۲. *رجال کشی*، ص ۴۲۵؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۶.

۳. *تفسیر عیاشی*، ج ۱، ص ۲۰۲؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۶.



بی‌پایانش بهره‌ها می‌گرفت... و از بزرگان فقه و حدیث، خیلی‌ها از حضرتش بهره‌ها بردند»<sup>۱</sup>.

همچنین درباره آن حضرت گفته‌اند: آن مقدر از علوم همانند تفسیر، فتوا، احکام، و حلال و حرام که از آن حضرت ظاهر گشته بود از هیچ کدام از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام آشکار نگشته بود.<sup>۲</sup>

با نگاهی به کتب حدیث و تاریخ و مشاهده فراوانی روایات و رواج فقه در این دوران، می‌توان گفت که علم فقه نزد اهل سنت از این دوره به بعد وارد مرحله تدوین خود شده است. با فروکش کردن تنش‌های سیاسی پس از حادثه کربلا و شکست خوردن و از میان رفتن ابن‌زبیر و یکپارچه شدن حاکمیت مروانیان، به ناچار بسیاری از علما از صحنه سیاست دور شدند و به حوزه درس فقه و حدیث روی آوردند و مجبور شدند به شکلی اختلاف روایات را که مجعولات نیز در آن داخل شده بود حل کنند و برای مردم فتوای فقهی ارائه دهند، چنان‌که دانسته شد برای اولین بار در سال صد هجری، عمر بن عبدالعزیز فرمان تدوین حدیث را صادر کرد<sup>۳</sup> و این خود بهترین گواه بر شروع تکاپوی فرهنگی اهل سنت در آغاز قرن دوم، مقارن با امامت امام باقر علیه السلام است.

نظرات فقه شیعه گرچه تا آن زمان به طور محدود در حد اذان، نماز میت،

۱. الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۲، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۹۰.

۲. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۷؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴.

۳. المصنف، ج ۲، ص ۳۳۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ تفسیر العلم، ص ۱۰۵؛ حیات فکری و

تقیه و... روشن شده بود، اما با ظهور امام باقر علیه السلام یک جنبش تحسین برانگیزی در میان شیعه به وجود آمد و تدوین فرهنگ شیعه که خود شامل فقه، تفسیر و اخلاق بود آغاز شد.<sup>۱</sup> پیش از آن در جامعه اسلامی، فقه و احادیث فقهی کاملاً مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته بود؛ درگیری‌های سیاسی و اندیشه‌های مادی‌گراانه شدیدی که دامن‌گیر دستگاه حکومت اسلامی شده بود، باعث غفلت از اصل دین و به‌ویژه فقه شده بود. جلوگیری از تدوین حدیث نیز که به دستور خلیفه اول و دوم انجام شده بود، از عوامل عمده انزوای فقه بود.

بی‌خبری مردم به اوج خود رسیده بود که فتوحات اسلامی آغاز شد<sup>۲</sup> و هرچه جلوتر می‌رفتند، مشکلات مذهبی مردم بیشتر می‌شد تا جایی که ابن عباس می‌گوید، در آخر ماه رمضان در بصره که یکی از مراکز اصلی فتوحات بود بر بالای منبر گفت: «أخرجوا صدقة صومکم، مردم معنای حرف او را نمی‌فهمیدند؛ لذا ابن عباس گفت: «کسانی که از مردم مدینه در آنجا حاضرند، برخیزند و برای مردم بصره مفهوم صدقه صوم را توضیح دهند».

آنان چیزی از زکات فطره واجب نمی‌دانستند.<sup>۳</sup>

این ناآگاهی دینی در زمان بنی‌امیه به اوج خود رسیده، چنان‌که دکتر علی حسن در این باره می‌نویسد: «در دوران بنی‌امیه که به مسائل دینی توجه چندانی نمی‌شد، مردم نسبت به فقه و مسائل دینی آگاهی نداشتند و چیزی از

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۲۹۴.

۳. همان، ص ۲۹۵؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۱۳۱.

آن نمی فهمیدند و تنها اهل مدینه از این گونه مسائل آگاهی داشتند»<sup>۱</sup>.  
 در برخی منابع آمده است که در طول نیمه دوم قرن اول هجری، مردم حتی  
 کیفیت اقامه نماز و گزاردن حج را نیز نمی دانستند.<sup>۲</sup>  
 انس بن مالک درباره روزگار خویش می گوید:  
 «الآن از آنچه در زمان رسول خدا ﷺ معمول بود نمی بینم. گفتند: نماز.  
 گفت: چه تحریف هایی که در این نماز انجام ندادید».  
 همه این ها دلایلی است بر فراموش شدن فقه در میان عامه که از مهم ترین  
 دلایل پرداختن امام باقر و امام صادق علیهما السلام به فقه و احیای آن در میان مردم در  
 این دوره، همانا جلوگیری از تحریفی است که به یقین در تدوین و بازنویسی  
 فقه روی می داد؛ از این رو، در روایات بسیاری آمده است که امام باقر علیه السلام  
 مردم را دعوت به بهره گیری علمی از اهل بیت علیهم السلام کرد.  
 امام باقر علیه السلام در روایتی به سلمة بن کهیل و حکم بن عیینه فرمود: «به شرق  
 و غرب عالم بروید، جز علم ما علم صحیحی پیدا نمی کنید».<sup>۳</sup>  
 در روایت دیگری فرمود: «ای مردم! کجا می روید؟ شما را به کجا می برند؟  
 شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت علیهم السلام هدایت شدید و سرانجام نیز کار شما با ما  
 پایان می پذیرد».<sup>۴</sup>  
 از این گونه موارد معلوم می شود که امام باقر علیه السلام تلاش می کرد تا نظرات دینی

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۹۵؛ نظرة عامة فی تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۱۱۰.

۲. کشف القناع فی حجیة الاجماع، ص ۵۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۹۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۸.

و فقهی اهل بیت علیهم السلام را اشاعه بدهد و موارد انحراف اهل سنت را به مردم بنمایاند و در بسیاری از موارد حتی بزرگان علمای عصر امام باقر علیه السلام عقاید خود را بدان حضرت عرضه می کردند تا صحت و سقم آن را بدانند. ابوزهره پس از نقلی از جلسات مناظره ابوحنیفه با امام باقر علیه السلام چنین می نویسد: «از این خبر، امامت امام باقر علیه السلام برای علما آشکار شد. آن‌ها نزد آن حضرت حاضر می شدند و آن حضرت نظرات و عقاید آنان را نقد می کرد و گویا آن حضرت رئیسی بود که به زیردستانش حکومت می کرد تا آنان را به شاهراه هدایت رهنمون شود و علمای آن عصر به ریاست او گردن نهاده و از او اطاعت می کردند»<sup>۱</sup>.

همچنین در دوران امامت امام صادق علیه السلام با به وجود آمدن آزادی نسبی و سقوط بنی امیه و سرکار آمدن بنی عباس، فقه و حدیث شیعه درخشش ویژه‌ای پیدا کرد و بسیاری از شخصیت‌های علمی شیعه و سنی، پای درس آن حضرت حاضر می شدند و از اقیانوس بی کران علوم و معارف آن حضرت بهره می بردند. جاحظ که از علمای مشهور قرن سوم هجری است، درباره امام صادق علیه السلام می گوید: «جعفر بن محمد علیه السلام کسی بود که علم و فقهش، عالم را فرا گرفته و گفته می شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان آن حضرت بودند و شاگردی آن دو فرد، گواه بر عظمت امام صادق علیه السلام است»<sup>۲</sup>.

ابوزهره درباره آن حضرت می نویسد: «علمای اسلام با تمام اختلاف نظرها و تعدد مشرب‌هایشان در فردی غیر از امام صادق علیه السلام و علم او اتفاق نظر

۱. الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۴.

۲. رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۲۸.

ندارند»<sup>۱</sup>.

ابوحنیفه درباره امام صادق علیه السلام گفته است: «علمای اسلام از احدی به اندازه امام صادق علیه السلام روایت نقل نکرده‌اند»<sup>۲</sup>.

در این دوره امام صادق علیه السلام توانست توجه شیعیان و مسلمانان را به احادیث جلب کند. طالبان علم از هرسو به سمت آن حضرت بار سفر بستند تا از محضر آن حضرت احکام دین و معارف اسلام را بیاموزند؛ لذا شیعه از امام صادق علیه السلام در هر علم و فنی روایت دارد، چنان‌که کتب حدیثی شیعه مؤید این حقیقت است. روایت از امام صادق علیه السلام منحصر به شیعه نیست، بلکه سایر فرقه‌ها نیز از آن حضرت روایت دارند و نوشته‌های فریقین در حدیث و رجال، گواه این مطلب است که اهل سنت نیز مانند شیعه از امام صادق علیه السلام روایات فراوانی در کتب خود آورده‌اند.<sup>۳</sup>

اشکال مهم کار اهل سنت این بود که بعد از دستور منع کتابت و بیان حدیث، به مقدار کافی منابع حدیثی در اختیار نداشتند و مقدار موجود هم علاوه بر آنکه در حافظه عده‌ای در شهرهای متعدد و دور دست پراکنده بود، از نظر محتوا نیز اختلاف زیادی میان آنها وجود داشت و همین روایات بود که مشکل کار را دو چندان کرده بود. درباره ضعف روایی غیر شیعه، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اینهایی که خود را از فقها و علمای اسلام می‌دانند و کلیه مسائل فقهی و دینی و هر آنچه را که مردم بدان محتاج‌اند

---

۱. الامام الصادق علیه السلام، ص ۶۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۳۰.

۲. جامع المسانید، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الامام الصادق علیه السلام، ص ۲۲۴؛ الامام ابوحنیفه، ص ۷۰.

۳. تاریخ شیعه، ص ۹۸.

استنباط کرده‌اند، چیزی از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانند و چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن‌ها نرسیده است؛ زیرا هنگامی که از احکام و حلال و حرام از آن‌ها سؤال می‌شود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اثری در آن مسئله نزد آنان وجود ندارد.<sup>۱</sup>

این ضعف روایی اهل سنت باعث ضعف فقهی آنان گردید؛ زیرا عمل به قیاس و رأی و اختلاف سلیقه‌ها بین صحابه و تابعان به قدری زیاد بود که جمع کردن آن‌ها بسیار دشوار بود. ابوزهره درباره آن زمان این‌گونه می‌نویسد: «در آن زمان روایاتی که حاوی فتاوی صحابه بود، به قدری زیاد یافت می‌شد که افکار فقها را به خود مشغول ساخته بود، به طوری که این روایات را چراغ راه خود در اجتهاد قرار دادند و به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند».<sup>۲</sup>

در حدیثی امام صادق علیه السلام در زمینه فقر روایی اهل سنت این‌گونه بیان می‌فرماید: «علمای اهل سنت شرمشان می‌آید که مردم به آن‌ها نسبت جهل و نادانی بدهند و دوست ندارند که به سؤالات جواب ندهند تا مردم از معدن آن (اهل بیت علیهم السلام) سؤال نکنند و برای همین رأی و قیاس را در دین خدا وارد کردند و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنار گذاشتند و به بدعت رو آوردند».<sup>۳</sup>

بدین سبب امام صادق علیه السلام عمده همّت خود را در زنده کردن احادیث صرف کرد و اهل سنت به سبب مشکلی که از حیث سند روایات داشتند، اعتماد بدان احادیث نمی‌توانستند بکنند و به همین سبب بود که ابوحنیفه نیز به

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۰.

۲. الامام ابوحنیفه، ص ۱۰۵؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۵۰.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۰.



آن احادیث اعتماد نمی‌کرد؛ زیرا بیشتر طرق حدیث آن‌ها مورد اطمینان نبود، ولی فقه شیعه چون متکی بر احادیث و عصمت ائمه اطهار و منبع پرفیض اهل بیت علیهم‌السلام بود، از این جهت مشکلی نداشت، حتی بسیاری از علمای اهل سنت نیز به احادیث شیعه مراجعه می‌کردند. ابوحنیفه بخش معتناهی از احادیثی را که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده پذیرفته است.<sup>۱</sup> روزی ابوحنیفه حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام شنید و از محضر آن حضرت خارج شد، از او پرسیدند: چرا از جعفر بن محمد علیه‌السلام در زمینه واسطه موجود میان او و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نپرسیدی؟ ابوحنیفه گفت: من حدیث را به همین شکل قبول دارم.<sup>۲</sup> همچنین زمانی که از احمد بن حنبل درباره این سند پرسیدند: «عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی بن علی بن حسین عن حسین بن علی بن علی بن ابی طالب عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» گفت: «این سندی است که اگر بر دیوانه خوانده شود عاقل می‌گردد».<sup>۳</sup>

به هر حال فقه و حدیث شیعه در دوران امام صادق علیه‌السلام به گونه‌ای گسترش یافت و پی‌ریزی شد که اساساً مذهب شیعه را با نام «شیعه جعفری» همراه ساخت و به آثار آن رنگ جاودانگی بخشید و این‌ها همه سبب شد تا فقه شیعه با اتکای به احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و استمرار سنت توسط ائمه اطهار علیهم‌السلام زودتر از اهل سنت به مرحله تدوین برسد تا جایی که مصطفی عبدالرزاق می‌نویسد: «پذیرفتن اینکه تدوین فقه شیعه زودتر از فرق دیگر اسلامی شروع شده، عاقلانه است؛ زیرا اعتقاد شیعیان به عصمت یا معانی شبیه عصمت در

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۵۴.

۲. امالی مفید، ص ۲۱.

۳. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۸؛ حیات فکری و سیاسی امام شیعه، ص ۳۵۴.



پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام □ ۱۹۷

مورد ائمه‌شان چنین اقتضا می‌کرد که قضاوت‌ها و فتواهای آن‌ها به وسیله پیروانشان تدوین گردد<sup>۱</sup>.

### مدرسه امام باقر و امام صادق علیهما السلام و کیفیت القای احکام

اشخاصی که از محضر این دو امام بزرگوار استفاده کردند و احکام دین را آموختند با ملاحظه تاریخ و کتب روایی از دو گونه مجلس یا موقعیت برای القای درس بهره می‌بردند:

#### الف) مجالس عمومی در تدریس فقه و حدیث

بر اساس پاره‌ای از شواهد، ملاقات‌های عمومی صادقین علیهم السلام با مردم و القای خطب، مواعظ و بیان احکام از سوی آنان غالباً در یکی از مراکز زیر بوده است:

#### ۱- حلقه درسی صادقین علیهم السلام در مسجد نبوی

سید محسن امین در *اعیان الشیعه* در بررسی زندگی امام باقر علیه السلام می‌نویسد: «مدرسه آن حضرت در منزلش دور مسجد تشکیل می‌گردید و فقهای حجاز و علمای آن سامان به دیدارش می‌شتافتند و علوم و احادیثی را که از او فرا گرفته بودند، تدوین می‌کردند»<sup>۲</sup>.

همچنین در سیره امام صادق علیه السلام می‌نویسد: «مدرسه آن حضرت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه و نیز در هر مکانی که آن حضرت به دست می‌آورد، برپا می‌گردید و هرکس در موسم حج از نقاط مختلف به مدینه می‌آمد و سؤالات خود را که از قبل مهیا کرده بود از آن بزرگوار می‌پرسید»<sup>۳</sup>.

۱. *التمهید لتاریخ الفقه الاسلامی*، مصطفی عبدالرزاق، ص ۲۰۳.

۲. *اعیان الشیعه*، ج ۱، ص ۹۹.

۳. همان‌جا.

مرحوم محمدجواد مغنیه در کتاب *الشیعة و التشیع* می‌نویسد: «امام باقر علیه السلام مؤسس مدرسهٔ فرزندش امام صادق علیه السلام است. او اصحاب و شاگردانی از بزرگان تابعان، فقها و محدثان نام‌آور داشت که همگی در مسجد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به دور او حلقه می‌زدند. اما قبل از آنکه این مدرسه به کمال خود منتهی شود، خداوند او را به سوی خود خواند و از این زمان امام صادق علیه السلام متولی ادارهٔ آن مدرسه گردید، به گونه‌ای که شاگردان آن نسبت به زمان پدرش بیشتر گردیدند و کسانی که بر آن حضرت وارد شدند و از نور هدایت مدرسهٔ آن حضرت بهره گرفتند بر هزاران نفر بالغ گردید».<sup>۱</sup>

روندلس از محققان غربی دربارهٔ امام صادق علیه السلام می‌نویسد: «از آنچه در مورد استقبال امام صادق علیه السلام از طبقات مختلف مردم، علی‌رغم اختلاف مذاهب، خوانده‌ایم بر ما معلوم می‌شود که دارای مدرسه‌ای به سبک مدرسه سقراط بوده است و در این مدرسه، او در آموزش و توسعه در علم فقه و کلام، بسیاری از شاگردانش را مساعدت و همراهی کرد و از شاگردان معروف او ابوحنیفه، مالک، واصل بن عطاء و جابر بن حیان بوده است».<sup>۲</sup>

اینک چند روایت را که نشست صادقین علیه السلام در مسجد نبوی را تأیید می‌کند، ذکر می‌کنیم:

الف) محمد بن فضیل به نقل از ابوحمزة ثمالی نقل کرده که گفته است: «در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی بر من سلام کرد و پرسید: ای بنده خدا! تو کیستی؟ گفتم: مردی از اهل کوفه، اما حاجت تو چیست؟ گفت: آیا

۱. *الشیعة و التشیع*، ص ۱۱۸.

۲. *عقیده الشیعة*، ص ۱۴۲.

ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام را می‌شناسی؟ گفتیم: آری، اما نیاز تو به او چیست که ظاهراً حق را از باطل می‌شناسی؟ گفت: شما اهل کوفه طاقت و تحمل ندارید، وقتی ابوجعفر را دیدی، مرا باخبر ساز. هنوز کلام او تمام نشده بود که ابوجعفر علیه السلام - در حالی که جماعتی از اهل خراسان به دور او حلقه زده بودند و از مناسک حج از او پرسش می‌کردند - ظاهر گردید. امام سپس از آن محل دور شد تا به مکان جلوس خود رسید. آن شخص نیز نزدیک امام علیه السلام نشست...»<sup>۱</sup>

(ب) مرحوم کلینی سند خود را از سعید بن ابی خضیب بجلی آورده است: «من با ابن ابی لیلی به مذاکره و صحبت مشغول بودیم تا اینکه به اتفاق یکدیگر به مدینه رسیدیم، سپس در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که جعفر بن محمد علیه السلام وارد شد. من به ابن ابی لیلی گفتم: مرا به نزد آن حضرت ببر تا با او سخن بگویم و از مسائل خود پرسش نمایم. او گفت: برخیز پس به جانب امام علیه السلام رفتیم. امام از من و خانواده‌ام پرسید و سپس گفت...»<sup>۲</sup>

(ج) عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: «ابوعبدالله علیه السلام در حلقه ربیعه الرأی نشسته بود. بادیه نشینی آمد و از او مسئله‌ای پرسید، ربیعه پاسخ وی را داد. آن شخص گفت: مسئولیت آن را به گردن می‌گیری؟ ربیعه سکوت کرد و پاسخ نداد. آن عرب دوباره گفت: آیا مسئولیت پاسخ را می‌پذیری؟ ربیعه باز سکوت اختیار نمود. در اینجا امام صادق علیه السلام گفت: آری مسئولیت به عهده اوست، آیا نگفته‌اند که هر مفتی، ضامن خواهد بود.»<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۳.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۸؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۳.

۳. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۹؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۳.

## ۲- حلقهٔ درسی صادقین علیهم‌السلام در منزل شخصی

شواهد و قرائنی در روایات و تاریخ موجود است که حکایت از آموزش برخی احکام از سوی امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام برای جمعی یا فردی خاص در خانه می‌کند که مراجعه‌کنندگان ضمن دیدار از آن بزرگواران سؤالات و اشکالات خود را مطرح می‌کردند و پاسخ می‌شنیدند.

اصولاً روایاتی که این‌گونه آغاز می‌شود: «دخلت علی ابی جعفر علیه‌السلام» یا «دخلت علی ابی عبدالله علیه‌السلام» همگی مبین ورود راوی در خانه یا سرای این دو امام بزرگوار علیهم‌السلام می‌باشد و تعدادی از این نوع روایت‌ها در *بحارالانوار* موجود است.<sup>۱</sup>

دوستان و شیعیان امام صادق علیه‌السلام در ورود به خانه مولای خود محدودیتی نداشتند. در روایتی حمران بن اعین و حسن زیاد آورده‌اند، که بر ابو عبدالله علیه‌السلام وارد شدیم و جماعتی نیز در حضور او بودند، حضرت نماز عصر را با آنان به جماعت برگزار کرد، ما نیز در نماز به آن سرور اقتدا کردیم، حضرت امام صادق علیه‌السلام بنا به شمارش ما ۳۳ یا ۳۴ مرتبه ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» را در رکوع ادا فرمود.<sup>۲</sup> با مراجعه به برخی از روایات این‌گونه استفاده می‌شود که ورود به منزل امامان تنها مخصوص شیعیان نبوده، بلکه بزرگان عامه و مردم عادی نیز در آن مکان بر این دو امام بزرگوار وارد می‌شدند.

مرحوم کلینی در *فروع کافی* از قول حکم بن عتیبه روایتی را آورده که گفته است: «روزی بر ابو جعفر محمد باقر علیه‌السلام وارد شدم و او را در خانه‌ای آراسته و

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۶۶-۷۲؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۴.

۲. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۵۰؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۵.

تزیین شده دیدم، در حالی که آن حضرت پیراهن مرطوبی بر تن داشت و روی آن ملافه رنگارنگی بر دوش انداخته بود. امام برای رفع شبهه فرمود: این اتاق که می بینی سرای همسر جدیدم است که به تازگی اختیار کرده‌ام. اتاق من همان است که می شناسی».<sup>۱</sup>

بنابر روایت دیگری، همین شخص در نوبتی همراه با محمد بن عذافر بن عیسی بر امام باقر علیه السلام وارد شدند و طی گفتگو و ماجرای موفق به رؤیت کتاب جامعه گردید.<sup>۲</sup> طبق شواهد دیگر مالک بن انس و ابوحنیفه نیز بیشتر در منزل امام صادق علیه السلام بر آن حضرت وارد می شدند.<sup>۳</sup>

### ۳- دیدارها و مناظرات در حج

با مطالعه تاریخ و سیره صادقین علیهم السلام معلوم می شود که این دو امام بزرگوار، از حج و مواقف آن برای تماس با شیعیان و حتی دیدار با مخالفان استفاده های زیادی می کردند، به طوری که امامان شیعه در ایام حج و مواقف آن، هم با خواص شیعیان خود ارتباط برقرار می نمودند و هم در جمع های علنی، حقیقت امامت و مذهب تشیع را برای مخالفان روشن می کردند؛ برای نمونه به موارد زیر اشاره می کنیم:

زراره از عبدالکریم بن عتبة هاشمی روایت می کند که گفت: «من در مکه حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودم که جماعتی از فرقه معتزله وارد شدند، پیشاپیش آنان عمرو بن عبید، واصل بن عطاء، حفص بن سالم و چند تن دیگر

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۶، حدیث ۱ و ۱۳.

۲. رجال نجاشی، شماره ۹۶۶؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۴.

۳. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶-۲۲۳؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۴.

از رؤسای معتزله جلب توجه می‌کردند. این جلسه در حدود سال ۱۲۶ ه.ق. بود که یزید بن عبدالملک که مذهب معتزلی داشت، ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان (خلیفه اموی) را کشت و نزاع آنان بر سر خلافت بالا گرفته بود، هر چند ماه، یک نفر به خلافت می‌رسید - بزرگان معتزله در حضور امام صادق علیه السلام زیاده از حد سخن راندند و خطبه‌های طولانی ادا کردند تا آنکه امام صادق علیه السلام به آنان فرمود: شما زیاد صحبت کردید و خیلی طولانی کردید. یکی به نمایندگی از طرف شما سخن بگوید و دلیل‌های خود را بیان کنید. آنان عمرو بن عبید را انتخاب کردند و او نیز بسیار سخن گفت...<sup>۱</sup> البته این مناظره بسیار طولانی است که در پایان آن، امام صادق علیه السلام همه افراد فوق را محکوم کردند.

عادل ادیب در کتاب *زندگی تحلیلی پیشوایان ما*، ابتدا برخورد هشام (خلیفه اموی) با امام باقر و امام صادق علیه السلام در مکه را نقل می‌کند که مختصر آن این است: در سالی هشام بن عبدالملک برای انجام مناسک حج به مکه آمده بود و امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز در مکه حضور داشتند. امام صادق علیه السلام در یک سخنرانی ضمن بیان فضیلت اهل بیت علیهم السلام فرمود: «سعادت‌مند کسی است که از ما پیروی کند و بدبخت کسی است که با ما دشمنی ورزد». این خبر به گوش هشام رسید و پس از اتمام مراسم حج، پیکی نزد حاکم مدینه فرستاد و از او خواست تا امام باقر و امام صادق علیه السلام را به شام بفرستد. این دو امام وارد شام شدند، هشام به منظور تحقیر این دو امام همام، سه روز آن‌ها را معطل کرد و روز چهارم آنان را پذیرفت و در این مجلس مسائلی رد و بدل شد که شرح آن

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳؛ احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۶۲.

در کتاب‌های مفصله ذکر شده است و سرانجام هشام از ترس اینکه مبادا حاضران در مجلس و اهالی شام تحت تأثیر این دو امام بزرگوار قرار گیرند، دوباره آنان را به مدینه برگرداند.<sup>۱</sup>

عادل ادیب پس از نقل برخورد هشام با امام باقر علیه السلام در مکه، از قول راوی می‌نویسد: «در مکه مردی را دیدم که بین باب و حجر بر بلندی ایستاده بود. مردم پیرامون وی انبوه شدند و در مشکلات خود از او نظر می‌خواستند و باب پرسش‌های دشوار را بر او می‌گشودند و او را رها نکردند تا در هزار مسئله به آنان فتوا داد. آنگاه برخاست و می‌خواست رهسپار شود. جمعی می‌گفتند: این کیست تا اینکه جواب شنیدند او محمد بن علی باقر یا امام محمد بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب است».<sup>۲</sup>

شیخ مفید در کتاب *ارشاد آورده است*: «سالی ابن ابی‌العوجاء، ابن طالوت، ابن مقفع و تنی چند از زنادقه در موسم حج در مسجد الحرام تشکیل اجتماع دادند. در آن هنگام مردم گرداگرد، امام صادق علیه السلام را گرفته بودند. حضرت مشغول پاسخ دادن به سؤالات آنان بود و بعضی از آیات را تفسیر می‌کرد و...».<sup>۳</sup>

مرحوم طبرسی در *احتجاج* روایتی را از قول هشام بن حکم آورده است که در مسجد الحرام، چهار تن از زنادقه معروف تصمیم به معارضه با قرآن گرفتند و با

۱. *الارشاد*، شیخ مفید، ص ۲۹۴.

۲. *زندگی تحلیلی پیشوایان ما*، عادل ادیب، ص ۱۷۱.

۳. *الارشاد*، شیخ مفید، ص ۲۸۰؛ *بحار الانوار*، ج ۱۰، ص ۲۰۹.



یکدیگر قرار گذاشتند تا سال بعد هر کدام به مقدار  $\frac{1}{4}$  قرآن را اقتباس کرده و بیاورد. اما چون در سال بعد به دور هم جمع شدند و گزارش ناکامی خود را به یکدیگر دادند. امام صادق علیه السلام با عبور از کنار آنان این آیه را تلاوت کرد: ﴿قُلْ لَنْ اجتمعنَّ الإنسَ والجنَّ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً﴾.<sup>۱</sup> «بگو اگر انس و جن گرد هم آیند تا همانند قرآن بیاورند نخواهند توانست هر چند بعضی، برخی دیگر را یاری کنند».

مرحوم کلینی روایت دیگری را نقل می‌کند که سالی در زمان خلافت منصور مشکلی به وقوع پیوست که ابن بشرمه با ابن ابی لیلی و تمام فقها و قضاتی که در رکاب منصور به حج آمده بودند در حل آن فرو ماندند و به ناچار کسی را به خدمت امام صادق علیه السلام که مشغول انجام سعی بود، فرستادند. حضرت پس از فراغت از سعی صفا و مروه، حکم آن مشکل را بیان فرمود.<sup>۲</sup>

#### ب) مجالس خصوصی در تدریس فقه و حدیث

با بررسی زندگی امام باقر و امام صادق علیهما السلام معلوم می‌شود که آن دو بزرگوار در نشست و ملاقات‌های عمومی از آن جهت که همه گونه طبقات به خدمتشان می‌رسیدند، به ناچار ملاحظه مبانی فکری عامه را می‌کردند، ولی در جلسات خصوصی که فردی یا جمعی از شیعیان و خواص به خدمت صادقین علیهما السلام می‌رسیدند، ملاحظه تقیه و مبانی فکری اهل سنت ضرورتی نداشت، بدین سبب می‌توان گفت، مکتب تربیتی صادقین علیهما السلام مکتبی سیار بود

۱. سیره الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف حسنی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۳۴۷.

پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام □ ۲۰۵

که به اقتضای شرایط در نقاط مختلف برپا بود و بیشتر ملاقات‌های اصحاب این دو امام بزرگوار در ایام حج به وقوع می‌پیوست. اعم از اینکه آنان در مواقع حج با آن دو بزرگوار دیدار کنند یا پس از اتمام اعمال حج عازم مدینه گردند. امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید: در حج منافی چون تفقه در دین و نقل اخبار امامان وجود دارد.<sup>۱</sup>

به ویژه اینکه صادقین علیهم السلام شیعیان خود را موظف کرده بودند تا پس از پایان مراسم حج به خدمت آنان بروند و مراتب وابستگی و مودت خود را اعلام کنند.<sup>۲</sup> در ایام حج به دلیل کم شدن کنترل‌های حکومتی یاران ائمه می‌توانستند به حضور آن بزرگواران برسند و ضمن دادن گزارش از مناطق خود، سؤالات شرعی و دینی خود را مطرح می‌کنند، چنان‌که هشام بن حکم در روایتی می‌گوید:

«من در منی پانصد مسئله از امام صادق علیه السلام سؤال کردم و در مورد هر یک می‌گفتم که در این باره چنین و چنان می‌گویند و امام می‌فرمود: تو هم چنین و چنان بگو».<sup>۳</sup>

بنابر شواهدی دیگر برادران اعین، به ویژه زراره و حمران در ایام حج به خدمت امام باقر و امام صادق علیهم السلام می‌رسیده‌اند و زراره در روایتی که مرحوم کلینی نقل می‌کند، از بیتوته خود با امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام خبر داده است.<sup>۴</sup>

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۸.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۹۱؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۰۷.

۳. رجال کشی، شماره ۴۹۱؛ کافی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۴. کافی، ج ۳، ص ۳۷۰، حدیث ۱۱.

گاه در بین راه‌ها یا در طول سفر شیعیان، وجود امامان را مغتنم می‌شمردند و از مصاحبت و همراهی آنان بهره‌مند می‌شدند، چنان‌که زراره در مراسم تشییع جنازه یکی از افراد قریش با امام باقر علیه السلام همراه گشت.<sup>۱</sup> بشیر نبال نیز امام صادق علیه السلام را در طول سفر از مکه به مدینه همراهی کرد.<sup>۲</sup> گاه در خانه صادقین علیهم السلام یا منزل دوستان و موالیان آن دو سرور، جلساتی برگزار می‌شد که شاگردان و اصحاب آن حضرت موفق می‌شدند، خدمت آن دو بزرگوار شرفیاب شوند. جزئیات پاره‌ای از این ملاقات‌ها هنوز در صدر سند برخی روایت‌ها جلب نظر می‌کند. در روایتی محمد بن مسلم می‌گوید: «جانب چپ امام صادق علیه السلام نشسته بودم و زراره سمت راست آن حضرت بود. در این هنگام ابوبصیر وارد شد و سؤال کرد: ای اباعبدالله! حکم کسی که در مورد خدا به تردید افتد چیست؟ حضرت فرمود: ای ابامحمد! (کنیه ابوبصیر بود) او کافر است...»<sup>۳</sup> و در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام با عده‌ای از اصحاب خود در منزل غلامش به نام طاهر، وعده ملاقات گذاشت و در آنجا به ارشاد آنان پرداخت.<sup>۴</sup>

گاه با استفاده از لحظه‌های خلوت شب یا ساعات اولیه پس از ظهر که رفت و آمد کمتر بود، این دو امام بزرگوار شاگردان خود را به حضور پذیرفته و مطالبی را با آنان در میان می‌گذاشتند، چنان‌که زراره متذکر می‌شود او معمولاً

۱. همان، ص ۱۷۱، حدیث ۳.

۲. همان، ص ۴۳۴، حدیث ۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۹۹.

۴. همان، ج ۸، حدیث ۵۲۰.

در فاصله ظهر و عصر و به طور خصوصی با امام باقر علیه السلام دیدار می کرد تا امام به دور از تقیه به بیان فتوای حقیقی خود بپردازد.<sup>۱</sup>

کشی نیز در رجال خود با ارقام ۱۰۹۹، ۱۱۰۰ و ۱۱۵۰ نظیر این گونه ملاقات های خصوصی را در مورد احمد بن محمد بن ابی نصر و زکریا بن آدم نقل می کند. این دو نفر در سایه التفات امام کاظم و امام رضا علیهم السلام توانستند از سر شب تا سحرگاه در محضر آن دو بزرگوار باشند و به اخذ حدیث بپردازند. شیخ طوسی در کتاب رجال خود، تعداد ۴۶۸ نفر از اصحاب و روات امام باقر علیه السلام را ذکر کرده است.<sup>۲</sup> البته این مقدار به معنای تعداد واقعی اصحاب امام باقر علیه السلام نیست؛ زیرا چنان که خود شیخ متذکر می شود، به دلیل پراکندگی شیعیان و روات در نقاط مختلف، او قادر به استقصای کامل آنان نبوده است. و قبل از مرحوم شیخ نیز کار جامعی از سوی دانشمندان شیعه در این زمینه صورت نگرفته بود.<sup>۳</sup>

اما به اجمال مشخص است که هر جا امام باقر علیه السلام قدم می گذاشت، اشخاص زیادی از بزرگان تابعان و فقهای مسلمانان به حضور آن حضرت می رسیدند و از محضرش استفاده می بردند، چنان که شیخ مفید در ارشاد خود، می نویسد: «بقایای صحابه و بزرگان تابعان و فقهای مسلمانان، حقایق اصیل دین را از او روایت می کردند. حضرت چهره مشخصی در فضل و کمال بود و برای دانشمندان، مثل و نمونه به شمار می رفت، به طوری که در وصف آن حضرت

۱. همان، ج ۷، ص ۹۴.

۲. رجال شیخ طوسی، ص ۱۴۲-۱۰۲.

۳. همان، ص ۲.

آثار و اشعاری پدید آمد.<sup>۱</sup>

به همین سبب ابوزهره، یکی از علمای اهل سنت، درباره آن حضرت می‌نویسد: «امام باقر علیه السلام وارث امام سجاد علیه السلام در امامت و هدایت مردم بود؛ از این رو، علمای تمام بلاد از هرسو به محضر آن حضرت می‌شتافتند و به کسب علم و دانش می‌پرداختند و کسی از مدینه دیدن نمی‌کرد جز آنکه به محضر آن حضرت شرفیاب می‌شد و از علوم بی‌پایانش بهره‌ها می‌گرفت».<sup>۲</sup>

در جای دیگر می‌نویسد: «از بزرگان فقه و حدیث افراد زیادی، به قصد بهره‌برداری، نزد حضرتش می‌شتافتند».<sup>۳</sup>

برای نمونه شیخ مفید در *ارشاد خود*، نقل می‌کند: «در یکی از اجتماعات مکه گروه بسیاری از مردم، امام باقر علیه السلام را دربرگرفته و از مسائل خود پرسش می‌کردند. نافع غلام عمر که در معیت هشام بن عبدالملک بود از هشام پرسید: این کیست که مردم عراق او را در بر گرفته‌اند؟ هشام در تخریب شخصیت امام علیه السلام گفت: این پیامبر کوفه محمد بن علی علیه السلام است».<sup>۴</sup> بنابر روایت دیگری خلیفه اموی درباره آن حضرت گفت:

«او کسی است که اهل عراق یکپارچه شیفته اویند».<sup>۵</sup>

امام صادق علیه السلام نیز شاگردان بسیاری را تربیت کرد. شیخ مفید در *ارشاد*

۱. *الارشاد*، شیخ مفید، ص ۲۶۲.

۲. *الامام الصادق و حیات و عصره و آرائه و فقهه*، ابوزهره، ص ۲۲.

۳. همان‌جا.

۴. *الکافی*، ج ۸، ص ۱۲۰.

۵. *الارشاد*، شیخ مفید، ص ۲۶۴.

می‌نویسد:

اصحاب حدیث، نام راویان موثق از امام صادق علیه السلام را، علی‌رغم اختلافات آرا و مشارب فکری، بالغ بر چهار هزار نفر برشمرده‌اند.<sup>۱</sup>

به تبعیت از شیخ مفید، ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب *مناقب و طبری* در *اعلام الوری* و عده‌ای از متأخران، این مطلب را در کتاب‌های خود تأیید کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نجاشی در ترجمه حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰) می‌نویسد: «او دارای کتابی در زمینه راویان امام صادق علیه السلام بود».<sup>۳</sup> اما اطلاعاتی در این باره نداده است.

شیخ طوسی در مقدمه کتاب *رجال* خود متذکر می‌شود: «نخستین کسی که به صورت جامع به احصای نام راویان امام صادق علیه السلام پرداخت، ابن عقده حافظ بود... من در کتاب خود همه کسانی را که ابن عقده به‌عنوان اصحاب امام صادق علیه السلام آن‌ها را آورده است، ذکر کرده و علاوه بر آن به درج اسامی عده‌ای اقدام کرده‌ام که ابن عقده آن‌ها را در کتاب خود ذکر نکرده است».<sup>۴</sup>

با توجه به اینکه در *رجال* شیخ جمعاً ۳۲۲۳ نفر به‌عنوان اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر شده، می‌توان به‌طور تقریبی گفت که کتاب ابن عقده دربرگیرنده سه هزار نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است و تاکنون اثری از این کتاب به‌دست نیامده است. البته برخی از معاصران رقم اصحاب امام

۱. همان، ص ۲۷۱؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعیه، ص ۱۱۸.

۲. *مناقب*، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۷۴؛ *اعلام الوری*، ص ۲۷۷؛ *الذریعة*، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. *رجال نجاشی*، شماره ۳۳۹.

۴. *رجال شیخ طوسی*، ص ۲.

صادق علیه السلام را به حدود پنج هزار نفر رسانده‌اند<sup>۱</sup> و برخی رقم چهار هزار نفر را مربوط به موثقان از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده‌اند و گفته‌اند که مجموع اصحاب امام صادق علیه السلام بیش از چهار هزار نفر است.<sup>۲</sup>

حسن بن علی و شاء که از اصحاب امام هشتم علیه السلام است می‌گوید: «در مسجد کوفه نه صد نفر را ملاقات کردم که می‌گفتند: «حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ».<sup>۳</sup>

سخن ابن و شاء متعلق به بیست سال پس از شهادت امام صادق علیه السلام است و به گفته هاشم معروف: «اگر صحیح باشد که حسن بن و شاء بعد از گذشت بیست سال یا کمی بیشتر نه صد نفر از راویان حضرت صادق علیه السلام را درک کرده باشد، این مطلب که از بلاد مختلف اسلامی، چهار هزار نفر یا بیشتر خدمت آن حضرت رسیده و اخذ حدیث کرده‌اند، تعجیبی ندارد».<sup>۴</sup>

با توجه به اینکه اشخاصی برای تحصیل علم، خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسیدند که از شهرهای مختلفی چون کوفه و بصره، بغداد، حیره، مدینه، مکه، دمشق، بلخ، حمص، مصر، خراسان، حضرموت، اصفهان و... بودند و از قبایل گوناگون، مانند بنی‌اسد، مخارق، طی، سلیم، عطفان، غفار، هذیل، تمیم، ازد، خزاعه، شیبیان، خثعم، بنی‌ظبه، مخزوم، بنی‌حارث بن عبدالمطلب، بنی‌الحسن و غیره بودند. همچنین از مذاهب مختلف که عده‌ای از آن‌ها کاملاً از مسیر مذهب اهل بیت علیهم السلام دور بودند، گاهی خود رئیس مذهبی بودند؛

۱. صاحب کتاب تهذیب المقال؛ آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۶۸.

۲. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۷-۶۹؛ آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۶۸.

۳. رجال نجاشی، شماره ۸۰؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۱۹.

۴. سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۲۴۶.



همانند: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریر، ثوری، ابن عیینه، شعبه، ایوب سجستانی و... همه این‌ها نشان‌دهنده گسترده‌گی حوزه علمی امام صادق علیه السلام است که برای بهره‌وری از این حوزه که نه مرز جغرافیایی وجود داشته است و نه محدوده قبایلی و نه مرزبندی‌های سیاسی، حتی اشخاصی چون ابوحنیفه افتخار می‌کرد که در محضر درس امام صادق علیه السلام حاضر شده است، همو می‌گفت: «اگر نبود آن دو سالی که از محضر درس امام صادق علیه السلام استفاده کردم، همانا نعمان (ابوحنیفه) هلاک شده بود».<sup>۱</sup>

با توجه به اینکه در آن زمان وسایل ارتباط جمعی، بسیار محدود بود و جمع شدن انسان‌های مختلف از راه‌های دور، آن‌هم با عقاید و اندیشه‌های گوناگون، کار بسیار دشوار و سنگینی بود، ولی با این‌حال در مورد حوزه علمی امام صادق علیه السلام با چنین رقم‌های بزرگی برخورد می‌کنیم که انسان را شگفت‌زده می‌کند. این رقم‌ها در زمینه تعداد راویان و شاگردان آن حوزه و کتاب‌های فراوان تألیف شده و مؤلفان، نویسندگان، کتب و اصول مورد اعتماد و تعداد شهرهایی که داوطلبان علم از آنجا به سوی امام روان شده و شماره قبایلی که افرادی از آن‌ها شاگرد امام علیه السلام بوده و تعداد فرقه‌ها و گروه‌های فکری که از محضر آن حضرت کسب فیض می‌کردند بود<sup>۲</sup> که همه حکایت از عظمت شخصیت الهی امام صادق علیه السلام و علم لدنی آن حضرت می‌کند.

این‌ها همه نمونه‌ای از حوزه وسیع تربیتی امام صادق علیه السلام است، اما در عین حال شواهد و قراینی وجود دارد که نشان می‌دهد شاگردان مخصوص صادقین علیهم السلام که حامل فقه خالص جعفری بوده‌اند، اشخاص محدودی بوده‌اند

۱. تحفه آلوسی، ص ۸؛ ادوار اجتهاد، ص ۱۴۶.

۲. آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۶۷.

و بعضاً در شرایط سختی خدمت آن دو بزرگوار می‌رسیدند و اخذ حدیث می‌کردند و این قراین عمدتاً در *رجال کشی* و *کافی* مرحوم کلینی موجود است. *رجال کشی* در روایتی به نقل از حمران بن اعین آورده است که او گفت: «در محضر امام باقر علیه السلام بودم و به آن حضرت گفتم: تعداد ما چقدر اندک است، اگر بر سر گوسفندی جمع شویم آن را تمام نمی‌کنیم. امام باقر علیه السلام فرمود: می‌خواهی تو را به مطلبی عجیب‌تر از این آگاه کنم. گفتم: آری. فرمود: مهاجران و انصار همه از دوستی علی علیه السلام روی برتافتند جز سه نفر از آنان».<sup>۱</sup>

همچنین نجاشی در کتاب خود در ترجمه چهار تن از یاران امام باقر و امام صادق علیه السلام به نام‌های زرارة بن اعین، برید بن معاویة عجلی، ابوبصیر لیث بن بختری و محمد بن مسلم ثقفی در حدود پانزده روایت آورده که از زبان امام صادق علیه السلام نقل شده است و بیانگر مقامات عالی و فداکاری‌های افراد فوق‌الذکر در حفظ مکتب و موارث آن می‌باشد، قدر مشترک این روایات به‌طور خلاصه چنین است: احدی از شیعیان موفق به زنده نگهداشتن یاد ما و حفظ آثار پدرم امام باقر علیه السلام نشد مگر زراره، ابوبصیر لیث مرادی، محمد بن مسلم و برید بن معاویة عجلی. آنان زنده باشند یا مرده، محبوب‌ترین خلائق نزد من هستند. اگر این عده نبودند، احدی قدرت بر استنباط و شناخت دین پیدا نمی‌کرد، اینان حافظان دین و افراد مورد اعتماد پدرم در کلیه شئون حلال و حرام بودند. آنان در زمره کسانی هستند که خداوند درباره‌شان فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.<sup>۲</sup> در دنیا از دیگران به‌سوی ما پیش

۱. اختیار *معرفة الرجال*، کشی، شماره ۱۵.

۲. واقعه (۵۶): ۱۰-۱۱: «جلوداران و پیشی‌گیرندگان همان نزدیکانند».

گرفتند و در آخرت نیز از جمله پیشتازان به سوی ما خواهند بود. خداوند زراره و امثال او را رحمت کند، اگر زراره نبود قطعاً آثار نبوت، و احادیث پدرم از بین رفته بود. این عده ارکان زمین و چهره‌های مشخص دین خدایند. اگر خداوند اراده داشته باشد که اهل زمین را عذاب کند، به سبب وجود اینان عذاب خود را رفع می‌کند.<sup>۱</sup> البته غیر از این چهار نفر که امام صادق علیه السلام بعنوان ارکان از آنان یاد کرده است، اشخاص دیگری نیز وجود دارند که مورد توصیف و تمجید امام صادق علیه السلام واقع شده‌اند؛ همانند: ابو جعفر احول (مؤمن طاق)، کمیت بن زید اسدی، فضیل بن یسار، حمران بن اعین، عبدالله بن ابی یعفور، عمار بن موسی ساباطی و...

به هر حال درست است که شاگردان زیادی از محضر صادقین علیهم السلام بهره می‌بردند، ولی شیعه یا صحابی امام علیه السلام به معنایی که صادقین علیهم السلام در نظر داشتند، در این دوران رقم چندانی نبودند. از این رو، صادقین علیهم السلام با توجه به فرصت‌های به دست آمده، همت خود را در تربیت عده محدودی از اصحاب مصروف داشتند و هرگز کثرت مراجعان و طالبان علم و حدیث، امری را بر آنان مشتبّه نساخت، بلکه این دو امام بزرگوار تلاش کردند تا در بین شاگردان خود، عده‌ای فقیه مبرز و کارشناس امور مکتب تشیع تربیت نمایند که این مطلب تأثیر بسزایی در صیانت حدیث و کیان شیعه گذاشت.

لازم به ذکر است که بسیاری از افراد بودند که حافظ و محدث بودند و

---

۱. رجال کشی، شماره‌های: ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۳۲.

۴۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۰؛ اختصاص، ص ۶۶؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص

لکن فقیه و حدیث‌شناس نبودند؛ چنان‌که معروف است، طبری فقیه و مورخ بزرگ اهل سنت، کتابی در اختلاف فقها تألیف کرد، اما از احمد بن حنبل در آن ذکری به میان نیاورد و چون در این موضوع بر وی خرده گرفتند او پاسخ داد، احمد بن حنبل محدث بود نه فقیه و ظاهراً همین سخن هم موجب گردید طبری، علی‌رغم موفقیت علمی بزرگ خود، از نظر اهل عامه بغداد منفور شود.<sup>۱</sup> رسول خدا ﷺ نیز در خطبه معروفی که شیعه و سنی روایت کرده‌اند، فرمود: «خداوند خرم گرداند کسی را که چون کلام مرا شنید آن را به‌خاطر سپرده و به دیگران ابلاغ کند؛ زیرا چه بسا کسانی که حامل فقه‌اند، اما فقیه نیستند و چه بسا فقهایی که مطلب را به فقیه‌تر از خود منتقل می‌سازند».<sup>۲</sup>

ابوعمر کشی در کتاب *معرفة الرجال* خود، سه باب با عنوان *تسمية الفقهاء* بیان کرده است و از قول گروهی از مشایخ، سه گروه از اصحاب امامان را که از قدر و منزلت و جلالت بیشتری برخوردار بودند، به‌عنوان فقهای مبرز شیعه یا اصحاب اجماع، به شرح زیر یاد کرده است:

دسته اول: شش نفر از یاران امام باقر و امام صادق علیهما السلام هستند که کشی در مورد آن‌ها می‌نویسد:

«گروهی از بزرگان طایفه شیعه بر تصدیق راویان اولیّه از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام به‌عنوان فقیه در برابر آن‌ها تسلیم‌اند و گفته‌اند: فقیه‌ترین

۱. *علم الحديث*، مدیر شانه‌چی، ص ۴۴؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۲۳.

۲. این سخن را رسول خدا ﷺ در سال دهم هجرت در مسجد خیف بیان فرمودند: *الكافي*، ج ۱، ص ۴۰۳؛ *سنن ابن ماجه*، ج ۱، ص ۸۴؛ *سنن ترمذی*، ج ۵، ص ۳۴؛ *مسند احمد بن حنبل*، ج ۳، ص ۲۲۵؛ ج ۴، ص ۸۰؛ *سنن دارمی*، ج ۱، ص ۷۴؛ *قواعد الحديث*، ص ۴۸.

آن‌ها شش نفرند که عبارت‌اند از زراره، معروف بن خربوذ، برید، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم و همچنین گفته‌اند: فقیه‌ترین این شش نفر، زراره است و بعضی به‌جای ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی را نام برده‌اند.

**دسته دوم:** شش نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام هستند که کشی درباره آن‌ها می‌نویسد: «اصحاب ما بر تصحیح آنچه که از این عده رسیده و تصدیق گفته‌هایشان و اقرار به فقاہت آنان، اتفاق کرده‌اند. این عده، غیر از شش نفری هستند که برشمردیم. این عده نیز شش نفر بوده که عبارت‌اند از: جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان، ابان بن عثمان گفته‌اند که ابواسحاق فقیه، گمان کرده است که فقیه‌ترین این گروه جمیل بن دراج است و اینان اصحاب جوان امام صادق علیه السلام می‌باشند»<sup>۱</sup>.

**دسته سوم:** نیز شش نفر از اصحاب امام هفتم و امام هشتم علیهم السلام می‌باشند که کشی درباره آنان می‌نویسد: «اصحاب ما بر تصحیح آنچه که از این عده رسیده و تصدیق آنان و اقرار به فقاہت و علم آنان، اتفاق دارند. این عده نیز شش نفرند البته غیر از شش نفری که از اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کردیم. این عده عبارت‌اند از: یونس بن عبدالرحمان، صفوان بن یحیی سابری، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر و بعضی به‌جای حسن بن محبوب، حسن بن علی بن فضال یا فضالة بن ایوب نام برده‌اند و بعضی به‌جای ابن فضال، عثمان بن عیسی را ذکر کرده‌اند و

۱. رجال کشی، شماره ۷۰۵؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۳۶.

فقیه‌ترین این عده یونس بن عبدالرحمان و صفوان بن یحیی می‌باشد.<sup>۱</sup> با بررسی این سه عبارت کشی معلوم می‌گردد که اصحاب امامیه در وثاقت شانزده نفر از یاران امام باقر علیه السلام تا زمان امام رضا علیه السلام اتفاق نظر داشته‌اند و در مورد ابوبصیر اسدی یا ابوبصیر مرادی و همچنین حسن بن محبوب، حسن بن علی بن فضال، فضالة بن ایوب و عثمان بن عیسی، اختلاف نظر وجود دارد که دو نفرشان موقعیتی مشابه به شانزده نفر دیگر دارند. ضمناً علامه بحرالعلوم در قطعه شعر خود، پیرامون اصحاب اجماع، هیجده نفر را اختیار کرده و او از شش تن اشخاص اختلافی، ابوبصیر لیث بن بختری و حسن بن محبوب را برگزیده است.

آن شعر این است:

قَدْ أَجْمَعَ الْكُلُّ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصِحُّ عَنْ جَمَاعَةٍ فَلْيَعْلَمَا  
وَهُمْ أَوْلُو نَجَابَةٍ وَرَفْعَةٍ أَرْبَعَةٌ وَخَمْسَةٌ وَتِسْعَةٌ  
فَالسِّتَةُ الْأُولَى مِنَ الْأَمْجَادِ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ مِنَ الْأَوْتَادِ  
زُرَّارَةٌ كَذَا بُرَيْدٌ قَدْ أَتَى ثُمَّ مُحَمَّدٌ وَكَيْثٌ يَافَتَى  
كَذَا الْفُضَيْلُ بَعْدَهُ مَعْرُوفٌ وَهُوَ الَّذِي مَا بَيْنَنَا مَعْرُوفٌ  
وَالسِّتَةُ الْوَسْطَى أَوْلُو الْفُضَايِلِ رُتِبَتْهُمْ أَدْنَى مِنَ الْأَوَائِلِ  
جَمِيلٌ الْجَمِيلُ مَعَ أَبَانَ الْعَبْدُ لِأَنَّ ثَمَّ حَمَادَانَ  
وَالسِّتَةُ الْآخِرَى هُمْ صَفْوَانٌ وَيُونُسٌ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ  
ثُمَّ ابْنُ مَحْبُوبٍ كَذَا مُحَمَّدٌ كَذَا عَبْدُ اللَّهِ ثُمَّ أَحْمَدُ

۱. رجال کشی، شماره، ۱۰۵۰، همچنین مراجعه شود به رجال حسن بن داود حلی، ص ۱۳۲؛

قواعد الحدیث یحیی الدین موسوی فریفی، ص ۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۵۷؛

معجم الرجال آیه الله خویی، ج ۱، ص ۶۳؛ علم الرجال، سبحانی، ص ۱۸۰.

وَمَا ذَكَّرْنَاهُ الْأَصْحَحُ عِنْدَنَا وَشَدَّ قَوْلُ مَنْ بِهِ خَالَفَنَا.<sup>۱</sup>  
همه این مطالب گویای این است که عده‌ای از اصحاب ائمه علیهم السلام از دیگران متمایز بوده و در خصوص فقاہت از سایر شاگردان جلوتر بودند. با وجود این، تردیدی نمی‌ماند که اصحاب اجماع یا لااقل عده‌ای از آنان در عصر خود محل رجوع دیگران در بیان احکام بوده‌اند، حتی در مواردی خود امامان آنان، را به دیگران معرفی کرده‌اند. این منزلت، یعنی مرجعیت علمی و دینی برای این عده از اصحاب به نوبه خود ناشی از دو مطلب در نحوه تربیت آنان بوده است:

**اول:** این افراد از اصحاب ائمه علیهم السلام مورد تربیت ویژه امامان خصوصاً صادقین علیهم السلام قرار گرفته‌اند و حتی برخی از آنان موفق شدند به مصادر علوم ائمه علیهم السلام؛ یعنی کتاب جامعه بنگرند.

**دوم:** این عده در مسیر تربیت خود با اصول و قواعد استدلال آشنا شده و تنها راوی حدیث یا حافظ اخبار نبوده‌اند.

از این رو، بنابر شواهد تاریخی در مناطقی که به دلیل سختی یا دوری راه، تماس شیعیان با امامان خود دشوار بوده یا وجود خفقان، ملاقات با امامان را ناممکن می‌ساخت، این عده از فقها به‌عنوان نمایندگان امامان به نشر فقه و حدیث مبادرت می‌کردند و پاسخ‌گوی اشکالات شیعیان بوده‌اند. در این زمینه ما به پاره‌ای از شواهد می‌پردازیم:<sup>۲</sup>

۱- در روایتی، امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب دستور دادند که در مسجد مدینه بنشیند و برای مردم به امر فتوا پردازد و این اجازه بعدها از جانب امام

۱. الوجیزه، حرّعاملی محمد بن الحسن، ص ۲۱.

۲. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۴۷.



صادق علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفت.<sup>۱</sup>

۲- امام صادق علیه السلام از چهار نفر به نام‌های زراره، محمد بن مسلم، ابویصیر مرادی و برید بن معاویه عجلی نام برده و ضمن تمجید فراوان از آن‌ها متذکر می‌شود که این عدّه حاملان حدیث پدرش امام باقر علیه السلام بوده‌اند که بدون وجود آن‌ها احدی قادر به شناخت مکتب تشیع و استنباط از دین نخواهد بود. ضمناً در بین این چهار نفر، نقش زراره را در حفظ مواریث اهل بیت علیهم السلام مهم‌تر از همه ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

۳- امام صادق علیه السلام به فیض بن مختار دستور می‌دهد که هرگاه جویای احادیث اهل بیت علیهم السلام شدی به زراره بن اعین مراجعه کن.<sup>۳</sup>

۴- ابن ابی عمیر که خود در طبقه سوم اصحاب اجماع قرار دارد به جمیل بن درّاج که از طبقه دوم اصحاب اجماع است، گفت: چقدر محضر و مجلس تو خوب و سودمند است. جمیل گفت: بخدا قسم ما پیرامون زراره بن اعین نبودیم مگر به منزله شاگردان مدرسه پیرامون معلم خود.<sup>۴</sup>

۵- عبدالله بن ابی یعفر که خود از نمایندگان امام صادق علیه السلام در جمع‌آوری سؤالات مردم بود، به امام علیه السلام عرض کرد: برای من امکان ندارد در هر زمان شما را ملاقات کرده و از راه دور به خدمت شما برسم، در صورتی که مردم به من مراجعه کرده و از مسائلی پرسش می‌کنند که جوابی برای آنان ندارم. حضرت فرمود: چه امری تو را از رجوع به محمد بن مسلم ثقفی باز می‌دارد؟

۱. رجال نجاشی، شماره ۷؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۱۷.

۲. رجال کشی، شماره‌های ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹.

۳. همان، شماره ۲۱۶.

۴. همان، شماره ۲۱۳.

او از پدرم مطالب زیادی شنیده و نزد او دارای جاه و مقام بود.<sup>۱</sup> حریز بن عبدالله از محمد بن مسلم آورده است که گفت: در هیچ مسئله‌ای دچار مشکل نشدم، مگر آنکه از امام باقر علیه السلام پیرامون آن سؤال کردم تا اینکه از او سی هزار حدیث فرا گرفتم.<sup>۲</sup>

۶- از بررسی روایات کتاب ارث *فروع کافی* چنین می‌توان فهمید که عمر بن اذینه کتاب مواریث خود را به تمامه بر زراره عرضه کرد و در نقل روایات آن، از او اجازه گرفت؛<sup>۳</sup> از جمله در یکی از این روایات چنین آمده است: به زراره گفتم: مردم از امام صادق و پدرش علیه السلام روایاتی در باب ارث نقل می‌کنند که من همه را بر تو عرضه می‌کنم. پس هر کدام که باطل است تو بگو که باطل است و هر کدام که حق است، تو بگو که حق است و دیگر آن را روایت مکن و ساکت باش. سپس گفتم: شخصی از یکی از صادقین علیه السلام در مورد ارث پدر و مادر و خواهر مادری، روایت کرد که آن‌ها از ارث نصیبی ندارند. زراره گفت: به خدا قسم این باطل است، اما من تو را مطلع می‌کنم، نه اینکه چیزی روایت کنم. البته آنچه می‌گویم به خدا حق است، بدان که چون پدر و مادر شخصی به‌عنوان وراث او باقی بمانند سهم زن یک ثلث و سهم مرد دو ثلث از ماترک میّت است.<sup>۴</sup> مطابق روایات دیگر، عمر بن اذینه مسموعات خود از محمد بن مسلم و عبدالله بن بکیر را به زراره عرضه کرد و زراره در تأیید آن‌ها

۱. همان، شماره ۲۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۲۸.

۲. همان، شماره ۲۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۲۸.

۳. *الکافی*، ج ۷، ص ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۱.

۴. همان‌جا.

گفت: «سوگند به خدا دین راست است».<sup>۱</sup>

۷- در مورد ابوبصیر اسدی، ابن ابی عمیر از شعیب عرقوفی نقل می‌کند که او گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه بسا نیاز داشته باشیم در حکم مسئله‌ای تحقیق کنیم، از چه کسی سؤال نماییم. حضرت فرمود: بر تو باد به ابوبصیر اسدی.<sup>۲</sup>

۸- در مورد یونس بن عبدالرحمان، نجاشی آورده است که امام رضا علیه السلام به اصحاب خود سفارش می‌کرد که در تحصیل علم و اخذ فتوا به او مراجعه کنند. همچنین کشی در *رجال* خود از قول حسن بن علی بن یقظین و عبدالعزیز مهدی (که خود از وکلای امام رضا علیه السلام بوده است) به تفکیک آورده است که آن‌ها به امام رضا علیه السلام عرض کردند: برای ما مقدور نیست که در هر فرصتی به خدمت شما برسیم، پس معلم دینی خود را از چه کسی فرا بگیریم؟ حضرت در جواب فرمود: از یونس بن عبدالرحمان. نجاشی پس از ذکر این ماجرا می‌گوید: این منزلت بسیار بزرگی است.<sup>۳</sup>

### اصول اربعماه (چهارصدگانه)

در دوران امام باقر و امام صادق علیه السلام که مصادف با عصر تدوین علوم و رفع ممنوعیت نگارش حدیث بود و با استفاده از فضای ایجاد شده این دو امام بزرگوار نهایت استفاده را در تربیت شاگردان خود به خرج داده و پیوسته آنان را به نگارش علوم و مراقبت از یادداشت‌های خود تشویق می‌کردند. بنابر

۱. همان‌جا.

۲. *اختیار معرفة الرجال*، کشی، شماره ۲۹۱.

۳. *اختیار معرفة الرجال*، کشی، شماره‌های، ۹۳۸، ۹۳۵، ۹۱۰؛ *رجال نجاشی*، شماره ۱۲۰۸.

قراین به جای مانده این دو امام بزرگوار، در برخی موارد به املائی مطالب پرداخته و در مواردی دیگر به پاسخ کتبی سؤالات شیعیان اقدام می کرده‌اند<sup>۱</sup> و همه این‌ها منجر به تألیف اصول چهارصدگانه شیعه شده است که این‌ها به نوبه خود، ملجأ مردم در دانستن احکام شرعی بود. البته آثار و مؤلفات شیعه با استفاده از بیانات معصومین علیهم السلام که در طول حیات آن بزرگواران به رشته تحریر درآمده بالغ بر هزاران اثر بوده است. کتاب‌هایی که اصحاب ائمه علیهم السلام نوشته‌اند معادل رقمی بیش از ۶۶۰۰ کتاب می‌باشد.<sup>۲</sup> در میان اصحاب ائمه علیهم السلام ۱۳۰۰ مؤلف و مصنف وجود داشته است<sup>۳</sup> که بعضی از آنان تألیفات فراوانی داشته‌اند.

اگر کسی به ترجمه اشخاصی چون هشام کلبی و فضل بن شاذان، محمد بن ابی‌عمیر و یونس بن عبدالرحمان، محمد بن احمد بن ابراهیم و علی بن مهزیار اهوازی، در آثار شیخ طوسی و نجاشی بنگرد و تعداد کتب همین چند نفر را با هم جمع کند، متوجه می‌گردد که این افراد قریب به نه صد اثر علمی کوچک و بزرگ داشته‌اند؛<sup>۴</sup> مثلاً هشام کلبی بیش از دویست کتاب، فضل بن شاذان ۱۸۰ کتاب، ابن دول صد کتاب، برقی نزدیک به صد کتاب و ابن ابی‌عمیر نود کتاب تألیف کرده‌اند.

بنابراین رقم چهارصد، در مورد تعداد اصول روایی، به معنای انحصار آثار

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۰۷، حدیث ۱۳۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۹؛ آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه، ص ۱۷۱.

۳. الذریعه، ج ۲، ص ۱۳۳.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۳۰.

شیعه در این تعداد نیست. مرحوم آقا بزرگ طهرانی در *الدریعه* می‌نویسد:

«جای بسی تأسف است که به‌طور دقیق یا تقریب تعداد اصول برای ما مشخص نگردیده است». او سپس سخن شیخ طوسی را یادآور می‌شود که در ابتدای کتاب *الفهرست* خود می‌نویسد: «من تضمین نمی‌کنم که موفق به جمع‌آوری و استیفای کامل اصحاب اصول و مصنّفات گردم؛ زیرا به‌دلیل پراکنده بودن شیعیان در اقصا نقاط جهان، امکان احصای اصول و مصنّفات آنان به شکل منظم وجود ندارد».

مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی پس از آن اضافه می‌کند: «در جایی که محقق مشهوری چون شیخ طوسی که امکان استفاده از کتابخانه‌های معروفی همچون کتابخانه شاپور بن اردشیر و کتابخانه استادش سید مرتضی، برای او موجود و رؤیت بسیاری از اصول روایی برای وی مقدور بوده است از احصای کامل نام و نشان اصحاب اصول اظهار عجز کند، اظهار عجز ما که از مصادر عهد شیخ طوسی محروم و بی‌نصیب می‌باشیم، بالطبع بایسته‌تر است».<sup>۱</sup> در تکمیل سخن شیخ آقا بزرگ طهرانی باید گفت: از جمله دلایلی که احصای نام و نشان اصحاب اصول را بر شخصی چون شیخ طوسی مشکل نموده بود، متداول نبودن فهرست‌نگاری از اصول و مصنّفات در قرن دوم و سوم، خاصه در بین شیعیان بوده است. البته شیخ طوسی متذکر می‌شود که در آن زمان فهرست‌نگاری از کتب، در سطح کتابخانه‌های شخصی امری متداول بود، لکن کسی به فکر آن نبود که به تهیه فهرست جامعی از اصول مصنّفات اهتمام ورزد و همین موضوع باعث پیدایش طعن مخالفان به شیعیان و به‌دنبال آن، باعث حرکت

علمی دانشمندان در نگارش فهرست‌های جامع از اصول و مصنفات شیعه گردید.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی در مقدمه کتاب فهرست خود همچنین متذکر می‌شود: «اول کسی که در مقام تهیه فهرست جامعی از کتاب‌های شیعه برآمد و در این راه تا سرحد امکان به جمع آوری کتب پرداخت، احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری بود که به نگارش دو کتاب، یکی در زمینه اصول روایی و دیگری در خصوص سایر مصنفات شیعه روی آورد. اما این دو کتاب نسخه برداری نشد و مؤلف آن، یعنی غضائری نیز با مرگی نابهنگام از دنیا رفت و بستگان او نیز کتاب‌های او را از بین بردند. آنگاه شیخ طوسی اضافه می‌کند: «اما من به سبب پرهیز از اطالۀ کلام، به تهیه فهرست واحدی از اصول و مصنفات به صورت یکجا دست زده‌ام، ضمن آنکه ضمانتی بر استیفای کامل کتب شیعه و نام و نشان مؤلفان آن ندارم».<sup>۲</sup>

به هر حال، در حال حاضر مهم‌ترین مآخذ برای استقصای اصول روایی شیعه همان کتاب‌های نجاشی و شیخ طوسی می‌باشند. این دو نفر به همراه احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری از معاصران و شاگردان شیخ مفید (۴۱۳م) بوده‌اند.

از طرف دیگر این سخن که مهم‌ترین اصول روایی چهارصد اصل بوده است، از سخنان شیخ مفید علیه السلام می‌باشد که خود از استوانه‌های شیعه بوده است و نخستین کسی که این مطلب را از قول شیخ مفید نقل می‌کند ابن شهر آشوب

۱. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۲؛ رجال نجاشی، ص ۳.

۲. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۲ و ۳.

مازندرانی صاحب کتاب *معالم العلماء* (م ۵۸۸) است، او در این باره می‌نویسد: «شیخ مفید فرمود: «امامیه در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام چهارصد کتاب نوشتند به نام *اصول* نامیده می‌شد و این است معنای گفتارشان اصل...»<sup>۱</sup>.

ابن شهر آشوب در کتاب *مناقب* خود متذکر می‌شود که تعداد این اصول هفتصد اصل بوده است.<sup>۲</sup>

البته بیشتر دانشمندانی که پس از شیخ مفید رحمته الله آمده‌اند درباره اصول روایی شیعه همان تعبیر چهارصد اصل را به کار برده‌اند و ما اینک برخی از آنان را ذکر می‌کنیم:

مرحوم طبرسی (م ۵۴۸) می‌گوید: «از علمای معروف، چهار هزار نفر از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده‌اند و از پاسخ آن حضرت در مسائل چهارصد کتاب نگاشته شد که معروف به اصول گردید. اصحاب آن حضرت و اصحاب فرزندش امام موسی کاظم علیه السلام آن‌ها را روایت کردند».

مرحوم محقق حلی (م ۶۷۶) می‌گوید: «امام محمد بن علی علیه السلام به سبب گسترش دانش و پخش آن معروف به باقرالعلوم و شکافنده علوم شد و هیچ‌کس آن را انکار نمود. و همچنین است حال جعفر بن محمد علیه السلام که علوم بسیاری از او در حدود چهار هزار از او در عالم منتشر گردید». و پاسخ سؤالات ایشان را چهارصد نگارنده نوشتند و آن را اصول نامیدند.

شهید اوّل (م ۷۸۶) می‌گوید: «پاسخ‌های امام صادق علیه السلام را چهارصد نفر

۱. همان، ص ۲.

۲. *سیری اجمالی در تاریخ حدیث*، رضا استادی، ص ۵۶.



برای چهارصد نویسنده نگاشته‌اند و اشخاص معروف که گرد آن حضرت بودند چهار هزار نفر از عراق، حجاز، خراسان و شام نوشته‌اند.<sup>۱</sup>

شهید ثانی (م ۹۶۶) در این باره می‌نویسد: «روش متقدمان آن بود که اعتماد می‌کردند بر چهارصد نویسنده که چهارصد کتاب داشتند که آن را اصول می‌نامیدند و بدان‌ها اعتماد می‌کردند».<sup>۲</sup>

همچنین نظیر این اظهارات از حسن بن عبدالصمد (پدر شیخ بهائی)، شیخ بهائی، شیخ حر عاملی و میرداماد ذکر شده است که نیازی به ذکر همه آن‌ها نیست.

به عقیده طبرسی در *اعلام الوری*، محقق حلّی در معتبر، شهید اوّل در فکری، میرداماد در *الرواشح السماویة* و شیخ بهائی در وجیزه به دست می‌آید که نویسندگان اصول چهارصدگانه از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده و این اصول را از جواب‌های سؤالات خود در محضر آن حضرت فراهم کرده‌اند، چنان‌که محقق حلّی و شهید اوّل گفته‌اند: کتب أو صَنَّف من أجوبة الامام الصادق علیه السلام أربعمأة مصَنَّف سمّوها أصولاً.<sup>۳</sup>

عده دیگری معتقدند زمان پیدایش اصول چهارصدگانه از زمان امام باقر علیه السلام تا زمان امام کاظم علیه السلام است<sup>۴</sup> و از عبارت مرحوم شیخ مفید، چنان‌که دانسته شد، فهمیده می‌شود که اصول چهارصدگانه از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان

۱. *دراسة حول الاصول الاربعمأة*، حسینی جلالی، ص ۱۲؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۷۷۰؛ *الذریعة*، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. *الدراية*، شهید ثانی، ص ۱۷؛ *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، ص ۱۷۶.

۳. *دراسة حول الاصول الاربعمأة*، ص ۲۳.

۴. همان‌جا.

امام حسن عسگری علیه السلام نگاشته شده است.

با وجود این، باید اذعان کرد که بیشتر اصول چهارصدگانه در زمان امام صادق علیه السلام و توسط شاگردان آن حضرت به رشته تحریر درآمده است؛ چنان که شیخ آقا بزرگ طهرانی در *الذریعة* به این مطلب اشاره می‌کند. وی در عین تبعیت از شیخ مفید چنین می‌نویسد: آنچه به اجمال برای ما مشخص است، آن است که عصر پیدایش اصول - به جز تعدادی اندک - همان عصر امام صادق علیه السلام می‌باشد.<sup>۱</sup>

البته لازم به ذکر است که بیشتر اصول چهارصدگانه در گذر ایام و روزگار از بین رفته است و هم اکنون جز تعداد اندکی از آن وجود ندارد، اما آن گونه که از قراین و مدارک برمی‌آید، این اصول به‌طور مستقیم در ضمن کتب دیگر در اختیار مؤلفان کتب اربعه قرار گرفته است و آنان پس از طبقه‌بندی و تبویب احادیث، اصول، کتب و جوامع حدیثی شیعه را به‌وجود آوردند.

شیخ صدوق در *مقدمه من لا یحضره الفقیه* می‌نویسد: «آنچه در این کتاب آورده‌ام به نقل از کتب مشهوری است که تکیه‌گاه و مرجع دانشمندان است از جمله: کتاب حریر بن عبدالله سجستانی، کتاب عبیدالله بن علی حلبی، کتب علی بن مهزیار اهوازی، کتب حسین بن سعد، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، کتاب رحمت سعد بن عبدالله اشعری، جامع استاد محمد بن حسن بن احمد بن ولید، نوادر محمد بن ابی‌میر، محاسن برقی، رساله پدرم و دیگر اصول و مصنفاتی که طرق آن در فهرستی که از کتب روایت شده خود از مشایخ و گذشتگان فراهم کرده‌ام وجود دارد».<sup>۲</sup>

۱. *الذریعة*، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲. *من لا یحضره الفقیه*، ج ۱، ص ۴.

همچنین از عبارت شیخ طوسی در ابتدای مشیخه تهذیب برمی آید که تعداد چشمگیری از این اصول در اختیار این دانشمندان قرار داشته و او در تألیف تهذیب و استبصار از آن‌ها سود جسته است. او می نویسد: *واقترنا من ایراد الخبر علی الابتداء بذكر المصنف الذی اخذنا الخبر من کتابه او صاحب الاصل الذی اخذنا الحدیث من اصله*.<sup>۱</sup>

علاوه بر آن شیخ طوسی در تألیف کتب حدیثی خود کتاب‌های بزرگانی چون فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمان، حسن بن محبوب، نصر بن سويد، محمد بن ابی عمیر، حسین بن سعید، زرعة بن محمد و علی بن مهزیار را در اختیار داشته است و بدین ترتیب می توان نتیجه گرفت که کتب اربعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم از لابه لای اصول چهارصدگانه فراهم شده است. همچنین از سخنان بعضی از بزرگان برمی آید که این اصول نزد قدمای اصحاب، مأخذ اصلی و مرجع حقیقی روایات اهل بیت علیهم السلام و نیز تکیه گاه آنان در بیان مسائل و صدور فتوا بوده است. در این مورد شهید ثانی در کتاب درایه می نویسد:

«روش متقدمان آن بود که تکیه می کردند به چهارصد کتاب از چهارصد نویسنده و بدان‌ها اعتماد داشتند.»<sup>۲</sup>

همچنین از عبارت ابن ادریس حلی در بخش مستطرفات سرائر، سید رضی الدین علی بن طاووس در کشف المحجبه، شهید اول در ذکری و کفعمی در مصباح برمی آید که تعدادی از اصول تا زمان این بزرگان موجود بوده و

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، مشیخه.

۲. الدرایه، ص ۱۷؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۸۹-۱۹۴.

مورد استفاده آنان واقع شده است.<sup>۱</sup>

## دوران امامت امام کاظم علیه السلام (۱۵۰ هـ.ق) تا زمان غیبت صغریا (۲۶۰ هـ.ق)

این دوره نیز همانند دوره‌های گذشته استمرار کتاب و سنت است و کتاب و سنت تنها منبع فقه شیعی است، در این دوران شش تن از امامان شیعه به امامت منصوب شدند که از نظر شیعیان تماس با پنج نفر از آنان امکان پذیر بود. این دوران در حدود ۱۱۰ سال طول کشید و مسائل متعددی در تاریخ شیعه به وقوع پیوست که نقل همه آن‌ها در اینجا ضرورتی ندارد، اما از مهم‌ترین مسائل این دوران تسلط همه جانبه بنی عباس بر جوامع اسلامی و اعمال فشار بر مجامع شیعی و پیشوایان آنان بود.

پس از امام صادق علیه السلام اختلافی میان شیعیان پدید آمد که ناشی از تعیین امامت امام بعدی بود. گاهی به دلایل سیاسی از جمله ترس از حکام بنی عباس، امام برای بسیاری از شیعیان ناشناخته می‌ماند. شدت اختناق منصور عباسی درباره علویان به‌ویژه امام صادق علیه السلام که عظمت فراوانی در جامعه اسلامی کسب کرده بود، سبب شد تا در میان برخی شیعیان سردرگمی نسبت به امام بعد از امام صادق علیه السلام به وجود آید. پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری و کسب اطمینان درباره امام واقعی برای آنان کار دشواری بود. امام صادق علیه السلام برای اینکه امام بعدی جانس موصون بماند، وصی خود را چند نفر قرار داد که از جمله آن‌ها علاوه بر دو فرزند خود (امام کاظم علیه السلام و عبدالله)، منصور عباسی

را نیز وصی خود معرفی کرد.<sup>۱</sup>

نوبختی در *فرق الشیعه* انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از شهادت امام صادق علیه السلام بدین ترتیب می‌شمارد:

- ۱- کسانی که معتقد به مهدویت خود امام صادق علیه السلام بودند.
- ۲- اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل، فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام اصرار دارند و او را امام بر حق پس از امام صادق علیه السلام می‌دانند.
- ۳- کسانی که معتقد به امامت محمد، فرزند اسماعیل بودند که بعدها این گروه به اسماعیلیه معروف شدند.<sup>۲</sup>
- ۴- کسانی که به امامت محمد بن جعفر معروف به دیباج معتقد بودند.
- ۵- گروهی که به امامت عبدالله افطح، فرزند امام صادق علیه السلام معتقد بودند.
- ۶- کسانی که به امامت امام کاظم علیه السلام معتقد بودند.<sup>۳</sup>

به هر حال از زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام با تربیت شاگردان فراوان، بنیه علمی و حدیثی شیعه تقویت شد و در اثر فشارهای سیاسی عباسیان در زمان امام کاظم علیه السلام که آن حضرت در مرکز این فشارها قرار داشت و توازن و تعادل حرکت فکری شیعی را به عهده داشت، لطمه‌ای به کیان تشیع وارد نیامد و همچنان به حرکت خود ادامه داد.

در این دوران گاه آزادی‌های مختصری برای بعضی از امامان به وجود آمد که خود در نشاط علمی و تحرک شیعیان مؤثر بود؛<sup>۴</sup> زیرا در زمان امام هشتم و

۱. *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه*، ص ۳۷۹.

۲. *الفصول المختارة*، شیخ مفید، ص ۲۵۲.

۳. *فرق الشیعه*، از ۹۹-۱۱۷.

۴. *تاریخ شیعه*، محمدحسین مظفر، ص ۱۰۴؛ *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، ص ۳۲۸.

امام نهم علیه السلام شرایط خاصّ سیاسی پیش آمد که این دو امام برای چند سال محدودیت کمتری یافتند؛ از این رو، توانستند ارتباط قوی تری با شیعیان و اربابان سایر مذاهب و عقاید پیدا کنند و گوشه‌هایی از حقیقت شیعه را منعکس سازند.<sup>۱</sup>

در زمان امام هشتم علیه السلام تمرکز شیعیان در برخی شهرها بیشتر شد و حلقه‌های درسی متعددی تشکیل گردید. با وجود این، بسیاری از شیعیان در آزار و اذیت و شکنجه بودند و به شهادت می‌رسیدند.<sup>۲</sup> خصوصاً در اواخر دوران امامت امام جواد علیه السلام فشار وارد بر شیعیان فزونی یافت و در دوران امامت امام هادی علیه السلام هرگونه حرمتی شکسته شد و مأموران متوکل عباسی بارها به منزل آن حضرت ریخته و منزل حضرت را تفتیش کردند.<sup>۳</sup> در این زمان، بارگاه سید الشهداء علیه السلام تخریب شد و مردم از زیارت تربت پاک سید الشهداء علیه السلام منع شدند.<sup>۴</sup> همچنین در زمان متوکل عباسی، امام هادی علیه السلام و فرزند خردسال او، یعنی امام حسن عسکری علیه السلام از مدینه به سامرا فرا خوانده شدند تا این دو امام را در کنترل بیشتری نگهدارد و در دوران امامت امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام است که ارتباط شیعیان با آن دو بزرگوار محدود به ارسال مکاتبات و تماس با وکلایی شد که آن دو امام بزرگوار به شیعیان معرفی

۱. اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، ص ۳۱۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۱؛ بحار الانوار،

ج ۴۹، ص ۱۷۹.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۰-۴۶۱.

۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۱.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۳۵؛ الدولة العباسیه، محمد خضری بک، ص ۲۴۵.

کرده بودند.<sup>۱</sup>

شیعیان هرچه به زمان تولد امام عصر علیه السلام نزدیک تر می شدند، فشار و کنترل خلفای عباسی بیشتر می گردید تا به هر طریق ممکن، مانع از تولد آن حضرت شوند. از این رو، آن حضرت از بدو تولد از انظار مخفی گردید و دیدار آن حضرت جز برای عده‌ای خاص از شیعیان، میسر نبود و ارتباط امام زمان علیه السلام با مردم از طریق نواب اربعه امکان پذیر بود.

### روایات و راویان این دوره

اصحابی را که از امام کاظم علیه السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام به نقل روایت پرداخته‌اند، ۹۹۰ نفر معرفی کرده است.<sup>۲</sup> بدین ترتیب که از امام کاظم علیه السلام ۲۷۲ نفر، از امام رضا علیه السلام ۳۱۷ نفر، از امام جواد علیه السلام ۱۱۳ نفر، از امام هادی علیه السلام ۱۸۵ نفر و از امام حسن عسکری ۱۰۳ نفر روایت نقل کرده‌اند. البته این آمار، عدد تقریبی اصحاب امامان در این دوره را نشان می‌دهد.

اما از نظر روایت در کتب اربعه از امام کاظم علیه السلام در حدود ۱۲۰۰ حدیث، از امام رضا علیه السلام حدود پانصد حدیث و از امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام هر یک، کمتر از صد حدیث در دست داریم. در حالی که مجموع روایات امام باقر و امام صادق علیهم السلام متجاوز از ده هزار حدیث است که بیشترین آن از امام صادق علیه السلام روایت شده است.<sup>۳</sup>

از مقایسه فوق این گونه به دست می‌آید که اولاً، روایات وارده از

۱. سیره الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف، ج ۲، ص ۴۹۴.

۲. رجال شیخ طوسی، ص ۳۴۲-۴۳۸.

۳. «علم رجال و مسئله توثیق»، محمدباقر بهبودی، کیهان فرهنگی، سال هشتم، شماره ۸، ص ۲۹.



صادقین علیهم السلام بیشترین درصد را در حدیث شیعه تشکیل می‌دهند و ثانیاً، پس از روایات صادقین علیهم السلام بیشترین روایات متعلق به امام هفتم و امام هشتم علیهم السلام است که خود نشانگر این موضوع است که این دو امام بزرگوار در مقایسه با امامان بعد از خود از فرصت بیشتری برای نشر حدیث و تربیت شاگردان برخوردار بودند. چنان‌که دسته سوم از اصحاب اجماع نیز در میان یاران امام هفتم و امام هشتم علیهم السلام می‌باشند. که بنابر نقل کشی، آنان عبارت‌اند از: یونس بن عبدالرحمان، صفوان بن یحیی بیاع السابری، محمد بن ابی‌عمیر، حسن بن محبوب، عبدالله بن مغیره، احمد بن محمد بن ابی‌نصر که از میان این عده یونس بن عبدالرحمان و صفوان بن یحیی به معالم دینی آگاه‌تر بودند.<sup>۱</sup>

اما از دوران امامت امام جواد علیه السلام به بعد، علاوه بر آنکه تعداد روایات صادره کمتر شده، این روایات به صورت مکاتبه و توقیع است نه سماع و شرفیابی و این خود می‌تواند نشانگر جوّ اختناق و شاخص تقیه باشد.<sup>۲</sup> در صورتی که در دوران امام هفتم و امام هشتم علیهم السلام امکان تماس و ملاقات شیعیان با امامان خود عملی‌تر بود.

سید ابن طاووس می‌نویسد: «یاران و نزدیکان امام هفتم علیه السلام در مجلس درس آن حضرت حاضر می‌شدند و لوحه‌های آبنوس در آستین داشتند و هرگاه او کلمه‌ای می‌گفت یا در موردی فتوا می‌داد به ثبت آن مبادرت می‌کردند».<sup>۳</sup> مرحوم شیخ مفید در *ارشاد* می‌نویسد: مردم روایات فراوانی را از

۱. اختیار معرفة الرجال، کشی، به شماره ۱۰۵۰، (پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۳۳۲).

۲. «علم رجال و مسئله توثیق»، محمدباقر بهبودی، کیهان فرهنگی، سال هشتم، شماره ۸، ص ۲۹.

۳. سیره الانماة الاثنی عشر، هاشم معروف، ج ۲، ص ۳۱۰: زندگی تحلیلی پیشوایان ما، عادل

پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام □ ۲۳۳

امام هفتم علیه السلام روایت کردند و آن حضرت افقه زمان خود به شمار می‌رفت و اهل مدینه وی را زینت مجتهدان لقب داده بودند.<sup>۱</sup>

با وجود این، امام هفتم علیه السلام از جانب خلفای عباسی از جمله منصور، مهدی، هادی و هارون تحت مراقبت شدید قرار داشت و به گونه‌ای عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده بودند که راویان به هنگام روایت با صراحت از آن جناب نام نمی‌بردند، بلکه ناگزیر بودند از کنیه‌های آن حضرت از قبیل: ابی‌ابراهیم و ابی‌الحسن یا القاب آن حضرت از قبیل: العبد الصالح، العالم و غیره یا به رمز و اشاره مثل عن الرجل یاد کردند و حاصل تلاش‌های امام هفتم علیه السلام تربیت شاگردان و فقهای خبیر بود.

پس از شهادت امام هفتم علیه السلام امامت به امام رضا علیه السلام منتقل گردید، اما در این زمان شیعیان به فتنه عجیبی به نام واقفیه مبتلا شدند و اساس این فتنه از آنجا ناشی شد که عده‌ای از اصحاب امام هفتم علیه السلام با برداشت غلط از روایاتی که به آن حضرت نسبت قائمیت می‌داد معتقد به مهدویت آن حضرت شدند و توقف در امامت حضرتش کردند،<sup>۲</sup> ولی امام هشتم علیه السلام در مقابل این فتنه ایستاد و در این دوران که دوران پر حیرتی برای شیعیان بود، امام هشتم علیه السلام با فریب‌خوردگان تماس برقرار کرد و در هدایت آنان کوشید.

چون امام هشتم علیه السلام در طول دوران امامت خویش که در عهد هارون الرشید یا مأمون از یک آزادی نسبی برخوردار بود، شیعیان آن حضرت توانستند در

ادیب، ص ۲۰۶.

۱. الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۹۸.

۲. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۱، حدیث ۲۰ و ۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۵، حدیث ۴۱.

مواقف مختلف به حضور آن حضرت رسیده، به صورت حضوری یا مکاتبه سؤالات خود را می‌پرسیدند و پاسخ دریافت می‌کردند.<sup>۱</sup>

بر طبق برخی روایات امام هشتم علیه السلام علاوه بر ارتباط مستقیم با شیعیان، وکلا و نمایندگان نیز برای سهولت کار شیعیان تعیین فرمود که از جمله آنان می‌توان به یونس بن عبدالرحمان و زکریا بن آدم اشاره کرد.

یکی از علل تماس امام هشتم علیه السلام با برخی شیعیان و انجام پرسش و پاسخ‌ها به سبب تردیدی بود که برای برخی شیعیان در امامت آن حضرت پدید آمده بود و حضرت می‌خواست تا عذری برای شیعیان باقی نماند. در این مورد عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی یقطینی روایت کرده است: «چون مردم در امامت حضرت رضا علیه السلام دچار اختلاف شدند، ناچار با طرح سؤالات، امامت وی را به آزمون گذاشتند. من از پرسش و پاسخ‌های آن حضرت پانزده هزار مسئله گردآوری کردم».<sup>۲</sup>

برخی از محققان، آثار و تصنیفاتی را به امام هشتم علیه السلام نسبت داده‌اند، از قبیل: *فقه رضوی*، رساله ذهبیه در طب، *صحیفه الرضا علیه السلام*، کتاب پاسخ مسائل ابن سنان، کتاب *علل ابن شاذان*.<sup>۳</sup> برخی از مؤلفان تعداد اصحاب امام هشتم علیه السلام را تا نهصد نفر، شمارش کرده‌اند.<sup>۴</sup> در زمان امام جواد علیه السلام نیز شیعیان با مراجعه به آن حضرت مسائل و مشکلات خود را از آن حضرت می‌پرسیدند و پاسخ

۱. *اختیار معرفة الرجال*، کشی، شماره ۱۱۱۶؛ *رجال نجاشی*، شماره ۴۵۳.

۲. *الغیبه*، شیخ طوسی، ص ۴۸؛ *بحار الانوار*، ج ۴۹، ص ۹۹؛ *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۳۵.

۳. *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲، ص ۱۷۰-۲۸۰؛ *بحار الانوار*، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ ج ۵۹، ص ۳۰۷؛

*الذریعة*، ج ۱۶، ص ۲۹۲.

۴. *آشنایی با حوزه‌های علمیه شیعه*، ص ۲۳۶. به نقل از *طبقات الرواة و اخبار الرواة*.

دریافت می‌کردند. در روایتی آمده است که عده‌ای از فقها و علمای بلاد از جمله بغداد و دیگر شهرها که تعداد آن‌ها به هشتاد نفر می‌رسید، عازم حج بودند، به مدینه مشرف شدند و به محضر امام جواد علیه السلام شرفیاب شدند و مسائل خود را مطرح ساختند و جواب آن مسائل را دریافت کردند.<sup>۱</sup>

در کتاب *کافی* روایت شده است که گروهی از شیعیان از اطراف به مدینه آمده بودند و به محضر امام جواد علیه السلام رسیدند و در یک مجلس سی هزار مسئله را مطرح کردند و آن حضرت در حالی که ده ساله بود، همه را پاسخ دادند.<sup>۲</sup>

آن زمان شیعیان در سرتاسر بلاد اسلامی زندگی می‌کردند. بسیاری از آنان در بغداد، مدائن و سواد عراق<sup>۳</sup> و عده‌ای نیز در ایران و سایر نقاط کشورهای آن روز به سر می‌بردند. این‌ها علاوه بر ارتباط از طریق وکلای آن حضرت، در ایام حج نیز در مدینه با امام جواد علیه السلام دیدار می‌کردند و از برخی روایات برمی‌آید که شماری از شیعیان آن حضرت، در مصر ساکن بودند. علی بن اسباط می‌گوید: «قامت امام جواد علیه السلام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر بتوانم وصف کنم».<sup>۴</sup> در روایتی دیگر آمده است که یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد علیه السلام مشرف شده است.<sup>۵</sup> روایت

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۰ و ۱۰۰.

۲. الکافی، ج ۱، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی، ص ۴۱۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۳.

۳. النبیة، طوسی، ص ۲۱۲؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۹۲.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۵. الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸.

حر بن عثمان حاکی است که گروهی از شیعیان ری به محضر آن حضرت شرفیاب شدند.<sup>۱</sup> قم نیز یکی از مراکز مهمّ تشیع بود و در دوران امام جواد علیه السلام شیعیان آن دیار با آن حضرت در ارتباط بودند و احمد بن محمد بن عیسی که از وی با عنوان شیخ القمیین یاد شده است، از اصحاب امام رضاء علیه السلام و پس از ایشان از یاران امام جواد علیه السلام بود و حتّی محضر امام حسن عسکری علیه السلام را نیز درک کرده است و تألیفاتی از خود به جا گذاشته است.<sup>۲</sup>

با تفحص و بررسی در روابط موجود میان امامان شیعه و شیعیان آن‌ها معلوم می‌شود که این روابط از زمان امام رضاء علیه السلام به بعد رو به گسترش بوده است. این امر می‌تواند به معنای افزایش شیعیان در این مناطق در عهد این امامان باشد. این گسترش ناشی از سفر امام رضاء علیه السلام به خراسان و همچنین مدیون شبکه وکلای آن بزرگواران در مناطق مختلف خصوصاً در ایران می‌باشد.

یکی از وکلای امام جواد علیه السلام ابراهیم بن محمد همدانی است که بنا به روایت کشّی، چهل بار به زیارت حج مشرف شده است.<sup>۳</sup> امام نهم علیه السلام در نامه‌ای به وی نوشت: «وجوه ارسالی به من رسید، خدا از تو قبول کند و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت در جوار ما قرار بدهد».<sup>۴</sup> از این روایت به‌طور صریح، مسئولیت مالی این وکیل، که اموالی را از شیعیان

۱. همان‌جا.

۲. مسند الامام الجواد علیه السلام، ص ۲۶۵.

۳. مسند الامام الرضا علیه السلام، ص ۳۱۵.

۴. همان، ص ۶۱۱.

دریافت می‌کرد و برای امام جواد علیه السلام ارسال می‌داشت، استفاده می‌شود. امام در ادامه این نامه خطاب به وکیل مذکور چنین می‌نویسد: «سفارش شما را به نظر (بن محمد الهمدانی) کرده و موقعیت تو در نزد خودم را به اطلاع وی رساندم و به او نوشتیم که متعرض شما نباشد. به ایوب (بن نوح دراج) نیز مانند همین دستور را داده‌ام. همچنین به دوستان خود در همدان، نامه‌ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از شما پیروی کنند؛ زیرا من و کیلی جز تو در آن ناحیه ندارم».<sup>۱</sup>

کتاب‌هایی که مشتمل بر احادیث امامان بوده و اصحاب آنان از زمان امام باقر علیه السلام به بعد تنظیم کرده بودند، نقش بسیار سازنده‌ای در ترویج عقاید و فقه شیعه در مناطق شیعه‌نشین بر عهده داشتند و بنیه فقهی شیعه را که در واقع اساس کار بود، تقویت کردند و آن قسمت از مسلم‌ات فقه را که منحرفان کنار گذاشته بودند، امامان شیعه در این دوران به آن عمل کردند تا رواج یابد از آن جمله حج تمتع بود که پرفضیلت‌ترین عمل برای یک حاجی شمرده می‌شد.<sup>۲</sup>

در زمان امام هادی علیه السلام نیز شیعیان با مراجعه به آن حضرت امور دینی و مشکلات خود را سؤال می‌کردند و پاسخ دریافت می‌نمودند، این زمان مصادف بود با یکی از دوران‌های اختناق شدید حکام عباسی و از طرف دیگر تشیع روز به روز در حال گسترش و افزونی در اقصا نقاط مملکت اسلامی بود. در چنین زمانی امام هادی علیه السلام با شیعیان ایران، عراق، مصر، یمن و نواحی دیگر در ارتباط بود. سیستمی که ضامن پیدایش، دوام و استحکام این ارتباط بود مسئله وکالت بود کسانی که به‌عنوان وکالت از طرف امام رضا علیه السلام و پس از آن از

۱. رجال کشی، ص ۶۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۹.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۹۱؛ التهذیب، ج ۵، ص ۳۰؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۹۵.

طرف امام جواد و امام هادی علیهما السلام کار ایجاد و تنظیم ارتباط میان امام و شیعیان را برعهده داشتند و علاوه بر جمع‌آوری خمس و ارسال آن برای امام علیه السلام در حل معضلات کلامی و فقهی نیز نقش سازنده‌ای داشتند و در تثبیت امامت امام بعدی، موقعیت محوری در منطقه خود داشتند.

### نظام وکالت

به هر حال نظام وکالت، نقش اساسی در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه ایفا می‌کرد و بنا به نوشته دکتر جاسم حسین، از روایت‌های تاریخی می‌توان چنین دریافت که شهرهای مورد نظر برای تعیین وکلا، به چهار منطقه تقسیم می‌شده است:

۱- بغداد، مدائن و سواد کوفه؛

۲- بصره و اهواز؛

۳- قم و همدان؛

۴- حجاز، یمن و مصر.<sup>۱</sup>

وکلائی ائمه بیشتر به وسیله نامه، آن هم توسط افراد مطمئن، با امام در ارتباط بودند، چنان‌که در شرح حال امام جواد و نیز امام هادی علیهما السلام بر این نکته تأکید شده است و بخش عمده‌ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران طی نامه‌هایی به شیعیانشان می‌رسید که در مجامع حدیثی به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شده است.

علی بن جعفر یکی از وکلای امام هادی علیه السلام و از اهالی همینا، از قرای بغداد بود. درباره وی گزارش‌هایی به متوکل رسیده بود که به دنبال آن او را

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۳۷؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۱۳.



بازداشت و زندانی کرد. وی پس از گذراندن دوره طولانی زندان به دستور امام هادی علیه السلام رهسپار مکه گشت و تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد.<sup>۱</sup>

امام هادی علیه السلام در صدد تأیید موقعیت وی در برابر یکی از رؤسای غلات، به نام فارس بن حاتم قزوینی، نامه‌هایی در پاسخ برخی از اصحاب نوشته‌اند و این نامه‌ها در سال ۲۴۰ نوشته شده است.<sup>۲</sup>

همچنین حسن بن عبدربه (یا طبق برخی روایت‌ها فرزند او علی)<sup>۳</sup> از وکلای امام هادی علیه السلام بوده است که آن حضرت پس از وی، ابوعلی بن راشد را به عنوان جانشین وی تعیین و اعلام کرد. امام هادی علیه السلام در سال ۲۳۲ هجری در نامه‌ای به علی بن بلال چنین نوشت: «آنگاه من اباعلی را به جای حسین بن عبدالله، امین خود بر این کار قرار دادم به سبب شناخت بدانچه نزد اوست و کسی بر او پیشی نگرفته و می‌دانم تو بزرگ منطقه‌ات می‌باشی؛ لذا پاسخ تو را جداگانه نگاشتم و این نامه را برایت نوشتم. پس از وی پیروی کن و حق پیش از خود را به او واگذار کن و مردم را نیز بدین کار وادار نما و به آن‌ها نسبت به اموری که باعث کمک او و کفایتش گردد، آگاهی بده که این کار گسترش بر ما خوشایند است. همچنین برای تو بدان جهت از جانب خداوند پاداش و اجر الهی است که خداوند به هر که بخواهد از رحمتش والاترین پاداش‌ها و بخشوده‌ها را ارزانی کند و تو در گرو خداوند هستی، [این

۱. رجال کشی، ص ۶۰۷؛ تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۲۷۱؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۲.

۲. رجال کشی، ص ۵۲۵-۵۲۷.

۳. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲.

نامه را] نوشتم به خط خود و خدا را بسیار سپاس دارم».<sup>۱</sup>

درباره ابوعلی راشد نامه دیگری از امام هادی علیه السلام در دست است که در آن ضمن بیان موقعیت ابن راشد، اطاعت از وی، اطاعت از خدا و امام قلمداد شده است: «من پیروی از او را همانند پیروی از خودم لازم گردانیدم و شورش و نافرمانی از او را همانند شورش و نافرمانی از من، پس پایبند این راه باشید که خداوند پاداشتان دهد و از فضلش بر شما ارزانی کند».<sup>۲</sup>

همین طور در نامه دیگری خطاب به ایوب بن روح نوشته‌اند: «از برخورد با ابوعلی حذر کن! تو و ابوعلی هر کدام در ناحیه خاص خود به وظایفی که بر عهده‌تان می‌باشد عمل کنید». عین همین نامه را نیز به ابوعلی نوشته و در آن درباره ایوب بن نوح سفارش کرده و از آن دو خواسته است که هر کدام به امور مالی شیعیان در منطقه خود پرداخته، از منطقه دیگری چیزی دریافت نکنند.<sup>۳</sup> همچنین از روایتی که کشی درباره اسماعیل بن اسحاق نیشابوری آورده، چنین استنباط می‌شود که احتمالاً احمد بن اسحاق رازی، یکی دیگر از وکلای امام هادی علیه السلام بوده است.<sup>۴</sup> همچنین پس از امام هادی علیه السلام نوبت به امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسد که آن حضرت نیز ملجأ و پناهگاه شیعیان بود، در این زمان و خصوصاً در شصت سال پایانی دوران حضور تا آغاز غیبت صغرا، بر اثر پراکندگی شیعیان در سرزمین‌های اسلامی خصوصاً در نواحی شرق ایران

۱. رجال کشی، ص ۵۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۲؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۱۵.

۲. رجال کشی، ص ۵۱۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۰.

۳. مستند الامام الهادی علیه السلام، ص ۳۲۰.

۴. همان جا.

پس از آمدن امام هشتم علیه السلام به ایران، نیاز مبرمی به ایجاد رابطه میان آن‌ها بود؛ زیرا آنان هم امام حاضر داشتند و هم نیازمند حل پرسش‌های دینی و احیاناً راه حل‌های سیاسی و اجتماعی بودند، به همین دلیل از روش‌های مختلف ارتباطی؛ از قبیل اعزام افراد خاص نزد امام و تماس با آن حضرات در ایام حج و مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می‌کردند و از این راه‌ها به دریافت روایات و رهنمودهای علمی از آن حضرات توفیق می‌یافتند.

از جمله مناطق مهمی که شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود و با امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط داشتند، شرق ایران و خصوصاً نیشابور بود که شماری از اصحاب ائمه و همچنین علمای مشهوری از شیعیان در قرن‌های سوم و چهارم در تاریخ آن به چشم می‌خورد که یکی از این شخصیت‌ها فضل بن شاذان بود. غیر از نیشابور، سمرقند و بیهق (سبزوار) و توس نیز از مراکز تجمع شیعیان بودند و سیستم ارتباطی منظم و بسیار حساسی لازم بود تا به گسترش تشیع، یا حداقل به حفظ وضعیت موجود کمک کند و انتظامی به این پراکندگی ببخشد. این سیستم با تعیین وکلا از طرف امامان شکل می‌گرفت و با ارتباطی که بین امام و وکلای وی، به ویژه در شکل مکاتبه، به وجود می‌آمد سعی می‌شد تا راهنمایی‌های لازم به شیعیان ارائه شود. در نامه‌ای که امام حسن عسکری علیه السلام به عبدالله بن حمدویه که وکیل آن حضرت در شهر نیشابور بود نوشته، آمده است:

«من ابراهیم بن عبده را بر شما نصب کردم تا اهالی آن نواحی و ناحیه شما حقوق واجب ما را به او بپردازند. من او را امین خود برای دوستانم در آن نواحی قرار دادم. تقوا پیشه کنید و مراقب باشید که حقوق را ادا کنید که در

ترک یا تأخیر آن عذری نیست».<sup>۱</sup>

از این نامه می‌توان دریافت که شعاع فعالیت ابراهیم، تمام نواحی و حتی ناحیه عبدالله بن حمدویه بیهقی را دربرمی‌گرفت. گویا برخی از شیعیان درباره اصالت و صحت خط امام علیه السلام درباره ابراهیم دچار تردید شدند و به دنبال آن امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای به شرح زیر نوشت:

«نامه‌ای که در آن ابراهیم به عنوان وکیل من تعیین و به وی مأموریت اخذ حقوق من از دوستانم داده شده، از خود من است و آن را به خط خود نوشته‌ام. من او را در شهر خودشان به حق منصوب کرده‌ام. از خدا بترسید و حقوق مرا به وی پردازید که من به او در این باره اجازه تام و کامل داده‌ام».<sup>۲</sup>

طولانی‌ترین نامه از توقعیات امام حسن عسکری علیه السلام درباره همین ابراهیم بن عبده می‌باشد که برای اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستاده است. این نامه مشحون از پندهای اخلاقی و با ارزش است؛ در قسمتی از این نامه چنین آمده است: «ابراهیم بن عبده از طرف من تعیین شده است. تو ای اسحاق! فرستاده من نزد ابراهیم عبده هستی تا او به آنچه من در نامه‌ای به محمد بن موسای نیشابوری فرستاده‌ام، عمل کند و همچنین تو و کلیه کسانی که در شهر تو زندگی می‌کنند، مأمور هستید به محتوای آن نامه عمل کنید. درود بر ابراهیم و تو و تمام دوستان ما و کسانی که این نامه را بخوانند و کسانی که در ناحیه شما بوده و دچار انحراف نیستند، باید حقوق ما را به ابراهیم پردازند تا او هم به رازی برساند و این دستور من است. ای اسحاق! نامه مرا برای بلالی که

۱. رجال کشی، ص ۵۸۰؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۴۸.

۲. همان‌جا.

مورد اعتماد ماست و همچنین محمودی بخوان و هنگامی که به بغداد رفتی، برای دهقان که وکیل و ثقه ما بوده و پول از دوستان ما می‌گیرد و بالاخره برای هر کس از موالی ما که دیدی، بخوان و اگر کسی خواست نسخه‌ای از آن بردارد مانعی نیست. به هر حال جز از شیطانی که مخالف شماسست آن را از کسی پنهان مدار. از شهر بیرون برو تا عُمَری را ببینی که هرچه از دوستان به ما رسد در نهایت پس از چند واسطه به‌دست او می‌رسد تا به ما برساند».

از این نامه و امثال آن به‌دست می‌آید که موضوع آن‌ها بیشتر هدایت شیعیان در پرداخت واجبات مالیشان است و همچنین معرفی وکلا و اظهار اعتماد کامل به آن‌ها برای استحکام موقعیتشان و وجود سلسلهٔ مراتب برای ادای حقوق مالی بین وکلا از نکات روشن این گونه نامه‌هاست. به هر حال این سیستم ارتباطی دقیق، موجب گسترش آموزه‌های شیعی در قالب حدیث، کلام و فقه به تمامی جوامع کوچک و پراکنده شیعی می‌شد؛ همانند کَشّ و سمرقند. این مناطق با آنکه از مراکز زندگی ائمه علیهم السلام بسیار دور بودند، با وجود این، بخش مهمی از علمای شیعه از آنجا برخاسته‌اند. به‌طوری که بیان شد اشکالات ناشی از این پراکندگی را فرستادگان و نامه‌های پربار و به موقع ائمه هدی علیهم السلام برطرف می‌کردند. بیشتر این نامه‌ها از بین رفته است، ولی مقدار باقی‌مانده آن شاهدهی بر تبادل این گونه نامه‌ها بین امام علیه السلام و شیعیان است.

ابوالادیان می‌گوید: «من خدمتگزار امام حسن عسکری علیه السلام بودم. کار من بردن نامه‌های آن حضرت به شهرهای مختلف بود. آخرین بار که حامل نامه‌ای از ایشان بودم، امام علیه السلام مریض بود، نامه را به من داده، فرمود: «این نامه را به مدائن ببر، ۱۵۰ روز دیگر که باز می‌گردی در آن وقت مرا در حال تغسیل و تکفین خواهی یافت». من نامه را بردم و موقع بازگشت، همان که امام علیه السلام بمن

فرموده بود را دیدم».<sup>۱</sup>

محمد بن حسین بن عباد می‌گوید: «ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه السلام روز جمعه هشت ربیع الاول سال ۲۶۰، در حالی که ۲۹ سال تمام داشت، در حین ادای نماز صبح رحلت کرد. حضرت همان شب، نامه‌های زیادی برای مدینه نوشته بود. در حال حاضر ما نامه‌ای از امام حسن عسکری علیه السلام به مردم قم و آبه (آوه) در اختیار داریم».<sup>۲</sup>

تماس مستقیم با امام، با فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت نوع دیگری از وجود ارتباط میان امام علیه السلام و دوستانش بود. از جعفر بن شریف جرجانی نقل شده است که گفت: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم. خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند به آن حضرت بدهم، پیش از آنکه بپرسم که به چه کسی بدهم، فرمود: «آنچه را همراه آورده‌ای به مبارک خادم من بسپار».<sup>۳</sup>

یکی دیگر از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام ابراهیم بن مهزیار اهوازی بود.<sup>۴</sup> همچنین از جمله شخصیت‌های قم که با امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط داشت، احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری بود که نجاشی او را به عنوان «وافد القمیین» معرفی می‌کند و او را واسطه قمی‌ها و امام دانسته است و تصریح کرده که احمد بن اسحاق از خواص اصحاب ابومحمد عسکری علیه السلام بوده

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۳۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۳۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۷.

۴. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱۶.



است.<sup>۱</sup>

از مهم‌ترین وکلای امام یازدهم که بعدها به منصب نیابت خاص در غیبت صغرا رسید، عثمان بن سعید مشهور به سمّان بود. او از طرف امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام به وکالت برگزیده شده بود.<sup>۲</sup> عثمان بن سعید در رأس سلسله مراتب وکلای امام علیه السلام قرار داشت و مسائل یا اموالی که می‌بایست به دست امام علیه السلام برسد، از طریق او می‌رسید، امام هادی و عسکری علیه السلام بارها بر اعتماد خود نسبت به او تأکید کرده‌اند.<sup>۳</sup>

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تألیفاتی در جوامع به چشم می‌خورد که خود مرجع و مورد اعتماد مردم بود. از جمله آن‌ها حسین بن اشکب سمرقندی است که کتاب *الرد علی الزیدیه* را نوشت.<sup>۴</sup> محمد بن خالد برقی نیز صاحب تألیفاتی است و فرزند او احمد بن محمد نیز صاحب کتاب *المحاسن* است، همچنین حسن بن موسی خشاب تألیفاتی از خود باقی گذاشته که کتاب *الرد علی الواقفیه* از آن جمله است.<sup>۵</sup>

آثاری نیز به امام حسن عسکری علیه السلام نسبت داده شده است؛ همانند کتاب *تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و رساله المقنعة* و غیره...<sup>۶</sup>

۱. رجال نجاشی، ص ۶۶؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص ۲۶.

۲. الفقیه، شیخ طوسی، ص ۲۱۵.

۳. همان‌جا.

۴. رجال نجاشی، ص ۴۴؛ ش ۸۸؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۵۴.

۵. رجال نجاشی، ص ۳۱.

۶. اعیان الشیعه، ج ۴، قسم دوم، ص ۱۸۷؛ الذریعة، ج ۴، ص ۲۸۵؛ معالم العلماء، ص ۳۴.

۷. اعیان الشیعه، ج ۴، قسم دوم، ص ۱۸۸؛ المناقب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ الذریعة، ج ۲۳، ص ۱۴۹.



### شکل‌گیری دو پدیده در این دوره

از زمان امام جواد علیه السلام به بعد، دو پدیده که تا آن زمان بی سابقه نبود، شکل و رنگ قوی‌تری به خود گرفت و در حدیث و فقه شیعه خودنمایی کرد و آن دو پدیده عبارت‌اند از:

#### الف) مجموعه‌های مسائل

مخاطب اصلی سؤالاتی که در حدیث شیعه به کار رفته است، امامان شیعه بوده‌اند که به آن‌ها پاسخ می‌دادند که این سؤالات دو گونه است:

##### ۱- سؤالات آزمونی

پس از دوران امام صادق علیه السلام که تردید در شناخت امامان شیعه علیهم السلام زیاد شد، یکی از راه‌های شناخت امام برحق از دیگر مدعیان امامت، طرح سؤالاتی از امام بود تا او را به محک آزمایش بگذارند و در صورتی که به سؤالات پاسخ نمی‌داد یا در پاسخ دادن دچار وقفه می‌شد یا اظهار جعلی می‌کرد، بر مراجعان ثابت می‌شد که او امام برحق نیست. به طوری که از روایات برمی‌آید، نخستین بار امام صادق علیه السلام به یاران خود سفارش کرد تا به عنوان یکی از راه‌های شناخت امام علیه السلام با طرح سؤالاتی، امامت وی را به محک آزمون بگذارند.<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در *کافی*، شیخ مفید در *ارشاد* و کشی در *رجال* خود از هشام بن سالم آورده‌اند: «پس از رحلت امام صادق علیه السلام من و ابوجعفر مؤمن طاق در مدینه بودیم. شیعیان بر این باور بودند که عبدالله افطح، بعد از پدرش صاحب الامر است. پس من و ابوجعفر بر او وارد شدیم و عدّه دیگری نیز نزد او

الصراف المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۲۸۴؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۲۴۰.

بودند. پس از او سؤال کردیم که زکات به چه مقدار تعلق می‌گیرد. او جواب داد: «در دویست درهم به میزان پنج درهم». باز پرسیدم به صد درهم چقدر تعلق می‌گیرد؟ او پاسخ داد: «دو و نیم درهم». گفتیم: به خدا قسم مرجئه نیز چنین عقیده‌ای ندارند، اما او دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و گفت: «نه به خدا قسم من نمی‌دانم که عقیده مرجئه در این باره چه می‌باشد». به این ترتیب این دو نفر، امامت عبدالله را رد کردند.<sup>۱</sup>

به هر حال، اصحاب اجماع و کارشناسان فقه و حدیث سؤالات زیادی را به عنوان مسائل امتحانی تدوین کردند که مجموع آن‌ها در عهد امام رضا علیه السلام به پانزده هزار و در عهد امام جواد علیه السلام بالغ بر سی هزار مسئله شرعی شده بود.<sup>۲</sup> در این زمینه شواهد زیادی در دست است و ما به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

محمد بن عیسی بن عبید یقطینی روایت می‌کند: «چون مردم در امر امامت امام رضا علیه السلام دچار اختلاف شدند؛ و ناچار با طرح سؤالاتی، امامت آن حضرت را به آزمون گذاشتند، من از سؤالات مردم و پاسخ‌های آن حضرت، پانزده هزار مسئله گردآوری کردم و پس از تدوین نام آن را مسائل مجربّه گذاشتم».<sup>۳</sup>

همچنین علی بن ابراهیم قمی از پدرش ابراهیم بن هاشم روایت می‌کند: «پس از درگذشت امام رضا علیه السلام جماعتی از فقهای شیعه از بلاد مختلف به مدینه آمدند و از امام جواد علیه السلام اجازه حضور طلبیدند و بعد از شرفیابی در یک

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الارشاد، ص ۲۹۱؛ رجال کشی، ص ۵۰۲.

۲. «علم رجال و مسئله توثیق»، بهبودی، کیهان فرهنگی، سال هشتم، شماره ۸، ص ۲۹.

۳. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۷؛ رجال نجاشی، شماره ۸۹۶.

مجلس از سی هزار مسئله شرعی از او سؤال کردند. حضرت همه را پاسخ گفت در حالی که در آن زمان بیش از ده سال نداشت.<sup>۱</sup>

## ۲- سؤالات شرعی

عده‌ای از شیعیان در مقام انجام تکالیف دینی یا در برخورد با مخالفان به محضر ائمه علیهم‌السلام شرفیاب می‌شدند یا از طریق مکاتبه، حکم آن را از امامان جویا می‌شدند. البته این‌گونه سؤالات از زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود داشته و شاهد آن نیز کلمه «سألْتُ» در روایت است. اما از زمان امام هادی علیه‌السلام به بعد که تماس شیعیان با امامان خود محدود گردید. این‌گونه سؤالات به عنوان مسائل مطرح گشت. در این دوران سؤالات شیعیان دست به دست می‌گشت تا به امام علیه‌السلام می‌رسید و جواب صادر می‌گردید. از طرف دیگر، چون این پاسخ‌ها در حکم روایت و حدیث به شمار می‌رفت. محدثان در مقام جمع‌آوری و تدوین آن‌ها برآمدند. به‌طوری که عده‌ای از آنان توانستند این مسائل را در مجموعه‌هایی با عنوان مسائل تدوین کنند. در *رجال نجاشی* در ترجمه عبدالله بن جعفر حمیری آمده است: «او کتب فراوانی تصنیف نمود که از جمله آن‌ها می‌توان از کتاب *امامت*، مسائل و مکاتبات دانشمندان با امام دهم علیه‌السلام، مسائل امام هادی علیه‌السلام به واسطه محمد بن عثمان عمری و مسائل و توقیعات امام حسن عسکری علیه‌السلام یاد کرد.<sup>۲</sup>

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۴۹۶؛ *بحارالانوار*، ج ۵۰، ص ۹۳، به نقل از *كشف الغمة*. همچنین ابن شهر آشوب در *مناقب* و احمد بن حسین بن عمران اشعری در کتاب *اختصاص* خود، این روایت را ذکر کرده‌اند.

۲. *الفهرست*، شیخ طوسی، شماره ۴۲۹؛ *رجال نجاشی*، شماره ۵۷۳؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه،

### ب) مکتوبات ائمه علیهم السلام

مکتوبات ائمه علیهم السلام به دو دسته تقسیم می‌شود:

**بخش اول:** نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و پیغام‌های امامان شیعه است که خطاب به نمایندگان خود یا شیعیان مستقر در یک ناحیه، ارسال می‌کرده‌اند و در آن نامه‌ها و رسائل، وظایف و تکالیف آنان را در مقابل پیش‌آمدهای سیاسی و اجتماعی معین ساخته‌اند، در این مورد از صادقین علیهم السلام به صورت محدود، اما از امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام به صورت نسبتاً چشمگیر، نامه‌ها و رسائلی باقی مانده است و در بعضی از مصادر تاریخی، از جمله رجال کشی، الغیبه شیخ طوسی و بحارالانوار می‌توان نمونه‌هایی از این رسائل را ملاحظه کرد. که از جمله آن‌ها می‌توان به رسائل امام حسن عسکری علیهم السلام خطاب به اسحاق نیشابوری، اهالی قم، علی بن حسین بن بابویه قمی، عبدالله بیهقی، ابراهیم بن عبده و دوستان و موالیان آن امام علیهم السلام یاد نمود.<sup>۱</sup>

بنا بر روایتی، خثیمه که از یاران امام باقر علیهم السلام است، می‌گوید: «به خدمت ابو جعفر علیهم السلام رسیدم تا خدا حافظی کنم. حضرت فرمود: درود ما را به دوستان ما برسان و سفارش کن که از خدای بزرگ بپرهیزند، دولت‌مندان به نیازمندان برسند و نیرومندان به افراد ناتوان یاری دهند».<sup>۲</sup>

**بخش دوم:** مکاتبات حدیثی که عبارت است از پاسخ‌های امامان، ذیل سؤالاتی که شیعیان از نقاط مختلف ارسال می‌کردند. البته این قسم از پرسش و

۱. حیات الامام الحسن العسکری علیهم السلام، باقر شریف قرشی، ص ۷۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵.

پاسخ‌ها در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله متداول نبود؛ زیرا اکثر مسلمانان در مدینه در جوار آن حضرت زندگی می‌کردند، اما وجود این‌گونه پرسش و پاسخ‌ها در زمان ائمه شیعه علیهم السلام آن هم با توجه به گستردگی جامعه اسلامی و پراکندگی شیعیان در نقاط مختلف، امری طبیعی بود. به ویژه اگر به شرایط شیعیان از نقطه نظر فشارهای سیاسی توجه کنیم و آنطور که در سیره امام هادی علیه السلام آمده است که در زمان آن حضرت شیعیان سؤالات خود را در داخل خیک عسل، تعبیه کرده و به خدمت آن امام هم‌ام ارسال می‌کردند.<sup>۱</sup>

در هر عصر و زمانی عده‌ای از اصحاب ائمه علیهم السلام مسئول جمع‌آوری سؤالات شیعیان و تقدیم آن به امامان شیعه علیهم السلام بودند و متقابلاً پاسخ‌های امامان را به شیعیان ابلاغ می‌کرده‌اند، چنان‌که در بین یاران صادقین علیهم السلام می‌توان از عبدالله بن ابی‌یعفور، عبدالملک بن اعین، عبدالله بن مسکان، ابراهیم بن میمون، عمر بن محمد بن یزید و حتی ابوالخطاب که بعدها به صف غلات پیوست، سخن به میان آورد.<sup>۲</sup>

برای مثال، نجاشی در ترجمه عمر بن محمد بن یزید می‌نویسد: «عمر بن محمد بن یزید مکنی به ابوالاسود که فروشنده قماش شاپوری بود، او آزاد شده بنی ثقیف و از راویان موثق و جلیل‌القدر کوفه و یکی از کسانی بود که هر سال بر امامان وارد می‌شد و سؤالات شرعی خود را می‌پرسید. وی از امام صادق و امام کاظم علیهم السلام روایت نقل کرده است.»

در روایت دیگر آمده است که عبدالله بن ابی‌یعفور یک بار از دوری راه و

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۸؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۳۴۴.

۲. معرفة الحدیث، بهبودی، ص ۱۷.

مشکل رفت و آمد نزد امام صادق علیه السلام شکایت برد و عرض کرد که برای من مقدور نیست که در هر زمان خدمت شما شرفیاب شوم و سؤالات شیعیان را تقدیم کنم. امام صادق علیه السلام به وی سفارش کرد که از این به بعد به محمد بن مسلم ثقفی مراجعه کند و سؤالات شیعیان را از وی سؤال نماید.<sup>۱</sup>

در مورد عبدالله بن مسکان که از اصحاب اجماع طبقه دوم از روایان است، آمده است که او شخصاً خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب نمی‌شد؛ زیرا می‌تواند حق احترام آن بزرگوار را به‌جا آورد، اما در عین حال سؤالات مردم را که در فاصله شش ماه از عمره تا حج برایش جمع می‌شد، از طریق دوستان خود خدمت امام صادق علیه السلام می‌فرستاد تا پاسخ بگیرند. ابن مسکان پس از مراجعت این دوستان، احادیث آنان را اخذ و یادداشت می‌کرد.<sup>۲</sup> او بدین ترتیب موفق شد با استفاده از روایات امام صادق علیه السلام دفتری فراهم کند که اکثر روایات آن از طریق ابوبصیر است و این دفتر جزء اصول اولیه حدیثی شیعه است و روایت آن در کتب اربعه پراکنده می‌باشد. به گفته کشی در رجال خود با اینکه عبدالله بن مسکان از راویان پرکار بوده است، با وجود این، جز یک روایت، حدیث دیگری از آن حضرت به‌طور مستقیم روایت نکرده است و آن روایت: «آن کس که مشعر را درک کند حج را درک نموده است».<sup>۳</sup>

نجاشی درباره او می‌نویسد: «گفته‌اند که وی از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است، اما این مطلب صحیح نیست. او دارای کتابی در زمینه حلال و حرام

۱. اختیار معرفة الرجال، کشی، شماره، ۲۷۳.

۲. اختیار معرفة الرجال، کشی، شماره ۷۱۶: بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۴، به نقل از اختصاص.

۳. اختیار معرفة الرجال، کشی، شماره، ۷۱۶.



است که بیشتر روایات آن از محمد بن علی حلبی می‌باشد.<sup>۱</sup> همچنین نجاشی در ترجمه احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد اشعری می‌نویسد: «او از جانب اهل قم، سمت نمایندگی داشت و از امام جواد و امام هادی علیهما السلام روایت نقل کرده است و از خاصان امام حسن عسکری علیه السلام به‌شمار می‌رفت. ابوالحسن علی بن عبدالله خمری و احمد بن حسین غضائری به ما گفتند که از کتاب‌های او *علل الصوم الکبیر* و *مسائل الرجال لابی الحسن الثالث* را مشاهده کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

### نمونه‌هایی از مکتوبات حدیثی این دوره

۱- مرحوم کلینی به سند خود از قول عبدالرحمان قصیر آورده است: «نامه‌ای همراه عبدالملک بن اعین خدمت امام صادق علیه السلام فرستادم و از آن حضرت درباره حقیقت ایمان سؤال کردم، در پاسخی که همراه عبدالملک بن اعین برای من فرستاد، چنین مرقوم شده بود: خدایت رحمت کند، ایمان همان اعتراف به زبان است و...»<sup>۳</sup>. البته سؤالات این شخص چندین صفحه بوده که مرحوم کلینی آن را در ابواب مختلف تقسیم و تقطع کرده است.

۲- در مورد امام رضا علیه السلام مکاتبات بسیاری موجود است، از جمله آنکه علی بن عبدالله زبیری می‌گوید: «خدمت امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم و از او درباره واقفیه سؤال کردم. حضرت در پاسخ نوشتند: واقفی کسی است که...»<sup>۴</sup>.

۱. رجال نجاشی، شماره ۵۵۹؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۳۴۵.

۲. رجال نجاشی، شماره ۲۲۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۷.

۴. اختیار معرفة الرجال، کشی، شماره ۸۴۰؛ من لایحضره الفقیه، ص ۱۱۷.



همچنین کشی در ترجمه حسین بن مهران چنین می‌نویسد: «او با ارسال نامه‌ای به حضرت رضاع علیه السلام وی را در مسئله امامتش مورد اعتراض قرار داد و حضرت با ارسال نامه‌ای به اعتراضات او پاسخ داد، اما نخست آن را برای اصحاب خود فرستاد تا از این نامه نسخه‌برداری کنند، آن را برای حسین بن مهران ارسال دارند؛ زیرا هرگاه حسین بن مهران از مسئله‌ای پرسش می‌کرد، دوست داشت که پاسخ را مخفی نگهدارد».<sup>۱</sup>

۳- علی بن مهزیار می‌گوید: «به ابوجعفر جواد الائمة علیهم السلام نوشتم که غلام زر خریدی در بستر مرگ افتاده است، اگر خواهی او را آزاد کند تا حرّ و آزاد بمیرد آیا اجر و ثوابی دارد؟ امام جواد علیه السلام در پاسخ من نوشت: غلام را به حال خود بگذارید تا بمیرد...».<sup>۲</sup> البته کشی چنین نامه‌ای از علی بن مهزیار که از امام جواد علیه السلام صادر شده است در کتاب خود با رقم ۱۰۴۰ آورده است.

۴- احمد بن اسحاق به امام هادی علیه السلام نوشت: «مروارید خانم، دختر مقاتل مرحوم شده و چند قطعه آبادی از او به جا مانده است. او در وصیت خود برای خواجه خود سهمی معین کرده است که از میزان <sup>۱</sup> تجاوز می‌کند. تکلیف ما به عنوان وصی او چیست؟ امام هادی علیه السلام به خط مبارک نوشت: مروارید خانم حق ندارد به میزان بیش از <sup>۲</sup> وصیت کند، اما...».<sup>۳</sup>

۵- همچنین راوی می‌گوید: «به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که اگر کسی اجرای وصیت را به فرزندان خود محوّل کند، در صورتی که برخی از فرزندان او بالغ‌اند و برخی نابالغ، آیا فرزندان بالغ می‌توانند وصیت پدر خود را

۱. اختیار معرفة الرجال، کشی، شماره ۱۱۲۱.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹۲.

۳. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۹، ص ۱۹۲، حدیث ۴؛ گزیده تهذیب، شماره ۳۸۵۳.

اجرا کنند و...؟ امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ نوشت: «آری...»<sup>۱</sup>. لازم به ذکر است که در بسیاری از موارد سؤال کننده، سؤال خود را می‌نوشت و جای پاسخ را خالی می‌گذاشت و امام علیه السلام در زیر همان سؤال، پاسخ را با خط مبارک درج می‌فرمود. پاسخی که بدین طریق دریافت می‌شد «توقیع» می‌خواندند. بسیاری از راویان موقف شدند با جمع‌آوری توقیعات، مجموعه‌هایی با عنوان مسائل یا توقیعات فراهم سازند، کاری که امروز نسبت به مراجع تقلید انجام می‌شود و آن را «استفتاء» می‌خوانند.

شواهدی در کتاب‌ها موجود است که بسیاری از رسائل و توقیعات امامان شیعه تا عصر نویسندگان کتب اربعه موجود بوده است و ما برای نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم:

۱- نجاشی در ترجمه محمد بن یعقوب کلینی می‌نویسد: «او به غیر از کتاب *کافی*، کتاب‌های دیگری نیز داشته است که از جمله آن‌ها کتاب *رسائل ائمه علیهم السلام* می‌باشد».<sup>۲</sup> مرحوم کلینی رسائل و توقیعات زیادی از امام حسن عسکری علیه السلام در کتاب *کافی* ذکر کرده است.

۲- شیخ صدوق در کتاب *من لا یحضره الفقیه*، بسیاری از مکاتبات ابوجعفر محمد بن فروخ صفار به امام حسن عسکری علیه السلام را درج کرده و به شهادت خودش، مجموعه سؤالات ابوجعفر صفار، با همان خط و توقیع امام حسن عسکری علیه السلام در اختیار او بوده است؛ از جمله در یک جا می‌نویسد: «محمد بن حسین صفار به ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام نوشت: بدن مرده را با چند

۱. *الکافی*، ج ۷، ص ۴۶؛ *گزیده کافی*، شماره ۳۸۹۲.

۲. *اختیار معرفة الرجال*، کشی، شماره ۱۰۲۶.

رطل آب باید غسل دهند؟ امام حسن عسکری علیه السلام در کنار نامه نوشت: «آن قدر بریزند و بشویند تا پاک شود، ان شاء الله». شیخ صدوق پس از ذکر حدیث اضافه می‌کند: «این نامه با امضا و خط ابومحمد علیه السلام همراه نامه‌های آن حضرت که در پاسخ استادمان ابوجعفر صفار رسیده، اینک در اختیار من قرار دارد»<sup>۱</sup>.

۳- نجاشی در ترجمه محمد بن ابی‌همام آورده است: «ابوجعفر هارون بن موسی تلعکبری گفت: ابوعلی محمد بن همام گفته است: پدرم به ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشت و در آن نامه توضیح داد که فرزندان او در دوران حمل سقط شده و به سلامت متولد نمی‌شوند. در ضمن هم اکنون فرزندى در راه دارد. او بدین وسیله از امام حسن عسکری علیه السلام تقاضا می‌کند که از خداوند بخواهد که فرزند سالم به دنیا آید و علاوه بر آن، وی از موالیان آن حضرت باشد. حضرت در بالای همان رقعہ به خط مبارک چنین مرقوم داشتند: خداوند این فرزند تو را پسر قرار می‌دهد. در اینجا تلعکبری می‌گوید: ابوعلی همام، رقعہ و خط مبارک آن حضرت را به من نشان داد، ضمن آنکه دعای حضرت نیز به تحقق پیوست»<sup>۲</sup>.

۴- نجاشی در ترجمه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری آورده است: او با صاحب الامر علیه السلام مکاتبه کرد و مسائلی را از آن حضرت در موضوعات مختلف پرسش نمود، سپس اضافه می‌کند: «احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری به ما گفت: نسخه اصلی این سؤالات به من رسیده است و توقیعات آن بزرگوار بین سطرهای سؤالات بود». نجاشی سپس تصریح می‌کند: «محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری برادرانی به نامهای جعفر، حسین و احمد داشت

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۶

۲. رجال نجاشی، شماره ۱۰۳۲؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعہ، ص ۳۵۰.

که همه آن‌ها با امام عصر علیه السلام در مکاتبه بودند.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، پدر این برادران، یعنی عبدالله بن جعفر حمیری نیز که خود از مشایخ قم به شمار می‌رفت، دارای سه کتاب در باب رسائل و توقیعات امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام بوده است.<sup>۲</sup>

### دوران غیبت صغرا

این دوران پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام به سال ۲۶۰ ه. ق آغاز می‌شود و تا رحلت آخرین نایب امام زمان علیه السلام در سال ۳۲۹ ه. ق ادامه دارد و پس از آن دوران غیبت کبرا آغاز می‌شود.

در این دوره مردم کم کم برای زمان غیبت کبرا و دوران عدم حضور امام عصر علیه السلام آماده می‌شوند و عملاً دست مردم از دامن امام معصوم علیه السلام کوتاه می‌شود.

در دوره غیبت صغرا، امام زمان علیه السلام از طریق چهار نایب خاص خود با شیعیان در ارتباط بود و امور آنان را حل و فصل می‌کرد، این امور افزون بر مسائل مالی، شامل مسائلی عقیدتی و فقهی نیز می‌شد. رابطه میان آن حضرت و مردم، چهار نفر از اصحاب با سابقه و مورد اعتماد امامان پیشین بودند که یکی پس از دیگری این وظیفه خطیر را بر عهده داشتند و بعنوان نواب خاص آن حضرت معروف‌اند. این افراد از طرف امام علیه السلام با وکلای او در دورترین نقاط بلاد اسلامی در تماس بوده و نامه‌ها و خواسته‌های شیعیان را به محضر مقدس ایشان می‌رساندند و در جواب، توقیعاتی از طرف آن حضرت صادر

۱. رجال نجاشی، شماره ۹۴۹

۲. همان، شماره ۵۷۳.

می‌شد.<sup>۱</sup>

شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* ۵۱ مورد از این توقیعات را درج کرده است و شیخ طوسی نیز در کتاب *الغیبه* پس از این تذکر که توقیعات صادره از ناحیه آن بزرگوار بسیار زیاد است و من تنها به ذکر مواردی از آن می‌پردازم<sup>۲</sup>، نزدیک به سی مورد از توقیعات آن حضرت را با ذکر سند نقل می‌کند. مجموعه‌ای از این توقیعات را می‌توان در جلد ۵۲ و ۵۳، و جلد دوم *احتجاج طبرسی*، ملاحظه کرد.

علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی در *الذریعه* می‌نویسد: «علاوه بر آن مولی محمدباقر بن محمدتقی مجلسی این توقیعات را با ترجمه فارسی در تألیف مستقلی فراهم کرده است».<sup>۳</sup>

این توقیعات نشان می‌دهد که امام زمان علیه السلام از طریق نواب اربعه با شیعیان در ارتباط بود و به سؤالات آنان پاسخ می‌داد. شیخ طوسی در این مورد می‌نویسد: «توقیعات صاحب الامر علیه السلام از طریق عثمان بن سعید و فرزند وی ابوجعفر محمد بن عثمان نسبت به شیعیان و خواص یاران پدر آن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صادر می‌شد. در این توقیعات، اوامر و نواهی آن حضرت و پاسخ سؤالات شیعیان در زمینه‌هایی که نیاز به پرسش پیدا می‌کردند به آنان ابلاغ می‌گردید و این توقیعات با همان خطی بود که در حیات امام حسن

۱. *سیره الائمة الاثنی عشر*، ج ۲، ص ۵۴۰؛ *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، ص ۳۵۱.

۲. *الغیبه*، شیخ طوسی، ص ۲۸۵.

۳. *الذریعه*، ج ۴، ص ۵۰۰.

عسکری علیه السلام صادر می‌گشت».<sup>۱</sup>

همچنین مرحوم شیخ طوسی متذکر می‌شود که در بین نواب اربعه (عثمان بن سعید عمری سمّان، ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، ابوالقاسم حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمّری. محمد بن عثمان با ۴۱ سال نیابت و حسین بن روح نوبختی با ۲۱ سال نیابت، طولانی‌ترین ارتباط را با امام عصر علیه السلام داشته‌اند.<sup>۲</sup> از این رو توقیعات مبارکه بیشتر توسط این دو نفر در اختیار شیعیان قرار گرفته است.

یکی دیگر از کارهای نواب اربعه سازماندهی وکلا بود؛ زیرا پس از آغاز غیبت صغرا، تماس مستقیم وکلا با امام علیه السلام قطع شد و به جای آن محور ارتباط، نایب خاص شد که حضرت تعیین فرموده بود. مناطق شیعه‌نشین تا حدی مشخص بود و بنا به ضرورت در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد، چنان‌که گاهی تعدادی از آنها که در مناطق کوچک‌تری انجام وظیفه می‌کردند، تحت سرپرستی وکیل دیگری قرار می‌گرفتند که پیش از غیبت از طرف امام وقت و زمان غیبت به وسیله نایب خاص برای آنان تعیین می‌شد. این وکلا اموالی را که بابت وجوه شرعی از مردم می‌گرفتند به طرق گوناگون نزد نایب خاصی در بغداد می‌فرستادند و آنها نیز وجوه رسیده را طبق دستور امام عصر علیه السلام در موارد معین مصرف می‌کردند.

در مواردی امکان داشت که برخی از وکلا برای یک بار به ملاقات امام زمان علیه السلام شرفیاب شوند، چنان‌که محمد بن احمد قطان از وکلای ابوجعفر

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۵۶.

۲. سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۴۲.

محمد بن عثمان بن سعید عمری به ملاقات آن حضرت نایل شد،<sup>۱</sup> ولی این ملاقات‌ها بسیار نادر بود و معمولاً با اشراف نواب خاص انجام می‌گرفت. به روایت احمد بن متیل قمی، ابوجعفر (نایب دوم) ده وکیل در بغداد داشت که نزدیک‌ترین آن‌ها به وی حسین بن روح بود که بعدها به عنوان نایب سوم از جانب ولی عصر علیه السلام تعیین شد.<sup>۲</sup>

روایتی وارد شده و حاکی از آن است که مردم در برابر اموالی که به وکلا می‌دادند قبوضی از آنان دریافت می‌کردند، ولی از نایب خاص هرگز قبض سندی مطالبه نمی‌شد. بنابراین وقتی که ابوجعفر نیابت خاص حسین بن روح را اعلام کرد، دستور داد تا از وی درخواست قبض نشود.<sup>۳</sup>

## نواب اربعه

### ۱- عثمان بن سعید عمری سمان

او اولین نایب خاص حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام بود که به روغن فروشی اشتغال داشت و این شغل پوششی برای فعالیت‌های مذهبی و سیاسی وی بود. زیرا وی اموالی را که برای رسانیدن آن به امام، به وی داده می‌شد، در ظرف روغن می‌نهاد و نزد آن حضرت می‌برد.<sup>۴</sup> البته قبل از او برخی از وکلای امامان این سیاست را به کار می‌بردند، چنان‌که محمد قطان و جوهات را در پوشش

۱. کمال الدین، ص ۴۴۲.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۸۹.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵.

۴. همان، ص ۲۱۴.



پارچه فروشی‌اش به آن حضرت می‌رسانید.<sup>۱</sup>  
عثمان بن سعید مورد اعتماد امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام بود و هنگامی که جمعی از شیعیان یمن خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شده بودند آن حضرت به عثمان بن سعید وکیل خود مأموریت داد تا اموالی را که برای ایشان آورده بودند تحویل بگیرد.<sup>۲</sup>

### ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

او دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام بود و پس از درگذشت پدرش، حضرت صاحب‌الامر ضمن توقیعی به وی تسلیمت گفت و پس از دعای خیر در حقیقت، امور را به او واگذار کرد.<sup>۳</sup> او نیز همانند پدرش از افراد مورد اعتماد امام حسن عسکری علیه السلام بود، چنان‌که در روایتی آن حضرت فرمود:

«عمری و پسرش هر دو ثقه و مورد اعتمادند. هرچه برسانند، از طرف من می‌رسانند و هرچه بگویند، از من است. به حرف آن‌ها گوش بده و از آنان پیروی کن که آنان ثقه و امین من هستند».<sup>۴</sup>

او تا سال ۳۰۵ در قید حیات بود و رابط امام زمان علیه السلام با شیعیان محسوب می‌شد و کنترل و هدایت وکلای آن حضرت در بلاد اسلامی را بر عهده داشت و در طول مأموریت او توقیعاتی مبنی بر تأیید سفارت او از ناحیه مقدسه صادر

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۹۷.

۲. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۹.

۳. همان‌جا.

۴. همان‌جا.

پیروی و اخذ احکام (تقلید) در زمان حضور معصومین علیهم السلام □ ۲۶۱

شد.<sup>۱</sup> به نوشته شیخ طوسی، او تألیفاتی در حدیث و فقه نیز داشت که به دست حسین بن روح و سپس ابوالحسن سَمُرّی رسیده بود.<sup>۲</sup>

### ۳- ابوالقاسم حسین بن روح

او سومین نایب خاص امام عصر علیه السلام بود که از معتمدان ابوجعفر و از نزدیکان وی در بغداد به شمار می‌رفت.<sup>۳</sup>

ابوجعفر با ارجاع مراجعان به حسین بن روح، زمینه جانشینی وی را فراهم آورد و در واپسین روزهای حیات به دستور حضرت ولی عصر علیه السلام او را جانشین خود معرفی کرد. پس از آن شیعیان برای تحویل اموال به وی رجوع می‌کردند.<sup>۴</sup> وی در سال ۳۲۶ هجری درگذشت.

### ۴- ابوالحسن علی بن محمد سَمُرّی

چهارمین و آخرین نایب خاص امام زمان علیه السلام بود که حسین بن روح به دستور آن حضرت، وی را به جانشینی خود منصوب کرد و تا سال ۳۲۹ هجری مجموعاً در حدود سه سال نیابت خاص آن حضرت را بر عهده داشت و مهم‌ترین تحولی که در دوره سَمُرّی رخ داد، توقیعی از حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام حاوی پیشگویی درباره مرگ قریب‌الوقوع این نایب بود که چند روز پیش از درگذشت وی مطرح شد. متن این توقیع، آغاز غیبت کبرا را وعده می‌داد. متن توقیع به شرح زیر است:

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۲۱؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

۳. النبیة، شیخ طوسی، ص ۲۲۳.

۴. همان، ص ۲۲۴.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنَ أَحْمَدِ السَّمُرِيِّ! أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرًا خَوَانِكَ فَيْكَ. فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ. فَأَجْمِعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِلْ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ الثَّامَّةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ أذنِ اللَّهِ (تَعَالَى ذِكْرَهُ) وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup> خداوند به برادرانت در فقدان تو پاداش بزرگ عطا فرماید، تو تا شش روز دیگر رحلت خواهی کرد. کارهایت را جمع و جور کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت نکن. اکنون زمان غیبت کبرا فرا رسیده و ظهور من تنها با اجازه خداوند خواهد بود و آن پس از مدتی طولانی و زمانی خواهد بود که دل‌های مردم در نهایت قساوت و روی زمین پر از بیداد باشد. کسانی پیش شیعیان ما مدعی ارتباط و دیدار با من خواهند بود. هر کس پیش از خروج سفیانی و فریاد آسمانی چنین ادعایی کند، دروغگو می‌باشد.

### نگرشی کلی به پیروی احکام در زمان حضور

در زمان حضور پیروی از احکام سه مرحله را پشت سر گذاشت:

یکی زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که زمان جعل و تشریح احکام شرعی است و مردم می‌توانستند با مراجعه به قرآن و شخص پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در پاره‌ای از اوقات به اصحاب آن حضرت احکام دین را فراگیرند.

پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شیعیان دو دسته بودند: یک‌دسته که جزو صحابیان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند و اصول ضروری

۱. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۳؛ حیات سیاسی و فکری امامان شیعه، ص ۵۸۳.

احکام دین را از آن حضرت فراگرفته بودند. از این‌رو، اگر چیزی را نمی‌دانستند از دیگر صحابیان سؤال می‌کردند و یک‌دسته هم کنار حضرت علی علیه‌السلام جمع شده و به پیروی از آن حضرت مشهور شده بودند. اینان نوعاً اغراض اعتقادی و سیاسی داشتند؛ یعنی چون علی علیه‌السلام را برحق می‌دانستند یا چون مخالف خلفا بودند، گرد آن حضرت جمع شده بودند. اینان نیز در احکام شرعی به صحابیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به حضرت علی علیه‌السلام مراجعه می‌کردند.

تا زمان امام حسین علیه‌السلام نیز نوع شیعیان از صحابیان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند و روش همان بود که احکام را یا خود شنیده بودند یا از کسانی که شنیده بودند فرامی‌گرفتند، ولی آنچه که در زمان سیدالشهداء علیه‌السلام اهمیت دارد این است که حدود پنجاه سال از وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گذشته بود و یک نسل عوض شده بود. از این‌رو، این اهمیت داشت که شیعه به‌عنوان یک تشکل سیاسی و اعتقادی جلوه‌گر شود و فقط مخالفت با بنی‌امیه مطرح نبود؛ زیرا با فرار کردن یا جنگ کردن یا بیعت کردن با اجبار نیز می‌شد ابراز مخالفت کرد، ولی سیدالشهداء ماند و مظلومانه به شهادت رسید تا با ندای مظلومیت، از دین اسلام حمایت کند، پس در این دوران باز مهم آن است که اسلام محفوظ بماند.

این روند تا زمان امام باقر و امام صادق علیه‌السلام ادامه داشت که بر اثر جوّ سیاسی و اجتماعی به‌وجود آمده، آن حضرات محیط را برای نشر احادیث و بیان احکام شرع مناسب دیدند و نظر به اینکه مذاهب فقهی اهل تسنن نیز در این دوره شکل می‌گرفت، از این‌رو، این دو امام هم‌ام به فقه شیعه هویت مستقلی بخشیدند که البته این کار در زمان امام صادق علیه‌السلام به اوج خود رسید و شاید به همین سبب است که شیعه اثنی عشری را شیعه جعفری نیز می‌نامند؛

زیرا عمده احکام شرعی و اعتقادی در این دوره تبیین گردید.

مرحوم سید محمد طباطبایی در *مفاتیح الاصول* در این زمینه می‌نویسد: «شیعه تا زمان امام باقر علیه السلام قدرت اظهار حق را نداشتند و حلال و حرام و سایر احکام را مطابق مذهب شیعه دانستند، بلکه گاهی ضروری مذهب شیعه را نمی‌دانستند و بر آنان پنهان بود، بلکه اصول دین را نیز دانستند. ظاهراً آنان در فروع دین، بر مذهب عامه بودند و لذا می‌بینید که زیدیه چنین بودند. آنگاه امام باقر علیه السلام آن مقدار توانست و مصلحت اقتضاء نمود، مقداری از احکام را برایشان بیان نمود و به دنبال ایشان امام صادق علیه السلام چنین نمود. با این حال شیعه عمل به قول عامه می‌کردند و اعتقاد داشتند که از طرف خدا معین شده است.

تا اینکه این دو امام بزرگوار شیعیان را از این کار نهی نمودند و از مراجعه به قضاتشان و پذیرفتن کلامشان برحذر داشتند. و به آنان دستور دادند به شیعیان مراجعه کنند و روش امامان بود پس از امام باقر و امام صادق علیه السلام این چنین؛ هرکدام بخشی از احکام را آشکار می‌کردند و شیعیان را از گرفتن قول دیگران باز می‌داشتند و گاهی به آنها می‌فرمودند: هر چیزی مجاز است مگر آنکه نهی در آن باره وارد شود؛ یا می‌فرمودند: اگر حکمی را نمی‌دانی برو نزد فقیه عامه و هر چه گفت، خلافش را عمل کن، یا می‌فرمودند: «هرگاه حدیثی درباره حکم چیزی نمی‌دانید ببینید عامه از علی علیه السلام چه روایت می‌کنند همان را بگیرید و غیر این موارد، بلکه در یک زمان بعضی از آنها حدیثی را مطلق بیان می‌داشتند و برخی این گونه عمل نمی‌کردند. از این آشکار می‌گردد که آنان در یک زمان تکلیفشان یکی نبود؛ بلکه تکلیف یکی است به گمان تو به ما و زمان ما نسبت

به حال و زمان آنان...»<sup>۱</sup>.

از این رو، پیروی از احکام را در زمان حضور می توان در شش بخش دسته بندی کرد که شیعیان برای به دست آوردن احکام از آن ها بهره می بردند:

### ۱- کتاب و سنت

اولین مرجع شیعیان، بلکه جمیع مسلمانان کتاب و سنت بود. مسلمانان به وسیله حفظ قرآن و سنت از روش به حافظه سپردن و همچنین به روش کتابت، احکام دین را گسترش می دادند. و پاسخ سؤالات شرعی خود را دریافت می کردند.

این روش در زمان ائمه اطهار نیز استمرار داشت و نظر به اینکه قبل از شهادت سیدالشهداء علیه السلام شیعه هویت مستقل سیاسی در برابر دیگر گرایش های دینی و سیاسی نداشت. از این رو، مردم و شیعیان به نزدیک ترین شخصیتی که می توانست احکام دین مبین اسلام را برایشان بیان کند، به ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع می کردند و در مسائلی که اختلافی بود به قضات منصوب در آن دوره مراجعه می کردند و شیعیان خاص سعی می کردند، حکم هر قضیه ای را که نمی دانند از امامان معصوم علیهم السلام یا از شیعیان مرتبط با اهل بیت علیهم السلام و عالم به دین سؤال کنند.

شیعه بعد از شهادت سیدالشهداء هویت سیاسی و دینی مستقلی یافت و از دیگر گرایش های دینی و سیاسی آن دوره جدا شد و در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام به سبب فضای خاص سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی، فقه شیعه هویت مستقلی در برابر دیگر مذاهب اسلامی پیدا کرد و مسیر فقه شیعه از

۱. مفاتیح الاصول، سید محمد طباطبایی معروف به مجاهد، ص ۵۸۶.

دیگر مذاهب که بر قیاس و استحسان استوار بود، جدا شد و تا جایی این حرکت مؤثر بود که شیعه را امروزه به عنوان «شیعه جعفری» می‌شناسند.

### ۲- رجوع کردن به ائمه اطهار علیهم‌السلام

از زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسیاری از مسلمانان احکام دین خود را از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سؤال می‌کردند و جواب می‌گرفتند و پس از زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز مسلمانان و شیعیان در بسیاری از موارد تا زمان صادقین علیهم‌السلام که هنوز مدرسه فقه شیعه، گسترش نیافته بود به ائمه اطهار علیهم‌السلام مراجعه می‌کردند و پس از آن صادقین علیهم‌السلام به طرق مختلف احکام دین اسلام را برای مردم بیان می‌کردند که به دو روش عمده عمل می‌شد:

الف) به صورت مجالس عمومی که گاه در مسجد نبوی و گاه در منزل شخصی و گاه در دیدارها و مناظرات حج انجام می‌گرفت.

ب) به صورت مجالس خصوصی که گاه در ایام حج و گاه در مسیرها و گاه در منزل شخصی و در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صورت می‌گرفت. این روش نیز یکی از راه‌های دسترسی شیعیان به احکام دین مبین اسلام بود.

### ۳- معرفی افراد از طرف ائمه علیهم‌السلام

یکی از راه‌های بیان احکام و دسترسی شیعیان به احکام دین اسلام، مراجعه کردن به اشخاصی بود که از طرف ائمه اطهار علیهم‌السلام معرفی می‌شدند و این معرفی به چند طریق انجام می‌شد:

گاهی امام علیه‌السلام شخصاً فردی را به چنین وظیفه‌ای می‌گماشت و گاهی مردم از امام علیه‌السلام تقاضا می‌کردند که کسی را به ایشان معرفی کند و گاهی از امام علیه‌السلام درباره مقام علمی و تقوای شخصی سؤال می‌شد و حضرت او را تأیید می‌کرد و گاهی نیز برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام یکی از همدرسان خود را معرفی



می کردند؛ چنان که امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: در مسجد مدینه بنشیند و فتوا بدهد و امام صادق علیه السلام عبدالله بن ابی یعفر را به محمد بن مسلم ثقفی ارجاع داد و امام رضا علیه السلام علی بن مسیب همدانی را به زکریا بن آدم قمی ارجاع داد، همچنین امام رضا علیه السلام یونس بن عبدالرحمان را مرجع برای یکی از وکلای خود قرار می دهد.

محمد بن سنان نیز در مسجد کوفه به برخی از شیعیان درباره صفوان بن یحیی گفت، هر کس درباره احکام حلال و حرام سؤال دارد، از وی بپرسد. صفوان و محمد بن سنان، هر دو از معاصران امام هشتم و امام نهم علیهم السلام بودند.

#### ۴- رساله و توقیع نویسی

یکی دیگر از راه های دستیابی شیعیان به احکام دین از راه نامه نگاری و توقیع نویسی است که از زمان امام کاظم علیه السلام گسترش پیدا کرد و از این زمان دو پدیده جدید در مذهب تشیع گسترش بیشتری یافت: یکی مجموعه های مسائل بود که در دو زمینه سؤالات آزمونی و سؤالات شرعی بروز نمود و دیگری مکتوبات خود ائمه علیهم السلام بود که به دو دسته تقسیم می شود: یکی نامه ها و دستورالعمل ها و پیغام هایی که امامان شیعه علیهم السلام خطاب به نمایندگان خود می نوشتند و دیگری پاسخ های ائمه اطهار علیهم السلام که در ذیل سؤالاتی که شیعیان از نقاط مختلف ارسال می کردند، مرقوم می داشتند و این روش تا زمان غیبت ادامه داشت و کثرت توقیعات در این زمان دلیل روشنی بر این مدعاست.

#### ۵- مسئله وکالت در امور مالی

از زمان امامت امام موسی کاظم علیه السلام نهاد وکالت به وجود آمد که زنجیره ارتباطی گسترده ای در سراسر جهان اسلام از وکلای ناحیه مقدسه تشکیل داد که همه با امام در ارتباط بودند و حقوق و واجبات مالی شیعیان را از آنان

دریافت می‌کردند و برای امام می‌فرستادند. بدین وسیله، جامعه شیعه در سراسر دنیای اسلام با امام علیه السلام به‌طور منظم در ارتباط بودند. این روش در زمان امام هشتم علیه السلام نیز حفظ شد و تا دوره امامت امام عصر علیه السلام نیز همچنان در حال توسعه و تکامل بود. از زمان امام جواد علیه السلام دریافت منظم خمس به‌عنوان یک فریضه مالی همگانی از سال ۲۲۰ هـ. ق آغاز شد که امام جواد علیه السلام به وکلای مالی خود در بلاد دستور داد از چند رقم درآمد مشخص، مطالبه خمس کنند. و این امر باعث شد در این زمینه سؤالات و استفسارات فراوانی از ائمه اطهار به‌عمل آید.

#### ۶- کتاب‌های فقهی ائمه اطهار و اصحاب ائمه علیهم السلام (اصول چهارصدگانه)

یکی دیگر از راه‌های دستیابی شیعیان به احکام اسلام مراجعه به کتاب‌های حدیثی مکتوب از طرف ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب آنان است؛ همانند کتاب علی علیه السلام، جفر و جامعه، کتاب السنن و الاحکام و القضا یا از ابورافع و اصول چهارصدگانه که اکثر آن‌ها از زمان صادقین علیهم السلام به‌جا مانده است که هر کدام مرجع و ملجائی برای اصحاب ائمه علیهم السلام و شیعیان بوده است، بلکه اصول روایی شیعه که تاکنون باقی مانده است، از همین اصول و کتاب‌ها جمع‌آوری شده است.

## فصل دوم

### تقلید در زمان غیبت

#### دوران غیبت کبرا

این دوره از سال ۳۲۹ ه. ق شروع می‌شود و تا امروز ادامه دارد. در این دوران پیروی از احکام و به تعبیری دیگر تقلید احکام از یک سلسله فراز و نشیب‌هایی عبور کرده و طی چندین دوره دگرگونی یافته است تا به صورت امروزی درآمده، که ما آن را در چهار برهه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

#### دوره اول: پیروی از احکام در زمان محدثان

این دوره از زمان غیبت کبرا و بسته شدن باب نیابت خاصه آغاز می‌شود و تا نیمه اول قرن پنجم را در برمی‌گیرد. در این دوره شیعیان برای پیروی از احکام شرعی، نمی‌توانند از محضر امامان معصوم علیهم‌السلام یا از نواب خاص آنان بهره ببرند.

بدین سبب مرجعی که بتواند پاسخگوی همه نیازهای علمی و شرعی باشد در اختیار نبود؛ از این رو، در این دوره، دو کار انجام شد که هر یک در استمرار

فقه شیعه و خروج شیعیان از تحیر و سرگردانی بسیار مؤثر واقع شد:

### الف) پیدایش جوامع حدیثی

در دوره محدثان، فقها و محدثان بزرگ شیعه امامیه، غالباً در دو شهر مهم مذهبی و فرهنگی آن روزگار، یعنی قم و ری برای تهذیب و تنقیح و تنظیم حدیث شیعه، نهایت تلاش خود را می‌کردند. در چنین شرایطی که نشر و تدریس حدیث در حوزه‌های علمی جریان‌ی فعال داشت، مرجعی که بتواند پاسخگوی همه نیازهای فقهی و علمی شیعیان باشد در اختیار نبود. از این رو دانشمندان شیعه از ابتدای قرن چهارم شروع به تدوین کتبی جامع کردند تا با استفاده از احادیث امامان شیعه علیهم‌السلام در زمینه موضوعات فقهی، کتب اربعه، یعنی اصول کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه و در قسمت عقاید، کتبی در موضوعات مستقل مانند: توحید صدوق، عیون اخبار الرضا، کمال الدین، خصال، امالی، الغیبه شیخ طوسی و تلخیص الشافی و غیره پدید آمد.<sup>۱</sup> از این رو ما سیر کوتاهی در کتب اربعه خواهیم داشت:

#### ۱- کتاب کافی

مرحوم محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹) از بزرگ‌ترین محدثان و فقهای شیعه امامیه می‌باشد که نجاشی درباره او می‌نویسد: «کلینی در عصر خود بزرگ و پیشوای اصحاب ما در شهر ری بود و در حدیث، موثق‌ترین و ضابط‌ترین آن‌ها به شمار می‌آمد. او کتاب خود، یعنی کافی را در مدت بیست سال تألیف کرد».<sup>۲</sup> علامه حلی نیز می‌نویسد: «کلینی در ری عالی‌ترین مرجع فتوا بود و

۱. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۵۹.

۲. رجال نجاشی، شماره ۱۰۲۶؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۶۱.

چهره درخشان حدیث در آن سامان به شمار می‌رفت».<sup>۱</sup>

شاید همین مقام و موقعیت علمی این دانشمندان بزرگ شیعه باعث شد تا یکی از علاقه‌مندان و دل‌سوختگان مذهب تشیع با نوشتن نامه‌ای به مرحوم کلینی از او تقاضا کند تا به تألیف کتاب جامع مذهبی بپردازد.<sup>۲</sup> مرحوم کلینی با قبول این درخواست با استفاده از دستاوردهای حدیثی و منابع موجود در کتابخانه‌های شهر ری به نگارش کتاب خود روی آورد. سرانجام وی پس از تألیف جامع حدیثی خود در سال ۳۲۷ هـ.ق عازم بغداد شد و در دو سال آخر حیات خود کتاب *کافی* را در جمع محدودی از یاران و شاگردان به معرض روایت گذاشت.<sup>۳</sup> طبق بررسی‌های به‌عمل آمده در کتاب *کافی* مجموعاً ۱۵۳۳۹ روایت وجود دارد<sup>۴</sup> که سند آن‌ها با یکی از مشایخ کلینی شروع می‌شود و بررسی این اسناد نشان می‌دهد که کلینی روایات خود را مجموعاً از ۳۴ نفر روایت کرده است، لکن از مجموع روایت فوق ۱۵۲۸۴ روایت از ۸ نفر از مشایخ حدیثی و ۵۵ روایت به‌واسطه ۲۶ نفر دیگر روایت شده است.

به هر حال در قرن‌های سوم و چهارم، دانشمندان شیعه در تدوین حدیث گام‌های بلندی برداشتند و کتبی نیز در این رابطه تألیف کردند، ولی هیچ‌یک از جوامع تألیف شده، نتوانست پاسخگوی حوزه‌های درسی باشد و دانشمندان را از مراجعه به اصول اولیه بی‌نیاز سازد، لکن مرحوم کلینی موفق شد با تألیف

۱. خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص ۱۴۵.

۲. *الکافی*، ج ۱، ص ۸.

۳. *تهذیب الاحکام*، شیخ طوسی، قسمت مشیخه، ج ۱۰، ص ۲۹؛ *استبصار*، ج ۴، ص ۳۰۲.

۴. *معجم الرجال*، آیه‌الله خویی، ج ۱۸، ص ۵۴.

جامع مذهبی خود، مهم‌ترین گام را در این زمینه برداشته و دانشمندان را تا حد زیادی از مراجعه به کتب اولیه و اصول پراکنده بی‌نیاز سازد. از آنجا که این کار با مایه‌ای از دلسوزی و اخلاص عجین شده بود، در طول زمان اصالت خود را حفظ کرد و رنگ جاودانگی به‌خود گرفت.

## ۲- کتاب من لایحضره الفقیه

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق، از محدثان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است که در حدود سال ۳۲۰ هـ ق با دعای امام زمان علیه السلام به دنیا آمد.<sup>۱</sup> وی با فراگیری فقه و حدیث در مکتب استادی چون ابن الولید، برای نخستین بار با معیارهای نقد و بررسی روایات آشنا گشت و پس از مرگ ابن الولید در سال ۳۴۳ هجری به درس دیگر مشایخ قم رفت، ولی به فاصله اندکی در اثر انتشار نبوغ وی در مجامع علمی و به دعوت رکن الدین بویه و مردم ری، برای سرپرستی حوزه این شهر، در آنجا ساکن شد.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق پس از آن، سفرهای علمی خود را آغاز کرد و به اخذ حدیث و اشاعه آن در اقصا نقاط مملکت اسلامی پرداخت. نجاشی درباره وی می‌نویسد: «او در سال ۳۵۵ وارد بغداد شد در آن سال بسیاری از مشایخ شیعه به اخذ حدیث از وی پرداختند، در حالی که او از نظر سن جوان بود».<sup>۳</sup> از این عبارت نجاشی و دیگر نوشته‌ها فهمیده می‌شود که مرجعیت عامه در

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۳.

۲. معانی الاخبار، ص ۱۸.

۳. اختیار معرفة الرجال، کشی، شماره ۱۰۴۲.

عصر شیخ صدوق به او متهمی گردید و شیعیان از نقاط مختلف جامعه اسلامی سؤالات و مشکلات دینی خود را نزد وی فرستادند.

شیخ صدوق به هنگام تألیف *من لایحضره الفقیه* بنا به ادعای خود، دارای ۲۵۴ کتاب بوده است که مصاحب وی، یعنی شریف‌الدین ابو عبدالله، توانست اجازه نسخه‌برداری از آن‌ها را از مؤلف دانشمند آن دریافت کند.<sup>۱</sup> متأسفانه در دوران ما جز تعداد محدودی از آن کتاب‌ها باقی نمانده است و کتاب *من لایحضره الفقیه* مرحوم صدوق، دومین کتاب از کتب اربعه به شمار می‌رود مرحوم صدوق در خصوص انگیزه تألیف این کتاب، در مقدمه چنین می‌نویسد: «چون دست قضای الهی مرا به بلاد غربت کشاند و بنا به تقدیر خدایی به قصبه ایلاق، از سرزمین بلخ وارد شدم، در این نقطه شریف‌الدین ابو عبدالله، معروف به نعمه، بر من وارد شد و با مجالست خویش، مسرت مرا تداوم بخشید، به طوری که از مصاحبت وی سینه‌ام گشوده گشت... او در اثنای سخنان خود به من خاطر نشان ساخت که محمد بن زکریای رازی کتابی در موضوع طب نوشته و آن را *من لایحضره الطیب* نام‌گذاری کرده است؛ او به من یادآور شد که کتاب رازی در نوع خود، کتابی شافی و وافی به مقصود است و به همین ترتیب از من خواست تا کتابی در فن فقه، حلال و حرام و شرایع و احکام تألیف کنم که این کتاب چکیده جامعی از همه مصنفاتم در این زمینه باشد و پس از آن، آن را *من لایحضره الفقیه* نام‌گذاری کنم تا او بتواند به آن مراجعه کند، به مطالب آن اعتماد بنماید و تکیه‌گاه او در اخذ فتوا باشد و علاوه بر آن، در ثواب کسی که در آن نظر می‌کند، از آن نسخه‌برداری می‌کند و



مضامین آن را مورد عمل قرار می‌دهد، شریک باشد. من درخواست وی را اجابت کردم؛ زیرا وی را اهل و شایسته چنین درخواستی دیدم و این کتاب را برای او با حذف سند نوشتم تا طرق آن زیاد نشود، با اینکه فواید آن زیاد است. همچنین من در تألیف این کتاب طریق مصنفان را در بیان همه روایاتشان نیمودم، بلکه تنها به ذکر روایاتی پرداختم که به آن فتوا داده‌ام و به صحت آن‌ها حکم می‌کنم و علاوه بر آن معتقد هستم که این روایت بین من و خدای من حجت است. روایات این کتاب برگرفته شده از کتب مشهوری است که مرجع و تکیه‌گاه دانشمندان است»<sup>۱</sup>.

لازم به ذکر است که در عهد کلینی و شیخ صدوق به دلیل مقارنت عصر این دو بزرگوار با دوران امامان شیعه و عصر غیبت صغرا، فقه شیعه حالتی بسیط و ساده‌ای داشت و در واقع شعبه‌ای از حدیث به‌شمار می‌رفت. از این‌رو، از استنباطات فقهی به شکل امروزی خبری نبود، حتی برخی از نویسندگان معتقدند که فقه شیعه تا قرن چهارم هجری کاملاً به صورت مأثور بوده است.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق به تأسی از شیوه غالب این دوره، کتاب خود را به عنوان یک رساله عملیه نوشت. این رساله فقهی حدیثی با آنکه بیانگر فتاوی شیخ صدوق بود، لکن پس از درگذشت شیخ صدوق، منسوخ نگشت؛ زیرا متن آن چیزی جز روایات اهل بیت علیهم‌السلام نبود. علاوه بر اینکه این کتاب در آغاز تنها سندی

۱. من لایحضره الفقیه، ص ۱-۳.

۲. اجتهاد و مذاهب اسلامی، شیخ آقابزرگ طهرانی، ص ۶۹؛ خصال، صدوق به قلم محمدباقر

کمره‌ای، ص ۵۲.

برای مراجعه مردم به شمار می‌رفت، اما به تدریج مورد توجه علما و دانشمندان واقع شده، همراه با کتاب‌های *کافی* و *تهذیبین* مدار احکام شرعی قرار گرفت؛ زیرا مؤلف آن، روایات فقهی را در تمام فروع دین، با دقت و سلیقه‌ای تمام گردآوری کرده بود. از این رو، این کتاب به عنوان گلچینی از احکام دینی هنوز از درخشش و فروغ برخوردار است.<sup>۱</sup>

### ۳- کتاب تهذیب و استبصار

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، ملقب به شیخ الطائفه از اجله علمای شیعه است. وی در ماه رمضان سال ۳۵۸ ه.ق در منطقه توس خراسان به دنیا آمد و به نوشته علامه حلی، در سال ۴۰۸ ه.ق، یعنی در سن ۲۳ سالگی برای تکمیل معلومات خود عازم بغداد شد.<sup>۲</sup> از این زمان بود که شخصیت شیخ طوسی، در سایه ترقی روزافزونی که نصیب وی گردید، به تدریج شناخته شد و مطرح گردید. شیخ طوسی در حدود چهل سال، یعنی تا سال ۴۴۸ یا ۴۴۹ در بغداد زندگی کرد و حوزه علمیه این شهر را پایه‌گذاری نمود و پس از عمری تلاش که حاصل آن تربیت شاگردان بی‌شمار و خلق آثار متعدد، در همه شعب علوم اسلامی بود، سرانجام در سال ۴۶۰، یعنی در سن ۷۵ سالگی دعوت حق را لبیک گفت و طبق وصیت خود، در منزل مسکونیش واقع در نجف اشرف به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup>

ابن ندیم که معاصر شیخ مفید است، درباره شیخ طوسی می‌نویسد: «ریاست

۱. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۵۰۵.

۲. خلاصه الاقوال، علامه حلی، ص ۱۴۸.

۳. رجال، حسن بن داود، ص ۳۰۶؛ رجال، بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۳۷.

متکلمان شیعه در عصر ما به او رسیده است، وی در علم کلام بر مبنای امامیه بر همگان برتری دارد، دانشمندی نکته‌سنج و حاضر جواب است؛ من او را دیده‌ام، در همه علوم استاد است و در فقه، کلام، تاریخ و حدیث به مقام نهایی رسیده است.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی از دانشمندان پرکار و کثیرالتالیف شیعه بوده است؛ چنان‌که نجاشی در کتاب خود ۲۳ کتاب از کتاب‌های وی را نام می‌برد<sup>۲</sup> و خود شیخ طوسی نیز در ترجمه خویش به ۴۱ کتاب از مؤلفات خود اشاره کرده است.<sup>۳</sup> با نگاه به تألیفات شیخ طوسی روشن می‌شود که این دانشمند در مقام یک منجی و چاره‌اندیش به تألیف آثار خود اقدام کرد و همه‌جا در آثار خود، پاسداری از مذهب شیعه و رفع تناقض از چهره آن را مد نظر قرار داده است. از جمله تألیفات شیخ طوسی کتاب تهذیب است که تألیف آن را در حیات استاد خود، شیخ مفید آغاز کرد. شیخ طوسی این کتاب را از اصول مورد اعتماد قدما و منابعی که در بدو ورود به بغداد در اختیار او بوده است؛ از جمله کتاب‌های شاپور بن اردشیر و کتابخانه استاد خود سید مرتضی،<sup>۴</sup> تألیف نمود.<sup>۵</sup> قسمتی از این کتاب در حیات شیخ مفید به‌عنوان شرح رساله فقهی، او یعنی مقنعه نگارش یافت و شیخ طوسی در آن زمان در حدود ۲۵ سال بیشتر نداشت و

۱. الفهرست، ابن ندیم، ص ۱۹۱؛ تاریخ شیعه، محمدحسین مظفر، ص ۱۵۳.

۲. رجال نجاشی، شماره ۱۰۶۸.

۳. الفهرست، شیخ طوسی، شماره ۶۹۹.

۴. مخطوطات شیخ طوسی، یادنامه شیخ طوسی، ص ۳۳۶؛ تفسیر تبیان، آقا بزرگ طهرانی، ج ۱، ص ن و س.

۵. الذریعة، ج ۴، ص ۵۰۴؛ تفسیر تبیان، ص ث.

پس از وفات استاد خود آن را کامل کرد و این تکمیل شاید در حدود چهل سال طول کشید.<sup>۱</sup> کتاب *تهذیب* پس از نگارش به سرعت مورد توجه قرار گرفت و در حوزه‌های علمی مورد استنساخ و بازنویسی قرار گرفت. این کتاب طبق شمارش شیخ آقابزرگ طهرانی، دارای ۱۳۵۹۰ روایت بوده که در قالب ۲۳ کتاب فقهی و ۳۹۳ باب تنظیم شده است.<sup>۲</sup> بنا به گفته شیخ آقابزرگ طهرانی بعدها ۱۶ شرح و ۲۰ حاشیه بر کتاب *تهذیب* نوشته شد که این نشان از اهمیت این کتاب بین شیعه و محافل شیعی دارد.<sup>۳</sup>

شیخ طوسی در مقدمه *تهذیب* چنین می‌نگارد:

«دوست من از من خواست که به شرح رسالهٔ استادمان شیخ مفید، موسوم به *مقنعه* روی آورم؛ زیرا این رساله در جای خود متن کاملی است و در اکثر مسائل شرعیه که محل احتیاج است، کفایت می‌کند. در ضمن از زواید هم خالی است، او به من پیشنهاد کرد که از اوّل باب طهارت کار خود را شروع کنم و مباحث قبل از آن را که در خصوص توحید، عدل، نبوت و امامت تألیف شده، فروگذارم؛ زیرا شرح این موارد به طول می‌انجامد و هدف از تألیف این کتاب نیز بیان مباحث مربوط به اصول نیست. او همچنین گفت که در نگارش کتاب، هر باب را به همان ترتیبی که شیخ مفید نگاشته است، تألیف کنم و پس از آوردن هر مسئله‌ای، مستند آن را از آیات و سند قطعی بیاورم و در صورتی که ذیل مسئله‌ای، آیه یا حدیثی وجود نداشت، از اجماع مسلمین یا اجماع

۱. الذریعة، ج ۴، ص ۵۰۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۵۳.

۲. الذریعة، ج ۴، ص ۵۰۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۵۶.

۳. الذریعة، ج ۴، ص ۵۰۴.

شیعیان شاهدی ذکر کنم. آنگاه پس از این مرحله، احادیث مشهور مذهبی را که در این خصوص وارد شده است، ذکر کنم و به دنبال آن، احادیث مخالف با آن را از سایر منابع درج نمایم، آنگاه بین این دو دسته حدیث را جمع، توجیه و تأویل کنم و اگر تأویل آن‌ها ممکن نبود، توضیح دهم که مشکل احادیث مخالف چیست... پس من به تألیف این کتاب پرداختم؛ چون تألیف آن را خدمت عظیمی به دین و امری پرفایده برای شریعت دانستم، علاوه بر آن واجب بود حق این دوست را که خدا تأیید کند با نگارش کتاب ادا کرده باشم»<sup>۱</sup>.

کتاب *استبصار* را نیز که یکی از کتب اربعه شیعه می‌باشد، شیخ طوسی پس از تهذیب تألیف کرده است.

مرحوم شیخ طوسی دربارهٔ انگیزه تألیف کتاب *استبصار* چنین می‌نویسد: «پس از تألیف کتاب *تهذیب* جمعی از دانشمندان که آن را مطالعه کرده بودند و کتاب جامعی تشخیص دادند و مشاهده کردند کمتر حدیثی است که در آن ذکر نشده باشد و برای مبتدی، فقیه و متوسط هر کدام به‌نحوی قابل استفاده است و همه می‌توانند مطلوب خود را از آن بگیرند، خواستار کتابی شدند که احادیث مختلف به‌طور اختصار در آن به‌طور جداگانه جمع‌آوری شود تا شخص فقیه برای تذکر و متوسط برای آشنایی بیشتر با فقه از آن استفاده کنند. همچنین برای مبتدی نیز خالی از نفع نیست؛ ولی آن دو دسته بیشتر به جمع بین احادیث نیاز دارند چرا که شاید مجال تفحص کتاب‌های مختلف و تتبع روایت را نداشته باشند. در ضمن به این نکته متوجه شدند که باید برای انجام این مقصود عنایت بیشتر و اشتغال

۱. *تهذیب الاحکام*، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲.

زیادتری بدان پیدا کرد؛ زیرا نفعش بیشتر است و در گذشته هیچ‌یک از بزرگان علمای ما که در اخبار، فقه و حلال و حرام کتاب نوشته‌اند، در این باره کتابی نوشته‌اند، پس از من خواستند که چنین کتابی را تألیف کنم و چنان باشد که در هر باب، ابتدا آنچه در فتوا و احادیث مورد اعتماد است، بیاورم؛ سپس اخبار مخالف آن را ذکر کرده و به دنبال آن، راه جمع میان آن‌ها را بیان دارم؛ به طوری که حتی المقدور چیزی از آن‌ها را نیز اسقاط نکرده باشم و همان مسلکی را که در کتاب *تهذیب پیموده‌ام*، بپیمایم.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی پس از درج مشیخه خود در *انتهای استبصار*، خطاب به خوانندگان این کتاب می‌نویسد: «ای کسانی که خداوند شما را تأیید نماید! بدانید که من کتاب خود را بر سه جزء مشخص تنظیم کرده‌ام. جزء اول و دوم مشتمل بر مباحث مربوط به عبادات و جزء سوم در خصوص معاملات و سایر ابواب فقهی است؛ جزء اول حاوی سیصد باب و ۱۸۹۹ حدیث است، جزء دوم مشتمل بر ۲۱۷ باب و ۱۱۷۷ حدیث و جزء سوم مشتمل بر ۳۹۸ باب و ۲۴۵۵ حدیث می‌باشد. در مجموع کتاب دارای ۹۱۵ باب و مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث است.<sup>۲</sup> من از این رو به شمارش ابواب و تعداد روایت پرداخته‌ام تا

---

۱. *استبصار*، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳؛ *یادنامه شیخ طوسی*، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. البته مجموع روایات *تهذیب* طبق شمارش شیخ طوسی باید ۵۵۳۱ عدد باشد نه ۵۵۱۱، گرچه از تمام نسخ خطی عدد ۵۵۱۱ به چشم می‌خورد و با شمارش روایات *استبصار* به عدد ۵۵۵۸ می‌رسیم که این عدد با آمار ارائه شده ۴۷ عدد و با سر جمع روایات توسط شیخ طوسی ۲۷ عدد مغایرت دارد. البته می‌توان این مقدار تغییر را با ملاحظه روایات تکراری از حیث سند و متن در نظر گرفت.

زیاده و نقصانی بر آن عارض نگردد.<sup>۱</sup>

اظهارات شیخ طوسی در واقع شهادت صادقانه‌ای است که نشان می‌دهد، این دانشمند تمام سعی خود را کرد تا محتوای اصول و مصنفات اولیه را در قالب تألیفاتی نیکو و بدیع به جهان تشیع تقدیم کند و سعی خالصانه او در این مسیر ضامن حفظ و بقای این کتب در طول تاریخ گردید؛ به گونه‌ای که هجوم مکرر مخالفان مذهب تشیع به جامعه تشیع از جمله حمله آنان به شیخ طوسی و آتش زدن کتاب‌ها و کرسی درسی این دانشمند نیز نتوانست عاملی برای از بین رفتن این دو کتاب باشد.<sup>۲</sup>

#### ب) پیدایش کتب فقهی فتوایی

در این دوره علاوه بر پیدایش کتب اربعه، برای اولین بار کتب فقهی فتوایی، البته به‌طور ابتدایی تألیف شد. این کتب را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: **دسته اول:** کتبی که در پاسخ سؤالاتی که از نواحی مختلف عالم اسلامی ارسال می‌شد، تألیف شده است؛ مانند: *جوابات المسائل البصریات*، *جوابات المسائل القزوینیات*، *جوابات المسائل الکوفیات*، *جوابات المسائل المصریات*، و *جوابات المسائل الواسطیه* که همه را نجاشی از تألیفات صدوق شمرده است.<sup>۳</sup>

**دسته دوم:** کتبی که ابتداءً در پاسخ به درخواست شخصی نوشته شده است؛ مانند: *الرسالة الاولى* که شیخ صدوق آن را در پاسخ به درخواست ابومحمد فارسی

---

۱. استبصار، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۴۳.

۲. المنتظم، ابن جوزی، ج ۸، ص ۱۷۳؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۵۴۵.

۳. من لایحضره الفقیه، ص ۵۱؛ تاریخ فقه و فقها، دکتر گرجی، ص ۱۲۵.



درباره شهر رمضان نوشته است<sup>۱</sup> یا بدون درخواست وی نوشته شده است؛ مانند: *رسالة الى ولده، تألیف علی بن بابویه به فرزندش صدوق علیه السلام*.

دسته سوم: کتبی که برای جماعتی یا اهل یک شهری با درخواست یا بدون درخواست آن‌ها نوشته شده است؛ مانند: *الرسالة الثانية الى اهل بغداد فی معنى شهر رمضان، جواب مسئله فی الطلاق وردت اليه من المدائن و جواب مسئله نیشابور*.<sup>۲</sup>

دسته چهارم: کتبی که در پاره‌ای از مسائل فقهی یا در بابی از ابواب فقهی نوشته شده است؛ مانند: *الاعتكاف، الاغسال، التقيه، التيمم، جامع الحج، و جامع فقه الحج*.<sup>۳</sup>

دسته پنجم: کتبی که در قسمتی از فقه یا دوره کامل فقه نوشته شده است؛ مانند *المقنع و الهداية صدوق*.

به هر حال این کتب با کتبی که در دوره‌های بعد تألیف شده، یک فرق عمده دارد و آن اینکه در این کتب تنها به مسائلی اکتفا شده است که در نصوص به آن‌ها پرداخته شده ولیکن در آن‌ها اقوال مختلف، احتجاجات، به ویژه احتجاجات عقلی وجود ندارد و خلاصه کلام اینکه در این دوره کتب فقهی صرفاً مشتمل بر فروعی است که در روایات وارد شده است با همان مضامین و غالباً با همان تعبیرات، ولی با حذف اسناد روایات.<sup>۴</sup>

۱. من لا يحضره الفقيه، ص ۵۱.

۲. من لا يحضره الفقيه، ص ۵۱، شماره ۴۶-۴۸ و ۷۹.

۳. من لا يحضره الفقيه، ص ۵۱، شماره‌های ۱۳، ۱۴، ۲۷، ۲۹، ۳۴ و ۴۱.

۴. تاریخ فقه و فقهها، ص ۱۲۶.

### دوره دوم: تقلید در زمان تحول اجتهاد

این دوره که مقارن آغاز اجتهاد توسط قدیمین (ابن ابی عقیل و ابن جنید) آغاز می‌شود و تا قرن یازده هجری که آغاز اخباریگری است ادامه دارد. فقه قبل از زمان شیخ مفید، در بین علمای شیعه به صورت کنونی رایج نبود، بلکه احادیث فقهی منقول از ائمه علیهم‌السلام با سلسله سند عیناً در کتاب‌ها نقل می‌شد و فقها هیچ‌گونه تصرفی در متن حدیث نمی‌کردند و حتی در نقل احادیث، سلسله سند آن‌ها را نیز ذکر می‌کردند. بعدها این شیوه اندکی تکامل یافت و فقها خودشان را مجاز دانستند که در همان محدوده احادیث اجتهاد کنند و طبق مدلول و مضمون احادیث فتوا بدهند؛ کتاب *الشرايع* ابن بابویه (پدر شیخ صدوق) و *المقنع* و *الهدایه* شیخ صدوق بر همین شیوه تألیف شده است. در این دوره تمسک به ظواهر احادیث گسترش یافت و بهره‌گیری از عقل و اندیشه منزلت چندانی نداشت و همین امر مانعی در راه پیشرفت علما بود.

با ظهور شیخ مفید مانع از راه علمای شیعه برداشته شد و شیخ مفید مشرب فقهی جدیدی را براساس قواعد و اصول منظم پایه‌گذاری کرد؛ این شیوه اجتهادی، راه میانه‌ای بود بین روش حدیثی شیخ صدوق و شیوه قیاسی ابن جنید در فقه.

بنابراین شیخ مفید با طرد فقه مبتنی بر حدیث‌گرایی و کنار گذاشتن روش فقهی مبتنی بر رأی شخصی و قیاس، راه سومی را در فقه هموار نمود. در این شیوه، شیخ مفید بین اخبار متعارض جمع کرد و از کار بردن اخبار آحاد عاری از قراین صحت خودداری کرد و با تدوین اصول فقه، عملاً فقه جدیدی را پایه‌گذاری نمود.<sup>۱</sup>

۱. تاریخ فقه و فقها، ص ۱۴۰.

شاگردانش سید مرتضی و شیخ طوسی نیز این راه را ادامه دادند و تکامل بخشیدند و فقه شیعه، کم کم از صورت نقلِ نصوص، به صورت فنی درآمد و با استدلال کردن، فروع (اعمّ از نصوص و غیر نصوص) بر اصول منطبق گردید و کم کم باب تفریع در زمان شیخ طوسی به کمال رسید و همه فروع مطرح شده در آن عصر بر اصول خود تفریع گردید و این امر به فقه شیعه توان فوق‌العاده‌ای بخشید، همچنین پس از شیخ در دوره تقلید و دوره ابن ادریس حلی و پس از آن نیز فقه گسترش یافت و به کمال رسید. در تمام این تطوّرات و تغییرات، پیروی احکام و تقلید کم کم به خود شکل جدیدتری گرفت و با گسترش اسلام و دور شدن از زمان حضور، شیعیان بلاد به علمای خود مراجعه می‌کردند و تقلید به سبک امروزی نبود، بلکه هر کس از شیعیان به علمای بلاد خود مراجعه می‌کرد و آنان فتوای خود را بیان می‌داشتند و وقتی که با مسائل اختلافی مواجه می‌شدند، به‌وسیله نامه یا با حضور یافتن خدمت یکی از علمای مشهور شیعه مسائل خود را می‌پرسیدند و جواب می‌گرفتند و در پاره‌ای از بلاد عده‌ای از علما که برای کسب علم و معارف شیعه به مراکز شیعه نشین کوچ کرده بودند و در محضر اساتید بزرگ حوزه‌های شیعه تعلیم دیده بودند، به بلاد خود برمی‌گشتند و کتاب‌های فقهی اساتید خود را تدریس می‌کردند و همین کتاب‌ها، خود مرجعی برای پاسخ‌گویی به مسائل شرعی شیعیان بود. بنابراین در این دوره با تحول فقه، مرجع مردم برای پاسخ‌گویی به سؤالاتشان تغییر کرد، ولی به هر حال در این دوره نیز مردم به علمای بلاد خود مراجعه می‌کردند و مشکلات مسائل را نیز از علمای بلاد و از علمای طراز اوّل حوزه‌های علمیّه شیعه سؤال می‌کردند. البتّه در این دوره تقلید در کنار اجتهاد قرار گرفت و مردم علاوه بر تبعیت از احادیث و کتب روایی به

اجتهادات مجتهد نیز مراجعه می‌کردند و بدان عمل می‌نمودند.

### دوره سوم: تقلید در زمان اوج اخباریگری

در قرون اولیه اسلام و مقارن زمان حضور امام معصوم علیه السلام فقه عامه از دو جریان فکری تشکیل می‌شد: یکی اهل حجاز که به «اهل حدیث» شهرت داشتند و دیگری که غالباً مقیم عراق بودند «اصحاب رأی» نامیده می‌شدند. بنا به گفته شهرستانی علت تسمیه «اهل حدیث» به این نام این بود که آنان کوشش خود را بر تحصیل و نقل حدیث و حکم بر طبق آن مقصور می‌کردند.<sup>۱</sup> اهل حدیث برای یافتن احکام شرع اول به قرآن مراجعه می‌کردند و در صورتی که حکم مسئله را نمی‌یافتند، به احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه می‌کردند و اگر احادیث متعارض بود و دلیلی بر ترجیح نمی‌یافتند، به اقوال و فتاویٰ صحابه رجوع می‌کردند، حتی خبر ضعیف و مرسل را بر قیاس ترجیح می‌دادند.<sup>۲</sup> ولی اهل رأی چنانچه حکم مسئله‌ای را در قرآن پیدا نمی‌کردند و سنت قطعی هم وجود نداشت، به احادیث چندان اعتماد نمی‌کردند و بر مبنای مشابهت (رأی و قیاس) فتوا می‌دادند.<sup>۳</sup>

در فقه شیعه نیز دو گروه عمده وجود داشت: یکی «اصولیان» و دیگری «محدثان» که عزم خود را بر جمع و ضبط احادیث و دسته‌بندی آن‌ها جزم کرده بودند و همه آن‌ها در عدم اعتبار عقل در استنباط احکام شرعی و پیروی از هرگونه حدیث و تقدم حدیث، حتی بر دلیل عقلی متقن مشترک بودند.<sup>۴</sup> در دوره

۱. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تاریخ فقه و فقهها، ص ۲۳۶.

۲. اعلام الموقعین، ابن قیم جوزی، ج ۱، ص ۳۲؛ تاریخ فقه و فقهها، ص ۲۳۶.

۳. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ تاریخ فقه و فقهها، ص ۲۳۶.

۴. تاریخ فقه و فقهها، ص ۲۳۶.

غیبت صغرا، مرکز حدیث‌گرایی شیعه از کوفه به قم و خراسان انتقال یافت و قم به‌طور کامل در اختیار این اندیشه قرار گرفت و دست کم دو نفر از شیوخ مکتب قم به بغداد رفتند و در ایام تحصیل شیخ مفید در آن شهر تدریس می‌کردند؛ یکی از آن دو محدث برجسته شیخ صدوق بود.<sup>۱</sup>

این تفکر تا نیمه دوم قرن چهارم ادامه داشت تا اینکه فقیه و متکلم برجسته شیعه شیخ مفید به مبارزه گسترده علیه این گرایش دست زد. شیخ مفید که خود شاگرد شیخ صدوق بود در کتاب *تصحیح الاعتقاد* که شرح رساله اعتقادات صدوق است، به شدت استاد خود را مورد انتقاد قرار داده است. به عنوان نمونه در بحث مشیت و اراده، شیخ مفید پس از ذکر نظریه صدوق و انتقاد از آن چنین می‌گوید: «علت اعتقاد صدوق در مورد مشیت الهی این است که به ظواهر احادیث مختلف عمل می‌کند و حق و باطل احادیث را تفکیک نمی‌کند تا طبق احادیثی که حجّت هستند عمل کند. کسی که در اظهار نظر به تقلید از راویان می‌پردازد، دچار چنین ضعفی می‌شود».<sup>۲</sup>

در زمان شیخ مفید عقل در فقه شیعه جایگاه خاص خود را پیدا کرد و اگر حدیثی برخلاف احکام عقلی بود آن حدیث مبنای حکم قرار نمی‌گرفت: «اگر حدیثی را مخالف عقول بیابیم آن را دور می‌افکنیم؛ زیرا مقتضای عقول بطلان آن حدیث است».<sup>۳</sup>

مبارزات شیخ مفید، شیخ مرتضی و دیگر فقها و متکلمان شیعه، نتیجه

۱. *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*، مارتین مکدرموت، ترجمه احمد آرام، ص ۱۶؛ *تاریخ فقه و فقها*، ص ۲۳۷.

۲. *تصحیح الاعتقاد*، شیخ مفید، ص ۳۴.

۳. *تصحیح الاعتقاد*، شیخ صدوق، ص ۱۲۵؛ *تاریخ فقه و فقها*، ص ۲۳۷.

بخشید و در نیمه اول قرن پنجم به زوال حاکمیت حدیث‌گرایان انجامید. این تفکر بار دیگر در قرن یازدهم هجری با نام اخباریگری تجدید حیات یافت و سرآمد اخباریان در این زمان شخصی به نام مولی محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶) بود، او معتقد بود که مهم‌ترین منبع فقه شیعه منحصر در کتاب و سنت است، نه آنچه مجتهدان می‌گویند و در کتاب *الفوائد المدنیه* همه مجتهدان از قدیمین تا شهیدین و دیگران را به باد انتقاد گرفت و همه را پیرو مکتب اهل سنت دانست و در اصل کتاب *الفوائد المدنیه* را به منظور ردّ مجتهدان نگاشت.<sup>۱</sup> از دهه چهارم قرن یازدهم، گرایش اخباری در برخی از شهرها و مراکز علمی بین‌النهرین نفوذ کرد و به سرعت مورد پذیرش بسیاری از فقهای آن سامان قرار گرفت.<sup>۲</sup> سپس در ایران نیز به مرور از نیمه دوم قرن یازدهم هوادارانی یافت و بسیاری از فقها در شهرستان‌های مختلف از آن جانب‌داری کردند.<sup>۳</sup> حوزه اصفهان که بزرگ‌ترین مرکز علمی شیعه در آن ادوار بود، بیشتر در دست اصولیان بود، اگرچه مجلسی اول به اخباریگری تمایل داشت. زین‌الدین علی بن سلیمان بن درویش به حاتم بحرانی این گرایش را از ایران به بحرین منتقل ساخت. اخباریگری از دهه‌های نخستین قرن دوازدهم بر همه مراکز علمی شیعه در ایران و عراق غلبه پیدا کرد و چند دهه فقه شیعه را در تصرف انحصاری خویش داشت تا اینکه در نیمه دوم همین قرن در برابر گرایش اصولی شکست خورد. مرکز اصلی اخباریان در این دوران در بحرین بود و با

۱. تاریخ فقه و فقها، ص ۲۳۰.

۲. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳. روضة المتقین، ج ۱، ص ۲۱.

اینکه در ایران و عراق شکست خورده بود، همچنان در آن منطقه باقی ماند، به طوری که تا امروز نیز بر آن دیار مسلط است.<sup>۱</sup>

اخباریان در باب اجتهاد و تقلید معتقد بودند که اساس تقسیم مردم به مجتهد و مقلد توسط عامه بعد از وفات رسول اکرم ﷺ صورت گرفته است، لیکن شیعه از آنجا که کلیه احادیث و روایات را با توجه به قراین حالیه و مقالیه قطعی الصدور می‌داند، از این رو، احتیاجی به استنباطات ظنی مجتهدان ندارد و بلکه همه مقلد معصومین علیهم‌السلام هستند و روایات معصومین نیز بیشتر احکام مورد ابتلای مردم را دربرمی‌گیرند و در صورتی که علم شرعی حاصل نشود تکلیف ما توقّف است و به نظر برخی از اخباریان، نظیر محمدامین استرآبادی، اجتهاد تخریب دین است.<sup>۲</sup> تقلید در زمان اخباریگری اخبار استوار بود و در این زمان تقلید براساس اجتهاد صورت نمی‌گرفت، بلکه براساس احادیث بود، از این رو، تقلید از شخص مجتهد و مفتی مطرح نبوده، بلکه تقلید براساس احادیث صورت می‌گرفت که با مراجعه به کتب حدیث، مانند *کافی*، *استبصار*، *تهذیب* و *من لایحضره الفقیه* و مراجعه به محدث به دست می‌آمد چه این کتاب‌ها در زمان حاضر نوشته شده باشد یا در زمان‌های سابق، از این رو، اینان تقلید از فقیه مرده را نیز جایز می‌دانستند.<sup>۳</sup>

محدث بزرگ شیخ حر عاملی در کتاب *وسائل الشیعه* ذیل روایت امام حسن

۱. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، مدرسی طباطبایی، ص ۵۷؛ *تاریخ فقه و فقها*، ص ۲۳۹.

۲. *الفوائد المدنیه*، استرآبادی، ص ۱۸-۴۰-۴۱؛ *الاجتهاد و الاخبار*، آقاباقر بهبهانی، ص ۴۸؛ *الدرر*

*النجفیه*، ص ۲۵۴، *تاریخ فقه و فقها*، ص ۲۴۰.

۳. *وحید بهبهانی*، علی دوانی، ص ۷۶-۸۴.



عسکری علیه السلام به مناسبت فرق میان تقلید عوام یهود با تقلید عوام شیعه را بیان می‌کند، ایشان می‌نویسد: «تقلیدی که اسلام پذیرفته و به عوام اجازه داده، عبارت است از پذیرفتن روایت نه پذیرفتن رأی، اجتهاد و ظن مجتهد و این امری است واضح و آشکار و خلافی در آن نیست»<sup>۱</sup>.

### دوره چهارم: تقلید از زمان وحید بهبهانی تا زمان معاصر

عصر آغاز مبارزه جدی با اخباریگری با نام استاد اکبر، مولی محمدباقر بن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵) همراه است. مرحوم وحید بهبهانی و شاگردانش در آغاز راه مبارزه با نهضت اخباریگری از بذل هیچ کوششی دریغ نکردند و شبهات و اتهامات اخباریان را دفع کردند و همچنین احتیاج به قواعد اصولی را در استنباطات اثبات کردند و او کتاب *الفوائد الحائریه* را به همین منظور تألیف نمود. به هر حال در این دوره با تلاش‌های مرحوم وحید بهبهانی و شاگردانش، نهضت اخباریان شکست سختی را متحمل گردید و باب اجتهاد بار دیگر بر امت اسلامی گشوده شد. در این دوره، علم اصول منقح گردید و مسائلی که از علم اصول اهل سنت در علم اصول داخل کرده بودند، مانند قیاس، استحسان، مصالح مرسله و سدّ و فتح ذرایع و غیره خارج گردید و مسائلی نیز در علم اصول داخل گردید که مورد اختلاف اصولیان و اخباریان بود، از قبیل حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه، تقدم دلیل قطعی بر دلیل نقلی، حجیت ظهور کتاب، جریان اصالة البراءة در شبهات حکمیّه و تحریمیّه و غیره و در نتیجه آن، راه برای استنباط احکام و تفریع فروع بیشتری هموار گردید. از این رو، فقه شیعه به استقلال نسبی و دوران آرامش تجلی فقه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵؛ ادوار اجتهاد، ص ۳۵۸.

و اصول نزدیک گردید. در این دوره است که شیعه به علمای اصولی و مجتهدان مراجعه می‌کند. مطلبی که درباره تقلید در این برهه از زمان می‌توان بدان اشاره کرد، این است که تا اواسط دوران صفویه و در برهه‌ای قبل از آن زمان اوج‌گیری فرقه‌های صوفی مسلک و گروه‌های اخباری و شیخی مسلک و رواج آیین فتوت در میان مردم بود که همه این گروه‌ها بر مقام یگانه مرشد و پیرمراد یا عالم ربّانی به‌عنوان قطب یا رکن رابع تکیه داشتند. از قرن پنجم تا نهم هجری مردم، به‌ویژه پیشه‌وران و اصناف به خانقاه‌ها و تکایای مشایخ صوفیه آمد و شد می‌کردند و بسیاری از آداب خود را از آنان می‌آموختند و این امر سبب شد تا بزرگان تصوف درباره آیین فتوت، مقالات و رسالات متعددی بنگارند و راه و رسم جوانمردی را به صورت کتاب و دستورالعمل تألیف و تبویب کنند. از جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: باب ششم کتاب *زبدة الطریق الی الله* اثر درویش علی بن یوسف کرکری، *فتوت‌نامه* چیت سازان در بیان چیت‌سازی و برگرفتن قالب و پختن رنگ، *رساله تحفة الاخوان فی خصائص الفتیان* اثر عبدالرزاق کاشی سمرقندی، *فتوت‌نامه* شیخ شهاب‌الدین سهروردی، *فتوت‌نامه* نجم‌الدین ابوبکر محمد طاهری تبریزی مشهور به نجم‌الدین زرکوب و غیره.<sup>۱</sup>

آداب جوانمردی و فتوت آن‌گونه که از فتوت‌نامه‌ها برمی‌آید یک سلسله معیارهای اخلاقی به ظاهر موازی با احکام شرع بود که از ضمانت اجرایی حلیّت و حرمت شرعی برخوردار نبود، ولی ضمانت عملی چشمگیری در عرف مسلمانان، به ویژه ایران پیدا کرد. از قرن دهم به بعد به سبب انحطاط

۱. مآخذ شناسی اصناف، سید کاظم روحانی، *کیهان اندیشه*، شماره ۱۸ سال ۱۳۶۷، ص ۹۶.

اهل تصوف و تلاش علمای بزرگ شیعه از اهمیت نفوذ زاویه‌ها و خانقاه‌ها کاسته شد و همچنین عدم تخلق به صفات جوانمردی و انحراف اخلاقی پاره‌ای از رؤسای اصناف و اهل تصوف و تردد بسیاری از جوانان نسبت به زاویه‌ها سبب شد که زاویه‌ها و خانقاه‌ها نفوذ معنوی خود را ز دست بدهند. البته امروزه نیز پاره‌ای از مراسم و آداب زاویه‌ها را می‌توان در میان داش‌مندی‌ها، لوطی‌ها و احتمالاً در بعضی از زورخانه‌ها یافت.<sup>۱</sup>

در زمان صفویه به کلی از رونق زاویه‌ها و خانقاه‌ها کاسته شد و رابطه اصناف و مردم که در گذشته با سران صفویه برقرار بود، جانشین رابطه آنان با اهل مدرسه و علمای اعلام شیعه گردید. رابطه اصناف و مردم با اهل مدرسه و علما هم دینی بود و هم سیاسی، اقتصادی و هم اجتماعی؛ رابطه دینی از آن جهت که اصناف و مردم وجوهات شرعی خود را در هر سال به علمای شهرها یا اشهر عالم شهر تسلیم می‌کردند و این وجوهات که نوعی مالیات اسلامی تلقی می‌گردید، مصرف امور مدارس، طلاب، مساکین و احياناً تعمیر مساجد می‌گشت. در حقیقت اصناف دو گونه مالیات می‌دادند: یکی مالیاتی که به دولت تعلق داشت و دوم مالیاتی که به علما و مدارس تسلیم می‌کردند که از آن به وجوهات تعبیر می‌کنند. مدارس علمیه نیز در کارشان استقلال تام داشتند و معمولاً عالم‌ترین و در عین حال عادل‌ترین علما اداره امور مدارس را به عهده می‌گرفته‌اند. البته برخی از مقامات مذهبی، منصوب از طرف شاه بود، از قبیل مقام شیخ‌الاسلامی یا صدرالصدوری که سرپرست تمام قضات و حکام

۱. اصناف و پیشه‌وران در تاریخ ایران، سید کاظم روحانی، کیهان اندیشه، شماره ۱۱، سال ۱۳۶۶.

شرع محسوب می‌گشت. مدرسان حوزه‌های علمیه از میان بهترین‌ها انتخاب می‌شدند و در دوره صفویه به علت مهاجرت بسیاری از علما از جبل عامل لبنان به ایران و گسترش علوم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام حوزه‌های علمیه، به‌ویژه در اصفهان، مشهد و شیراز رونق بسزایی گرفت و در مدارس آن روز علما و فقها، مدرّسان بنام و نادری تربیت شدند که حاصل روش صحیح تدریس و تربیتی مدارس علمیه بوده است.<sup>۱</sup>

از این زمان بود که خانقاه‌ها مبدل به تکایای عزاداری و حسینیه گردید و مردم دست به دامن فقها برای حلّ مسائل و معضلات خود شدند و با افزایش این مراجعات فقهای صاحب رساله در مقام مرجع فتوا و تقلید ظاهر شدند.

و چون مردم و اصناف به مراجعه نمودن به یک مقام عالی دینی به عنوان یک مرشد یا پیر مراد یا عالم ربانی خو گرفته بودند؛ از این‌رو، به‌دنبال این بودند که از مجتهدی که سرآمد دیگران است و مورد اعتماد و اتّفاق فقهای دیگر است مراجعه کنند و در احکام دین از او تقلید نمایند. اما این روش در زمان صفویه با تشّت علما از حیث گرایش اخباری و اصولی جا نیفتاد، ولی با ظهور مرحوم وحید بهبهانی به‌عنوان استاد کل و درهم پیچیدن بساط اخباریگری و همچنین تأکیدی که علمای اصولی بر اعتبار ظن مجتهد اعلم و ولایت عامه او در امور شرعی در عصر غیبت داشتند، زمینه برای نهادینه کردن مقام مجتهد به‌عنوان مرجع تام تقلید هموار گردید.

در میان شاگردان وحید بهبهانی کسانی بودند که معتقد به مسئله لزوم

۱. اصناف و پیشه‌وران در تاریخ ایران، سید کاظم روحانی، کیهان اندیشه، شماره ۱۲،

متابعت از مجتهد اعلم بودند.<sup>۱</sup> با وجود این، به علت تعدد علمای این عصر<sup>۲</sup> و هم‌تراز بودن ایشان با یکدیگر، مرجعیت تجسم نهادین خود را ظاهر نساخت و تقلید از مجتهد واحد به عنوان مرجع تام و عام جا نیفتاد، تا صاحب جواهر در سال ۱۲۶۲ هـ.ق تنها مرجع تقلید شیعیان شد و چهار سال بعد با وصیت خود آن را رسماً به شیخ انصاری واگذار کرد و شیخ نیز چون تقلید از اعلم را لازم می‌دانست، طی تمهیداتی که در این زمینه به عمل آورد - که بیانش خواهد آمد - سرانجام به عنوان مرجع عام و تامّ تشیع معرفی شد و تمام علما و مردم در تقلید و پرسش پاسخ‌های شرعی خود به مرحوم شیخ انصاری و نمایندگان او مراجعه می‌کردند.

### تقلید از زمان شیخ مرتضی انصاری رحمته الله تاکنون

در زمان وحید بهبهانی علم اصول و فقه شیعه به تدریج به بالاترین درجه کمال خود نزدیک گردید و نهضت اخباریه شکست سختی را متحمل شد. اوج و کمال این ترقی به دست شیخ مرتضی انصاری رحمته الله بود؛ وی با شاگردان مستقیم و غیرمستقیم خود در راه تکمیل فعالیت فقهای دوره‌های گذشته سعی وافر به خرج داد و اجتهاد را به اوج کمال و ترقی، رسانید. شیخ انصاری با

۱. *قصص العلماء*، ص ۱۵۳-۱۶۱.

۲. شخصیت‌هایی همانند صاحب *حدائق*، آقاسید حسین خوانساری، شیخ محمد فتونی، شیخ محمدتقی دورقی نجفی، آقا محمدباقر هزار جریبی، آقاسید حسین قزوینی، شیخ عبدالنبی قزوینی، سید بحرالعلوم، میرزا مهدی شهرستانی، سیدعلی طباطبایی معروف به صاحب *ریاض*، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزای قمی، ملامهدی نراقی، سید محسن اعرجی، میرزا مهدی خراسانی، صاحب *مقابس*، سید جواد عاملی صاحب *مفتاح الکرامه*، شیخ محمدتقی صاحب *حاشیه*، سید محمدباقر شفتی و غیره، *وحید بهبهانی*، ص ۱۵۳.

دقت نظر و تحقیق خویش برای فقهای معاصر خود و آیندگان راه استنباط صحیح را نشان داد. کتاب‌های به‌جا مانده از ایشان، به‌ویژه دو اثر گرانقدرش رسائل و مکاسب، دلیل روشنی بر این مدعاست.<sup>۱</sup>

پیش از زمان شیخ انصاری مرجع تقلید به معنای کنونی وجود نداشت، بلکه مردم از هر شهر و دیاری به عالم و مجتهد منطقه خود مراجعه می‌کردند و مسائل فقهی و وظایف شرعی را از او فرامی‌گرفتند.<sup>۲</sup> فقها سعی می‌کردند جواب سؤالات شرعی مردم را مطابق با احتیاط بیان کنند و به صورت فتوا بیان نمی‌کردند. به همین دلیل بیشتر عبادات مردم مطابق با احتیاط صورت می‌پذیرفت و این مطلب حتی در زمان ما نیز تأثیر گذاشته است؛ از این‌رو، می‌بینیم که نماز درست از نظر مردم نمازی است که دارای طمأنینه باشد یا ذکر رکوع «سبحان ربی العظیم و بحمده» و ذکر سجده «سبحان ربی الاعلی و بحمده» باشد یا حتماً نماز با قنوت انجام می‌پذیرد و تسبیحات اربعه سه بار تکرار می‌شود که همه این‌ها مطابق با احتیاط است.

به هر حال، مرحوم شیخ انصاری نخستین مرجع تقلیدی است که همه فقهای شیعه بر اعلمیت او اتفاق داشتند و شاید چنین اجماع و اتّفاقی از ناحیه علمای شیعه حتی بعد از مرحوم شیخ برای کسی حاصل نشد.

شیخ انصاری ۵۲ ساله بود که مرجعیت عام شیعه به وی سپرده شد؛ یعنی همه شیعیان غیرمجتهد، خود را موظف می‌دانستند در اعمال شرعی از فتاوی شیخ انصاری تبعیت و از او تقلید کنند. مرحوم شیخ به مدت پانزده سال، یعنی از سال

۱. تاریخ فقه و فقها، ص ۲۵۷.

۲. ادوار اجتهاد، ص ۳۹۳.



۱۲۶۶ تا سال ۱۲۸۱ مرجعیت عام شیعه را دارا بود. از آنجا که اعلمیت از موضوعاتی است که ثبوتش متوقف بر بینه شرعی است و نیاز به شهادت دو فرد عادل و اهل خیره دارد، با شهادت سعید العلماء مازندرانی به اعلمیت شیخ، بینه شرعی کامل شد؛ زیرا پیش از او صاحب *جواهر* به این امر گواهی داده بود.<sup>۱</sup> با توجه به اینکه مرحوم شیخ انصاری از درگیری مستقیم با گرایشات شیخیه، صوفیه و اخباریگری خودداری کرده بود، به طوری که کتاب *فرائد الاصول* خود را که در اصول عملیه مرتب نموده است به طرز ترتیب می‌دهد که با مذاق اخباریگری نیز سازگار باشد - مورد توجه قاطبه علما قرار گرفت. وی پس از مرحوم صاحب *جواهر* زعامت عامه یافت و قاطبه شیعه در مسائل و احکام به ایشان مراجعه و تقلید می‌کردند. شیخ رساله مستقلی برای مقلدان خود نوشت و هرچه مقلدان به او فشار می‌آوردند که رساله‌ای تنظیم کند نمی‌پذیرفت و تنها به حاشیه نویسی بر سه رساله پیش از خود اکتفا کرد که عبارت‌اند از: *بغیة الطالب* شیخ جعفر کاشف الغطاء، *نجاه العباد* صاحب *جواهر* - که این دو کتاب به زبان عربی بود - و *نخبه کلباسی اصفهانی* - که متن و حاشیه هر دو بزبان فارسی بود - و تنها رساله عملیه‌ای که از شیخ منتشر شد، رساله عملیه بسیار مختصری در خصوص عبادات می‌باشد که به سال ۱۲۶۹ هـ ق نگاشته شد، ولی این رساله به سبک رساله‌ها متداول و معمول نبود؛ زیرا در آن به بیان احکام ضروری باب عبادات اکتفا شده است.<sup>۲</sup>

شیخ به سبب تقوا و ورع بیش از اندازه و تواضع بسیار، رساله عملیه نوشت و به همین سبب جواب سؤالات و استفتائات را مطابق با احتیاط بیان

۱. *ادوار فقه*، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۴۷.



می‌کرد و اما رساله‌های *ذخیره العباد*، *صراط النجاة* و *سرور العباد* را خود شیخ نوشته، بلکه مسئولان استفتائات، مسائل و استفتائات شیخ را بنا به تقاضای گروهی از مقلدان گردآوری کردند و در اختیار مقلدان قرار دادند.<sup>۱</sup> آیه‌الله حاج ملا نصرالدین ترابی دزفولی متخلص به شاکر در کتاب *لمعات* می‌گوید: «روزی در اعتراض به استاد خود شیخ مرتضی انصاری گفتم: هیچ‌کس در فتوادادن مانند شما نبوده که غالباً از بیان صریح فتوا خودداری نموده و حکم مطابق احتیاط را ارائه دهد. شیخ در جواب فرمود: اگر شما شیخ علی کاشف الغطاء را در مقام فتوا می‌دیدید هرگز به من اشکال نمی‌کردی، بلکه در این امر مرا بسیار جسور و بی‌باک می‌شمردی.

روزی شیخ انصاری سوگند یاد کرد که برای من زخم خنجر گواراتر از پاسخ استفتائات در احکام غیر ضروری، خواه مستحب یا مکروه است. همچنین از استاد مرحوم شیخ انصاری، مرحوم نراقی در *مستند الشیعه* نقل شده است که می‌گفت: «اگر کوه‌های نراق را بر سر من خراب کنند، تحملش برای من آسان‌تر است از بیان فتوا در مسئله‌ای».<sup>۲</sup>

پس از مرحوم شیخ انصاری (۱۲۸۱هـ.ق) میرزای شیرازی مجدد، در حالی که ۵۱ سال داشت، مرجع تقلید اکثر شیعیان شد و عده‌ای از اهالی آذربایجان به آیه‌الله سید حسین کوه کمره‌ای رجوع کردند و پس از درگذشت وی در سال ۱۲۹۹ به تقلید از میرزای مجدد روی آوردند و بدین ترتیب وی مرجع تقلید عام شیعه

۱. *ادوار اجتهاد*، ص ۳۹۳.

۲. *ادوار فقه*، ص ۲۵۵؛ *ادوار اجتهاد*، ص ۳۹۵.

شد.<sup>۱</sup> پس از وفات میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲) و وفات آیه‌الله میرزا حبیب‌الله رشتی (م ۱۳۱۲) مرحوم آخوند خراسانی بر کرسی تدریس حوزه علمیه نجف نشست که بیش از هزار مجتهد پای درس ایشان تربیت شدند و در زمان مشروطه، مرحوم آخوند خراسانی، حاج حسین خلیلی و ملاعبدالله مازندرانی دیو شلی، سه شخصیتی بودند که حکم مشروطیت را امضا کردند<sup>۲</sup> و معروف به مثلث رهبری نجف بودند که انقلاب مشروطیت ایران را از راه دور با صدور اعلامیه‌ها و فتواهای شرعی خود رهبری می‌کردند و مرحوم آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی مشترکاً مسائل مهم ایران، هند و عراق را حل و فصل می‌کردند و غالب فتواها را هر دو مشترکاً امضا می‌کردند.<sup>۳</sup> به هر حال در این زمان و بلکه پس از زمان مرحوم شیخ انصاری شیعیان در نقاط مختلف ایران و جهان از مراجع تقلید منطقه‌ای تقلید می‌کردند؛ برای مثال اهالی شمال کشور ایران از میرزا حبیب‌الله رشتی و ملاعبدالله مازندرانی<sup>۴</sup>، اهالی قفقاز و بیشتر اهالی آذربایجان از آیه‌الله سید حسین کوه کمره‌ای<sup>۵</sup> و اهالی هند و بسیاری از شهرهای ایران، بخارا و عراق از آیه‌الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی تقلید می‌کردند.<sup>۶</sup> هر یک از شاگردانی که از حوزه علمیه فارغ التحصیل می‌شد و به دیار خود باز می‌گشت به تبلیغ از

۱. ادوار فقه، ص ۲۶۳.

۲. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۱۴۶؛ سیره صالحان، ص ۱۴۷؛ پیشینه تاریخی، فرهنگي لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۵۱.

۳. پیشینه تاریخی و فرهنگي لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۵۱.

۴. همان، ص ۷۵۲.

۵. ادوار اجتهاد، ص ۳۹۷.

۶. فوائد الرضویه، ص ۱۹۶.

اساتید خود در منطقه می‌پرداخت و مردم را به تقلید از او سوق می‌داد. در زمان زعامت حضرت آیه‌الله بروجردی نیز با وجود مراجع متعدد، زعامت عامه به ایشان منتقل گردید و بسیاری از شیعیان ایران و جهان از ایشان تقلید می‌کردند، ولی بیشتر مردم لبنان و عراق از مرحوم آیه‌الله حکیم تقلید می‌کردند و آیات عظام دیگر در کشورهای یاد شده اندکی مقلد داشتند، ولی مقلدان آن‌ها بیشتر در افغانستان، پاکستان، کویت، بحرین، قطر و... بودند. هرچند در همین نقاط نیز مقلدان مرحوم آیه‌الله بروجردی بیش از دیگران بود و پس از فوت حضرت آیه‌الله بروجردی، آیه‌الله اصطهباناتی، شاهرودی و حکیم بیشترین مقلد را داشتند. البته آیه‌الله شاهرودی و آیه‌الله حکیم علاوه بر زعامت، عهده‌دار تدریس در حوزه نجف اشرف نیز بودند.<sup>۱</sup>

پس از این بزرگواران تاکنون مردم در امر تقلید به مراجع تقلید مراجعه می‌کنند و در تعیین مصداق فقیه جامع‌الشرایط، هر کس، مجتهد و مرجعی را می‌پسندد و به دنبال او روان است و مردم هر منطقه از هر مجتهدی که بیشتر شناخت داشته باشند به او مراجعه و در احکام از او تقلید می‌کند.

### نگرشی کلی به تقلید در زمان غیبت

آن‌گونه که از مطالب گذشته دانسته شد تقلید در زمان غیبت، منحصر است در فراگیری احکام از علمای دین، کتاب‌های فقهی، حدیثی، جوابات المسائل و رساله‌ احکام و به تعبیری دیگر پس از کوتاه شدن دست شیعیان از دامان ائمه معصومین علیهم‌السلام راهی جز مراجعه به علمای دین برایشان باقی نماند که ما به ترتیب تحولاتی را که در فقه شیعه و نحوه اخذ احکام در زمان غیبت رخ داد،

به چهار دوره تقسیم کردیم:

۱- دوره محدثان: در این دوره، راه آموزش احکام دین مراجعه به علمای دین بود که به عنوان نواب عام امام عصر علیه السلام معرفی شده بودند و آنان نیز در مقام پاسخ دادن به سؤالات دینی مردم (از اعتقادات، احکام شرعی و اخلاقیات) راهی جز خواندن حدیث برای مردم نداشتند و نظر به اینکه نزدیک به عصر غیبت بودند در بیان احکام احتیاط بیشتری می‌کردند، بنابراین در این دوره دو روش عمده رواج یافت: یکی نگارش کتب حدیثی معتبر، مثل کتب اربعه و دوم نگارش کتب فقهی که با حذف سلسله سند، متن روایات را به‌عنوان فتوا نقل می‌کردند، مثل کتاب *المقنع* و کتاب *الهدایة صدوق*، البته جوابات المسائل نیز در این دوره رایج شد، ولی جواب‌هایی که داده می‌شد، همه در حد ذکر روایت با ذکر سند یا بدون سلسله سند بود.

۲- دوره شیخ طوسی تا زمان اخباریگری: در این دوره تقلید در کنار اجتهاد قرار گرفت و مردم علاوه بر تبعیت از احادیث و کتاب‌های حدیث به اجتهادات مجتهد نیز مراجعه می‌کردند؛ یعنی پیروی مردم منحصر در اخذ از روایات نبود، بلکه به حسب گسترش ممالک اسلامی و تحول علوم و فنون و پیدایش مسائل متعدد، فتوای مجتهد و استنباطات مجتهد نیز کاربرد پیدا کرد و در واقع با تحولی که در فقه شیعه از زمان شیخ طوسی آغاز شد، مردم علاوه بر احادیث از استنباطات فقیه نیز پیروی می‌کردند. البته باید متذکر شد که از اواخر قرن پنجم تا اواخر قرن دهم بر حسب موقعیت اجتماعی و حکومت سلاطین عثمانی و حاکمیت مذهب تسنن، شیعه در اقلیت قرار گرفت و علما بیشتر جذب بحث‌های علمی و تحکیم مبانی فقه شیعه، تنقیح، تدقیق و تفریع در مسائل فقهی شدند. در این برهه از زمان، مردم بیشتر جذب فرقه‌های صوفی و

آداب جوانمردی و فتوت شدند که آن‌ها احکامی به ظاهر موازی شرع، ولی از ضمانت عملی بالایی برخوردار بود که البته شرح آن در سابق گذشت.

۳- دوره اخباریگری: در این دوره، مردم باز به پیروی از احادیث و کتب حدیثی فرا خوانده شدند و راه منحصر به فرد، همان تبعیت از احادیث و کتب حدیثی قلمداد شد و از استنباطات مجتهد برای اخذ احکام پیروی نمی‌شد.

۴- دوره وحید بهبهانی تا زمان معاصر: در این دوره، با درهم کوبیدن اخباریگری و تجدید مبانی اصول فقه و حجیت بخشیدن به استنباطات فقیه و مجتهد راه منحصر به فرد، فقط پیروی و تبعیت از نظرات فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط معرفی گردید؛ یعنی اگر در زمان شیخ طوسی تا این دوره اخیر، رأی مجتهد در کنار احادیث حجیت داشت و مردم از هر دو می‌توانستند بهره ببرند، ولی از این زمان به بعد تنها راه رسیدن مردم به احکام شرعی فتوای فقیه و مجتهد معرفی گردید و مردم حق مراجعه به کتب حدیثی را نداشتند که البته اصرار صوفی‌ها و شیخی مسلک‌ها بر پیرمراد و قطب و مرشد، بیشتر به این قضیه دامن زد و علمای شیعه برای مقابله با آنان به پیروی از یک مجتهد جامع‌الشرایط رو آوردند. از این‌رو، برای تحکیم این مبنا کم‌کم در زمان صاحب‌جواهر به زعامت عامه برای یک نفر از مجتهدان، نزدیک و در زمان شیخ انصاری رحمته‌الله بدین هدف نایل شدند و از آن پس نیز کم و بیش در این زمینه تلاش‌هایی صورت گرفت.

## سیر علمی تقلید

### گفتار اول: بحث اجتهاد و تقلید در کتاب نگاری و تألیف

گرچه بحث از تقلید را می‌توان در روایات وارده از معصومین جستجو کرد، مثل روایت شعیب عرقوفی<sup>۱</sup>، عبدالعزیز مهتدی<sup>۲</sup>، مسیب همدانی<sup>۳</sup>، احمد بن اسحاق<sup>۴</sup>، اسحاق بن عمار<sup>۵</sup>، سلیمان بن خالد<sup>۶</sup> و غیره، ولی در کتاب‌های فقها و علمای اسلامی شاید اولین شخصی که در این زمینه به بحث پرداخته است مرحوم سید مرتضی در کتاب *الذریعه* است و بعد از ایشان نیز کم کم این بحث جایگاه خود را در کتاب‌های علمای شیعه پیدا کرده است. البته لفظ تقلید در

---

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۱۵.

۲. همان، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۳۴.

۳. همان، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۲۷.

۴. همان، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۴.

۵. همان، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۶.

۶. همان، ج ۱۸، باب ۱۱، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۲۱.



پاره‌ای از مسائل و موضوعات فقهی کاربرد داشته، از قبیل مبحث قبله و تقلید اعمی در جهت قبله، تقلید از قرائت صلوات و در زمان افطار و غروب و تقلید در باب حج و غیره، ولی علمای شیعه به تبعیت از اهل سنت، نوعاً این مبحث را در کتاب‌های اصول فقه ذکر کرده‌اند. اولین دانشمند شیعی که پس از دوران حضور کتابی در اصول فقه تألیف کرد، مرحوم شیخ مفید (م ۴۱۳) بود؛<sup>۱</sup> او کتاب کوچکی به‌نام *التذکرة باصول الفقه* تألیف نمود که ابوالفتح کراچکی (م ۴۴۹) از او روایت کرده و همه آن کتاب و جیزه را در کتاب *کنز‌العرفان* خود درج کرده است،<sup>۲</sup> ولی این کتاب کوچک مشتمل بر مبحث اجتهاد و تقلید نیست.

اولین شخصیت از علمای شیعه که در کتابش از مبحث اجتهاد و تقلید بحث کرده، مرحوم سید مرتضی در کتاب *الذریعة الی اصول الشریعة* می‌باشد که جلد دوم این کتاب، صفحه ۷۹۲ اختصاص به مبحث اجتهاد و متعلقات آن دارد.

اینک به طور مختصر به اهم کتاب‌هایی که در زمینه اجتهاد و تقلید به بحث پرداخته‌اند اشاره می‌کنیم: پس از مرحوم سید مرتضی، مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۵) در کتاب *عدة الاصول* مبحثی را به اجتهاد و تقلید اختصاص داده است. همچنین مرحوم محقق حلّی (م ۶۷۶) در کتاب *معارج الاصول*، ص ۱۷۷، در زمینه اجتهاد بحث کرده است. مرحوم علامه حلّی (م ۷۲۶) در کتاب *مبانی الوصول الی علم الاصول*، در ص ۲۳۹، از اجتهاد و توابع آن بحث می‌کند.

---

۱. تاریخ فقه و فقها، ص ۳۱۷.

۲. کنز‌العرفان، ص ۱۹۱.



همچنین مرحوم علامه حلی (م ۷۲۶) در کتاب *تهذیب الاصول الی علم الاصول*، در صفحه ۹۹، از مبحث اجتهاد سخن می گوید. شهید اول (م ۷۸۶) در کتاب *القواعد و الفوائد*، ج ۱، ص ۳۱۵، از مبحث اجتهاد سخن می گوید. همچنین وی در مقدمه کتاب *ذکری الشیعه* از شرایط فقیه و مستفتی بحث می کند.

- شهید ثانی (م ۹۶۵) در کتاب *تمهید القواعد* که همراه *ذکری الشیعه* چاپ شده است، در ص ۴۵، مبحثی به عنوان الاجتهاد و الافتاء دارد.

- ابوالفتح شریفی گرگانی (۹۷۶) در کتاب *رساله اصول فقه فارسی*، ص ۲۳۳، از اجتهاد و تقلید سخن می گوید.<sup>۱</sup>

- صاحب *معالم* (جمال الدین حسن بن زین الدین) (م ۱۰۱۱) در کتاب *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، ص ۴۵۵، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارد.

- شیخ بهائی (م ۱۰۳۱) در کتاب *زبده الاصول*، ص ۱۱۵، مبحثی را تحت عنوان الاجتهاد و التقليد مورد بحث قرار می دهد.

- محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶) در کتاب *الفوائد المدنیه* به مبحث اجتهاد پرداخته است.

- فاضل تونی (م ۱۰۵۹) در کتاب *الوافیه*، ص ۱۱۳، مبحث الاجتهاد و التقليد را مورد بحث قرار داده است.

- محقق کرکی (حسین بن شهاب الدین کرکی العاملی) (م ۱۰۷۶) در کتاب *هدایة الابرار الی طریق الائمة الاطهار*، ص ۲۹۸، مبحثی را به عنوان الاجتهاد و التقليد اختصاص داده است.

---

۱. این رساله در آخر کتاب *فهرست واره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامی در زبان فارسی*، تألیف

محمدتقی دانش پزوه، به چاپ رسیده است، ص ۱۸۵.

- ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) در کتاب *الاصول الاصلیه*، ص ۱۴۷، مبحثی را تحت عنوان لزوم التفقه فی الدین مطرح می‌کند.
- همچنین وی در کتاب *سفینه النجاة*، ص ۹-۱۲۴، مطالبی را در رابطه با اجتهاد مطرح می‌نماید.
- شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) معروف به صاحب *حدائق* در کتاب *الدرّة النجفیه*، ص ۲۵۵، مبحثی را تحت عنوان المحاکمة بین الاخباریین و المجتهدین مطرح می‌کند.
- ملا محمدباقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵) در کتاب *الاجتهاد و الاجتهاد* به مقوله اجتهاد و تقلید پرداخته است.
- ملا مهدی نراقی (م ۱۲۰۹) در کتاب *تجرید الاصول*، ص ۲۳۰، مبحثی را تحت عنوان الاجتهاد و التقليد مطرح می‌کند.
- شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۷) در کتاب *کشف الغطاء*، ص ۴۱، مبحث الاجتهاد را مطرح می‌کند. همچنین وی در کتاب *الحق المبین فی تصویب المجتهدین* این مقوله را مطرح کرده است و نیز در کتاب *الحق المبین*، ص ۶۱، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد مطرح می‌کند.
- میرزا محمد نیشابوری (م ۱۲۳۲) در کتاب *مصادر الانوار*، ص ۷، مبحث الاجتهاد را مطرح می‌کند.
- سید مجاهد (سید محمد طباطبایی) (م ۱۲۴۲) در کتاب *مفاتیح الاصول*، ص ۵۶۹، بحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارد.
- سید عبدالله شبّر (م ۱۲۴۲) در کتاب *الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیة*، ص ۲۲۸، مبحثی را تحت عنوان الاجتهاد و التقليد مطرح می‌کند.
- مولا احمد نراقی (م ۱۲۴۴) در کتاب *مناهی الاصول* در اواخر کتاب،

مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.

- شیخ محمد تقی اصفهانی (م ۱۲۴۸) در کتاب *هدایة المسترشدين*، ص ۴۶۳،

به مبحث الاجتهاد و التقليد اشاره می‌کند.

- شیخ محمد حسین بن محمد رحیم اصفهانی (م ۱۲۶۱) معروف به صاحب

فصول در کتاب *الفصول*، ص ۳۸۵، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارد.

- سید ابراهیم قزوینی (م ۱۲۶۲) در کتاب *ضوابط الاصول* در اواخر کتاب،

مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند. همچنین وی در کتاب *نتایج الافکار*،

ص ۲۱۶، مبحث الاجتهاد و ص ۲۲۶، مبحث التقليد را مطرح می‌کند.

- محمد شفیع چابلقی بروجردی معروف به میرزای قمی (م ۱۲۷۹) در

کتاب *القواعد الشریفه*، ص ۳۵۹، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارد.

- مرحوم شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱) در کتاب *مطارح الانظار* که

ابوالقاسم کلانتر آن را جمع‌آوری کرده است، ص ۲۵۲، مبحث تقلید الحی و

ص ۲۸۰، تقلید المیت را مطرح می‌کند.

- عبدالرحیم بن علی النجفی الاصفهانی (م حدود ۱۲۸۶) در کتاب *حقایق*

*الاصول* در آخر کتاب، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌نماید.

- سید علی مجتهد قزوینی (م ۱۲۹۸) در کتاب *حاشیه قوانین الاصول*، ج ۲،

ص ۱۲۱، مبحث الاجتهاد و ص ۱۵۱، مبحث التقليد را مطرح می‌کند.

- محمدباقر بن مرتضی الطباطبایی (م ۱۲۹۸) در کتاب *حلّ العقود لعقد*

*الفحول*، ص ۵۴، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.

- محمدباقر موسوی اصفهانی (م ۱۳۰۱) در کتاب *هدایة الاصول*، ص ۱۵۹،

مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.

- محمد رضا بن اسماعیل الموسوی شیرازی (م ۱۳۰۲) در کتاب *درر اللثالی*

- در اواخر کتاب مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.
- محمود العراقی النجفی بن جعفر (م ۱۳۰۸) در کتاب *قوامع الاصول*، ص ۵۱۸، مبحث الاجتهاد و ص ۵۴۲، مبحث التقليد را بیان می‌کند.
- ابوالمعالی محمد بن ابراهیم کلباسی (م ۱۳۱۵) در کتاب *الرسائل* که مجموعه‌ای از پانزده رساله است در رساله پانزدهم مبحث البقاء علی تقلید المیت را بیان می‌کند.
- محمد هاشم موسوی خوانساری اصفهانی (م ۱۳۱۸) در کتاب *معدن الفوائد و مخزن الفرائد*، جزء پنجم، ص ۱۵۹ مبحث التقليد را بیان می‌کند.
- ملا علی نهایندی (م ۱۳۲۲) در کتاب *تشریح الاصول*، ص ۲۸۵، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.
- محمد حسن شریعت سنگلجی (م ۱۳۲۳) در کتاب *مقاصد الاصول*، ص ۹۶، مبحثی تحت عنوان اجتهاد و تقلید دارد.
- شیخ جواد طارمی (م ۱۳۲۵) در کتاب *حاشیه القوانین*، ج ۲، ص ۲۳۲، مبحث الاجتهاد را مطرح می‌کند.
- مرحوم محمد کاظم آخوند خراسانی، (م ۱۳۲۹) در کتاب *کفایة الاصول*، ج ۲، ص ۴۳۷، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.
- سید محمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷) در کتاب *گران سنگ فقهی العروة الوثقی* به این بحث پرداخته و طبعاً حواشی‌ای که بر این کتاب زده شده و تاکنون ادامه دارد، به مبحث اجتهاد و تقلید به عنوان مسئله‌ای فقهی پرداختند.
- محمد مهدی کاظم خالصی خراسانی (م ۱۳۴۳) در کتاب *العناوین*، ج ۲، ص ۸۱، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.
- میرزا علی ایروانی نجفی (م ۱۳۵۳) در کتاب *نهاية النهاية فی شرح الكفاية*،

- ج ۲، و در اواخر کتاب، مبحثی را تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارد.
- محمدعلی القمی (م ۱۳۵۸) در کتاب *المختارات فی الاصول*، ج ۲، ص ۲۰۴، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.
- سید حسن یزدی اشکذری (م ۱۳۵۹) در کتاب *تعليقة وجيزة على الكفاية*، ج ۲، ص ۲۳، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.
- مرحوم ضیاء‌الدین عراقی (م ۱۳۶۱) در کتاب *مقالات الاصول*، ج ۲، ص ۲۰۱، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح کرده است.
- مرحوم شیخ محمدتقی بروجردی نجفی در کتاب *نهاية الافكار*، ج ۴، ص ۲۱۵، مبحث الاجتهاد و ص ۲۳۸، مبحث التقليد را مطرح می‌کند.
- شیخ محمدحسین اصفهانی (م ۱۳۶۱) در کتاب *نهاية الدراية فی شرح الكفاية*، ج ۳، ص ۱۹۱، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند. همچنین کتابی به نام *الاجتهاد و التقليد* از ایشان چاپ شده است.
- عبدالکریم خوئینی (م ۱۳۷۲) در کتاب *شرح کفایه*، ج ۴، ص ۱۳۵، مبحثی تحت عنوان اجتهاد و تقلید دارد.
- سید صدرالدین صدر (م ۱۳۷۳) در کتاب *خلاصة الفصول فی علم الاصول*، ج ۲، ص ۴۳، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان کرده است.
- سید جمال‌الدین گلپایگانی در کتاب *رسائل*، ص ۳۷، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.
- مرتضی المدرّس الکیلانی (م قرن ۱۴)، در کتاب *تحریر الرسائل*، ص ۹۵، بحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.
- محمدحسین رضوی کاشانی (م قرن ۱۴) در کتاب *اصول معتبره*، ص ۲۹۹، مبحث الاجتهاد و تقلید را مطرح می‌کند.

- میرزا حسن بجنوردی (م ۱۳۹۵) در کتاب *متهی الاصول*، ج ۲، ص ۶۱۸، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند.
- سید محمدحسین طباطبایی (م ۱۴۰۲) در کتاب *حاشیه الکفایه*، ص ۲۹۹، مبحث اجتهاد و تقلید را مطرح می‌کند.
- محمود شهابی (م ۱۴۰۶) در کتاب *تقریرات اصول*، ص ۱۳۵، مبحث اجتهاد و تقلید را مطرح می‌کند.
- امام خمینی (م ۱۴۰۹) در کتاب *تهذیب الاصول*، ج ۳، ص ۱۳۵، مبحث الاجتهاد و التقليد را بیان می‌کند. همچنین وی در کتاب *الرسائل*، ج ۲، ص ۹۴، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.
- سید مرتضی الحسینی فیروزآبادی (م ۱۴۱۰) در کتاب *عناية الاصول*، ج ۵، ص ۱۶۱، مبحث الاجتهاد و ص ۲۱۳، مبحث التقليد را بیان می‌کند.
- حضرت آیه‌الله خوئی در کتاب *مصباح الاصول*، ج ۳، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارد. همچنین کتابی به نام *الرأی السدید فی الاجتهاد و التقليد* از تقریرات درس ایشان چاپ شده است.
- میرزا هاشم آملی در کتاب *مجمع الافکار و مطرح الانظار*، ج ۵، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد دارند.
- احمد الانصاری (سبط الشیخ) در کتاب *خلاصة القوانین*، ص ۱۶۹، مبحثی تحت عنوان الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.
- سید محمد حسینی شیرازی در کتاب *الوصول الی کفایة الاصول*، ج ۵، ص ۳۸۶، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.
- سید علی نقی حیدری در کتاب *اصول الاستنباط*، ص ۲۴۹، مبحث الاجتهاد و التقليد را مطرح می‌کند.

- محمد رشاد در کتاب *اصول فقه*، ص ۲۸۵، مبحث الاجتهاد و ص ۲۹۰، مبحث تقلید را مطرح می‌کند.
- علی مشکینی در کتاب *تحریر المعالم*، ص ۲۱۰، مبحث الاجتهاد و ص ۲۱۶، مبحث تقلید را مطرح می‌کند.
- محمد تقی الحکیم در کتاب *الاصول العامة للفقہ المقارن*، ص ۵۵۹، مبحث الاجتهاد و ص ۶۳۷ مبحث تقلید را مطرح می‌کند.
- مصطفی اعتمادی تبریزی در کتاب *شرح معالم الدین*، ص ۳۵۸، مبحث الاجتهاد و تقلید را مطرح می‌کند.<sup>۱</sup>

### گفتار دوم: سیر بحث تقلید در عبارات فقها و کلمات آنان

با مراجعه به احادیث و کتب اصحاب این گونه به دست می‌آید که در زمان ائمه علیهم‌السلام از واژه‌های «فقیه» و «افقه» استفاده می‌شد و برخی از بزرگان هم همین شیوه را داشتند، با وجود این سید مرتضی در *الذریعه*<sup>۲</sup> و سپس محقق حلّی<sup>۳</sup> و علامه حلّی<sup>۴</sup> به جای «فقیه» از کلمه «عالم و مفتی» و به جای «افقه» از کلمه «اعلم» استفاده کردند.

بنابراین در زمان غیبت در کتب اصحاب، ابتدا تعبیر به «مفتی» و «مستفتی» رواج یافت؛ از شخصی که مرجع بیان احکام بود تعبیر به «مفتی» و از مقلد

---

۱. با استفاده از کتاب *کتابشناسی اصول فقه شیعه* و کتاب *تاریخ فقه و فقها* و بررسی اصل کتاب‌های مذکور.

۲. *الذریعة الی اصول الشریعة*، ج ۲، ص ۸۰۱.

۳. *معارج الاصول*، ص ۳۰۱.

۴. *مبادی الوصول*، ص ۲۴۸.



تعبیر به «مستفتی» می‌شد. برای نمونه توجه کنید به کتاب *الذریعة* از سید مرتضی که بابی را به‌عنوان «*صفة المفتی و المستفتی*» قرار داده است.<sup>۱</sup> از همین زمان است که کم‌کم عنوان مقلد در کنار مفتی به کار می‌رود، از این‌رو، مرحوم سید مرتضی در کتاب *الذریعة* بابی را با عنوان «فیما یدل علی حسن تقلید العامی للمفتی و دفع مایقال علیه». قرار می‌دهد.

در جایی این‌گونه می‌نویسد: «آنچه بر نیکو بودن تقلید عامی از مفتی دلالت دارد آن است که اختلافی بین امت اسلامی از قدیم و جدید در رجوع عامی به مفتی و پذیرش گفتارش وجود ندارد؛ چون عامی، توان دانش به احکام حوادث را ندارد».<sup>۲</sup>

همچنین در جای دیگر می‌نویسد: «اما حمل اصول بر فروع در جواز تقلید صحیح نمی‌باشد؛ زیرا جواز تقلید عامی از مجتهد به خاطر دسترسی او به علم به استحباب یا وجود است و او راهی به سوی علم دارد؛ زیرا عالم به اصول است که اگر اصول را نداند نیکی این تقلید را نخواهد داشت و تقلید در اصول مستند نیست به روش علمی‌ای گذشته که بدان ایمن از اقدام بر امور زشت گردد چنان‌که تقلید در فروع چنین است».<sup>۳</sup>

در کلمات شیخ طوسی نیز عنوان مفتی و مستفتی بیان شده است و تقلید در کنار مفتی به کار رفته است. مرحوم شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* در فصل دوم از باب حادی عشر بابی را با عنوان «فی ذکر صفات المفتی و المستفتی و

---

۱. *الذریعة*، ج ۲، ص ۷۹۶.

۲. همان‌جا.

۳. *الذریعة*، ج ۲، ص ۷۹۸.

بیان احکامها» قرار داده است.<sup>۱</sup>

در چندین جا از این کتاب، عنوان تقلید را در کنار مفتی به کار برده است؛ در جایی این گونه می نویسد: «هرگاه برای مقلد استدلال ممکن نباشد و از جستجوی آن عاجز باشد، کلمات علما در این زمینه اختلاف پیدا کرده، از عده‌ای از بغداد دیون نقل شده که گفته‌اند: برای این شخص تقلید جائز نیست و فقط می‌تواند به مجتهد رجوع کند تا راه دستیابی به علم به حادثه را بیابد و گرنه تقلید بر او در هر حال حرام است و گفته‌اند در این زمینه فرقی بین احکام فرعی و اصول دین نیست.

و بصریون (یعنی معتزله بصره) و تمام فقها معتقدند که بر عامی استدلال و اجتهاد واجب نیست و برایش جائز است که قول مجتهد را بپذیرد... و آنچه به نظر ما می‌رسد آن است که برای عامی‌ای که توان جستجو و بررسی ادله را ندارد جائز است تقلید از عالم».<sup>۲</sup>

همچنین در جای دیگر می نویسد: «و بالاتر از آنچه بیان داشته‌ایم آن است که هرگاه مکلف راهی اجمالاً و یا تفضیلاً به سوی علم به احکام دارد، تقلید در اصول برای او جائز نیست و کسی که چنین توانی را اصلاً ندارد او اصلاً مکلف نیست و به منزله حیواناتی است که در هر حال تکلیف ندارند».<sup>۳</sup>

پس از مرحوم شیخ طوسی نیز این عنوان در کتاب‌های اصحاب به چشم می‌خورد. البته ابوالمکارم ابن زهره (م ۵۸۵) و بلکه تمام علمای حلب؛ از

۱. *عدة الاصول*، ج ۲، ص ۷۲۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۲۹-۷۳۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۳۲.

جمله ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷)، ابن حمزه (اواخر قرن ششم) در کتاب *الوسیله*، میرزا عبدالله اصفهانی صاحب کتاب *ریاض العلماء*، علامه ماحوزی صاحب کتاب *الاشارات* و دیگران قائل به حرمت تقلید و وجوب عینی اجتهاد بودند.<sup>۱</sup> ابن زهره (در اواخر قرن ششم) در کتاب *غنیه* چنین می‌نویسد: «برای مقلد جائز نیست تقلید از مجتهد؛ زیرا تقلید کار بدی است و عقلا اجماع دارند که عمل بدون علم روا نیست».<sup>۲</sup>

مرحوم علامه حلّی (۶۴۸-۷۲۶) در کتاب *مبادی الوصول الی علم الاصول*<sup>۳</sup> بعد از مبحث اجتهاد، شرایط مجتهد، تصویب مجتهد و تفسیر اجتهاد، مبحثی را با عنوان «جواز التقلید» آورده است. این آغاز به کارگیری عنوان تقلید به همراه اجتهاد است و اولین شخصی که به‌طور صریح عنوان تقلید را با اجتهاد به‌کار گرفت، مرحوم صاحب *معالم* (حسن بن زین الدین ۹۵۹-۱۰۱۱)) در کتاب *معالم الاصول* بود ایشان در اواخر کتاب می‌نویسد: *المطلب التاسع فی الاجتهاد و التقلید*.<sup>۴</sup> و پس از ایشان این مسئله رواج می‌یابد و در کتب اصحاب به چشم می‌خورد.

محقق کرکی (م ۹۴۰) در *رسائل* خود تقلید را در کنار مجتهد به کار برده است؛ او در *رسائل* خود این‌گونه می‌نویسد: «مقلّد اسم فاعل است. برگرفته از تقلید که بیانش گذشت و منظور از آن در اینجا پرسنده فتواست. زیرا منظور از

---

۱. *معالم الاصول*، ص ۲۳۷؛ *ادوار فقه*، ص ۳۰۵ و ۳۶۵؛ *مستمک عروة الوثقی*، ج ۱، ص ۱۰.

۲. *غنیه*، ابن زهره، ص ۵۴۷.

۳. *مبادی الوصول الی علم الاصول*، ص ۲۴۰.

۴. *معالم الاصول*، ص ۲۳۲.

مقلد در اصطلاح فقها و کسی است که گفتار غیر را بدون دلیل محکم بپذیرد. چنان‌که عامی سخنی عامی را بپذیرد یا مجتهدی از مجتهد دیگری بپذیرد، نه مانند پذیرش قول مجتهد دارای دلیل محکم توسط عامی که در این قسم پذیرش گفتارش واجب است. این قول مشهورترین اقوال است و برخی جائز دانسته‌اند تقلید و عدم آن را و نزاعی نیست»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگر می‌نویسد: «بدان که تقلید عبارت است از پذیرش گفتار دیگری که مستند به اجتهاد است. اما آنکه از روی یقین به یکی از راه‌های خبر می‌دهد او را شاهد گویند و پذیرش خبرش را تقلید نگویند»<sup>۲</sup>.

محقق کرکی (م ۹۴۰) در رسائل خود تقلید را در کنار مجتهد بکار می‌برد. و شیخ بهائی (۹۵۳-۱۰۳۰) در کتاب *زبدة الاصول* چنین می‌نویسد: *المنهج الرابع فی الاجتهاد و التقليد*. او نیز تقلید را در کنار اجتهاد به کار می‌برد.

این حرکت ادامه داشت تا زمان اخباریان و از آن زمان چون آنان اجتهاد علمای اصولی را قبول نداشتند، عنوان «محدث» در کنار «مقلد» خودنمایی می‌کرد؛ یعنی فقهی که مبین احکام شرعی بود به عنوان محدث نامیده می‌شد. در این زمان در کتاب‌ها عنوان مقلد و مجتهد مورد بحث قرار می‌گرفت، ولی اجتهاد مجتهدان شدیداً مورد انکار قرار می‌گرفت؛ چنان‌که کتاب *الفوائد المدنیة* اثر ملا محمد امین استرآبادی به منظور رد بر مجتهدان نگاشته شد. از این رو، علمای این دوره نوعاً به عنوان محدث شناخته می‌شدند؛ همانند: محدث استرآبادی، محدث بحرانی، محدث فیض کاشانی و غیره. در زمان مرحوم

۱. رسائل، محقق کرکی، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۹.

وحید بهبهانی که وی تلاش بسیاری در تحکیم مبانی اصولیان و مجتهدان کرد، مجدداً عنوان مقلد در کنار مجتهد قرار گرفت.

پس از زمان وحید بهبهانی استفاده «مقلد» در کنار «مجتهد» کاربرد وسیع‌تری پیدا کرد؛ برای نمونه مرحوم فاضل تونی (م ۱۰۷۱) در کتاب *الوافیه* درباره تقلید چنین می‌نویسد: «مبحث چهارم در تقلید است و آن پذیرش گفتار کسی است که ممکن است خطاء کند، بدون حجت و دلیل»<sup>۱</sup>.

ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵) در کتاب *مستند الشیعه* در مبحث قبله این گونه می‌نویسد: «منظورش از اجتهاد به‌کارگیری قواعد است و از تقلید عمل به خبر غیر است هرچند مفید گمان باشد و گرنه اگر دلالت بر ظن نکند اعتماد بدان ولو با عدم تمکن از اجتهاد نیز جائز نیست»<sup>۲</sup>.

به هر حال، پس از زمان مرحوم وحید بهبهانی عنوان مقلد در کنار مجتهد قرار گرفت و از آن پس عناوینی چون مرجع تقلید در کنار مجتهد و مقلد قرار گرفت و همچنین عنوان زعامت عامه در زمان شیخ انصاری رحمته الله کاربرد پیدا کرد.

### گفتار سوم: سیر بحثی تقلید

در سیر بحثی تقلید ما چهار بحث را مورد بررسی قرار می‌دهیم که از اهمیت بیشتری برخوردار است.

#### بحث اول: اختلاف در مفهوم تقلید

در معنای لغوی و اصطلاحی تقلید بین علما اختلاف نظر وجود دارد: ابن فارس در *مقایس اللغة* تقلید را این گونه معنا می‌کند: «قلد قاف و لام و

۱. *الوافیه*، فاضل تونی، ص ۲۹۹.

۲. *مستند الشیعه*، ملا احمد نراقی، ج ۱، ص ۲۶۵.

دال در آن در اصل صحیح می‌باشند، یکی دلالت می‌کند بر تعلیق چیزی بر چیز دیگر. که به نالش درآمده و دیگری دلالت بر بهره و نصیب دارد. پس اوّل مانند تقلید شتر است که در گردش چیزی می‌آویزند تا معلوم شود برای قربانی شدن است - تا جایی که گفت - گفته می‌شود فلانی گردن‌بند بدی به گردن آویخت. هرگاه کسی را بدانچه در اوست مذمت کنند و بر او علامت گذارند، هرگاه آن را تأکید کنند، بگویند فلانی گردن‌بند همانند حلقه دور گردن کبوتر آویخته؛ یعنی چنان که حلقه دور گردن کبوتر از او جدا نمی‌شود او نیز از این کار جدا نمی‌شود.<sup>۱</sup>

خلیل درباره تقلید گفته است: «رسول خدا ﷺ خلافت را به علی عليه السلام تقلید نمود؛ یعنی او را مأمور بدین کار نمود و این کار و سرپرستی آن را بر گردش گذاشت».<sup>۲</sup>

طریحی در مجمع البحرین در حدیث خلافت می‌نویسد: «زن گردن‌آویزیست و زیور به گردش است» و در حدیث وارد شده: گوسفندان را گردن‌آویز انداختند - تا اینکه گفت: از همین معناست تقلید در دین و تقلید اعمال از والیان و تقلید شتر آن است که در گردش علامتی قرار داده می‌شود تا دانسته شود که برای قربانی در حج است - او را در امر تقلید نمود، یعنی او را بدان کار مجبور ساخت».<sup>۳</sup> و ابن منظور در لسان العرب بعد از بیان اینکه تقلید مأخوذ از قلاده است، می‌نویسد: «اما تقلید عبارت است از عمل به گفتار غیر بدون

۱. مقایس اللغه، ج ۵، ص ۱۹.

۲. ترتیب العین، ص ۶۸۳.

۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۳۲.

دلیل الزام آور و آن برگرفته از گردن‌بند انداختن است و این تقلید همانند پذیرش گفتار عامی و مجتهد به گفتار همانند خود است»<sup>۱</sup>.

غزالی در *المستصفی* تقلید را این گونه معنا می‌کند: هو قبول قول بلا حجة<sup>۲</sup>. آمدی در *احکام الاحکام* تقلید را این گونه معنا کرده است: «تقلید عمل به گفتار غیر بدون دلیل است و مراجعه به گفتار رسول خدا ﷺ، و اجماع و عامی به مفتی و قاضی به عدول مؤمنان را تقلید نگویند؛ زیرا در این موارد حجت هست»<sup>۳</sup>.

ابن حاجب نیز در تعریف تقلید عین عبارات بالا را آورده است.<sup>۴</sup> اما علمای شیعه نیز تعاریفی برای تقلید ارائه کرده‌اند و اولین شخصی که تقلید را تعریف کرده، شیخ طوسی (م ۴۶۵) در کتاب *عدة الاصول* است که می‌نویسد: «تقلید به عمل کردن به گفتار غیر مطلقاً گفته می‌شود»<sup>۵</sup>. مرحوم محقق حلی (م ۶۷۶) در *معارج الاصول* تقلید را این گونه معنا کرده است: «...»

ان التقليد قبول قول الغير من غير حجة.<sup>۶</sup>  
علامه حلی (م ۷۲۶) در *نهاية الاحکام* می‌نویسد: «کسی که عاجز از اجتهاد

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۶۶.

۲. المستصفی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۴، ص ۲۲۷.

۴. منتهی الاصول والامل فی علمی الاصول والجدل، ص ۲۱۸.

۵. عدة الاصول، ج ۱، ص ۴۶.

۶. معارج الاصول، ص ۱۹۹.



است اگر توان دسترسی به ادله را ندارد، همانند کور است و بنابر اقوی تقلید برایش جائز است؛ همانند عامی در احکام، چنان‌که بیان شد و جائز است برای عامی تقلید از مسلمان عادل، عارف به ادله قبله. در این زمینه فرقی بین مرد و زن، بر آن و آزاد نیست و تقلید عبارت است از پذیرش گفتار غیر که مستند به اجتهاد است»<sup>۱</sup>.

شهید اول (ش ۸۷۶) در *الالفیه و النقلیه* تقلید را این‌گونه معنا می‌کند: «تقلید پذیرش گفتار غیر بدون دلیل است»<sup>۲</sup>.

سید مجاهد در *مفاتیح الاصول* از کتاب *المقاصد العلیه* شهید ثانی (ش ۹۶۵) - که در شرح *الفیه* شهید اول است - معنای تقلید را چنین بیان می‌کند: «تقلید پذیرش قول غیر بدون حجت است»<sup>۳</sup>.

صاحب *جواهر* از شهید اول در کتاب *ذکری نقل می‌کند*: «تقلید پذیرش گفتار غیر مستند به اجتهاد است»<sup>۴</sup>.

صاحب *معالم* (م ۱۰۱۱) درباره تقلید می‌نویسد: «تقلید عمل به گفتار غیر بدون دلیل است؛ همانند پذیرش عامی و مجتهد از قول همانند خود»<sup>۵</sup>.

و فاضل تونی (م ۱۰۵۹) در *الوافیه* تقلید را این‌گونه تعریف کرده است: «بحث چهارم در تقلید می‌باشد و آن عبارت است از پذیرش گفتار کسی که

۱. *نهاية الاحكام*، علامه حلی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲. *الالفیه و النقلیه*، شهید اول، ص ۳۸.

۳. *مفاتیح الاصول*، سید مجاهد، ص ۵۸۸.

۴. *جواهر الکلام*، ج ۷، ص ۴۰۰.

۵. *معالم الاصول*، ص ۲۳۶.

خطا بر او جائز است بدون حجت و دلیل»<sup>۱</sup>.

محقق کرکی (م ۱۰۷۶) در معنای تقلید چنین می‌نویسد: «بدان که تقلید پذیرش گفتار غیری که مستند به اجتهاد می‌باشد. اما کسی که از روی یقین و از یکی از راه‌های مفید یقین خبر بدهد آن را شاهد گویند و پذیرش گفتار او را تقلید نگویند»<sup>۲</sup>.

شیخ محمدتقی (م ۱۲۴۸) در *هدایة المسترشدين* این گونه می‌نویسد: «آشکار شد که تقلید که مقابل علم است غیر از تقلید اصطلاحی در مقام است؛ زیرا منظور از تقلید در آنجا پذیرش گفتار غیر بدون دلیل است و پذیرش مقلد به گفتار مجتهد این گونه نیست؛ زیرا این پذیرش از روی دلیلی است که صفرایش حسی یا به منزله آن باشد»<sup>۳</sup>.

صاحب *فصول* (م ۱۲۶۱) در کتاب *فصول* درباره تقلید چنین می‌نویسد: «تقلید در لغت افکندن گردن‌بند در گردن است و در تعریف عرفی آن گفته‌اند: عبارت است از پذیرش گفتار غیر بدون دلیل و سزاوار این است که منظور از گفتارش همان فتوا در حکم شرعی است که اگر این گونه جابه‌جا می‌کرد بهتر بود»<sup>۴</sup>.

مرحوم شیخ انصاری (م ۱۲۸۱) در رساله *اجتهاد و تقلید* خود چهار احتمال برای معنای اصطلاحی تقلید بیان می‌کند و این چنین می‌نویسد: «تقلید در لغت

---

۱. الوافیة، فاضل توفی، ص ۲۹۹.

۲. جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۲، ص ۶۹.

۳. هدایة المسترشدين، شیخ محمدتقی، ص ۶.

۴. الفصول، ص ۴۰۷.

به معنای قرار دادن قَلاده است در غیر و از همین معناست گردن آویز قربانی حج و در اصطلاح:

- ۱- فخرالمحققین فرموده: تقلید عبارت است از قبول گفتار دیگری در احکام شرعیه بدون دلیلی بر ویژگی آن حکم.
- ۲- و بهتر از فخرالمحققین عبارت **جامع المقاصد** است که فرموده: تقلید عبارت است از پذیرش گفتار غیر که مستند به اجتهاد است.
- ۳- و نقل شده از **نهایة الاحکام، معالم و شرح مختصر** که تقلید عبارت است از عمل به گفتار غیر بدون حجّت و بهترین تعاریف همان است که از **جامع المقاصد** بیان گردید.

پس بدان که برخی در تعریف تقلید، آن را عبارت از:

الف) عمل به گفتار غیر می‌دانند چنان‌که دانستی، بلکه بعضی این تعریف را به دانشیان اصول نسبت داده‌اند.

ب) عده‌ای دیگر در تعریف آن گفته‌اند: پذیرش گفتار غیر است.

ج) دسته سومی گفته‌اند: گرفتن گفتار غیر است.

د) دسته چهارمی آن را پیروی گفتار غیر، معنای کرده‌اند.

خلاصه آنکه تقلید در اصطلاح اصولیون مجرد سرسپردگی و تکیه کردن و التزام قلبی و عمل مطابق گفتار مجتهد است یا معنایش مورد اختلاف است؛ دو وجه دارد و هر جوری که باشد آنچه مهم است بیان معنای تقلید می‌باشد. پس ظاهر کلام هرکسی که تقلید را به معنای عمل معنا کرده، معنای دوم است و صریح عبارت عده‌ای از متأخری المتأخرین معنای اول است آنجا که تصریح کرده‌اند به اینکه تقلید گرفتن فتوا برای عمل به هنگام نیاز است هرچند هنوز عمل نکرده باشد. و بدین مطلب متفرع کرده‌اند.

برخی از احکام تقلید و بقاء بر تقلید بعد از مرگ مجتهد را چنان که بیاید.<sup>۱</sup>  
مرحوم سید محمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷) در *عروة الوثقی* مسئله تقلید را این  
گونه بیان می‌کند: «تقلید الزام به عمل براساس قول مجتهد معین است هر چند  
تاکنون بدان عمل نکرده باشد، هنوز فتوایش را نگرفته که اگر رساله مجتهد را  
بگیرد و ملتزم شود بدانچه در آن است در تحقق تقلید کفایت می‌کند».<sup>۲</sup>

مرحوم آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹) در *کفایة الاصول*، تقلید را این گونه بیان  
می‌کند: «تقلید گرفتن گفتار و نظر غیر برای عمل در فرعیات یا برای التزام  
بدان در اعتقادات است تعبداً بدان طلب کردن دلیلی بر نظر وی».<sup>۳</sup>

مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی (م ۱۳۶۱) در رساله اجتهاد و تقلید  
خود تقلید را این گونه بیان می‌کند: «آیا حقیقت تقلید عمل است یا اخذ برای  
عمل؛ یعنی ملتزم شدن به فتوا برای عمل کردن یا آموختن آن برای عمل یا  
گرفتن رساله، برای عمل. و تحقیق مسئله همان نظر اول است؛ زیرا مفهوم  
تقلید قرار دادن قلابه در گردن غیر است و از همین نسخ است تقلید هدی در  
حج و این معنا با عملی مستند به نظر غیر، تناسب دارد؛ لذا تقلید قرار دادن  
عمل است همانند قلابه در گردن غیر».<sup>۴</sup>

حضرت آیه الله خوئی (م ۱۴۱۳) در *مصباح الاصول* درباره تقلید این گونه  
می‌نویسد: «اما کلام در تعریف تقلید است که برایش تعاریفی بیان شده است؛

۱. رساله اجتهاد و تقلید، شیخ انصاری، ص ۴۵-۴۶.

۲. *العروة الوثقی*، کتاب التقلید، ج ۱، ص ۴، مسئله ۸؛ *مستمسک العروة الوثقی*، سید حکیم، ج ۱،  
ص ۱۱.

۳. *کفایة الاصول*، ج ۲، ص ۴۳۴.

۴. *بحوث فی الاصول: رساله اجتهاد و تقلید*، شیخ محمد حسین اصفهانی، ص ۱۴.

همانند عمل به گفتار غیر و مانند اینکه تقلید گرفتن فتوای غیر برای عمل است. و مانند اینکه تقلید عبارت است از التزام به عمل براساس فتوای غیر هر چند تاکنون عمل نکرده باشد یا نگرفته باشد. و مرحوم سید در عروه فرموده است: در تحقق تقلید کفایت می‌کند اخذ رساله و التزام به عمل بدانچه در آن است، ولی حق آن است که تقلید در عرف به همان معنای لغوی است که همان قرار دادن قلاده در گردن غیر است و از این قبیل تقلید در حج قرآن تعریف صحیح تقلید آن است که گفته شود: آن عبارت است از عمل مستند به فتوای غیر<sup>۱</sup>.

به هر حال، برای تقلید در اصطلاح، تعاریف متعددی شده است که ما از ذکر همه اقوال خودداری کردیم، به سبب طولانی نشدن کلام، ولی مجموع این اقوال را می‌توان در هفت قول خلاصه کرد:

۱- تقلید، عمل به گفتار غیر است.

که صاحب قوانین این قول را به علمای اصول؛ همانند: عضدی، صاحب معالم، سید صدرالدین در شرح بر واقیه، علامه در نهایة الاحکام و در شرح المختصر، آمدی، ابن حاجب و... نسبت می‌دهد.

۲- اخذ به گفتار غیر، بدون حجّت است.

که این قول منسوب به صاحب فصول و شیخ محمدتقی صاحب هدایة المشرشدین است.

۳- پیروی گفتار غیر است.

که مرحوم شیخ انصاری این قول را در رساله اجتهاد و تقلید خود احتمال

۱. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۷؛ الرأی السدید، ص ۲۳.

داده است.

۴- پذیرش گفتار غیر در احکام شرعیه بدون دلیل در خصوص آن حکم است.

این قول به فخرالاسلام، فاضل تونی و غزالی با اندکی تغییر در تعبیرات، نسبت داده شده است.

۵- پذیرش گفتار غیر که مستند به اجتهاد باشد.

که منسوب به علامه حلی در *نهایة الاحکام*، شهید اوّل در *ذکری*، محقق کرکی در *جامع المقاصد* و مختار شیخ انصاری رحمته اللّٰه است.

۶- اخذ گفتار و نظر غیر برای عمل بدان در فرعیات است.

که این قول منسوب به آخوند خراسانی است.

۷- التزام به عمل براساس قول مجتهد معین است هرچند عمل نکرده باشد، بلکه اگرچه اخذ به فتوا نیز ننموده باشد.

که این قول منسوب به سید محمد کاظم طباطبایی صاحب *عروه* است.

۸- استناد به نظر مجتهد در مقام عمل است.

تمام این اقوال را نیز می توان در سه قول اساسی جمع آوری کرد:

۱- عمل براساس گفتار غیر.

۲- اخذ گفتار غیر برای عمل.

۳- التزام به عمل، براساس گفتار غیر.

چنانچه در فصل اوّل این کتاب اشاره شد تمام این تعاریف برای تقلید از قبیل شرح اللفظ است؛ از این رو، اشکالاتی که در هر کدام از جهت اطراد و انعکاس شده است، شاید نتیجه چندانی نداشته باشد. لانه مقرّب من وجهه و مبعّد من وجه آخر، علاوه بر اینکه عنوان تقلید نیز در روایت و دلیل معتبری

وارد نشده است.

### بحث دوم: تقلید از اعلم

به عقیده برخی، بحث تقلید از اعلم از زمان شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۱۵۶-۱۲۲۸) پدید آمده است<sup>۱</sup> و به اعتقاد برخی دیگر از زمان شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱) به وجود آمده است.<sup>۲</sup> و برخی معتقدند این مسئله از زمان عصر تشریح و عصر امامان بوده است.

اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که ما روایاتی در زمان حضور داریم؛ همانند روایت موسی بن اکیل، داود بن حصین، مقبوله عمر بن حنظله<sup>۳</sup> و غیره که به رجوع به اعلم اشاره دارند، ولی چیزی که هست این است که این روایات اختصاص به بحث قضاوت دارد و اجنبی از مقام است.

بهترین سندی که از اوائل غیبت کبرا در این زمینه وجود دارد، کتاب *الذریعة* سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵-۴۳۷) است. بنابراین می‌توان گفت اولین شخص از علمای شیعه که در زمینه تقلید از اعلم بحث کرد و آن را شایسته‌تر دانست، مرحوم سید مرتضی علم الهدی بود. سید مرتضی در کتاب *الذریعة*، پس از بیان شرایط مفتی این‌گونه می‌نویسد: «شکی نیست در اینکه اگر مقلد در شهر و دیار خود این صفات را که در مفتی معتبر است فقط در یک عالم ببیند، تقلید از آن عالم بر او لازم و متعین است و اگر به‌طور مساوی و یکسان آن صفات را در چند نفر ملاحظه کند، می‌تواند از هر یک از آنان تقلید و استفتا

۱. کشف الغطاء، ذیل بحث ۴۹، ص ۴۲.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۶۸-۳۶۹.

۳. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۹، از ابواب صفات قاضی.



نماید و اگر فردی از دیگران عالم‌تر یا پرهیزکارتر یا دین‌دارتر باشد، در این مورد اختلاف رأی وجود دارد؛ بعضی او را مخیر دانسته‌اند که به هر کدام خواست رجوع کند و بعضی تقلید از اعلم و دیندارتر را واجب شمرده‌اند و این قول شایسته‌تر است؛ زیرا که اعتماد و اطمینان بدان بیشتر و تمام اصول بر آن شاهد و گواه است»<sup>۱</sup>.

از ظاهر عبارت سید مرتضی علم‌الهدی دانسته می‌شود که مسئله تقلید از اعلم در آن زمان بین علما اختلافی بوده است و کلام بعضی از فقهای اهل سنت که مقارن عصر سید مرتضی بودند، نیز نشانگر همین مطلب است؛ برای نمونه، ابوحامد محمد غزالی (م ۵۰۵) در کتاب *المستصفی*، چنین می‌نویسد: «اگر در شهر، یک صاحب فتوا باشد باید عامه مردم به او مراجعه کنند و اگر چند تن باشند به هر یک که بخواهند رجوع نمایند و تقلید از اعلم برای آن‌ها لزومی ندارد؛ همان‌گونه که در زمان صحابه معمول بود؛ زیرا مردم در آن عصر مسائل شرعی و تکالیف خود را هم از فاضل (اعلم) و هم از مفضول (غیر اعلم) می‌پرسیدند و هیچ‌کس مردم را در پرسش مسائل از غیر ابی‌بکر و عمر و خلفا ممنوع نساخت و عده‌ای تقلید از اعلم را واجب می‌دانند و در صورتی که مساوی باشند می‌تواند به هر یک که بخواهد رجوع کند و این قول، خلاف اجماع است؛ زیرا فاضل (اعلم) هیچ‌گاه مفضول (غیر اعلم) را از فتوا دادن منع نکرد».

همچنین سیف الدین آمدی (م ۶۳۱) در کتاب *الاحکام فی اصول الاحکام* می‌نویسد: «هرگاه برای فرد عامی مسئله‌ای پیش آمد کند و بخواهد حکم آن را

جویا شود چنانچه در وطن او تنها یک صاحب فتوا باشد باید به او رجوع کند و رأی او را به کار بندد، ولی اگر چندین صاحب فتوا باشند به عقیده برخی از اصولیان بایستی آنان را از جهات علم، دیانت و تقوا مورد بررسی قرار دهد و آن کس که عالم تر و پارسا تر و دیندار تر است برگزیند و از او پیروی کند. برخی دیگر از اصولیان بر این اعتقادند که می توان به هر یک از ایشان مراجعه کرد؛ چه در صفات و شرایط با هم مساوی باشند یا بعضی بر بعضی برتری داشته باشند و همین قول مورد نظر ماست»<sup>۱</sup>.

از این گونه کلمات استفاده می شود که مسئله تقلید از اعلم از همان اوایل دوران غیبت کبرا بین علما مورد اختلاف بوده است؛ اکثریت فقهای اهل سنت اعلمیت را در مفتی و در باب تقلید معتبر نمی دانند، در حالی که اکثریت علمای امامیه اعلمیت در تقلید را - اگرچه به عنوان احتیاط - معتبر می دانند.

البته در کتاب *المقنع و الهدایة* شیخ صدوق، کتاب *مقنعه* شیخ مفید، کتاب *جمل العلم و العمل، انتصار، ناصریات* سید مرتضی، کتاب *نهایة الجمل و العقود و عدة الاصول* شیخ طوسی، کتاب *کافی* ابوالصلاح حلبی، کتاب *المراسم سلار دیلمی*، کتاب *جواهر الفقه* ابن براج، کتاب *الوسیلة* ابن حمزه، کتاب *المهذب البارع* ابن فهد حلّی و کتاب *غنیة* ابن زهره مسئله اعلمیت مطرح نشده است»<sup>۲</sup>، ولی در کتاب های بسیاری از علمای دیگر مطرح شده است که اخذ به قول مجتهد اعلم را واجب و متعین دانسته اند و ما به پاره ای از آن ها اشاره می کنیم:

- محقق حلّی (م ۶۷۲) در کتاب *معارض الاصول*، ص ۲۰۳، قول مجتهد اعلم

۱. *المستصفی*، غزالی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲. *ادوار فقه*، ص ۳۰۶.

را متعین می‌داند، ولی در باب قضاء شرایع، ج ۴، ص ۶۹، قضاوت مفضول با وجود افضل را جائز می‌داند.<sup>۱</sup>

- علامه حلی (م ۷۲۶) در کتاب تهذیب الاصول، ص ۹۷، ولی در قواعد، ص ۲۰۱، نصب مفضول را با وجود افضل در زمان حضور امام علیه السلام جائز می‌داند.

- سید عمیدالدین حسینی (خواهرزاده علامه حلی) (م ۷۵۴) در کتاب منیة اللیب فی شرح تهذیب الاصول فی علم اصول الفقه.

- شهید اول (ش ۷۸۶) در کتاب الفیه، ص ۳۹ و در کتاب ذکر الشیعه، ص ۳ و در کتاب دروس.

- محقق کرکی (م ۹۴۰) در حاشیه بر الفیه شهید اول، ص ۲۸ و در کتاب جامع المقاصد فی شرح القواعد و کتاب جعفریه.

- شهید ثانی (ش ۹۶۵-۶) در المقاصد العلیة فی شرح الالفیة، ص ۲۹ و مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۸۵ و منیة المرید، ص ۳۰۴.

- سید محمد عاملی (م ۱۰۰۹) صاحب مدارک الاحکام در حاشیه بر الفیه شهید اول، ص ۲۹.

- جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین فرزند شهید ثانی (م ۱۰۱۱) در کتاب معالم الاصول، ص ۲۴۰.

- میرداماد (م ۱۰۴۰) در شارع النجاة، ص ۱۱.

- ملا صالح مازندرانی، (م ۱۰۸۶) در حاشیه بر معالم الاصول.

- شیخ بهایی (م ۱۰۳۱) در زیادة الاصول، ص ۱۲۰.

- شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸) در کتاب کشف الغطاء، ص ۴۲۰.

- سید علی طباطبائی صاحب *ریاض المسائل* (م ۱۲۳۱).
  - مرحوم محمد ابراهیم کرباسی اصفهانی (م ۱۲۶۱) در *رساله نخبه*.
  - شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری (م ۱۳۱۲) در *رساله مسأله*، ص ۳ و در *حاشیه رساله نخبه*، ص ۲.
  - شیخ محمد حسین اصفهانی (م ۱۲۵۵) در *رساله الاجتهاد و التقليد*، ص ۴۵.
  - شهید فضل الله نوری (ش ۱۳۲۷) در *حاشیه بر رساله مسئله شیخ انصاری*، ص ۳.
  - آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹) در *رساله ذخیره العباد لیوم المعاد*، ص ۲.
  - میرزا محمد تقی شیرازی، (م ۱۳۳۸) در *رساله ذخیره العباد*، ص ۲.
  - سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵) در *رساله وسیله النجاة*، ص ۳.
  - مرحوم نائینی (م ۱۳۵۵) در *رساله عملیه*.
  - حاج شیخ عبدالکریم حائری (م ۱۳۵۵) در *مجمع الاحکام*.
  - آقا ضیاءالدین عراقی (م ۱۳۶۱) در *رساله عملیه*.
  - سید محمود حسینی شاهرودی (م ۱۳۹۴) در *ذخیره العباد*، ص ۲ و *توضیح المسائل*، ص ۳.
  - سید عبدالهادی شیرازی (م ۱۳۸۰) در *توضیح المسائل*، ص ۳.
  - حاج سید محسن طباطبایی (م ۱۳۹۰) در *منهاج الصالحین*.
  - سید محمدهادی میلانی (م ۱۳۶۵) در *توضیح المسائل*.
  - سید محمد حجّت کوه کمره‌ای (م ۱۳۷۲) در *وسيلة النجاة*.
  - و اکثر مراجع معاصر به این مسئله فتوا داده‌اند.
- ولی چون ادله تعین تقلید از اعلم مناقشه‌پذیر بود و در زمان صحابه تابعین و اوایل تابعی التابعین در دامنه وسیع مطرح نبود، برخی از فقهای شیعه حتی

در زمان سید مرتضی قائل به تخییر در تقلید از اعلم و غیر اعلم بودند و اعلمیت را معتبر ندانسته‌اند؛ چنانچه از عبارت سید مرتضی در *الذریعة*<sup>۱</sup> معلوم می‌شود. همچنین صاحب *فصول* نیز به این قول متمایل است و شیخ محمدرضا آل یاسین در حاشیه *عروة الوثقی* و میرزا احمد تنکابنی در *رسالة تقلید از اعلم* نیز این قول را مورد تأیید قرار داده‌اند. گروهی از فقها؛ همانند: صاحب *جواهر*<sup>۲</sup>، نراقی، میرزای قمی، صاحب *فصول* و علامه کنی تصریح به عدم اشتراط اعلمیت در فقیه در مقام افتاء کرده‌اند.<sup>۳</sup> همچنین مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در *عروة الوثقی*، سید ابوالحسن اصفهانی در *وسيلة النجاة*، امام خمینی رحمته الله در *تحریر الوسيلة* و بسیاری دیگر به اعتبار اعلمیت فتوا نداده‌اند، بلکه آن را احتیاط دانسته‌اند.<sup>۴</sup> و حقیر نیز قائل به تخییر می‌باشم.

#### بحث سوم: تقلید از میت

عدم جواز تقلید از میت در میان علمای شیعه از اموری است که بسیاری بر آن فتوا داده‌اند، اخباریان تقلید از میت را جائز دانسته‌اند. اهل سنت نیز دو دسته شده‌اند: بعضی از آن‌ها تقلید ابتدایی از میت را جائز دانسته‌اند؛ چنانچه تقلید از زنده را اگر جامع شرائط تقلید باشد، تجویز کرده‌اند و بعضی دیگر از آن‌ها تقلید از زنده را منع کرده‌اند و تقلید را منحصر در ائمه

۱. *الذریعة*، ج ۲، ص ۸۰۱

۲. *جواهر الکلام*، ج ۲۰، ص ۴۰۲؛ *جواهر الکلام*، کتاب الجهاد، ج ۴۰، ص ۲۵.

۳. *الاجتهاد و مناصب الفقیه*، ص ۴۹؛ *مجله حکومت اسلامی*، سال سوم، شماره ۵، ص ۳۱.

۴. *ادوار فقه*، ص ۶۳۱.

اربعه خود می‌دانند.<sup>۱</sup>

در کتب علمای سلف که در زمینه علم اصول فقه و مبحث اجتهاد و تقلید چیزی نوشته‌اند، همانند *الذریعة* سید مرتضی و *علة الاصول* شیخ طوسی و دیگران، مبحث تقلید از میت ذکر نشده است و اولین سندی که در این زمینه به ثبت رسیده است کتاب *مبادئ الوصول الى علم الاصول* تألیف علامه حلّی (م ۷۲۶) می‌باشد. در این کتاب این گونه آمده است: «هرگاه غیر مجتهد بدانچه فتوا داده حکایت کند یا حکایت از میت می‌کند که گرفتن گفتار او صحیح نیست؛ زیرا مرده گفتاری ندارد و اگر مجتهد زنده باشد با مخالفت او اجماع محقق نمی‌گردد، ولی پس از مرگش اجماع محقق می‌گردد».<sup>۲</sup>

«اگر غیر مجتهد بیان فتوا کند از مجتهد یا از مجتهد میت حکایت می‌کند که در این صورت اخذ به آن فتوا جائز نیست؛ زیرا قول و گفتاری برای مرده نیست و به خلاف زنده مخالفت مرده ضرر به اجماع نمی‌زند و یا از مجتهد زنده نقل قول می‌کند که این خود دو صورت دارد: یا خودش این فتوا را از مجتهد زنده شنیده است که در این صورت اقرب، جواز عمل بر طبق آن فتواست و یا این فتوا را از نوشته و مکتوب (مورد اطمینان) به دست آورده است که در این صورت نیز اقرب جواز عمل به آن است و گرنه جایز نیست به آن عمل شود».

مرحوم شهید اول (ش ۷۸۶) در کتاب *ذکری الشیعه*<sup>۳</sup> قول به جواز تقلید

۱. *الاصول العامة للفقهاء المقارن*، محمدتقی حکیم، ص ۶۴۹.

۲. *مبادئ الوصول*، ص ۲۴۸.

۳. *ذکری الشیعه*، مقدمه کتاب، ص ۳.

میت را از بعضی نقل کرده است، ولی از آن بعض نام نبرده است<sup>۱</sup> و فاضل تونی در این باره می‌نویسد: «شهید در ذکری قول به منع از تقلید مطلق را به قدمای اصحاب امامیه و فقهای حلب نسبت داده است»<sup>۲</sup>.

محقق کرکی (م ۹۴۰) در حاشیه کتاب *شرایع الاسلام* از فخرالمحققین (م ۷۷۱) فرزند علامه حلی نقل کرده است که فخرالمحققین از پدرش علامه حلی (م ۷۲۶) جواز تقلید از میت را در وقتی که مجتهد حی موجود نباشد.

فاضل تونی نیز در کتاب *الوافیه* در این زمینه می‌نویسد: «شیخ محقق در حواشی شرایع از فخرالمحققین از پدرش علامه حلی نقل نموده است، جواز تقلید از میت را در زمانی که مجتهد زنده وی نباشد و این کلام را بعید دانسته و کلام علامه را حمل نمود بر اینکه اگر مرجع تقلیدی در عصر نبود در شناخت مسائل و احکام می‌توان از کتب متقدمان بهره گرفت. و آن‌گونه که از فخرالمحققین در کتاب *ارشاد المسترشدين و هداية الطالبين* در اینکه چرا استناد کرده به اصول کلامیه، فرموده است: «بر این اساس اصول بسنده کردم و عبادات سمعیه را ذکر نکردم؛ زیرا پدرم جمال‌الدین... آنچه که اجماع اهل‌البیت علیهم‌السلام که همان ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند را ذکر نموده و آنچه که بیان آن از طریق شیخ طوسی و از شیخ طوسی تا ائمه معصومین علیهم‌السلام به طرق صحیح‌های که شک و تردیدی در آن‌ها نبوده است؛ زیرا پدرم چون که دید میت قولش حجت نیست؛ لذا فرمود: «من برای شما باقی می‌گذارم چیزی را که ائمه علیهم‌السلام بر آن اتفاق دارند و بعد از شناخت اعتقادات واجب نیازی به تقلید

۱. *الوافیه*، فاضل تونی، ص ۲۹۹.

۲. *ذکری الشیعة*، ص ۲.



احدی نیست و هرکس از آن به غیرش عدول کند از یقین به مؤمنان! بدان بیاویزید و اعتماد کنید»<sup>۱</sup>.

همچنین محقق کرکی (م ۹۴۰) در حاشیه بر کتاب *شرایع الاسلام* در کتاب جهاد و کتاب امر به معروف و نهی از منکر *شرایع*<sup>۲</sup> ادله‌ای بر منع تقلید از میت بیان کرده است.<sup>۳</sup>

همچنین محقق کرکی در دلیل چهارم خود که برای منع تقلید از میت اقامه کرده است می‌نویسد میرداماد (م ۱۰۴۰) در کتاب *شارع النجاة*<sup>۴</sup> قائل به عدم جواز تقلید از میت بوده است او در این زمینه چنین می‌نویسد: «چهارم: نظر به اینکه ادله فقهی ظنی است و حجیت آن منوط به اعتبار ظن حاصل از آن است و این ظن ممتنع است پس از مرگ باقی بماند بنابراین حکم بدان مدرک می‌ماند؛ لذا شرعاً معتبر نمی‌باشد. این مطلب را فاضل مدق میرداماد در کتاب *شارع النجاة* خود با اندکی تغییر بیان کرده است. و افزوده که مجتهد پس از مرگش ممکن است در گمانش به خطا رفته باشد؛ لذا نمی‌توان قائل به اصالة لزوم پیروی از ظن او شد چنان‌که در حال حیات انجام می‌شد؛ زیرا در جریان استصحاب، بقای موضوع معتبر است که اینجا باقی نمانده است»<sup>۵</sup>.

مرحوم صاحب معالم (م ۱۰۱) در کتاب *معالم الاصول* در این زمینه

۱. *الواقیة*، فاضل تونی، ص ۳۰۴.

۲. حاشیه محقق کرکی بر *شرایع*، ص ۶۳۵-۶۳۸، نسخه کتابخانه فیضیه قم.

۳. *الواقیة*، فاضل تونی، ص ۳۰۰.

۴. *شارع النجاة*، میرداماد، ص ۱۰-۱۱.

۵. حاشیه محقق کرکی (فارسی) بر *شرایع*، ص ۶۳۵-۶۳۸؛ *الواقیة*، فاضل تونی، ص ۳۰۲.

می‌نویسد:

«اصل: ما مخالفی را در عدم اشتراط مشافه و حضور مفتی در مقام عمل به قولش نمی‌شناسیم، بلکه جائز است روایت از مفتی مادامی که زنده است، و آیا جائز است عمل به روایت از مفتی میّت یا نه؟ ظاهر کلمات اصحاب اجماع بر عدم آن است، و برخی از اهل سنت این کار را اجازه داده‌اند... و بنابراین قابل به جواز اگر میت باشد رجوع به فتوایش در این امر دور آشکار است. و اگر زنده باشد پس پیروی از او در این فتوا و عمل به تقوا مرده در غیر این فتوا غالباً بعید از اعتبار و مخالف با اجماع علمای امامیه بر منع از رجوع به فتوای میّت با وجود مجتهد زنده است، بلکه برخی ادعای اجماع صریح در این زمینه نموده‌اند»<sup>۱</sup>.

مرحوم شیخ انصاری در رساله الاجتهاد والتقلید خود در این زمینه متذکر می‌شود که عدم جواز تقلید از میت از امور اتفاقی و اجماعی است.<sup>۲</sup>

ولی بعضی از محدثان، از متقدمان و متأخران میل به مخالفت با این اجماع را داشته‌اند و قائل به جواز تقلید از میت بودند؛ چنانچه از کلام مرحوم صدوق در مقدمه کتاب *من لایحضره الفقیه* فهمیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: (شریف‌الدین ابو عبدالله معروف به نغمه) از من خواست تا کتابی در فن فقه، حلال و حرام و شرایع و احکام بپردازم که این کتاب چکیده جامعی از همه نوشته‌هایم در این زمینه باشد و پس از آن، آن را من لایحضره الفقیه نام‌گذاری کنم تا او بتواند به آن مراجعه کند و به مطالب آن اعتماد نماید و تکیه‌گاه او در

۱. معالم الاصول، ص ۲۴۱.

۲. رساله الاجتهاد والتقلید، ص ۵۸-۵۹.

اخذ فتوا باشد و علاوه بر آن در ثواب کسی که در آن نظر می‌کند و از آن نسخه‌برداری و به مضامین آن عمل می‌کند شریک باشد. با اینکه او از بیشتر مصنفات من و آنچه شنیده بود و برایش روایت کرده بودم نسخه‌برداری نمود و بر آن‌ها مطلع شد که عددشان به ۲۴۵ کتاب می‌رسید، و من درخواست وی را اجابت کردم؛ زیرا وی را اهل و شایسته چنین درخواستی دیدم، و این کتاب را برای او با حذف سند نگاشتم تا طرف آن زیاد نشود و گرچه فواید آن زیاد است، و من در این کتاب روش مصنفان را در ایراد همه روایاتشان نپیمودم، بلکه تنها به ذکر روایاتی پرداختم که به آن فتوا داده و به صحت آن‌ها حکم می‌کنم و بدان‌ها اعتقاد دارم که این روایات بین من و خدای من حجت است. روایات این کتاب برگرفته از کتب مشهوری است که مرجع و تکیه‌گاه دانشمندان است؛ همانند کتاب حریر بن عبدالله سجستانی و کتاب عبیدالله بن علی حلبی و ...<sup>۱</sup>.

همچنین از مقدمه کتاب *کافی* مرحوم کلینی نیز جواز پیروی از میت فهمیده می‌شود؛ آنجا که می‌نویسد: «و خدا را شکر که تألیف کتابی را که خواستی میسر گردانید. امیدوارم چنان‌که خواستی باشد. اگر در آن کوتاهی باشد در نیت ما که خیرخواهی است کوتاهی نبوده؛ زیرا خیرخواهی برادران و هم‌کیشان بر ما واجب است با اینکه ما امیدواریم که با مردم این زمان و آن‌ها که تا پایان دنیا از این کتاب بهره می‌برند و بدان عمل می‌کنند در ثواب آن شریک باشیم؛ زیرا پروردگار بزرگ و عزیز یکی است و پیغمبر محمد ﷺ آخرین پیامبران حق یکی است و شریعت یکی است و حلال محمد ﷺ حلال و حرامش تا روز

قیامت حرام است. ما اندکی کتاب حجّت را تفصیل دادیم هر چند چنان که سزاوارش بود تکمیل نکردیم؛ زیرا نخواستیم تمام بهره‌هایش را کاهش دهیم...<sup>۱</sup>. در میان فقهای شیعه نیز اخباریان تقلید ابتدایی از میّت را جائز می‌دانند.<sup>۲</sup> به نظر آن‌ها مکلف می‌تواند در مقام عمل به احکام، به کتب فقهای سلف که کتاب‌هایشان مورد اطمینان است همانند کتب اربعه مراجعه کند و به آن‌ها عمل نماید؛ زیرا به نظر آن‌ها آنچه قابلیت تقلید را دارد قول، فعل و تقریر معصوم می‌باشد و حجیت این امور وابسته به زمان حیات ائمه علیهم‌السلام نمی‌باشد. بنابراین هر کس که نقل گفتار معصومین را بنماید، در هر زمانی که باشد، آن گفتار قابل تمسک و پیروی است؛ به تعبیر دیگر اخباریان معتقدند که وظیفه مجتهد بیشتر از نقل مضمون روایت نیست و حق استناد به مقدمات نظریه در فتوا را ندارد، بنابراین فقیه مخبر از معصوم است و به اجماع در حجیت خبر مخبر، حیات شرط نمی‌باشد.<sup>۳</sup>

صاحب فصول در کتاب *الفصول فی الاصول* متذکر می‌شود که عده‌ای از علمای شیعه تقلید از میّت را مطلقاً<sup>۴</sup> جائز دانسته‌اند و شاید نظرش به اخباریان باشد. همچنین متذکر می‌شود که پس از زمان شیخ طوسی در حدود دویست سال تا زمان ابن ادریس حلی به خاطر حسن ظنی که به شیخ طوسی داشتند از او تقلید می‌کردند، از این رو معروف به «مقلّده» شدند.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹؛ الوافی، فاضل تونی، ص ۳۰۴.

۲. الاصول العامة للفقّه المقارن، ص ۶۵۶.

۳. همان، ص ۶۵۰.

۴. الفصول فی الاصول، ص ۴۱۴.

«با اینکه کشی در ترجمه یونس بن عبدالرحمن به سندش از فضل بن شاذان از پدرش احمد بن ابی خلف روایت می‌کند که گفت مریض بودم که امام باقر علیه السلام برای عیادت بیماریم بر من وارد گردید. کتاب روز و شب نزدیک بالینم بود و آن حضرت آن را صفحه صفحه ورق زد تا از آغاز به انجام رسید و فرمود: خدا رحمت کند یونس را، خدا رحمت کند یونس را، خدا رحمت کند یونس را. و ظاهراً آن کتاب، کتاب فتوا بود که تقریر امام به تقلید از یونس پس از هر کسی تعلق گرفت»<sup>۱</sup>.

تمام مطالب گذشته را می‌توان این گونه جمع بندی نمود؛ حکمی را که فقیه بیان می‌کند از دو حالت خارج نیست:

۱- یا مأخوذ از منطوقات احادیث و مدلولات روایات است که در این صورت فرقی بین فقیه حی و میّت نیست، بلکه حتی برخی از روایات وارده نیز این مطلب را تأیید می‌کنند و ما برای نمونه عبارتی را از فاضل تونی در این زمینه ذکر می‌کنیم: «و همچنین کشی به سندش از داود بن قاسم از ابی جعفر جعفری روایت می‌کند که گفت: کتاب یوم و لیله‌ای که یونس بن عبدالرحمن نگاهشته بود به امام حسن عسکری علیه السلام عرضه نمودم، پس حضرت بدان نگریستند و تاماش را ورق زدند آنگاه فرمود: این دین من و دین پدران من است و تاماش حق است که اگر عمل به قول میّت جائز نبود، می‌بایست قبل از عرضه‌اش بر آن حضرت مورد انکار قرار می‌گرفت»<sup>۲</sup>.

همچنین ابن بابویه تصریح نموده به جواز عمل بدانچه در کتاب من

۱. همان، ص ۴۱۵.

۲. رجال کشی، ص ۴۸۴.

لا يحضره الفقيه آمده با اینکه او در بیشتر موارد از پدرش نقل فتوا نموده است و این کلام صراحت دارد در تجویز عمل به فتاوی پدرش بعد از مرگ و انکار این مطلب زورگویی است.

و الظاهران الكتاب كان كتاب الفتوى فحصل تقرير الامام عليه السلام على تقليد يونس بعد موته.

و أيضاً روی بسنده عن داود بن قاسم أن أبا جعفر الجعفی قال: ادخلت كتاب (يوم و ليلة) الذي ألفه يونس بن عبدالرحمن على ابی الحسن العسكري عليه السلام فنظر فيه و تصفحه كله ثم قال هذا ديني و دين آبائي و هو الحق كله.<sup>۱</sup>

فلو لم يجز العمل بقول الميت لانكر العمل عليه السلام به قبل عرضه عليه. و أيضاً ابن بابويه صرح بجواز العمل بما في من لا يحضره الفقيه مع أنه كثيراً ما ينقل فتاوی أبيه و هو صريح في تجویزه العمل بفتاوی أبيه بعد موته و انكاره مكابرة.<sup>۲</sup>

فإن الإنسان إذا علم ان جواز استفتاء المقلد عن المجتهد انما هو لأنه مخبر عن احكام الله تعالى، يحصل له القطع بأن حياة المجتهد و موته، مما لا يحتمل ان يكون مؤثراً في ذلك.<sup>۳</sup>

همچنین مرحوم شیخ انصاری در رساله الاجتهاد والتقلید خود این قسم را بیان می‌دارد که فتاوی شیخ صدوق و شیخ طوسی مأخوذ از روایات معتبره

۱. همان‌جا، ص ۴۸۴.

۲. الوافية، فاضل تونی، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۳۰۶.



است.<sup>۱</sup> در این مسئله، اختلافی بین فقهای امامیه نیست و عمده نظر اخباریان نیز به این نحوه از تقلید میّت است.

۲- یا احکامی را که فقیه بیان می‌کند مبتنی بر اجتهاد شخصی اوست که در این صورت اغلب علمای شیعه تقلید از میت را جائز ندانسته‌اند. در این زمینه فاضل تونی چنین می‌نویسد: «آنچه در این مسئله به ذهن می‌رسد آن است که هرکس از حالش دانسته شود که در مسائل جز به منطوقات ادله و مدلولات صریح آن فتوا نمی‌دهد، همانند ابن‌بابویه و پدرش (و غیر این دو از قدما)، جائز است تقلید از او زنده باشد یا مرده و مرگ و زندگی در فتوایش تغییر ایجاد نمی‌کند و اما کسی که از حالش چنین داشته نشود همانند کسی که به لوازم غیر بین و افراد مخفی و جزئیات غیر بین عمل می‌کند، تقلید از او مشکل است چه زنده باشد یا مرده، و هرکس جستجو کند بر او آشکار می‌گردد کثرت اختلاف فقها در این گونه احکام، کم نیست با اینکه شرط صحت تقلید ندره غلط است»<sup>۲</sup>.

اما مباحثی چون عدم جواز تقلید ابتدایی از میت و جواز استدامه، از مباحثی است که در کتب علمای سلف از آن نشانی نیست و این بحث پس از زمان وحید بهبهانی پیدا شده است و در زمان شیخ انصاری به‌خوبی تحریر و تثبیت شد؛ برای نمونه شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به صاحب *فصول* (م ۱۲۶۰ یا ۱۲۵۴) در کتاب *الفصول فی علم الاصول* چنین می‌نویسد: «بدان که آنچه از تقلید میّت بیان کردیم در رابطه با تقلید ابتدایی است چنان‌که ظاهر است و

۱. *اجتهاد و تقلید*، شیخ انصاری، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۳۰۷.



اطلاق کلام ما تعیین بدان متوجه است؛ و اما تداوم تقلید از میّت که در حال مرگش ایجاد شده بود پس حق، ثبوت آن است به سبب موافقت با علما<sup>۱</sup>.

### تقلید از متجزّی

در مبحث تقلید از متجزّی در دو مقام بحث شده است: یکی در امکان اجتهاد به نحو تجزّی که در آن صورت تقلید بر متجزّی در مسائلی که اجتهاد کرده لازم نیست. دوم در جواز تقلید عوام از مجتهد متجزّی و عدم آن. اما نسبت به مقام اول با جستجو در کتب فقهای سلف می توان سه قول در این مسئله یافت:

- ۱- اکثر علمای شیعه و سنی قول به تجزّی را پذیرفته اند و در کتاب های خویش آن را قول مشهور دانسته و مخالف آن را به شذوذ نسبت داده اند.<sup>۲</sup>
- ۲- گروهی نیز تجزّی در اجتهاد را جائز نمی دانند که بازگشت این قول به عدم امکان تجزّی در ملکه اجتهاد است.<sup>۳</sup>
- ۳- گروهی دیگر از علما نیز درباره تجزّی به نقل گفته های موافق و مخالف بسند کرده اند و از اظهار نظر خودداری ورزیده اند. از عالمان شیعه این روش به سید عمیدالدین (خواهرزاده علامه حلّی (م ۷۵۴) و فخرالمحققین<sup>۴</sup> (م ۷۷۱))

---

۱. الفصول فی علم الاصول، ص ۵۱۸.

۲. الاصول العامة للفقّه المقارن، محمدتقی حکیم، ص ۵۸۳، به نقل از حاشیه رشتی بر کفایة

الاصول، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. الاصول العامة للفقّه المقارن، ص ۵۸۸.

۴. هدایة المسترشدين، ص ۴۵۶.

نسبت داده شده و از عامه این دیدگاه به حاجبی و عضدی<sup>۱</sup> نسبت داده شده است.

به هر حال، قول به تجزیه در بین علمای اهل سنت اول بار توسط غزالی و عضدی مطرح شده و در علمای شیعه گویا اولین بار علامه حلی (م ۷۲۶) در کتاب‌های گوناگون خود از تجزئی بالصراحه نام برده و به بحث پرداخته است.<sup>۲</sup> البته در کتاب *الذریعة مرتضی و العدة* شیخ طوسی نیز اشاراتی به این معنا هست، اگرچه بدان تصریح نشده است. از باب نمونه سید مرتضی در کتاب *الذریعة* می‌نویسد: «و هر کس که بتواند علم به این اصول پیدا کند با کثرت شبهات در آن‌ها، پس باید تمکن از علم به احکام حوادث داشته باشد و هرگاه بتواند بدان‌ها علم پیدا کند تقلید برای او جائز نیست»<sup>۳</sup>.

یعنی کسی که تمکن دارد علم پیدا کند به این اصول با اینکه شبهات زیادی در آن‌هاست باید تمکن داشته باشد از علم به احکام حوادث و هرگاه تمکن از علم به احکام حوادث پیدا کرد - اینجا نمی‌گوید علم او به احکام حوادث فعلیت پیدا کند، بلکه می‌گوید تمکن داشته باشد اعم از اینکه علم او فعلی باشد و در جمیع ابواب باشد یا نه که این شامل مجتهد متجزئی هم می‌شود - تقلید برای او جائز نیست و مرحوم شیخ طوسی در کتاب *العدة* چنین می‌نویسد: «اما طلب کننده فتوا دو قسم است: یکی آنکه توان استدلال و رسیدن به دانش حادثه را دارد همانند مفتی، و آن کس که این‌گونه باشد برایش

۱. همان‌جا؛ *فواتح الرحموت* چاپ شده در حاشیه *المستصفی*، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. *هدایة المسترشدين*، ص ۴۵۶.

۳. *الذریعة*، ج ۲، ص ۳۱۲.

جائز نیست که از مفتی تقلید نماید و به فتوایش مراجعه کند»<sup>۱</sup>.

از این عبارت می‌توان فهمید که اگر کسی تمکن از علم به احکام شرعی داشت اگرچه این ملکه را به فعلیت نرسانده تقلید بر او جائز نیست. چنانچه دانسته شد اولین بار مسئله تجزی، توسط علامه حلی صراحتاً در کتاب‌های گوناگون فقهی و اصولی به بحث گذاشته شد. علامه حلی (م ۷۲۶) در کتاب *تهذیب الوصول الی علم الاصول* می‌نویسد:

«اجتهاد در اصطلاح به کار بردن توان فقیه است برای به‌دست آوردن ظن به حکم شرعی و قول نزدیک‌تر به واقع این است که تجزی را بپذیریم؛ زیرا مقتضی برای لزوم عمل به اجتهاد در جمیع احکام، در بعض احکام نیز موجود است.»  
و در *قواعد الاحکام* در شرایط قاضی می‌نویسد: «شرط است که قاضی دارای توانی باشد که بتواند فروع را از اصول درآورد و داشتن تمام شرایط قضاوت بدون توان درآوردن احکام کافی نیست و آگاهی از مسائل جزئی و فرع‌هایی که فقها ذکر کرده‌اند شرط نیست، در تجزی اجتهاد اشکال است درست‌تر جایز بودن آن است»<sup>۲</sup>.

همچنین در کتاب *مبایء الوصول* می‌نویسد:

«حق این است که جایز است اجتهاد در شخصی باشد و در دیگری نباشد، بلکه ممکن است اجتهاد در مسئله‌ای برای کسی پیدا شود و در مسئله دیگر مجتهد نباشد»<sup>۳</sup>.

---

۱. *العدة فی الاصول*، ج ۲، ص ۷۲۹.

۲. *قواعد الاصول*، علامه حلی، ص ۱۰۲، چاپ سنگی.

۳. *مبایء الوصول*، علامه حلی، ص ۲۴۳.

علامه حلّی همچنین در کتاب *نهاية الوصول*<sup>۱</sup> تجزی را مورد بحث قرار می‌دهد. و فخرالمحققین (م ۷۷۱) فرزند علامه نیز بحث آن کتاب را در *ایضاح القواعد*<sup>۲</sup> خود آورده، ولی از اظهارنظر در مورد تجزی خودداری کرده است، او می‌نویسد: «می‌گویم: اصولیون در این مسئله اختلاف نظر نموده‌اند. برخی گفته‌اند اجتهاد تجزیه‌پذیر است و جائز است که عالمی به منصب اجتهاد در برخی از احکام، بلکه در برخی از مسائل دون آخر نائل آید و عده دیگر این کار را ممنوع داشته‌اند»<sup>۳</sup>.

شهید اول (ش ۷۸۶) در کتاب *ذکری تجزی* را می‌پذیرد<sup>۴</sup> و در *دروس* در کتاب *قضاء* می‌نویسد: «اصح آن است که اجتهاد تجزیه‌پذیر است»<sup>۵</sup>.

و ابوالفتح شریفی گرگانی (م ۹۷۶) در *رسالة اصول فقه فارسی* خود می‌نویسد: «مختار آن است که اجتهاد متجزی می‌شود؛ زیرا که قوت استدلال بر بعضی مسائل، حکم قوت استدلال بر همه مسائل دارد در اعتبار و صحت عمل بر آن، چنان‌که مخفی نیست»<sup>۶</sup>.

محقق اردبیلی (م ۹۹۳) در کتاب *مجمع الفائدة و البرهان* می‌نویسد: «ظاهر آن است که آنچه برای مجتهد کل رواست برای مجتهد جزء و متجزی نیز روا

۱. *نهاية الوصول الى علم الاصول*، ص ۶۱۶.

۲. *ایضاح القواعد*، فخرالمحققین، ج ۴، ص ۳۰۲.

۳. همان‌جا.

۴. *معالم الاصول*، ص ۳۳۲.

۵. *دروس*، ج ۲، ص ۶۶؛ *الفصول*، ص ۳۹۳.

۶. *فهرست‌واره فقه هزار و چهارصد ساله در زبان فارسی*، محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۲۳۴.

می‌باشد؛ زیرا ظاهر ادله جازئ بودن تجزی است همان‌گونه که این جواز، مذهب مصنف کتاب *ارشاد الافهان* (یعنی علامه حلی) و بعضی از محققان است و دلیل آن در جای خود بیان شده است.<sup>۱</sup>

و صاحب *معالم* (م ۱۰۱۱) که شاگرد محقق اردبیلی است تجزی را ممکن می‌داند و در کتاب *معالم* در این باره می‌نویسد: «علما اختلاف کرده‌اند در قبول اجتهاد تجزی را تجزی به معنای جریان اجتهاد است در بعضی از مسائل دون بعضی دیگر، به اینکه برای عالم ملاک اجتهاد در بعضی از مسائل فقط حاصل شود. آیا جائز است که در آن بعضی که توانایی دارد، اجتهاد کند یا نه؟ دو قول است: علامه در *تهذیب*، شهید اوّل در *دروس و فکری و پدرم* (شهید ثانی) در برخی کتاب‌های خود قول به تجزی را پذیرفته‌اند».<sup>۲</sup>

و در جای دیگر می‌نویسد: «تحقیق نزد من در این مقام این است که فرض کردن قدرت شخصی بر استنباط بعضی از مسائل به نحوی که همانند مجتهد مطلق بتواند استنباط کند امری غیر ممتنع و جائز است».<sup>۳</sup>

شیخ بهائی در کتاب *زبدة الاصول* می‌نویسد: «تجزی جائز است به سبب روایت ابی‌خدیجه از امام صادق علیه السلام».<sup>۴</sup>

مرحوم وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵) تجزی در اجتهاد را امری بدیهی می‌داند.<sup>۵</sup>

---

۱. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۴۷.

۲. معالم الاصول، ص ۲۳۲.

۳. همان، ص ۲۳۳.

۴. زبدة الاصول، ص ۱۱۶.

۵. رسالة الاجتهاد والتقلید، وحید بهبهانی، ص ۳۱.

سید محمدجواد حسینی عاملی (م ۱۲۲۶) در *مفتاح الكرامه* قول به تجزی را قول مشهور معرفی کرده است.<sup>۱</sup>

سید مجاهد (م ۱۲۴۲) در *مفاتیح الاصول*، تجزی را امری معقول می‌داند.<sup>۲</sup> میرزای قمی (م ۱۲۳۶) در کتاب *قوانین الاصول*، قول به تجزی را قول مشهور دانسته است.<sup>۳</sup>

همچنین صاحب *فصول* قول به تجزی را به همه محققان نسبت داده است.<sup>۴</sup> مرحوم آخوند خراسانی در *کفایة الاصول*<sup>۵</sup>، شیخ محمدحسین اصفهانی در *نهایة الدرایه*<sup>۶</sup> و *رساله اجتهاد و تقلید*<sup>۷</sup>، آقا ضیاءالدین عراقی در *نهایة الافکار*<sup>۸</sup>، شیخ عبدالکریم حائری در *درر الفوائد*<sup>۹</sup>، سید ابوالحسن اصفهانی در *منتهی الوصول* و مقرر آن شیخ محمدتقی آملی<sup>۱۰</sup>، امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب *الرسائل*<sup>۱۱</sup> و تهذیب

---

۱. *مفتاح الكرامه*، ج ۱۰، ص ۱۸.

۲. *مفاتیح الاصول*، سید مجاهد، ص ۵۸۳.

۳. *قوانین الاصول*، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. *الفصول*، ص ۳۹۴.

۵. *کفایة الاصول*، ج ۲، ص ۴۲۷.

۶. *نهایة الدرایة*، ج ۶، ص ۳۷۶.

۷. *بحوث فی الاصول (رسالة الاجتهاد و التقليد)*، ص ۵.

۸. *نهایة الافکار*، جزء دوم قسم چهارم، ص ۲۲۴.

۹. *درر الفوائد*، ص ۶۹۷، با تقریرات آیه الله اراکی.

۱۰. *منتهی الوصول*، ص ۳۵۶.

۱۱. *الرسائل*، ج ۲، ص ۱۰۸.

الاصول<sup>۱</sup>، حضرت آیه الله خوئی در تنقیح<sup>۲</sup> و در الرأی السدید<sup>۳</sup> و بسیاری دیگر از بزرگان مراجع تجزّی در اجتهاد را پذیرفته‌اند. اما نسبت به مقام دوم که جواز تقلید از مجتهد متجزّی باشد در کتب علمای سلف، نشانی از این بحث نیست، البته در مشهوره<sup>۴</sup> ابی‌خدیجه از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است: «مبادا محاکمات خود را به اهل جور ارجاع نمایید ولیکن بنگرید به مردی از خودتان که چیزی از قضاوت‌های ما را می‌داند، پس او را بین خود قاضی قرار دهید که من او را قاضی قرار داده‌ام، پس به سوی او متوجه شوید»<sup>۴</sup>.

مناقشات از جهت سند<sup>۵</sup> و دلالت<sup>۶</sup> در این روایت شده است؛ با وجود این، برخی به آن در مقام تمسک کرده‌اند. همانند مقدس اردبیلی که درباره این روایت می‌نویسد: «این خبر دلالت بر تجزّی اجتهاد و فتوا و تجویز قضاوت برای متجزّی دارد پس بفهمم»<sup>۷</sup>.

در جای دیگر می‌نویسد: «و ظاهر روایت ابی‌خدیجه نیز عدم اشتراط کل

---

۱. تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲. التنقیح، ص ۳۳.

۳. الرأی السدید، ص ۱۳-۱۵.

۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳، حدیث ۳۲۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱ من صفات القاضی، حدیث

۵: تهذیب، شیخ طوسی، ص ۲۱۹، ج ۶، حدیث ۵۱۶: الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲؛ مرآة المقول،

ج ۲۴، ص ۲۷۵.

۵. شیخ طوسی ابو‌خدیجه را تضعیف کرده است. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۷۹، شماره ۳۲۷.

۶. مثل اینکه این روایت در مورد قضاوت وارد شده است نه فتوا دادن.

۷. مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۷.



است؛ زیرا از آن جواز حکم براساس علم به بعضی احکام به دست می آید.<sup>۱</sup> ظاهر روایت ابی خدیجه نیز شرط نبودن اجتهاد کل در قضاوت است؛ زیرا از آن فهمیده می شود که قضاوت با علم به برخی از احکام جائز است. شاید اولین کسی که بالصرّاحه سخن از جواز تقلید از مجتهد متجزّی و قضاوت او گفته، محقق اردبیلی (م ۹۹۳) در *مجمع الفائدة و البرهان* باشد و ما برخی از عبارت آن را ذکر کردیم، و برخی دیگر عبارت است از: «شایسته نیست شک در جائز بودن عمل به گفته متجزّی، بلکه با نبودن مجتهد کل، واجب است عمل به گفته متجزّی و ظاهر روایت ابی خدیجه آن است که مجتهد کل بودن شرط نیست؛ زیرا مفهوم از آن جواز حکم با علم به برخی از احکام است»<sup>۲</sup>.

ولی صاحب *معالم* (م ۱۰۱۱) با اینکه تجزّی در اجتهاد را ممکن می داند؛ با وجود این، معتقد است که مجتهد متجزّی جائز نیست به ظن خود در مسئله ای که اجتهاد نموده است عمل کند؛ چون در مقام اثبات دلیل بر حجّیت آن نیست. فرزند صاحب *ریاض*، سید مجاهد (م ۱۲۴۲) در این رابطه می نویسد:

«مقام دوم در حجّیت ظن متجزّی است. بدان که قائلان به جواز تجزّی اختلاف نظر دارند در جواز عمل وی به ظن خود در مسئله ای که در آن اجتهاد نموده، بر دو قول: اول اینکه جائز نیست چنان که برای عامی جائز نیست و این قول از آن محقق شیخ صاحب *معالم* است و چه بسا از کلام جدم و پدرم نیز فهمیده می شود. دوم اینکه جائز است چنان که بر مجتهد جائز است و این قول از

۱. همان، ج ۱۲، ص ۵۴۷.

۲. همان، ج ۷، ص ۵۴۷.

کتاب تهذیب، قواعد، تحریر، ذکر، دروس، مقاصد العلیه، الفیه پدر شیخ بهائی و کشف اللثام... به دست می آید»<sup>۱</sup>.

صاحب معالم (م ۱۰۱۱) در کتاب معالم الاصول ظنّ مجتهد متجزی را در مسئله ای که اجتهاد نموده کافی در حجیت نمی داند و معتقد است دلیلی بر حجیت قول مجتهد متجزی در مقام اثبات نداریم. از این رو؛ لذا در این باره می نویسد: «ولکن اگر در جواز اعتماد بر این استنباط متمسک به مساوات او با مجتهد مطلق شویم این قیاس است که ما بدان قائل نیستیم... بر فرض قبول کنیم ولکن تکیه گاه در اعتماد بر ظن مجتهد مطلق بر دلیل قطعی است که همان اجماع امت و حاکم بودن ضرورت بدان است ولی آخرین چیزی که در محل نزاع تصویر دارد آن است که دلیل ظنی ای حاصل آید که دلالت کند بر مساوات تجزی با اجتهاد مطلق و اعتماد متجزی بدان منجر به دور می شود؛ زیرا مستلزم تجزی در مسئله تجزی است»<sup>۲</sup>.

وقتی عمل مجتهد به فتوای خودش جائز نباشد، تقلید دیگران از او نیز به طریق اولی جائز نیست. شیخ بهائی (م ۱۰۳۱) در کتاب زبده الاصول اشکال دوری را که صاحب معالم در عمل مجتهد متجزی بر استنباط خود نموده، رد می کند. بنابراین شیخ بهائی معتقد به جواز عمل مجتهد متجزی به استنباط خود می باشد. شیخ بهائی در این زمینه می نویسد: «توهم دور باطل است؛ زیرا اجتهادی که اختلاف در تجزیه آن شده اجتهاد در فروع است»<sup>۳</sup>؛ اما نسبت به

۱. مفاتیح الاصول، سید مجاهد، ص ۵۸۴؛ الفصول، ص ۳۹۷.

۲. معالم الاصول، ص ۲۳۳.

۳. زبده الاصول، ص ۱۱۶.

جواز تقلید دیگران از مجتهد متجزی بحثی را عنوان نمی‌کند.

صاحب *فصول* (م ۱۲۵۴) در عین اینکه تجزی در اجتهاد را امری معقول می‌داند و قول مجتهد متجزی را در حق خودش حجت می‌داند، ولی تقلید از او را جائز نمی‌داند. از این رو، می‌نویسد: «سوم در حجیت نظر متجزی در حق غیرش می‌باشد. حق، عدم حجیت نظر متجزی برای غیرش می‌باشد با تمکن از رجوع به مجتهد مطلق. هر چند نظرش در حق خودش حجیت است. به سبب جریان اصل»<sup>۱</sup>.

بالجمله علمای شیعه در زمینه جواز تقلید از متجزی یا عدم آن به دو دسته تقسیم شده‌اند: برخی از علمای شیعه همانند آخوند خراسانی و برخی از علمای پس از مرحوم آخوند، تقلید از مجتهد متجزی را جائز نمی‌دانند؛ چون معتقدند عناوین موجود در روایاتی که دال بر جواز تقلید است شامل مجتهد متجزی نمی‌شود.

مرحوم آخوند در این زمینه می‌نویسد: «سوم در جواز رجوع غیر مجتهد است به متجزی در هر مسئله‌ای که در آن اجتهاد نموده است. این مسئله محل اشکال است؛ زیرا این کار از قبیل رجوع جاهل به عالم است. از این رو، ادله جواز تقلید شامل آن می‌شود و از جهت دیگر باید گفت در ادله تقلید اطلاق نیست و بنای عقلا و سیره متشرعه بر رجوع به مثل مجتهد متجزی احراز نشده است و زود است بدانی که مقتضای ادله چیست»<sup>۲</sup>.

۱. الفصول، ص ۳۹۷.

۲. کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۲۹.

امام خمینی علیه السلام در کتاب *تهذیب الاصول*<sup>۱</sup> و *الرسائل*<sup>۲</sup> ادله جواز تقلید را برای تقلید از متجزی کافی نمی‌داند.

همچنین حضرت آیه الله خوئی در *مصباح الاصول* در این باره فرموده است: «اما رجوع غیر به متجزی ظاهر عدم جواز آن است»<sup>۳</sup>.

مرحوم آقاضیاء الدین عراقی در *نهایة الافکار* معتقد است: «در صورتی که متجزی در آنچه توانا بر استنباط است ضعیف تر از مجتهد مطلق باشد فتوای وی در حق دیگران حجت نیست و این بدین سبب است که با وجود فاضل، تقلید از مفضول جائز نیست»<sup>۴</sup>.

البته صاحب *جواهر* اجماعی را که در باب مراجعه نکردن به مفضول با وجود فاضل وجود دارد مربوط به باب ولایت می‌داند،<sup>۵</sup> ولی بسیاری از علمای پس از مرحوم آخوند، تقلید از مجتهد متجزی را جائز می‌دانند و معتقدند عناوین موجود در روایات بر مجتهد متجزی نیز صادق است. مرحوم مشکینی در حاشیه *کفایه* می‌نویسد: «و اقوی الجواز رجوع به متجزی است؛ زیرا بنای عقلا بر رجوع به اهل خبره ثابت است»<sup>۶</sup>.

همچنین مرحوم شیخ عبدالکریم خوئینی در *خودآموز کفایه*<sup>۷</sup>، شیخ

---

۱. *تهذیب الاصول*، ج ۳، ص ۱۶۱.

۲. *الرسائل*، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳. *مصباح الاصول*، ج ۳، ص ۴۴۲.

۴. *نهایة الافکار*، قسم دوم، جزء چهارم، ص ۲۲۶.

۵. *جواهر الکلام*، ج ۴۰، ص ۴۵.

۶. *کفایة الاصول*، ج ۲، در حاشیه مشکینی.

۷. *خودآموز کفایه*، خوئینی، ج ۲، ص ۳۴۷.

محمدحسین اصفهانی در رسالهٔ *اجتهاد و تقلید*<sup>۱</sup>، مرحوم آیه‌الله خوئی فی الجمله در *الرأی السدید*<sup>۲</sup> و عده‌ای دیگر تقلید از متجزی را جائز می‌دانند.

مرحوم شیخ عبدالکریم خوئینی در *خودآموز کفایه* پس از نقل گفتار مرحوم آخوند می‌نویسد: «پوشیده نیست که روایات بسیاری در باب حجیت خبر واحد، شیخ و غیره نقل نموده‌اند و اخبار قضاء تماماً شهادت می‌دهند که ائمه اطهار علیهم‌السلام عوام را به علم راویان یا مجتهد مطلق در آن‌ها ارجاع داده‌اند، با اینکه یقیناً مجتهد در آن زمان زراره و غیره نبوده؛ زیرا که معنی مجتهد مطلق این است که تمام احکام را واقعاً یا ظاهراً بداند و این مطلب برای راویان ممکن نبود؛ زیرا که طریق علم آن‌ها منحصر به روایات بود و این مطلب با کمی تأمل واضح است که الان بعد از جمع همه روایات ائمه علیهم‌السلام در کتب، مجتهد مطلق نیست یا کم است تا چه برسد به آن زمان‌ها»<sup>۳</sup>.

محقق اصفهانی در رسالهٔ *اجتهاد و تقلید* خود در این زمینه می‌نویسد: «در اجتهاد تفاوتی نیست بین مطلق و متجزی در آنچه بر آن مترتب می‌باشد نسبت به مجتهد یا مقلد وی»<sup>۴</sup>.

و در جای دیگر می‌نویسد: «و اما جواز ترتیب اثر بر متجزی از طرف دیگری از قبیل تقلید از او و نفوذ حکمش پس از مقتضای فطرت و سیره، اختلافی در آن دیده نمی‌شود، بعد از آنکه ملاکش معلوم است و آن اینکه این شخص عالم

۱. رسالهٔ الاجتهاد و التقليد، ص ۵.

۲. *الرأی السدید*.

۳. *خودآموز کفایه*، خوئینی، ج ۲، ص ۳۴۷.

۴. *بحوث فی الاصول* (رسالهٔ اجتهاد و تقلید)، ص ۵.

است در آنچه به او مراجعه می‌گردد اعم از اینکه غیر از آن را که دخالتی در عملش ندارد بداند یا نه<sup>۱</sup>.

به نظر اینجانب این قول اقرب الی الصواب است.







بخش سوم

مرجعیت و مباحث مرتبط



## فصل اول

### مرجعیت

یکی از عناوین مرتبط با اجتهاد و تقلید، عنوان مرجعیت است؛ این واژه از آغاز به شکل کنونی نبوده و سیر تکاملی چشمگیری را پیموده است. قبل از ورود به بحث مرجعیت، لازم است مطالبی در معنای چند واژه بیان شود:

#### گفتار اول: معنای فقه، فقیه، مفتی، مجتهد، مرجع تقلید

امروزه همه این‌ها به یک معنا و چندین واژه برای یک مصداق هستند و آن معنا، شخص آشنا با احکام دین است؛ یعنی مجتهد جامع‌الشرایط، ولی این واژه‌ها از نظر مفهوم با یکدیگر تفاوت دارند و ما به شرح اجمالی هر یک می‌پردازیم:

**فقه:** در لغت معانی متعددی دارد؛ در *صحاح اللغة* جوهری، در *جمهرة اللغة* ابن درید، *قاموس* فیروزآبادی و *مجمع البحرین*، فقه را به معنای فطانت و زیرکی، خلاقیت و مهارت، علم و بصیرت، فهم و درک مطلق و علم و آگاهی ذکر کرده‌اند. در همه کتاب‌های مذکور نوشته شده است که پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیش از نشر معارف اسلامی، فقه به معنای درک و علم و فهم

مطلق استعمال می‌شد و به تدریج شمول خود را از دست داد و به سبب کثرت استعمال در معنی بصیرت دینی و علم به مطلق معارف اسلامی و به دنبال آن در معنی اصطلاحی خود؛ یعنی علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی آن‌ها استعمال شده است.

بنابراین فقه مطلق دانستن احکام نیست، بلکه دانستن استدلالی احکام است؛ یعنی دانستن از روی ادله و وسایط در اثبات آن‌ها نه وسایط در ثبوت. این تعریف فقه در میان دانشمندان شیعه رواج داشته است. محقق حلّی در معارج الاصول، شهید اول در القواعد و الفوائد، شهید ثانی در تمهید القواعد، فاضل مقداد در نضد القواعد الفقهیه، حسن بن زین الدین در معالم الاصول، محقق قمی در قوانین الاصول و دیگران نیز معنایی شبیه به همین معنا را بیان کرده‌اند.

فقیه: فقیه صفت مشبهه یا صیغه مبالغه از ماده «فقه» است و با توجه به تعریف فقه، فقیه کسی است که علم به احکام شرعی از روی ادله تفصیلی آن‌ها دارد.<sup>۱</sup> در عرف به کسی که فقط یک یا چند مسئله را به صورت استدلالی می‌داند فقیه نمی‌گویند. البته برخی از عالمان شیعه از جمله محقق حلّی در معارج الاصول تصریح کرده است که علم تفصیلی به بخشی از احکام را می‌توان فقه نامید؛ آنجا که در تعریف فقه می‌نویسد: «فقه شناخت قصد متکلم است و در عرف فقها، علم تفصیلی به احکام شرعیه عملیه از روی استدلال بدان‌هاست»<sup>۲</sup>.

مفتی: این واژه از کلمه «فتوا» - به ضم فاء و فتح آن - یا «فتیا» گرفته شده و

۱. تاریخ فقه و فقهاء، دکتر گرجی، ص ۸

۲. تاریخ فقه و فقها، حسن طارمی، ص ۷؛ معارج الاصول، ص ۴۷.

به سه معناست:

۱- در مفردات راغب<sup>۱</sup> و تهذیب اللغة<sup>۲</sup> آمده است: فتوا به معنای تبیین مسائلی می‌باشد که حکمش مشکل است.

۲- در مصباح المنیر، مقایس اللغة و المنجد، فتوا به معنای بیان حکم مسئله آمده است.

۳- برخی نیز فتوا را به معنای روشن کردن مبهم می‌دانند.

در قرآن مجید نیز واژه‌های چون «يَسْتَفْتُونَكَ»، «يُفْتِيكُمْ»<sup>۴</sup> «أَفْتِنَا»<sup>۵</sup>، «أَفْتُونِي»<sup>۶</sup>، «لَا تَسْتَفْتِ»<sup>۷</sup> آمده که به معنای روشن کردن، توضیح دادن و پاسخ به سؤالات و ابهامات است و اختصاص به مسائل فرعی (یعنی فقه اصطلاحی) ندارد.

بنابراین فتوا و استفتا و دیگر مشتقات این کلمه در قرآن به معنی سؤال کردن و پاسخ سؤال دادن و روشن کردن ابهام بوده و برای همه امور اعتقادی و شرعی و موضوعات خارجی و غیره به کار می‌رود. در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام نیز این واژه به چشم می‌خورد کما اینکه امام باقر علیه‌السلام به ابان بن

۱. مفردات راغب، ص ۳۷۳؛ ادوار فقه، ج ۱، ص ۵۴۷.

۲. تهذیب اللغة، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

۳. العین، ص ۶۱۷؛ مرجعیت، ص ۳۲۲.

۴. نساء (۴): ۱۷۶.

۵. یوسف (۱۲): ۴۶.

۶. نمل (۲۷): ۳۲.

۷. کهف (۱۸): ۲۲.

تغلب فرمودند که در مسجد شهر بنشین و فتوا بده.<sup>۱</sup> در اینجا فتوا به معنای پاسخ به سؤالات اعتقادی دینی و مسائل شرعی مردم است، ولی در کلمات فقها خصوصاً از زمان شیخ طوسی کلمه مفتی به کسی که جواب مسائل شرعی مردم را می‌داد به کار می‌رفته است.<sup>۲</sup> بنابراین در اصطلاح به معنای بیان حکم الله است.

**مجتهد:** این واژه مأخوذ از ماده «جهد» به معنای بکارگیری تمام توان یا «جهد» به معنای مشقت و سختی است.<sup>۳</sup> ابن اثیر در *النهایه* می‌نویسد: «اجتهاد عبارت است از سعی و کوشش برای جستجو و طلب امری». ابن منظور مصری نیز در *لسان العرب* می‌نویسد: «جهد و جهد به معنای طاقت و توان است».

در اصطلاح فقهای سلف، «اجتهاد» به معنای تلاش برای استخراج احکام شرعی از ادله شرعی است.<sup>۴</sup> مرحوم شیخ بهائی اجتهاد را ملکه استنباط احکام می‌داند.<sup>۵</sup> مرحوم آخوند نیز آن را بکارگیری توان در راه تحصیل و یافتن حجیت بر حکم شرعی معنا می‌کند.<sup>۶</sup> ولی عده‌ای از محدثان و اخباریان چون علم اصول فقه و اجتهاد وابستگی دارند و بیشتر در میان اهل سنت متداول بوده، با علم اصول و اجتهاد مخالف ورزیدند و آن را حرام دانستند و حال اینکه اجتهاد مورد نظر فقهای شیعه با رأی، قیاس و استحسان معمول میان اهل

۱. رجال نجاشی، ص ۱۰.

۲. مرجمیت، ص ۳۴۲.

۳. نهاییه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱۹؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۱۳۳.

۴. معارج الاصول، ص ۱۷۹.

۵. زبده الاصول، ۱۱۵؛ التنقیح، ج ۱، ص ۲۰؛ رساله اجتهاد و تقلید، شیخ انصاری، ص ۵۳.

۶. کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۲۲.

سنت که نامش را اجتهاد گذارده بودند، فرق کلی داشته و دارد.<sup>۱</sup>

اما بسیاری از مؤلفان اهل سنت، «فقه» را به معنای آگاهی به مجموعه‌ای از احکام عملی دین می‌دانند؛ خواه این آگاهی از راه دلیل به دست آمده باشد یا از راه حفظ آرای فقهای دیگر، بدین سبب گفته‌اند که آگاهی به مجموعه‌ای از احکام عملی دین اگر از روی دلیل باشد آن را «اجتهاد» می‌گویند. بنابراین برخی از فقها مجتهدند، ولی همه مجتهدان فقیه هستند؛ بدین سبب گفته‌اند لفظ مجتهد جز بر مؤسسان مذاهب فقهی استعمال نمی‌شود و سایر علما را باید فقیه دانست.<sup>۲</sup>

به نظر علمای شیعه که باب اجتهاد را مفتوح می‌دانند، این تقسیم‌بندی مطلقاً پذیرفته نیست و مجتهد و فقیه به یک معنا می‌باشند.

**مرجع تقلید:** مرجع تقلید به معنای محل رجوع و ملجأ و پناهگاه است و در اصطلاح به معنای فقیه جامع‌الشرایطی است که صلاحیت افتاء و صدور احکام را دارد و به سیستم قانون‌گذاری اسلام آشنایی کامل دارد و دارای فتوا و رساله برای مراجعه مقلدان می‌باشد به تعبیر واضح‌تر مرجع تقلید متخصص در احکام اسلام است که منبعی برای مراجعه عوام و جاهلان برای فراگیری احکام است و خود را در این معرضیت قرار داده است.

اولین بار مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی کلمه «مرجع تقلید» را در رساله خود مطرح کرد<sup>۳</sup> و پس از ایشان به تدریج این واژه رواج یافت.

۱. وحید بهبهانی، ص ۶۴.

۲. تاریخ فقه و فقها، ج ۱، ص ۷-۹.

۳. وسیلة النجاة، سید ابوالحسن اصفهانی، مسئله ۳ تقلید.

به هر حال چنان‌که دانسته شد امروزه همه این واژه‌ها به یک معنا و چندین واژه برای یک مصداق هستند و منظور از آن همان مجتهد جامع الشرایط است که صلاحیت پیروی و تقلید را دارد.

### گفتار دوم: دوره‌های مرجعیت

اصل مرجعیت به معنای رجوع جاهل به عالم در دین و فراگیری احکام شرعی از متخصصان، از همان اوان ظهور اسلام وجود داشته است و با نگاهی به پیشینه تاریخی آن درمی‌یابیم که در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام این نهاد پی‌ریزی شده و در امتداد تاریخ اسلام، به اقتضای شرایط و مصالح، تحولاتی را پشت سر گذاشته است.

در زمان حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم مستقیماً احکام دینی خود را از آن حضرت فرامی‌گرفتند و در مواردی که به آن حضرت دسترسی نداشتند به صحابه مورد اعتماد و آگاه به مسائل و احکام شرع رجوع می‌کردند. این شیوه در عصر تابعان و عصر حضور ائمه علیهم السلام نیز استمرار داشته است، گرچه تا قرن سوم و آغاز غیبت صغرا، فقهای شیعه تحت الشعاع وجود امامان بودند و ائمه علیهم السلام خود پاسخگوی نیازهای دینی مردم بودند؛ اما برای افرادی که امکان فراگیری مستقیم از آن بزرگواران را نداشتند، اشخاصی را به‌عنوان مرجع احکام و تعالیم دینی معرفی می‌کردند تا مردم بلا تکلیف و متحیر نمانند. روایات زیادی در این باره وارد شده است و ما برای نمونه، دو روایت را ذکر می‌کنیم:

۱- عبدالعزیز مهتدی که از اصحاب خاص حضرت رضاع علیه السلام و وکیل آن حضرت بوده است، می‌گوید: «از آن حضرت سؤال کردم که همیشه نمی‌توانم از محضر شما استفاده کنم، در هنگام ابتلا به مسائل دینی، معالم دینم را از چه کسی



فرا بگیریم؟» حضرت فرمود: «از یونس بن عبدالرحمان فرا بگیر»<sup>۱</sup>.

۲- امام باقر علیه السلام به ابان به تغلب فرمود:

«در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ چه اینکه من دوست دارم در میان شیعیانم همانند تو افرادی دیده شوند»<sup>۲</sup>.

همچنین حارث بن مغیره<sup>۳</sup> و زکریا بن آدم<sup>۴</sup> و یزید بن معاویه<sup>۵</sup> ابوبصیر<sup>۶</sup> و زراره<sup>۷</sup> و... از کسانی هستند که ائمه علیهم السلام شیعیان و پیروان خود را به آنان ارجاع داده‌اند.

در زمان غیبت صغرا، مرجع پاسخگویی مردم نواب اربعه (عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و ابوالحسن علی بن محمد صیمری) و علمای بلاد بودند. البته این دوره نیز همانند دوره قبل استمرار سنت است و مرجعیت بگونه‌ای که در زمان ما مصطلح است تلقی نمی‌شد و از زمان غیبت کبرا تا کنون نیز نهاد مرجعیت فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشته است و شیعیان به فقهای بزرگ رجوع می‌کردند و آنها نیز در امر دین فتوا می‌دادند و این حرکت ادامه داشت تا زمان استاد کل وحید بهبهانی (م ۱۲۸۰) که مرجعیت شیعه جلوه‌ای ویژه به خود گرفت.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۷، حدیث ۳۴.

۲. همان‌جا.

۳. همان، ج ۱۸، حدیث ۲۴.

۴. همان، ج ۱۸، حدیث ۲۷.

۵. همان، ج ۱۸، حدیث ۲۱.

۶. همان، ج ۱۸، حدیث ۱۴.

۷. همان، ج ۱۸، حدیث ۲۱.

با ظهور وحید بهبهانی به عنوان استاد کل با تأکیدی که علمای اصولی زمان بر اعتبار ظنّ مجتهد اعلم و ولایت عامه او در امور شرعی در عصر غیبت داشتند، زمینه برای نهادینه شدن مقام مجتهد به عنوان مرجع تامّ تقلید هموار شد، با اینکه در میان شاگردان وحید بهبهانی مسئله لزوم متابعت از مجتهد اعلم مطرح بود،<sup>۱</sup> با این همه به علت تعدد علمای این عصر و هم‌تراز بودن ایشان با یکدیگر، مرجعیت تجسم نهادین خود را ظاهر نساخت تا وقتی که شیخ‌الفقها محمدحسن نجفی<sup>۲</sup> در سال ۱۲۶۲ تنها مرجع تامّ شد و چهار سال بعد با وصیت خود، آن را رسماً به شیخ انصاری واگذار کرد. ظهور مرجعیت به صورت نهاد، هم‌زمان با عصری بود که گرایش‌های شیخیه و صوفیه راه‌های دیگری را برای دستیابی به علم امام پیشنهاد می‌کردند. همه این راه‌ها در تحلیل نهایی، روی مقام یگانه یک مرشد یا عالم ربّانی به عنوان قطب یا رکن رابع تکیه می‌کردند. بازتاب این روندها را می‌توان در همبستگی بیشتر متابعت علما از یکدیگر آن‌طور که در محاکمه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی آشکار شد، مشاهده کرد. در این محاکمه مجتهدان برای تطبیق فتاوی خود و توجیه شرعی متابعت از یکدیگر به مقبوله عمر بن حنظله به منظور تقویت مقام مرجع فتوا و تقلید استناد کردند.<sup>۳</sup>

در این زمان شیخ مرتضی انصاری که از درگیری مستقیم در جریانات مزبور

۱. *قصص العلماء*، ص ۱۵۳-۱۶۱.

۲. شیخ محمد حسن نجفی نویسنده بزرگ‌ترین کتاب فقهی و اجتهادی شیعه، یعنی *جواهر الکلام* است.

۳. *سیمای بزرگان*، مرتضی مدرسی چهاردهی، ص ۳۰.

خودداری کرده بود، چگونگی حصول علم شرعی و قواعد فقهی آن را موضوع اصلی رساله‌های *فرائد الاصول* خویش قرار داد؛ بدین سبب مورد توجه قاطبهٔ علما قرار گرفت و او تنها مرجع تقلیدی بود که تمام فقهای شیعه بر اعلمیت و مرجعیت او اتفاق کردند. و چون مرحوم شیخ انصاری اعلمیت را در مرجع تقلید شرط می‌دانست، پس از وفات صاحب *جواهر* از پذیرش این منصب خودداری کرد؛ چون به عقیده او سعیدالعلماء مازندرانی به این مقام سزاوارتر بود؛ از این‌رو، نامه‌ای به او نوشت تا این منصب را بپذیرد، ولی او از پذیرفتن این مقام استنکاف کرد و طی قضایایی که در بحث تقلید در زمان شیخ انصاری بیان شد، مرحوم شیخ انصاری زعامت عام بر سرتاسر دنیای شیعه یافت و حکمش مطاع گردید.

آثار حیثیت و اعتباری که مرحوم شیخ انصاری برای مقام مرجعیت ایجاد کرد در زمان خلف شایسته‌اش میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲) آشکار شد و فتوای تحریم تنباکو که به منزله یک حکم شرعی لازم‌الاجراء شده بود، برای نخستین بار از طریق تقابل مشروعیت مذهبی با اقتدار حکومتی، دستور دولت حاکم را رسماً و بدون استفاده از زور درهم شکست و نقش سیاسی فقیه با حکم مشهور تحریم تنباکو (۱۳۰۸) بُعد اجرایی تازه‌ای پیدا کرد و زمینه‌های ارتباط وسیع‌تری را میان فقیه و عامه مردم به وجود آورد. این ارتباط با ورود صنعت چاپ در ایران دامنه گسترده‌ای یافت و دسترسی به فتاوی فقیه و تفاهم فی‌مابین را برای عدهٔ بیشتری از مقلدان ایجاد کرد و این عوامل زمینه‌ساز گرایش به ساده و خلاصه کردن فقه شد که آثار آن در زمان مرحوم شیخ انصاری در رواج رساله عملیه بروز کرد که ما در بخش رساله‌نویسی بدان می‌پردازیم.

به هر حال با رواج رساله عملیه که خود ناشی از الزامی شدن اصل تقلید در

فروع بود، در افزایش مقلدان و مرکزیت مقام مجتهد مؤثر افتاد. قدرت اجتهاد و امکان تطبیق آن با نیازهای روز و بسط اقتدار فقها در بی‌رونق کردن طریقه‌های صوفیه و سوق دادن مشتاقان معارف الهی و حکمت متعالیه به‌سوی اجتهاد اصولی مؤثر بوده است. عامل دیگری که موجب تبلور نقش فقیه و موضع فقاقت شد، جنبش مشروطیت ایران بود که در آغاز، اصناف مردم دامنه استفتای در امور شرعی را به کسب تکلیف در شیوه مبارزاتشان با حکام زمان گسترش دادند و آخوند خراسانی شاید نخستین فقیه شیعه است که مقام مرجعیت را در خدمت اهداف اجتماعی، سیاسی مردم ایران قرار داد؛ وی اصول مشروطیت و بسیاری از مفاهیم تازه چون بانکداری، تأسیس مدرسه و نظام جدید را مشروعیت بخشید و علاوه بر وظیفه توضیح مبانی شرعی، دفاع از سرزمین‌های شیعه را در برابر تجاوز نظامی بیگانگان نیز برعهده گرفت.<sup>۱</sup>

به هر حال پس از مرحوم شیخ انصاری بزرگانی چون میرزای شیرازی، سید حسین کوه کمره‌ای، آخوند خراسانی، میرزا حبیب‌الله رشتی، سید محمدکاظم یزدی، سیدابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین قمی، آیه‌الله حکیم، آیه‌الله بروجردی و غیره به مقام مرجعیت شیعه نائل شدند، ولی هیچ‌یک همانند مرحوم شیخ انصاری مورد اتفاق نظر همه فقهای شیعه قرار نگرفتند. آیه‌الله بروجردی گرچه زعامت عامه شیعیان خصوصاً ایران را عهده‌دار بود، ولی با وجود این، عده زیادی در کشورهای لبنان و عراق از آیه‌الله حکیم پیروی می‌کردند. پس از آیه‌الله بروجردی نیز تاکنون دنیای شیعه با تعدد مراجع عظام تقلید مواجه بوده و می‌باشد.

چنان‌که دانسته شد از زمان غیبت تاکنون نهاد مرجعیت فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشت. مرحوم شهید صدر چهار دوره تاریخی برای نهاد مرجعیت قائل شده است که ما به اختصار آن‌ها را بیان می‌کنیم:

**مرحله اول: ارتباطات فردی بین مردم و مجتهدان:** به اینکه مردم به هنگام مشکلات دینی به عالم معروف و مشهور منطقه و بلاد خود مراجعه و پاسخ دریافت می‌کردند. این دوره از زمان اصحاب ائمه علیهم‌السلام تا زمان علامه حلی رواج داشته است.

**مرحله دوم: ایجاد نهاد مرجعیت:** این دوره از زمان شهید اول پدید آمد. ایشان وکلایی را به نقاط مختلف می‌فرستاد که واسطه اتصال مردم و ایشان بودند. در لبنان و سوریه وکلایی قرار داده بود که زکات و خمس را جمع‌آوری می‌کردند و با این حرکت، قدرت متمرکز و پیوسته دینی را برای شیعه در تاریخ علما پدید آورده و همین مطلب نیز از مهم‌ترین علل شهادت آن بزرگوار بود.

**مرحله سوم: تمرکز مرجعیت:** این دوره به دست مرحوم کاشف الغطاء و معاصران ایشان به وجود آمد. مرجعیت در این دوره گرچه یک نهاد شد، ولی هنوز به صورت متمرکز در دنیا درنیامد تا مجموعه جهان تشیع را دربرگیرد. در زمان کاشف الغطاء ارتباطات عراق و ایران وسیع‌تر شد و تمرکز امکان‌پذیر شد تا اینکه شیخ انصاری رحمته‌الله تقریباً زعامت جهان تشیع را به دست گرفت.

**مرحله چهارم: رهبری امت:** این دوره از ۱۵۰ یا ۱۶۰ سال قبل آغاز می‌شود که مرجعیت شیعه، علاوه بر تمرکز در رهبری امت در برخوردهای خارجی و

داخلی، رهبری مبارزات ضد استعماری را برعهده گرفت.<sup>۱</sup>

### گفتار سوم: تعیین مرجعیت

آنچه از تاریخ شیعه خصوصاً از زمان وحید بهبهانی به بعد به دست می آید این است که فقهای طراز اول مجتهد و مرجع هر زمان را تعیین می کردند و او را اصلح از علمای دیگر تشخیص می دادند از زمان مرحوم وحید بهبهانی به بعد مسئله مرجعیت شکل جدیدی به خود گرفت؛ حدود ده نفر از علمای طراز اول، مرجع پس از خود را معین نمودند که مردم و علما را به آنان ارجاع دادند تا در مسائل شرعی و امور دینی به آنها رجوع کنند و ما اینک به اختصار به آنها اشاره می کنیم:

#### ۱- تعیین مرجع توسط استاد کل وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵)

از میان شاگردان استاد کل وحید بهبهانی، شایسته ترینشان برای احراز تصدی مرجعیت، سید محمد مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲) بود. وحید بهبهانی به صورت مستقیم مردم را به مرحوم بحرالعلوم ارجاع نداد، ولی در اواخر عمر از مرجعیت کناره گیری کرد و به مردم فرمود که در مقام تقلید از یکی از مبرزترین و ممتازترین شاگردان من (مرحوم بحرالعلوم) تقلید نمایید.<sup>۲</sup> استاد کل هنوز زنده بود که بحرالعلوم زعامت شیعه را آغاز کرد و نیز کرسی تدریس را به عهده گرفت.<sup>۳</sup> و ابوعلی حائری که از معاصران سید بحرالعلوم است، در

۱. «المحنة» محاضراتان حول المفهوم القرآنی للمحنة، سید محمد باقر صدر، ص ۴۵-۴۹؛ مجله

حوزه، شماره ۲۵، ص ۱۹.

۲. مراجعه شود به کتاب فوائد رجالیه بحرالعلوم و کتاب وحید بهبهانی اثر علی دوانی، ص ۱۷۳.

۳. ادوار اجتهاد، ص ۲۹۵؛ رجال بحرالعلوم، ص ۶۷-۷۰.



متهی المقال درباره وی می‌نویسد: «او بعد از استاد - دام علاهما - پیشوای مجتهدان و فقهای عراق و سید فضلی علی‌الاطلاق است. علمای عراق در استنباط احکام و استفاده‌های علمی به وی پناه برند و بزرگان این دیار احکام و علوم خود را از او گیرند»<sup>۱</sup>.

## ۲- انتقال مرجعیت به شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (م ۱۲۲۷)

پس از سید بحرالعلوم، مبرزترین و ممتازترین شاگرد وحید بهبهانی، شخصیتی جز شیخ جعفر کاشف‌الغطاء نبود، از این رو مرجعیت به او منتقل شد. در مقام فضل او همین بس که مشهور است، گفته بود: «اگر تمام کتب فقهی را بشویند من همه ابواب آن را از طهارت تا دیات از حفظ می‌نویسم». علامه نوری از استادش شیخ عبدالحسین، شیخ العراقین، نقل می‌کند که گفت: «به استادم صاحب جواهر گفتم با اینکه شیخ جعفر استاد شما بود، چرا شما کتاب کشف‌الغطاء او را که پر از مطالب پیچیده و عبارات مشکله است شرح نکردید...؟» صاحب جواهر فرمود: «ای فرزند! من نمی‌توانم مدارک و فروع مشکله کشف‌الغطاء را که می‌گوید: کذا و کذا و هكذا استنباط کنم»<sup>۲</sup>.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری نیز درباره شیخ جعفر کاشف‌الغطاء فرموده بود: «اگر فردی قواعد اصولی را که شیخ در اوّل کشف‌الغطاء مطرح ساخته به اتقان برساند، از نظر من مجتهد است».

## ۳- تعیین مرجع توسط شیخ جعفر کاشف‌الغطاء

شیخ جعفر کاشف‌الغطاء چون بارها فرزندش شیخ موسی کاشف‌الغطاء

۱. متهی المقال، به نقل از کتاب وحید بهبهانی، ص ۱۷۶.

۲. همان، ص ۱۹۵.



(م ۱۲۴۱) را در مجالس درس و بحث آزموده و به مراتب علمی وی واقف شده بود به طوری که او را بر همه فقهای شیعه (غیر از شهید اول و محقق اول) ترجیح می داد، وصیت کرده بود کرسی تدریس او را افقه فرزندش که همان شیخ موسی بود به دست بگیرد و او را به عنوان جانشین بعد از خود و اعلم علما تعیین کرد.<sup>۱</sup> از این رو، مرجعیت به وی منتقل شد.

#### ۴- تعیین مرجع توسط شیخ خضر بن شلال (م ۱۲۵۵)

پس از وفات شیخ موسی کاشف الغطاء به سال ۱۲۴۱، بر سر تصدی مقام مرجعیت و تصدی کرسی تدریس، اختلاف بین شیخ علی کاشف الغطاء (م ۱۲۵۴) و صاحب جواهر (م ۱۲۶۶) در گرفت و سرانجام شیخ خضر بن شلال (م ۱۲۵۵) مشکل را حل کرد و شیخ علی را به عنوان مرجع و اعلم برگزید.<sup>۲</sup> البته برخی<sup>۳</sup> نوشته اند که میرزای قمی (م ۱۲۳۱) اختلاف را حل کرده و شیخ علی را برگزیده است. این گفته درست نیست؛ زیرا میرزای قمی در سال ۱۲۳۱، فوت کرده بود؛ از این رو نمی توانست در سال ۱۲۴۱ رفع اختلاف کند.

#### ۵- انتقال مرجعیت به صاحب جواهر

پس از وفات شیخ علی کاشف الغطاء به سال ۱۲۵۴، مرجعیت و کرسی تدریس حوزه علمیه نجف به مرحوم صاحب جواهر (م ۱۲۶۶) منتقل شد، البته شیخ حسن کاشف الغطاء (م ۱۲۶۲) نیز در اداره حوزه با صاحب جواهر شرکت داشت.

۱. ادوار فقه، ص ۳۱۲؛ معارف الرجال، ج ۳، ص ۳۰.

۲. معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۹۵؛ الذریعة، ج ۲۳، ص ۲۰۲.

۳. ادوار فقه، محمدابراهیم جناتی، ص ۳۱۳.

## ۶- تعیین مرجع توسط صاحب جواهر (م ۱۲۶۶)

صاحب جواهر احساس کرد که روزهای آخر عمر اوست؛ از این رو، دستور داد همه علما و فقهای بزرگ و طراز اوّل نجف اشرف در مجلسی که در منزل او منعقد گشت شرکت جویند.<sup>۱</sup> همه می‌پنداشتند که صاحب جواهر برای منصب مرجعیت در آینده، فرزندش شیخ عبدالحسین یا دامادش سید علی صاحب برهان قاطع را که هر دو از مفاخر شیعه بودند معرفی کند؛ ولی پس از حضور در مجلس دیدند صاحب جواهر نظری به حاضران انداخت و شیخ مرتضی انصاری را در میان حضار ندید، بلافاصله دستور داد او را به مجلس بیاورند. شخصی به دنبال شیخ رفت و او را در منزل نیافت. اطلاع حاصل کرد که شیخ به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شده است، به دنبال شیخ به حرم شتافت و آنجا مشاهده کرد که شیخ با حالی عجیب رو به قبله ایستاده و دست‌های خود را به آسمان بلند کرده و برای شفای استادش صاحب جواهر دعا می‌کند، پس از اتمام دعا، آن شخص دعوت صاحب جواهر را به شیخ ابلاغ نمود و با هم به سمت منزل صاحب جواهر حرکت کردند. وقتی شیخ وارد مجلس شد استاد از آمدن او بسیار خرسند شد و از او تجلیل فراوان به عمل آورد و او را به بالین خود فراخواند و دست شیخ مرتضی انصاری را گرفت و بر سینه خود نهاد و فرمود: «اینک مرگ بر من گوارا شد». سپس رو به اهل مجلس کرد و فرمود: «پس از من، این مرجع شماسست»، آنگاه نظری به شیخ افکند و فرمود: «ای شیخ! از احتیاط‌های خود اندکی فروگذار؛ زیرا شریعت

۱. برخی حضور هفتاد نفر از علما را در آن مجلس نوشته‌اند. ادوار اجتهاد، ص ۳۹۳.

اسلام شریعتی سهل و ساده است»<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب در چنین مجلسی با حضور همه بزرگان عصر، مرجع آینده مسلمانان معرفی شد و این خبر به اطراف و اکناف مملکت اسلامی رسید.

با این اوصاف مرحوم شیخ چون معتقد بود که مرجع دینی باید اعلم علما در زمان خود باشد و تقلید از اعلم را لازم می‌دانست؛ بدین سبب پس از وفات صاحب جواهر از قبول این منصب خودداری کرد؛ چون به عقیده او سعید العلمای مازندرانی بدین مقام سزاوارتر بود؛ زیرا سابقه او را می‌دانست و هوش و ذکاوت او را دیده بود. با مراجعه مردم به شیخ، او ناگزیر شد که جریان را با سعید العلماء در میان بگذارد؛ از این‌رو، در نامه‌ای به او چنین نوشت: «هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم به مجلس درس مرحوم شریف‌العلمای مازندرانی (م ۱۲۷۰) می‌رفتیم، قدرت درک مطلب و فهم استعداد شما بهتر و بیشتر از من بود؛ بنابراین شایسته است شما به نجف تشریف آورده و این امر مهم مرجعیت و زعامت دینی مردم را عهده دار شوید». وقتی این نامه به دست شریف العلماء رسید او هم در جواب نوشت: «مطلب چنان است که مرقوم داشتید، لیکن سال‌هاست که من تارک درس و بحث بوده و از حوزه علمیه دور بوده‌ام و گرفتار رتق و فتق امور مردم هستم، ولی شما در متن حوزه مشغول درس و بحث بوده‌اید؛ بنابراین بدون شک شما در این امر لایق‌تر و سزاوارتر از بنده هستید»<sup>۲</sup>.

شیخ انصاری پس از دریافت نامه سعیدالعلمای مازندرانی حاضر شد منصب

۱. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۳.

۲. ادوار فقه، ص ۲۵۳.

مرجعیت و زعامت عامه شیعه را به عهده بگیرد. شهرت و آوازه شیخ به فضل و تقوا در طول دوران تحصیل چنان بود که او را در حوزه‌های علمیه مشار بالبنان ساخته بود. مرحوم شیخ علی کاشف‌الغطاء درباره وی گواهی به اجتهاد مطلق داده بود.

روزی کاشف‌الغطاء در برخورد با مرحوم شیخ جعفر شوشتری به او می‌گوید: «گمان مبر که شیخ مرتضی انصاری برای استفاده کردن از مباحث و مسائل به درس من می‌آید، به خدا قسم او مجتهد مطلق است، بلکه بدین سبب است که می‌گویند، در خانه‌های کهن چیزی یافت می‌شود. او برای به دست آوردن چنین اموری به درس من می‌آید مأخوذ ذکر شود». جالب این است که این شهادت استاد، در زمانی است که عمر شیخ مرتضی انصاری از ۲۱ سال تجاوز نمی‌کرد.

همچنین ملا احمد نراقی به مراتب علمی و فقهاتی شیخ شهادت می‌دهد. او روزی در حضور گروهی می‌گوید: «من در مسافرت‌های خود بیش از پنجاه مجتهد مطلق را زیارت کرده‌ام و با آن‌ها به مذاکره علمی پرداخته‌ام، ولی هیچ‌کدام از آن‌ها را مانند شیخ مرتضی نیافتم»<sup>۱</sup>.

به هر حال با نظر صاحب‌جواهر و تأیید سعید‌العلمای مازندرانی، بینه شرعی بر اعلمیّت برای شیخ انصاری محرز شد و او در سن ۵۲ سالگی به مرجعیّت تمام‌دنیای تشیع نائل شد و این در حالی بود که چهارصد تن مجتهد مسلم، اعلمیّت وی را تصدیق کرده بودند.<sup>۲</sup>

۱. ادوار فقه، ص ۲۵۱، این مطلب را مرحوم نراقی زمانی گفت که مرحوم شیخ ۳۲ ساله بود.

۲. مجله حوزه، شماره ۵۰-۵۱، ص ۱۶۴.

## ۷- انتقال مرجعیت به میرزا مجدّد شیرازی (م ۱۳۱۲)

شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۸۱ ه.ق دار فانی را وداع گفت و حوزه‌های علمیه و جهان تشیع از آفتاب وجودش محروم گشتند. این حادثه در زمانی رخ داد که استعمارگران، به‌خصوص انگلیس، برنامه‌هایی را برای ویرانگری ایران و ممالک اسلامی آغاز کرده بودند و استبداد داخلی نیز به اوج خود رسیده بود. از این‌رو، مردم در این دوران حیرت، در پی ملجأ و پناهگاهی پرتوان و آگاه به مسائل دینی و سیاسی بودند و به شاگردان شیخ انصاری برای تعیین تکلیف در امر تقلید مراجعه و از آنان تعیین تکلیف کردند. در چنین وانفسای بود که شاگردان وارسته و فضیلاى برجسته درس مرحوم شیخ انصاری، مرحوم میرزای شیرازی را به عنوان مرجع جامع و آگاه به مسائل زمان و حوادث واقعه معرفی کردند و مرجعیت و زعامت عامه را به او سپردند که خلاصه آن چنین است:

میرزا حسن آشتیانی (م ۱۳۱۹)، آقا حسن نجم آبادی (م ۱۲۸۴) و میرزا عبدالرحیم نهاوندی (م ۱۳۰۴) در خانه میرزا حبیب الله رشتی (م ۱۳۱۲) گرد آمدند. پس از مقداری مشاوره به گفته میرزای آشتیانی همگی بر مقدم بودن میرزای شیرازی اتفاق کردند. پس از آن در پی میرزا فرستادند و بعد از حضور او در مجلس به ایشان گفتند: «مردم نیاز به مرجع تقلید و زعامت دینی دارند و ما همگی بر شایستگی شما اتفاق کرده‌ایم». میرزا در پاسخ گفت: «من آمادگی این مهم را در خود نمی‌بینم و توانایی برآوردن احتیاجات مردم را هم ندارم. جناب آقا شیخ حسن نجم آبادی فقیه زمانه می‌باشد و شایسته‌تر از من بدین کار است». میرزا آقا حسن در جواب گفت: «به خدا سوگند! این امر بر من حرام است و نتیجه ورود بدان جز افساد چیز دیگری نیست. این مسئله یک

واجب عینی است به خصوص بر شما. برآوردن احتیاجات مردم ساده است، ولی این زعامت دینی است که نیازمند مردی جامع‌الشرایط، عاقل، سیاستمدار، آشنا به امور و کامل‌النفس می‌باشد. و این همه در هیچ کس جز شما جمع نیست». پس از اتمام کلام آقا حسن نجم آبادی همه اهل مجلس سخن او را تکرار کردند و بر پذیرش این منصب از جانب میرزا حکم کردند و میرزا در حالی که قطرات اشک بر گونه‌اش می‌غلطید این امر را پذیرفت و قسم یاد کرد که هیچ‌گاه به فکرم خطور نکرده بود که روزی مرجع دینی مردم بوده، به این امر عظیم دچار شوم و مورد این امتحان بزرگ خداوندی واقع شوم.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب میرزای مجدّد شیرازی به مقام مرجعیت و اداره امور شیعه نائل شد و با فتوای معروف تحریم تنباکو، قدرت و سیاست مرجعیت شیعه به شکل متمرکز و پر قدرت درآمد. البته در زمان میرزای شیرازی عده‌ای از سید حسین کوه کمره‌ای تقلید می‌کردند و پس از فوت ایشان در سال ۱۲۹۹، به میرزای شیرازی مراجعه کردند. در فضل، علم و سیاست میرزای شیرازی همین بس که معروف است شیخ انصاری می‌فرمود: «من درس را برای سه نفر، میرزای رشتی، آقا حسن نجم آبادی، و میرزای شیرازی می‌گویم».<sup>۲</sup>

محقق رشتی نیز درباره ایشان می‌گوید: «شیخ استاد سه چیز ممتاز داشت، علم، سیاست و زهد؛ سیاست را به حاج میرزا حسن شیرازی و علم را به من داد و زهد را با خود به قبر برد».<sup>۳</sup>

۱. میرزای شیرازی، ص ۲۹؛ مجله حوزه، شماره ۵۰-۵۱، ص ۱۶۸.

۲. شیخ آقا بزرگ، ص ۳۶؛ مجله حوزه، شماره ۵۰-۵۱، ص ۱۶۵.

۳. مرگی در نور (زندگانی آخوند خراسانی)، ص ۷۴؛ مجله حوزه، شماره ۵۰-۵۱، ص ۱۶۷.



### ۸- انتقال مرجعیت به میرزا محمدتقی شیرازی (م ۱۳۳۸)

پس از وفات میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ هـ.ق عده‌ای از مردم به شیخ محمد طه نجف (م ۱۳۲۳) و حاج آقا رضا همدانی (م ۱۳۲۲) مراجعه کردند، ولی مرجعیت آنان فراگیر و همگانی نشد و بسیاری از مردم و عالمان پس از رحلت میرزای شیرازی به مرحوم سید محمد فشارکی (م ۱۳۱۶) مراجعه کردند و از ایشان خواستند که مرجعیت مردم و ریاست حوزهٔ سامرا را بپذیرد و ایشان در پاسخ فرمود:

«من سزاوار مرجعیت نیستم؛ زیرا ریاست دینی و مرجعیت، غیر از علم فقه به امور دیگری نیازمند است؛ از قبیل سیاسات و شناخت موضع‌گیری‌های درست، ولی من شخصی هستم که در این‌گونه امور وسواس دارم و اگر در این امور دخالت کنم آن را به تباهی می‌کشم. برای من غیر از تدریس کار دیگری جائز نیست» و مردم را به جناب میرزا محمدتقی شیرازی رجوع داد.<sup>۱</sup>

مرحوم آقابزرگ تهرانی در وصف او می‌گوید: «میرزا محمدتقی شیرازی پیشوای انقلاب عراق، نخستین افروزنده شعله آن شورش، از بزرگ‌ترین عالمان بود و عظیم‌ترین مجتهدان و از مشهورترین مردم عصر خویش در علم و تقوا و غیرت دینی بود. با دوست و هم‌مباحثه خویش، سید محمد فشارکی اصفهانی، همراه نخستین دسته مهاجران به سامرا رفت و به محضر درس میرزای مجدد شیرازی پیوست. سپس در شمار برترین شاگردان حوزه درس میرزای اوّل درآمد و جزء ارکان بحث در این حوزه علمی اسلامی گردید،... این‌گونه بود تا آنکه استاد بزرگ او، میرزا محمدحسن شیرازی درگذشت و

۱. فوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص ۵۹۴.



میرزا محمدتقی شیرازی از روی شایستگی و اولویت به جانشینی وی تعیین گشت و مرجع تقلید شد.<sup>۱</sup>

مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی در جنگ بین الملل اول که انگلیسی‌ها به عراق عرب که تا آن روز در دست دولت عثمانی بود هجوم آورده بودند فتوای جهاد داد.

البته لازم به ذکر است که در زمان مشروطیت، حکم مشروطیت را مرحوم آخوند خراسانی (م ۱۳۳۰) و دو تن دیگر از علمای نجف (یعنی شیخ عبدالله مازندرانی دیوشلی و میرزا حسین خلیلی) امضا کردند و مثلث رهبری را تشکیل دادند. همچنین عده زیادی از مرحوم سید محمدکاظم یزدی (م ۱۳۳۷) تقلید می‌کردند.

#### ۹- تعیین مرجعیت توسط میرزا محمدتقی شیرازی

وقتی از مرحوم میرزا محمدتقی سؤال می‌شد که مسائل احتیاطی شما را به چه کسی رجوع کنیم، در جواب، ایشان مقلدان ایرانی را به شیخ عبدالکریم حائری (م ۱۳۵۵) مؤسس حوزه علمیه قم و مقلدان عراقی را به سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵) ارجاع می‌دادند.<sup>۲</sup> مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع عظام تقلید شیعه است که در زمان زعامت عامه خود، زبانزد عام و خاص بود.<sup>۳</sup>

۱. بیدادگران اقالیم قبله، ص ۹۷-۱۰۷؛ نقیاء البشر، ص ۲۶۱، شماره ۵۶۱.

۲. ادوار فقه، ص ۳۱۷.

۳. نقیاء البشر، ص ۴۱، شماره ۹۲؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۸۴.

### ۱۰- تعیین مرجعیت توسط سید ابوالحسن اصفهانی

مرحوم صاحب عروه شیخ، احمد کاشف الغطاء را به عنوان مرجع تقلید پس از خود معرفی کرد و مقلدان خود را در مسائل احتیاطی به ایشان ارجاع می‌داد. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی نیز، مسائل احتیاطی خود را به آیه‌الله بروجردی (م ۱۳۸۰) ارجاع می‌دادند و ایشان را به عنوان مرجع تقلید اعلم بعد از خود معرفی کردند.<sup>۱</sup> بعد از ارتحال سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۶۵ اکثر مردم ایران و عراق و مقلدان ایشان به آیه‌الله بروجردی مراجعه کردند و عده‌ای نیز از حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶) تقلید کردند. پس از ارتحال حاج آقا حسین قمی تقریباً اکثر شیعیان دنیای اسلام از حضرت آیه‌الله بروجردی تقلید می‌کردند. البته عده‌ای در عراق و لبنان از آیه‌الله حکیم تقلید می‌نمودند و از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۰ هـ.ق آیه‌الله سید محسن حکیم و سید محمود شاهرودی متصدی مقام مرجعیت بودند و پس از فوت مرحوم حکیم در سال ۱۳۹۰ هـ.ق مرحوم شاهرودی تا سال ۱۳۹۴ هـ.ق به زعامت خود ادامه دادند. این دو بزرگوار علاوه بر زعامت شیعه عهده‌دار تدریس در نجف اشرف نیز بودند.<sup>۲</sup> پس از آیه‌الله بروجردی، امام خمینی، آیه‌الله خوئی، آیه‌الله نجفی مرعشی، آیه‌الله گلپایگانی، آیه‌الله اراکی، آیه‌الله سید محمد روحانی و... به مرجعیت رسیدند.

۱. ادوار فقه، ص ۳۱۷.

۲. همان، ص ۳۳۸.

## فصل دوم

### رساله‌های عملیه

#### گفتار اول: سیر تحوّل نگارش رساله‌های عملیه

شیعیان در زمان ائمه علیهم‌السلام در عصر غیبت صغرا و آغاز غیبت کبرا، راهی جز تمسک به متن اخبار و حدیث نداشتند؛ از این رو، فقهای شیعه در پاسخ به مسائل دینی و شرعی، به بیان متن احادیث که از معصوم علیه‌السلام رسیده بود بدون کم و کاست بسنده می‌کردند و نهایت کاری که در آغاز این دوره انجام شد، این بود که در تألیفاتی که برای بیان احکام شرعی نگاشته شده بود، اسناد روایات را حذف کردند، ولی بر متن و الفاظ احادیث همچنان پایبند بودند؛ مانند کتاب‌های: المقنع، هدایه، من لا یحضره الفقیه، فقه الرضا علیه‌السلام، مقنعه، نهایه، مراسم، کافی، مهذب و...<sup>۱</sup>

ولی بعد از قدیمین (ابن ابی عقیل، ابن جنید اسکافی) با رونق یافتن مکتب مفید و شاگرد برجسته‌اش سید مرتضی، روش اجتهاد جایگزین آن گردید.

---

۱. البدر الزاهر (تقریرات درس آیة‌الله بروجردی)، ص ۸

چنان‌که در کتاب ارزشمند *مبسوط* شیخ طوسی، شیوه اجتهاد به‌طور کامل جایگزین روش اهل حدیث شد. به هر حال استنباط احکام شرعی از منابع اولیه روزبه‌روز گسترش می‌یافت.

همچنین مردم با مسائل نو پیدا روبه‌رو می‌شدند و از آیات و روایات موجود نمی‌توانستند احکام شرعی را بفهمند؛ بدین سبب سؤالات شرعی و دینی خود را برای مجتهدان می‌فرستادند و طلب پاسخ می‌گردند. کتاب‌هایی چون: *جواهر الفقه* قاضی ابن برّاج<sup>۱</sup>، *جوابات المسائل النیسابوریه* شیخ مفید<sup>۲</sup>، *المسائل التي سألها الشيخ ابو جعفر الطوسي* اثر شیخ مفید<sup>۳</sup>، *جوابات المسائل الطرابلسيات و جوابات المسائل الموصلية* اثر سید مرتضی<sup>۴</sup> و غیره، بدین‌گونه شکل گرفتند.

کتاب‌هایی هم که حاوی فتاوی مرجع تقلید بود نیز برای استفاده مسلمانان تألیف شد؛ مانند:

*جمل العلم و العمل* سید مرتضی، *النهاية* شیخ طوسی، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی* اثر ابن ادریس حلی، *تبصرة المتعلمين* اثر علامه حلی و غیره. در کنار این تلاش سترگ، کتاب‌های فقهی استدلالی و فنی نیز عرضه گردید؛ مانند:

*مبسوط* شیخ طوسی، و *غنية ابن زهره*، *شرايع الاسلام* محقق حلی و غیره. این

---

۱. چاپ شده در *الجوامع الفقهية*، سال ۱۲۷۶.

۲. *الذريعة*، ج ۵، ص ۲۴۰.

۳. *فهرست کتابخانه مجلس*، ج ۱۷، ص ۹۷.

۴. چاپ شده در *رسائل الشریف المرتضی* در چهار جلد.

روش تا قرن دهم هجری ادامه داشت.<sup>۱</sup>

به تعبیر دیگر تا زمان شیخ مفید (م ۴۱۳) علما در پاسخ به مسائل دینی و شرعی به بیان متن احادیث از معصوم بدون کم و کاست بسنده می‌کردند، ولی شیخ مفید (م ۴۱۳) کتاب *المقننه* را نوشت که متضمن عین روایات نبود، بلکه برگزیده و استدراکی از روایات بود. البته شیخ مفید قصد اجتهاد و نوشتن فتواها به مفهوم امروزی را نداشت، ولی *المقننه* مبنایی برای پی‌ریزی فقه استدلالی و توضیح مسائل مبتلا به شیعیان شد.

شیخ طوسی با شرح نمودن *المقننه* مبنای روایتی آن را در کتاب *تهذیب گرد آورد*، آنگاه احادیث امامیه را مستقلاً در کتاب *استبصار گردآوری کرد* و از طرف دیگر با نوشتن کتاب *النهایه حد جدیدی برای فقه استدلالی شیعه بنا نهاد*.<sup>۲</sup> سپس با نوشتن کتاب *المبسوط نخستین سنگ بنای فقه مبسوط امامیه را پایه‌گذاری کرد*. در این کتاب فقه تفریعی - از راه یافتن صور و اشکال گوناگون یک مسئله و در کتاب *الخلاف وی فقه تطبیقی* - از راه مقایسه میان مکتب‌های مختلف فقهی اسلامی - به فقه شیعه راه یافت.<sup>۳</sup>

شیخ طوسی در کتاب *گران‌سنگ مبسوط*، تمامی ابواب فقه از طهارت تا دیات را با تفریعات گوناگون بیان می‌کند.

پس از مرحوم شیخ شاگردش، مرحوم قاضی ابن براج (م ۴۸۱) کتاب

۱. *مجله حوزه*، شماره ۵۶-۵۷، ص ۳۶۴.

۲. کتاب *نهایه ترجمه‌ای به فارسی دارد که در سده ۶-۷ ترجمه شده است و در دو مجلد است، فهرست‌واره فقه هزار و چهارصد ساله اسلامی در زبان فارسی*، ص ۳۵.

۳. *زمین در فقه اسلامی*، مدرسی طباطبایی، ص ۵۹.

جوهر الفقه را تألیف کرد که به صورت سؤال و جواب تنظیم شده و عامل مهمی در تسهیل مطالب فقهی بود و فروع فقهی بسیاری را دربرداشت.<sup>۱</sup>

پس از این دو بزرگوار، فقهای دیگر نیز این روش را ادامه دادند، ولی کار فقهای شیعه در این دوران از حاشیه نویسی بر آثار شیخ طوسی و نقد آن‌ها بالاتر نرفت. تقریباً دو قرن پس از وفات شیخ طوسی و فروپاشی حوزه بغداد، فقه امامیه در حوزه حله با ظهور محقق حلی (م ۶۷۶) چهره تازه‌ای یافت. او فقه شیخ الطائفه را به درستی تهذیب کرد و آرا و دیدگاه‌های وی را در مسائل مختلف از کتاب‌های متعدد او گرد آورد و مرتب کرد و فقه وی را به شکلی پخته و منسجم و اصولی مدوّن ساخت و اعتبار آن را که با انتقادات ابن ادریس خدشه‌دار شده بود، به آن بازگرداند.<sup>۲</sup> محقق حلی محتوای فقه شیعه را در چارچوب تازه‌ای عرضه کرد و در کتاب *شرایع الاسلام*، احکام فقهی را به شیوه جدیدی در چهار بخش: عبادات، عقود، ایقاعات و احکام، تدوین و تبویب نمود. محقق حلی با الهام از روش سلار دیلمی کتاب *شرایع* را بدین گونه تبویب کرد. سلار فقه شیعه را به دو بخش: عبادات و معاملات و بخش دوم را به عقود و احکام، تقسیم کرده بود که بخش احکام آن نیز به نوبه خود به دو قسم احکام جزایی و سایر احکام دسته‌بندی شده بود.<sup>۳</sup> محقق حلی *شرایع* را به نام کتاب *مختصر نافع خلاصه* کرد و این کتاب ترجمه کهن فارسی‌ای دارد که در سال ۶۹۶ نوشته شده است. همچنین علاءالدین قمی که در زمان شیخ بهائی می‌زیسته،

---

۱. *ادوار فقه*، ص ۲۳۱.

۲. *زمین در فقه اسلامی*، ص ۶۳.

۳. همان، ص ۳۰.

ترجمه فارسی دیگری از آن کرده است.<sup>۱</sup> پس از محقق حلّی شاگردش علامه حلّی (م ۷۲۶) کار استاد را در همه زمینه‌ها گسترش داد. او فقه شیعه را به صورت تفصیلی، در *تحریر الاحکام* و تحلیلی، در *تذکرة الفقهاء* و تطبیقی، در *مختلف الشیعه* و تلخیصی، در *تبصرة المتعلمین* بازنویسی کرد.<sup>۲</sup> پس از علامه حلّی همه آثارش مرجع فقها و مآخذ اصیل و معتبر فقه شیعی بوده و هست. فقه شیعه تا زمان علامه حلّی معمولاً مباحث را به روال اهل سنت طرح می‌کردند: نخست دیدگاه‌ها و استدلالات فقهای سنّی را در آن مسئله نقل می‌کردند، آنگاه آرا و استدلالات فقهای شیعی را بیان می‌کردند، ولی پس از زمان علامه حلّی از این روش دست کشیده شد و شاید نخستین کسی که از این روش دست کشید و از نقل آرا و استدلالات فقهای سنّی در کتاب خود خودداری کرد، حسن بن ابی‌طالب آبی (زنده در سال ۶۷۲)، شاگرد علامه حلّی، بود. شاگردان علامه حلّی به ویژه فرزندش فخرالمحققین (م ۷۷۱) در *ایضاح الفوائد* این روش را تعقیب کردند و نقل فتواها و دیدگاه‌ها و استدلالات فقهای شیعی را جایگزین آرا و استدلالات فقهای اهل سنت نمودند.<sup>۳</sup>

همچنین در حوزه جبل عامل - که از درس‌آموختگان حله پایه‌گذاری شده بود - شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی معروف به شهید اوّل (ش ۷۸۶) نیز به همین اساس مشی نمود، تا جایی که این گرایش به بهای شهادت وی و همچنین شهید ثانی (ش ۹۶۶) تمام شد. ولی این حرکت باعث تأسیس علم

۱. مراسم العلویه، سلار دیلمی، ص ۲۸-۱۴۳؛ فهرست‌واره فقه، ص ۳۷.

۲. زمین در فقه اسلامی، ص ۶۳.

۳. همان، ص ۶۵.



قواعد فقه شیعه توسط شهید اول در کتاب *القواعد و الفوائد* و تدوین بهتر مباحث علم اصول توسط حسن بن زین الدین عاملی فرزند شهید ثانی در کتاب *معالم الاصول* و فقه توسط شهید ثانی در کتاب *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة* شد و باعث تفریعات تحقیقی و ارزنده فقهی و نوآوری گردید و از فقه پیشینیان کاملاً ممتاز شد.

در دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵) با پیروزی شیعیان و روی کار آمدن یک دولت شیعی، فقه شیعه به فعالیت‌های خود ادامه داد. محقق کرکی (م ۹۴۰) به تنظیم و تحکیم احکام فقه شیعه پرداخت و مسائلی چون نماز جمعه، خراج، مقاسمه و حدود، اختیارات فقه را که پیش از این به سبب عدم ابتلا جایگاه مهمی نداشت، مورد توجه قرار داد و در *جامع المقاصد*، و *تعلیق الارشاد و فوائد الشرائع* مورد بحث قرار داد.<sup>۱</sup>

پس از روی کار آمدن حکومت صفویه در ایران، علمای حوزه اصفهان، فارسی‌نویسی احکام را برای تحقق بیشتر احکام لازم دانستند و این کار مورد حمایت حکام صفوی قرار گرفت. شیخ بهائی جامع عباسی را (م ۱۰۳۱) بدین منظور و برای تشویق شاه‌عباس نوشت. تا زمان شیخ بهائی (م ۱۰۳۱) رساله‌های عملیه به سبک امروزی متداول نبود، بلکه رساله‌های عملیه یا به صورت علمی نوشته می‌شد یا در ضمن پاسخ و پرسش گردآوری می‌گردید، ولی شیخ بهائی با تألیف رساله *جامع عباسی* به زبان فارسی و با عباراتی روان و متضمن مسائل گوناگون و مسائل نوپیدا و بدون ابهام، تحولی جدید در رساله‌نویسی را آغاز کرد.

کتاب جامع عباسی مشتمل بر بیست باب است که پنج باب از ابواب عبادات آن تا آخر کتاب حج را خود مرحوم شیخ بهائی نوشت و لیکن اجل او را مهلت نداد که کتاب را تمام کند؛ از این رو، شاگرد وفادارش مرحوم شیخ نظام‌الدین ساوجی با الحاق پانزده باب دیگر رساله شیخ بهائی را تکمیل کرد.<sup>۱</sup> البته لازم به ذکر است که شیخ عبدالعالی، فرزند محقق کرکی (م ۹۹۳)، رساله‌ای در احکام ضروری نمازهای یومیه نوشت و شهید قاضی نورالله شوشتری (ش ۱۰۱۹) رساله‌ای در ابواب مختلف نوشت، ولی منحصر در بیان احکام ضروری بود.<sup>۲</sup> همچنین چندین رساله دیگر در احکام به فارسی نوشته شد، ولی به جامعیت کتاب جامع عباسی نبود.

در اهمیت کتاب جامع عباسی همین بس که حدود ۲۳ بار چاپ شده است و عده زیادی بر آن حاشیه زده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد:

- نخستین حاشیه بر جامع عباسی، حاشیه مرحوم ملا حسینعلی اصفهانی (م ۱۲۸۶) است.

- حاشیه سید اسماعیل صدر، شیخ علی محلاتی، سید محمدکاظم یزدی، شیخ عبدالله مامقانی و دیگران.<sup>۳</sup>

همچنین میرداماد (م ۱۰۴۱) رساله عملیه *شارع النجاة* به فارسی را به درخواست جمعی از مؤمنان نوشت و ملا محمدتقی مجلسی، معروف به

۱. الذریعة، ج ۵، ص ۶۳۰؛ ج ۳، ص ۳۴۰؛ فهرست‌واره فقه، ص ۴۰.

۲. ادوار فقه، ص ۲۳۷.

۳. الذریعة، ج ۵، ص ۶۲.

مجلسی اوّل (م ۱۰۷۰)، رساله عملیه‌ای به نام *احکام الشریعه* نوشت و این روند ادامه یافت.

جریان دیگری که در عصر صفویه اوج گرفت، جنبش اخباریه به رهبری ملا محمدامین استرآبادی (م ۱۰۳۶) است؛ این گرایش با استفاده از احساسات ناشی از دل‌بستگی به خاندان رسالت، روش اجتهاد و تفکر تعقلی و تحلیلی را در فقه شیعه محکوم کرد. آرای استرآبادی تأثیر سریعی در حوزه‌های فقه‌های شیعه داشت<sup>۱</sup>، تا جایی که روند اتکا بر روایات سرعت بیشتری به‌خود گرفت و مجلسی دوم با اذعان به اینکه توسل به احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام تنها راه نجات است<sup>۲</sup>، دست به جمع‌آوری و تدوین مجموعه *دائرة‌المعارف* بزرگ شیعی یعنی کتاب *بحارالانوار* زد. به هر حال اخباریگری از دهه‌های نخستین قرن دوازدهم بر همه مراکز علمی شیعه در ایران و عراق غلبه کرد و چند دهه فقه شیعه را در تصرف انحصاری خود داشت و با اتکایی که اخباریان؛ از این‌رو، بر احادیث مأثور داشتند لازم بود تا اخبار به‌نحوی بازیابی شوند و مورد تهذیب و تدوین قرار گیرند؛ از این رو این کار با دقت و حسن سلیقه محمد بن الحسن حر عاملی (م ۱۱۰۴) در کتاب *وسائل‌الشیعه* صورت گرفت و خودش بنا به درخواست جمعی فهرست جامعی بر این کتاب نوشت که یکی از شاگردانش آن را به فارسی ترجمه کرد و چون فهرست مزبور شامل عناوین احادیث بود، نزد اخباریان حکم رساله عملیه شیخ را داشت<sup>۳</sup>.

۱. *لوامع صاحبقرانی*، مجلسی اول، ص ۳۸.

۲. *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۲.

۳. *علم‌الحديث*، شانه‌چی، ص ۸۸.

در نیمه قرن یازدهم عده‌ای از فقهای اخباری در بحرین و خوزستان، رشد کردند که سرآمد آن‌ها عبارت بودند از: زین‌الدین علی بن سلیمان بن درویش بحرانی (م ۱۰۶۴)، سید نعمت‌الله جزائری (م ۱۱۱۲) و سلیمان بن عبدالله بحرانی ماحوزی (م ۱۱۲۱) عبدالله بن صالح سماهیجی (م ۱۱۳۵) و غیره.

سرانجام از میان علمای اخباری که گرایش اخباری معتدل‌تری داشتند، شخصیتی به نام شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) به جای بازنویسی و تدوین احادیث، دست به تألیف کتاب عظیم فقه استدلالی *الحدائق الناضرة* زد و تصریح کرد که راهی جز توسل به اجتهاد برای یافتن احکام مورد نیاز نیست.<sup>۱</sup>

البته شیخ یوسف بحرانی هم می‌توانست به تهذیب و تبویب احادیث، مثل شیخ حر عاملی، صاحب *وسائل الشیعه*، یا تفسیر اخلاقی و عقلی آن مانند ملا محسن فیض، صاحب *الوافی*، بسنده کند، ولی وی یک‌دوره فقه با استناد به استنباطات خود از روایات نوشت. کتاب *الحدائق الناضرة* وی راه را برای بازگویی فقه به بیانی نزدیک‌تر به مسائل و راه حل‌های عملی شیعیان باز کرد تا اینکه این روش در *كشف الغطاء*، *ریاض المسائل*، *مستند الشیعه* و *جواهرالکلام* تبلور بیشتری یافت. در نیمه دوم قرن دوازدهم به سبب دشواری بیان و تفریع فقه شیعه به روش اخباریان آن‌طور که از دشواری کار تفقه شیخ یوسف بحرانی و روی آوردن وی به اجتهاد پیداست<sup>۲</sup> و نیز به سبب قیام علمای اصولی برای توسعه و تحلیل فقه شیعه که مستلزم درهم شکستن جمود برخی اخباریان بود، سرانجام گرایش اخباری مجدداً در برابر گرایش اصولی به شدت

۱. *الحدائق الناضرة*، شیخ یوسف بحرانی، ج ۶، ص ۱ و ۳.

۲. زمین در فقه شیعه، ص ۷۰.

شکست خورد و این در زمانی بود که پس از رخنه افغان‌ها به ایران و مساعی نادرشاه افشار (م ۱۱۶۰) برای ایجاد هماهنگی مذهبی، مذهب شیعه در ایران جاافتاده بود و نقل اخبار بدون بحث و نظر، دیگر برای اثبات اخلاص به خاندان پیامبر ﷺ کافی به نظر نمی‌رسید و بازگشت آقا وحید بهبهانی به عتبات و مبارزه با تحجّر اخباریان، نقطه آغاز درهم کوبیدن نهضت اخباریه بود.

وی بساط مکتب اخباری را پس از سال‌ها حکومت بلامنازع بر فقه شیعه در هم پیچید، فقه وحید بهبهانی نخستین فقه شیعی است که قواعد اصول فقه در آن به درستی اعمال شده و این خود مشخصه اصلی آن است.<sup>۱</sup>

توفیق دیگر بهبهانی یافتن شاگردان دانشمندی بود که سرمایه علمی خود را در خدمت توسعه اصولی فقه شیعه قرار دادند و شیخ جعفر بن خضر نجفی (م ۱۲۲۸) *کشف الغطاء و الحق المبین* را نوشت و ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵) *مستند الشیعه* را تألیف کرد. سرانجام تبحر و کارگشایی مجتهدان در مسائل فرعیه چنان پیشرفت کرد که جای بحثی برای رقبای احتمالی آنان باقی نگذاشت. طرز رفتار ملا علی نوری در حفظ احترام متقابل بین مجتهدان و عرفای متشرع و جدا نگهداشتن عرفا از صوفیه لابیالی و عدم مداخله در کار قضاوت و حکومت برای همه حکمای بعد از او سنت شد. در واقع مجتهدان قرن سیزدهم در کار بازنویسی فقه به پیشرفت‌هایی نائل آمده بودند. شیخ جعفر نجفی به موازات *کشف الغطاء*، *بغیة الطالب* را به‌عنوان رساله عملیه نوشت. سید علی طباطبایی چکیده‌ای از *ریاض المسائل* را در *زهرالریاض* عرضه نمود و حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی (م ۱۲۶۰) به‌جای نوشتن فقه به عمل کردن

مفاد فقه، فکر می‌کرد و رساله *اقامة الحدود* وی بیانگر دید اجرایی اوست. ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵) برای تحقق بیشتر مسائلی که در مستند الشیعه مطرح کرده بود، *وسيلة النجاة* را نگاشت و شیخ محمدحسن نجفی خلاصه‌ای از فتاوا خود را به نام *نجاة العباد* عرضه کرد. این کتاب که به گفته علامه تهرانی، همه علمای متأخر بر آن حاشیه نوشتند، به مدت هفتاد سال رساله عملیه مورد قبول همگان تلقی شد.<sup>۱</sup>

در این زمان فقه تحلیلی از طریق نوشته‌های شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱) به اوج خود رسید. شیخ انصاری به جای نوشتن رساله عملیه به حاشیه زدن بر *نجاة العباد* صاحب جواهر اکتفا کرد و میرزا حسن شیرازی و جانشینانش، یعنی مامقانی و شریبانی و کوه کمره‌ای و آخوند خراسانی به نوشتن شروح بر *نجاة العباد* اکتفا کردند.

به هر حال از زمان صاحب جواهر تا زمان نگارش *عروة الوثقی* بیشتر فقها به حاشیه‌نویسی بر کتب متقدمان رو آوردند و سرانجام آیه‌الله سید محمدکاظم یزدی با اینکه بر بیش از پانزده رساله عملیه از *تبصرة* علامه گرفته تا *نجاة العباد* صاحب جواهر شرح نوشته بود، با نوشتن *العروة الوثقی* به دوره رواج *نجاة العباد* پایان داد و *عروه* برای فقه استدلالی - همانند *مستمک العروة* آیه‌الله سید محسن حکیم - و هم برای فقه فتوایی - همانند *ذخیره العباد* نوشته میرزا محمدتقی شیرازی و *وسيلة النجاة* آیه‌الله ابوالحسن اصفهانی - مبنا قرار گرفت.<sup>۲</sup>

۱. *کیهان اندیشه*، شماره ۲، ۱۳۶۴ شمسی، ص ۱۸، *الذریعة*، ج ۲۴، ص ۵۹؛ *نشریه تحقیقات اسلامی*،

سال ششم، شماره ۱-۲، ص ۱۱۱.

۲. *تحقیقات اسلامی*، سال ششم شماره ۱-۲، ص ۱۱۲.



از زمان نگارش *عروه* به بعد، علما علاوه بر حاشیه‌نویسی بر کتب علمای سلف به نوشتن رساله مستقل عملی روآوردند.<sup>۱</sup> و تاکنون بسیاری از علما بر *عروة الوثقی* حاشیه زده و می‌زنند و روش رساله‌نویسی و پرسش و پاسخ، علاوه بر حاشیه زدن همچنان ادامه دارد و در زمان حضرت آیه‌الله بروجردی (م ۱۳۸۰هـ.ق) علاوه بر حاشیه بر *مناسک حج* شیخ انصاری و *عروة الوثقی* سید یزدی، رساله عملیه مستقل به نام *جامع الفروع و مجمع الرسائل و انیس المقلدین فی احکام‌الدین* که به صورت سؤال و جواب تنظیم شده بود، *مناسک حج* و رساله عملیه مستقل دیگری هم داشت که آن را *رساله توضیح المسائل* نامید.

### گفتار دوم: رساله‌های عملیه در طول تاریخ تشیع

در زمان حضور معصومین علیهم‌السلام مرجع پاسخگویی به احکام اولاً بر عهده حضرات معصومین علیهم‌السلام بود و ثانیاً وظیفه پاسخگویی به احکام از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام به اصحاب و فقهای شایسته واگذار شد و آنان نیز به نوبه خود احادیث و سخنان حضرات معصومین را گردآوری می‌کردند که اصول اربعمأه نمونه‌ای از آن است.

در زمان غیبت وظیفه سنگین شناخت و تبیین احکام بر دوش فقهای شیعه گذاشته شد و آنان نیز ناگزیر نظرات خود را در ابواب فقه در دسترس مردم قرار می‌دادند. این نوشته‌ها و رساله‌ها، گوناگون و متنوع بودند؛ برخی جامع و علمی و دربردارنده همه ابواب فقهی و برخی مختصر بود؛ برخی شامل همه مقوله‌های فقهی و برخی شامل بعضی از ابواب فقهی بود. همچنین پاره‌ای از آن‌ها به فارسی و پاره‌ای دیگر به عربی نوشته می‌شد. ما در این مقوله به آثار



مهمی که در عصر غیبت نوشته شده است اشاره می‌کنیم:

المقنع، الهدایة و کتاب فی الفقه از شیخ صدوق (م ۳۸۱).

احکام النساء، العویص فی الفقه، الاشراف فی عامة فرائض اهل الاسلام، جوابات

المسائل النیسابوریه، المقنعه، رساله فی تحریم ذبایح اهل الكتاب، المسائل التی

سألها الشیخ ابو جعفر الطوسی و غیره از شیخ مفید (م ۴۱۳).

الاتصاف، جمل العلم و العمل، جوابات المسائل الموصلیات، جوابات المسائل

التبانیات، جوابات المسائل میافارقین، جوابات المسائل الرسیات، جوابات المسائل

الرازیات، جوابات المسائل الطرابلسیات، المسائل الناصریات، شتات الفوائد و

المسائل و غیره از سید مرتضی (م ۴۳۶).

الكافی فی الفقه، از ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷).

المراسم العلویه از سلار دیلمی (م ۴۴۸) که محقق حلّی (م ۶۷۶) آن را

تلخیص کرد.

المبسوط، المسائل الحائریات، النهایة<sup>۱</sup>، رساله فی تحریم الفقاع، الایجاز فی

الفرائض عمل الیوم واللیلہ، الجمل و العقود و الخلاف که از شیخ طوسی (م ۴۶۰)

که کتاب الخلاف را فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸) تلخیص کرد و با نام

المؤتلف من المختلف عرضه شد.

مسائل متفرقه از ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه (م ۴۶۳).

الجواهر فی الفقه، المهدب، شرح جمل العلم و العمل از قاضی عبدالعزیز بن

براج (م ۴۸۱).

---

۱. این کتاب ترجمه‌ای به فارسی دارد که در سده ۶ و ۷ ترجمه شده و در دو مجلد است.

- اصباح الشیعة بمصباح الشریعة از بیهقی نیشابوری کیدری (م اوآخر قرن پنجم). از نظام الدین صهرشتی (م اوآخر قرن پنجم).  
الوسيلة الى نيل الفضيلة، از ابن حمزه (زنده در سال ۵۶۶).  
مسائل به فارسی و فقه القرآن از قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳).  
غنية النزوع، از ابن زهره (م ۵۸۵) این کتاب ترجمه‌ای فارسی دارد به نام معتقد الامامیه اثر عمادالدین حسن مازندرانی طبرستانی زنده تا سال ۶۹۸.<sup>۱</sup>  
السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی و مسائل فی الباض الفقه و اجوبتها از ابن ادریس حلی (م ۵۸۹).  
البینات فی تحریر الموارث و الفرائض النصریه، از نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی (م ۶۷۲).  
شرایع الاسلام، المختصر النافع، المسائل البغدادیه، المسائل الخواریات، المسائل الکمالیه، المسائل المصریه، المصطلحات الفقهیه، المعبر، نکت النهایه واستحباب التیاسر لاهل العراق از محقق حلی (م ۶۷۲). کتاب شرایع الاسلام چندین ترجمه فارسی و شرح دارد که بعضی از آنها عبارت‌اند از: ۱- جامع الرضوی که ترجمه فارسی است از عبدالغنی بن اَبی طالب کشمیری (میانه قرن ۱۲).<sup>۲</sup>  
۲- ترجمه شرایع به فارسی از ابوالقاسم بن احمد یزدی (میانه قرن ۱۳).<sup>۳</sup>  
۳- نجات المؤمنین از محمد کاظم.<sup>۴</sup> ۴- سفینه توفیق به فارسی از عبدالصمد بن

۱. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۴؛ فهرست‌واره فقه، ص ۳۶.

۲. فهرست بانکپور، ج ۱، ص ۲۰۱؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، حسین مدرسی طباطبایی، ص ۸۸.

۳. فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۳۰۶؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۸۹.

۴. فهرست کتابخانه مسجد گوهرشاد مشهد، ص ۱۹۰؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۸۹.

عاشور تبریزی (زنده در سال ۱۱۰۱) و غیره.

کتاب *المختصر النافع* نیز که خلاصه‌ای از *شرایع* می‌باشد. ترجمه کهن فارسی دارد که در سال ۶۹۶ نوشته شده است.<sup>۲</sup> علاءالدین قمی که در زمان شیخ بهائی می‌زیسته ترجمه فارسی دیگری از آن کرده است.<sup>۳</sup> این کتاب بیش از ۳۳ شرح و حاشیه دارد.<sup>۴</sup>

کشف الرموز از حسن بن ابی طالب آبی (زنده در سال ۶۷۲).

جامع الشرایع، نزهة الناظر و جامع الخلاف و الوفاق از یحیی بن سعید (م ۵۸۹).  
 عقد الجواهر فی الاشباه و النظائر، تحصیل المنافع من کتاب النافع، التحفة السعدیة و المقتصر من المختصر.

اجوبة المسائل المهنية، اجوبة مسائل ابن زهره، اجوبة المسائل الفقهية، ارشاد الاذهان (با بیش از ۴۴ شرح و حاشیه)<sup>۵</sup>، تبصرة المتعلمين کتاب تبصرة المتعلمين سه ترجمه فارسی دارد که یکی از محی‌الدین محمد کرمانی در شیراز است،<sup>۶</sup> تحرير الاحكام الشرعيه (با حدود پنج شرح و حاشیه)، تذكرة الفقهاء، تلخیص المرام (با دو شرح)، قواعد الاحكام (با بیش از چهل شرح و حاشیه)، مختلف الشیعه (با حدود پنج شرح و حاشیه)، منتهی المطلب، نهاية الاحكام، حواشی

۱. فهرست کتابخانه مسجد اعظم قم، ص ۲۲۹؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۹۰.

۲. فهرست دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۱۰۲۷؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۰۰.

۳. فهرست‌واره فقه، ص ۳۷؛ فهرست کتابخانه گوه‌رشاد، ص ۹۱؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۰۱.

۴. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۰۱.

۵. همان، ص ۱۱۱.

۶. فهرست کتابخانه شیراز، ج ۲، ص ۲۸، میکرو فیلم ۳۰۲۰، از نسخه‌ای در شیراز، فهرست‌واره

قواعد الاحکام، رساله فی الموارث، رساله واجبات الحج و غیره از علامه حلی (م ۷۲۶). (در اوائل قرن دهم) و دومی در کتابخانه دانشگاه تهران و سومی در کتابخانه ملی تهران است.<sup>۱</sup> همچنین این کتاب حدود ۱۶ شرح و حاشیه دارد.<sup>۲</sup>

ایضاح الفوائد، حاشیه ارشاد، مسائل الاملیات، المسائل الناصریات، الفخریه فی معرفة النبی با ترجمه‌ای فارسی از صدرالدین تبریزی (اوائل قرن یازدهم) رساله فی الحج المتمتع و واجباته از فخر المحققین فرزند علامه حلی (م ۷۷۱).

کتاب العطاءیه فی طریق مذهب الامامیه کتابی است در احکام از طهارت تا جهاد که به دستور وزیر عطاءالدین به فارسی نوشته شده و متعلق به سده ۶ و ۷ است.<sup>۳</sup>

اجوبه المسائل الفقهیه، الدروس (با حدود هفت شرح و حاشیه)، ذکری الشیعه، القواعد و الفوائد (با حدود پنج شرح و تلخیص)<sup>۴</sup> غایه المراد، اللمعه الدمشقیه (با حدود ۲۰ شرح و نظم)، نقلیه، الفیه و غیره از شهید اول (ش ۷۸۶). کتاب الفیه مشتمل بر هزار مسئله درباره نماز است و حدود هشت ترجمه فارسی<sup>۵</sup> و بیش از سی شرح و حاشیه<sup>۶</sup> دارد.

الفرائض، کفایة الطالبین، مجمع الغرائب، وسیلة القاصد.

---

۱. فهرست‌واره فقه، ص ۳۷؛ الذریعه، ج ۴، ص ۴۴.

۲. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۱۷.

۳. فهرست گلبنارلی برای موزه قونیه، ج ۳، ص ۱۳۱، شماره ۱۳۵۱؛ فهرست‌واره فقه، ص ۳۶.

۴. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۴۹.

۵. الذریعه، ج ۲، ص ۲۹۶، ج ۴، ص ۸۱؛ فهرست‌واره فقه، ص ۳۸؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۴۱.

۶. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۴۲.

التفتیح الرائع، کنزالعرفان، جامع الفوائد، نضد القواعد الفقهیه.

اجوبه المسائل، الفتاوی، المقتصر، المهذب البارع، رساله فی احکام عقد النکاح، رساله فی فقه الصلوة، رساله فی خلل الصلوة، کفایة المحتاج، رساله فی مناسک الحج، مصباح المبتدی و غیره. از ابن فهد حلّی (م ۸۴۱).

نیل المرام فی مذهب الائمة علیهم السلام از عبدالرحیم بن معروف گیلانی. این کتاب از روی کتاب شرایع محقق حلّی، ارشاد و تبصره علامه حلّی به فارسی نوشته شده است.<sup>۱</sup>

غایة المرام (شرحی بر شرایع محقق حلّی)، کشف الالتباس (شرح الموجز ابن فهد)، رساله فی سهو الصلاة الیومیة و النبذة العقودیة فی الصیغ النکاحیة.

کتاب مختصری در واجبات و مندرجات نماز و واجبات زکات و خمس و روزه از ضیاءالدین علی بن سدیدالدین گرگانی که در حدود سده ۹-۱۰ جمع آورى کرده و در ۳۷ باب و به فارسی است.<sup>۲</sup>

البرمکیة فی فقه الصلاة الیومیة از ابن ابی جمهور احسائی (م در حدود ۹۱۳) که ترجمه‌ای به فارسی دارد.<sup>۳</sup>

جامع المقاصد، تعلیق الارشاد، فوائد الشرایع، اجوبه المسائل الفقهیة، اجوبه المسائل الصیمیریة، اجوبه مسائل مولانا یوسف مازندرانی، فتاوی المسموعه (شمس‌الدین محمد متقال‌باف به فارسی ترجمه کرده است). رساله فی القبلة، رساله فی جواز السجود علی التربة الحسینیة المشویه، رساله فی صلاة الجمعة، رساله

۱. فهرست کتابخانه فیضیه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ فهرست‌واره فقه، ص ۳۸.

۲. فهرست‌واره فقه، ج ۷، ص ۳۹؛ الذریعة، ج ۵، ص ۲۸۳.

۳. فهرست‌واره فقه، ص ۳۹؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۸۲۷.

فی الحج و العمرة، صیغ العقود والایقاعات، قاطعة اللجاج (با ترجمه‌ای فارسی از محمد بن ابوالفتوح موسوی (اواخر قرن یازدهم)، الجعفریه و غیره از محقق کرکی (م ۹۴۰). کتاب الجعفریه حدود هفت ترجمه فارسی دارد و یکی از آن‌ها متعلق به ابوالمعالی بن بدرالدین حسن حسینی استرآبادی است که قبل از سال ۱۰۲۵ آن را به فارسی ترجمه کرده است.<sup>۱</sup> البته برخی نیز احتمال داده‌اند که ترجمه رساله عملیه علی بن عبدالعالی همین کتاب باشد.<sup>۲</sup>

رسالة فی النية، الرسالة النجفية فی سهو الصلاة الیومیة، کشف الفوائد، رسالة فی الرضاع و غیره. از ابراهیم بن سلیمان قطیفی (زنده در سال ۹۴۴).

اعتقادات قلبیه و ذکر عبادات شرعیة و نقلیه لمعه مودی در نکاح دائم و متعه (این دو کتاب اخیر) به فارسی می‌باشد که برای آقا حسن، وزیر مازندران نگاشته است.<sup>۳</sup>

فوائد القواعد، مسالک الافهام، الروضة البهیة، (معروف به شرح لمعه با حدود ۸۰ شرح و حاشیه) مناسک حج، صیغ العقود، فقه شاهی و غیره از شهید ثانی (ش ۹۶۶).

کتاب فقه شاهی به فارسی است و دو گونه نگارش دارد که پیش از سال ۹۶۹ و ۹۸۰ نوشته شده است و آن را ارشاد و زیادة الفقه هم خوانده‌اند که برخی آن را از تاج‌الدین حسن استرآبادی شاگرد محقق حلی می‌دانند و برخی

۱. الذریعة، ج ۴، ص ۹۴-۱۰۴؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۱۷۲.

۲. فهرست‌واره فقه، ص ۳۹.

۳. الذریعة، ج ۷، ص ۲۰، فهرست‌واره فقه، ص ۳۹.

از احمد اردبیلی دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

فقه شاهی الهی از عبدالعلی جاپلغی بروجردی حیدرآبادی که برای شاه  
طهماسب به فارسی نوشته است.<sup>۲</sup>

مسألتان رسالة فی حکم الحصر و البواری و حکم سهم الامام، مسائل فقهیه،  
حاشیه ارشاد، قبله عراق المعجم و خراسان، رسالة فی وجوب صلاة الجمعة، رسالة  
فی حلّیة جوائز السلطان، المعقد الحسینی، رسالة فی الاقرار، رسالة فی الرضاع و  
غیره.

مجمع الفائدة و البرهان، زیادة البیان مناسک حج (به زبان فارسی)، رسالة فی  
الخارج و رسالة فی الذبیح از مقدّس اردبیلی (م ۹۹۳).  
هدایة الطالبین، مدارک الاحکام (با حدود دوازده شرح و حاشیه) و حاشیه  
الافیة.

اجوبه مسائل محمد بن جویر المدنی، الاثنا عشریة و مناسک حج از صاحب  
معالم (م ۱۰۱).

نهاية الاقدام، البحر الغزیر فی تقدیر الماء الكثير، رسالة فی صلاة الجمعة، از  
قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹).

رساله در نماز جمعه (به فارسی)، رسالة فی حقیقة الصوم، رسالة فی وکیل  
الزوجة، (با ترجمه فارسی از محمد صادق سرکانی (زنده در سال ۱۰۳۳) و  
جامع الفوائد، از ملا عبدالله شوشتری (م ۱۰۲۱).

---

۱. الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۹۴؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۷۶۳، فهرست‌واره فقه،

ص ۴۰.

۲. فهرست‌واره فقه، ص ۴۰.



الحبل المتین، مشرق الشمسین، الاثنا عشریات، پنج رساله در عبادات، (با ترجمه فارسی از صدرالدین محمد بن محب علی تبریزی (زنده در سال ۱۰۱۳) با حدود ۱۰ شرح و حاشیه)، (جامع عباسی) (به فارسی)، جواب مسائل شاه عباس (به فارسی)، رساله فی تحقیق جهة القبلة، رساله مختصرة فی فقه الصلاة، رساله فی استحباب السورة فی الصلاة، رساله فی صلاة الجمعة، رساله فی الصوم و غیره از بهاءالدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی (م ۱۰۳۰).

رساله فی طهارة الخمر، از لطف الله بن عبدالکریم میسی عاملی (م ۱۰۳۶).  
شارع النجاة، الاثنا عشریة، رساله فی صلاة الجمعة، حاشیة علی الالفیة و غیره از محمدباقر داماد حسینی معروف به میرداماد (م ۱۰۴۰) که مرجع عام بود و فقها فتاوا شرعی را به تصحیح او معتبر می‌دانستند.<sup>۱</sup>

میرداماد بنا به درخواست مؤمنان خصوصاً محمدرضا چلبی تبریزی در سال ۱۰۴۱ رساله عملیه‌ای به فارسی به نام شارع النجاة نگاشت<sup>۲</sup> که این کتاب مقدمه‌ای در سه بخش دارد که عبارت‌اند از:

۱- یک دوره مختصر اصول عقاید؛ ۲- مطالبی درباره تقلید و شرایط مرجع؛ ۳- ترجمه چهارده حدیث درباره نماز.

شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره این رساله می‌نویسد: «فتاوی که از این رساله نقل شده شاید بشود گفت جزء فتاوی نادره است؛ از جمله: فتوا به کراهت

---

۱. فوائد الرضویة، ص ۴۱۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۴۹؛ قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی،

تراشیدن ریش و حرمت طولانی کردن آن».<sup>۱</sup>

*احکام الشریعه، حدیقه المتقین* و غیره از مولی محمدتقی مجلسی معروف به مجلسی اول (م ۱۰۷۰). وی از شاگردان مرحوم شیخ بهائی است رساله عملیه‌ای به نام *احکام الشریعه* نوشت که مجموعه نفیسی است از مسائل فقهی مبتلابه شیعیان و یک دوره کامل فقه از طهارت تا دیات را دربردارد و از جمله کسانی که بر این کتاب حاشیه زده‌اند مرحوم سید اسماعیل صدر (م ۱۳۳۷)، سید محمدکاظم یزدی (م ۱۳۳۷) و میرزا محمد تقی شیرازی (م ۱۳۳۹) می‌باشد.<sup>۲</sup> وی همچنین رساله دیگری به نام *حدیقه المتقین* به زبان فارسی دارد که مشتمل بر نه کتاب از طهارت تا دیات و قصاص می‌باشد و در حقیقت این کتاب یک دوره فقه کامل است و ابوابی افزون بر *جامع عباسی* از جمله کتاب عتق دارد.<sup>۳</sup>

بر این رساله فقهای بزرگی چون میرزا محمدتقی شیرازی و سید اسماعیل صدر حاشیه زده‌اند این رساله. در سال ۱۰۳۹ نگارش یافته و در سال ۱۳۲۱ هـ ق در بمبئی و این اواخر در ایران، انتشارات فراهانی آن را به اهتمام آیه الله شهاب‌الدین نجفی مرعشی چاپ کرده است.<sup>۴</sup>

رساله دیگر مرحوم مجلسی اول در باب حج است که فرزندش علامه

۱. *الذریعه*، ج ۱۳، ص ۴.

۲. *الذریعه*، ج ۱۶، ص ۲۹۷.

۳. *ریحانة الادب*، ج ۳، ص ۴۶۰؛ *فوائد الرضویة*، ص ۴۳۹؛ *وفیات العلماء*، حسین جلالی

شاهرودی، ص ۹۴؛ *امل الامل*، ج ۲، ص ۲۵۲؛ *قصص العلماء*، ص ۲۳۱.

۴. میکروفیلم، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۳۷۳۶، این کتاب در کتابخانه

سیدعلیرضا ریحانی بود.

مجلسی، مؤلف دائرةالمعارف بزرگ شیعه (بهارالانوار) و فرزند دیگرش مولی عبدالله (م ۱۰۸۴) بر آن حاشیه زده‌اند که میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

همچنین وی رساله پرسش و پاسخ دارد که همه فقه از طهارت تا دیات را دربردارد. این رساله در پاسخ پرسش‌های برخی از فضلالی خراسانی و متدینان کاشان است.<sup>۱</sup>

الخلافیه (به فارسی)، مناسک حج (به فارسی)، رساله تحریم غنا، رساله صلاة و صوم (به فارسی)، رساله‌ای در غسل، رساله‌ای در تحدید نماز، کفایة المقتصد یا کفایة المقتصد (محمدعلی اردکانی آن را به دستور محمد ولی میرزا به نام هدایة الاعلام به فارسی برگردانده است)<sup>۲</sup> و غیره از محمدباقر سبزواری معروف به محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) وی منصب شیخ الاسلامی و تدریس در مدرسه ملاعبدالله شوشتری را به عهده داشت و بسیاری از مؤمنان از او تقلید می‌کردند وی رساله علمیه‌ای به زبان فارسی به خواست میرزا مهدی بن میرزا رضا حسینی خراسانی به سال ۱۰۸۱ به رشته تحریر درآورد.<sup>۳</sup>

این رساله مشتمل بر یک مقدمه حاوی بحث مختصری درباره اصول دین و لزوم تقلید و چند باب فقهی در زمینه مسائل عبادتی می‌باشد.

اهم ما یعمل (مشتمل بر احکام ضروری است که مکلف در روز و شب

۱. کیهان اندیشه، شماره ۴، ص ۲۵.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳. الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۷۰؛ فهرست‌واره فقه، ص ۴۱.

۴. فوائد الرضویة، ص ۴۲۵؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۵۰؛

قصص العلماء، ص ۳۸۶.

بدان احتیاج دارد)، *النخبة فی الحکمة العملية والاحکام الشرعية* (خلاصه‌ای از احکام شرعی و آداب و سنن است)، *منهاج النجاة* (در اعتقادات و اعمال تکلیفی)<sup>۱</sup>، *معتمضم الشيعة فی احکام الشريعة* (مشمتمل بر صلوات و مقدمات آن)<sup>۲</sup>، *شهاب الثاقب فی تحقیق وجوب صلاة الجمعة فی زمن الغيبة*<sup>۳</sup>، *رسالة فی حکم اخذ الاجرة على العبادات*، *رسالة فی الجنائز*، *رسالة فی ثبوت الولاية على البکر فی الترویج*<sup>۴</sup>، *ترجمة الصلاة* (به فارسی)<sup>۵</sup>.

ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) وی از مراجع روزگار خویش بود و مؤمنان بسیاری از او تقلید می‌کردند.

ابوالقاسم بن محمد گلپایگانی (زنده در سال ۱۰۳۹).

*رسالة سليمانیه* (به فارسی)<sup>۶</sup> و *رسالة المسالك*<sup>۷</sup>.

*رسالة ای در شککیات* (به فارسی)<sup>۸</sup> و *رسالة ای در احکام اموات* (به فارسی) از

ملا میرزا شیروانی (م ۱۰۹۸).

ملا محمد طاهر بن محمد حسین قمی (م ۱۰۹۸).

۱. *الذریعة*، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. *فوائد الرضویة*، ص ۶۳۵؛ *مجله تراثنا*، شماره ۱۴، ص ۵۷۶.

۳. *فوائد الرضویة*، ص ۶۳۵؛ *فهرست نسخه‌های خطی مسجد اعظم قم*، رضا استادی، بخش دوم، ص ۵۷۶.

۴. *فوائد الرضویة*، ص ۶۳۵؛ *فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی*، ج ۵، ص ۵۰۹.

۵. همان، ص ۶۳۶؛ همان‌جا.

۶. *فهرست کتابخانه دانشگاه تهران*، ج ۱۱، ص ۲۳۱۸.

۷. *فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی*، ج ۵، ص ۵۰۰.

۸. همان، ج ۵، ص ۴۳۳.

رساله‌ای در شکایات نماز (به فارسی)<sup>۱</sup> و رساله‌ای در زکات (به فارسی)<sup>۲</sup>.  
مشارق الشموس، رساله‌ای در خمس، اجوبه المسائل و غیره از محقق  
خوانساری (م ۱۰۹۸).  
جاء الحق (به فارسی) از سید امیرالدین محمد بن حیدر حسینی نائینی (م  
۱۰۹۹). همچنین وی رساله‌ای در پاسخ پرسش‌های شاگردش میرزا محمد  
مهدی بن سید محمدرضا مهدی در باب طهارت و صلات دارد.<sup>۳</sup>  
تحفة عباسی (به فارسی) از میرزا آقاخان بیک وزیر لاهیجان. وی این کتاب  
فقهی را که مشتمل بر چهار باب و خاتمه است برای شاه عباس دوم نوشت.<sup>۴</sup>  
بدایة الهدایة (با حدود هفت شرح و حاشیه) هدایة الامة، رساله فی حرمة  
شرب التتن و القهوة، ارجوزة فی الزکاة، رساله فی صلاة الجمعة و غیره. از شیخ  
حرّ عاملی (م ۱۱۰۴) کتاب بدایة الهدایة را محمد مراد بن محمدصادق کشمیری  
(زنده در سال ۱۰۹۸) به فارسی ترجمه کرده و آن را نور الساطع نامیده است.  
آداب الصلاة (به فارسی)<sup>۵</sup>، رساله زکات، خمس و اعتکاف (به فارسی)<sup>۶</sup>،

---

۱. آشنایی با چند نسخه خطی، مهدی روحانی، ص ۴۴۸.

۲. فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، محمدتقی دانش پژوه، ج ۱۳، ص ۳۰۸۸.

۳. الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۹۲؛ قصص العلماء، ص ۴۳۶.

۴. فهرست‌واره فقه، ص ۴۱.

۵. الذریعة، ج ۱، ص ۲۱، چاپ شده در بیست و پنج رساله فارسی، علامه مجلسی، ص ۲۳۵؛

فهرست‌واره فقه، ص ۴۱.

۶. فهرست نسخه‌های کتابخانه مرعشی نجفی، ج ۱، ص ۲۰۶؛ بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۳۹.

رساله حدود و تعزیرات (به صورت منظوم در قالب سه هزار بیت) <sup>۱</sup>، رساله آداب تجهیز اموات (به گفته آقابزرگ تهرانی احکام الاموات) <sup>۲</sup>، مناسک حج (به فارسی) <sup>۳</sup>، صواعق الیهود (احکام جزیه) <sup>۴</sup>، رساله‌ای در احکام مال ناصبی (به زبان فارسی) <sup>۵</sup>، رساله‌ای در نذر (به فارسی) <sup>۶</sup>، رساله‌ای در کفارات (به فارسی) رساله‌ای در شکایات، رساله‌ای در ارث، رساله‌ای در عقد نکاح <sup>۷</sup>، رساله‌ای در متعه <sup>۸</sup>، فقه المجلسی (دوره کامل فقه از طهارت تا دیات)، رساله‌ای در رضاع <sup>۹</sup>، جوابات بعض المتدینین من اهل کاشان، جوابات بعض فضلاء خراسان <sup>۱۰</sup>، جوابات سید حامد بن محمد بن بولاء مشهدی، جوابات المسائل الهندية <sup>۱۱</sup>، الاوزان والمقادیر یا

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، بخش دوم، ص ۴۳۶-۴۵۱؛

فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱۱، ص ۲۳۱۸.

۲. الذریعة، ج ۱، ص ۱۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۹۴.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی نجفی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ بیست و پنج رساله فارسی، ص ۴۲۱.

۵. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی نجفی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ بیست و پنج رساله فارسی، ص ۵۱۳.

۶. فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۴۲۴؛ بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۶۹.

۷. فهرست کتابخانه مسجد گوهرشاد، ص ۱۹۲.

۸. بیست و پنج رساله فارسی، ص ۳۸۵.

۹. همان، ص ۲۹۳.

۱۰. همان، ص ۵۳۷.

۱۱. فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۴۴۵.

میزان المقادیر (برگزیده روضة المتقین محمدتقی مجلسی)<sup>۱</sup>، صلاة الجمعة، نظم اللئالی و غیره از ملا محمدباقر مجلسی معروف به مجلسی دوم (م ۱۱۱۰). وی از علمای بزرگ شیعه و شیخ الاسلام دارالسلطنه بود که مرجع و ملجأ مردم بود و تألیفات این مرد بزرگ بیش از ۱۵۰ رساله فقهی است.

کتاب نظم اللئالی (پاسخ به پرسش‌ها) را محمد بن احمد حسینی لاهیجانی از روی نوشته مجلسی دوم در سال ۱۱۰۳ تا ۱۱۳۰ جمع‌آوری کرده و آن را برای شاه سلیمان صفوی نگاشته است.<sup>۲</sup>

تقویم الصلاة (به فارسی)<sup>۳</sup> از محمدطاهر بن رضی‌الدین محمد حسینی (اوائل قرن ۱۲).

هدیه المؤمنین از سید نعمه‌الله جزائری (م ۱۱۲).

رسالة هداية المسافر (به فارسی)<sup>۴</sup> و رسالة زکاتیه (به فارسی)<sup>۵</sup> از حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۱۲۱).

رساله‌ای در باب نماز و اوقات آن، رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه، رساله‌ای در مناسک حج و غیره از شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی (م ۱۱۲۱).<sup>۶</sup>

---

۱. فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ص ۳۰۴۷.

۲. فهرست‌واره فقه، ص ۸۰.

۳. فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۵۵۰؛ فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱۳، ص ۱۱۱.

۴. فهرست نسخه‌های خطی مسجد اعظم قم، رضا استادی، بخش دوم، ص ۵۸۶.

۵. فهرست کتابخانه ملک، ج ۵، ص ۳۵۳، ص ۴۴۸.

۶. فوائد الرضویة، ص ۲۰۴.



مناسک حج (به فارسی) <sup>۱</sup> از محمدقاسم بن محمدرضا هزار جریبی (زنده در سال ۱۱۱۳).

رساله‌ای در آداب حج (به فارسی) <sup>۲</sup> از محمدنصیر بن کمال‌الدین قمی (زنده در سال ۱۱۱۳).

رساله‌ای در احکام (به فارسی) <sup>۳</sup> از جمال‌الدین خوانساری (م ۱۱۲۵).

کشف اللثام، المناهج السویه، رسالة فی صلاة الجمعة، الزهرة فی مناسک الحج و العمرة و غیره از فاضل هندی (م ۱۱۳۷). <sup>۴</sup>

۱- مختصری در بیان فرائض و نوافل از سید محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی. وی این کتاب را برای شاه سلطان حسین صفوی نوشت. <sup>۵</sup>

۲- وظایف الحمام و زینة المتقین از محمدصالح بن عبدالواسع خاتون آبادی. ظاهراً وی کتاب وظایف الحمام را برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته است. <sup>۶</sup>

اجوبة المسائل الفقهية، رسالة فی الصلوة، رسالة فی الشركة، كشف القناع، رسالة فی العدالة، رساله‌ای در پرسش و پاسخ و غیره.

آداب التجارة (این رساله به سبب اتقانی که داشت مورد توجه علمای بزرگی

---

۱. فهرست کتابخانه مرعشی نجفی، ج ۸، ص ۲۷۲.

۲. مجله نور علم، شماره ۱۴، ص ۱۰۵.

۳. الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۲.

۴. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۲۷۶.

۵. مجموعه مورخ ۱۱۸۹ که در کتابخانه وزیری جامع یزد وجود دارد و فیلم آن در دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

۶. همان‌جا.

چون میرزای شیرازی، میرزا حسین خلیلی تهرانی و... قرار گرفت و بر آن حاشیه زدند).<sup>۱</sup>، *رسالة التحفة الحسينية* (به فارسی و عربی و مشتمل بر ابواب طهارت، صلاة و صوم)<sup>۲</sup>، رساله‌ای در بیان کرّ و مقدار آن<sup>۳</sup>، *رساله‌ای در طهارت*، *رساله‌ای در صلاة* (به فارسی است و مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد ظاهراً این همان کتاب *مصایح* است)<sup>۴</sup>، رساله‌ای در پاسخ به پرسش‌هایی که از او شده<sup>۵</sup> و غیره از محمداقرب بن اکمل بهبهانی معروف به وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵). وی از علماء بزرگ شیعه است که بساط اخباریگری را برچید.

*رساله عملیه*<sup>۶</sup>، *انيس التجار في اقسام المكاسب و انواع المعاملات والآداب* (به فارسی است و این کتاب به سبب غنای علمی و درخور همگان بودن، مورد توجه بزرگانی چون سید اسماعیل صدر و سید محمدکاظم یزدی قرار گرفته است و بر آن حاشیه زده‌اند)<sup>۷</sup>، *رساله عملیه‌ای در باب عبادات* (به فارسی)<sup>۸</sup>، *التحفة الرضويه* (به فارسی)<sup>۹</sup> و *مناسک حج* (صاحب نجوم السماء از آن تعبیر به

۱. *قصص العلماء*، ص ۱۹۸؛ *فوائد الرضوية*، ص ۴۰۵.

۲. *الذريعة*، ج ۳، ص ۴۲۷؛ *فهرست‌واره فقه*، ص ۴۱.

۳. *الذريعة*، ج ۳، ص ۲۸۷.

۴. *فوائد الرضوية*، ص ۴۰۵.

۵. *فهرست‌واره فقه*، ص ۸۰.

۶. *الذريعة*، ج ۲، ص ۴۵۳؛ *فوائد الرضوية*، ص ۶۶۹؛ *ریحانة الادب*، ج ۶، ص ۱۴۶؛

*قصص العلماء*، ص ۱۳۲.

۷. *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۲۰۰.

۸. *الذريعة*، ج ۱۱، ص ۲۱۹.

۹. *فهرست کتابخانه وزیری*، ج ۳، ص ۱۱۰۰.

المناسک المکیه کرده است) <sup>۱</sup> از ملامهدی بن ابی ذر نراقی (م ۱۲۰۹).  
دارای تألیفاتی در احکام است از جمله آنها می توان به امور زیر اشاره نمود.  
رسالة عملیه (شاید این همان کتاب مصابیح او باشد) <sup>۲</sup>، العجالة الموجزه فی  
فروض المناسک (رساله ای در اعمال حج) <sup>۳</sup> و الدرہ (حدود یازده شرح دارد) <sup>۴</sup>.  
سیدمهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲).  
الجامع الکبیر، وسائل الشیعة، رسالة فی صلاة الجمعة و غیره از محسن بن  
حسین اعرجی کاظمی (م ۱۲۲۷) <sup>۵</sup>.  
بغیة الطالب فی معرفة المفروض و الواجب، مسائل تقلید و مناسک حج از شیخ  
جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۷) <sup>۶</sup>.  
رسالة عملیه ای از شیخ مبارک احسانی (م ۱۲۲۶) که در کتاب انوار البدرین  
ذکر شده است <sup>۷</sup>.  
زهرالریاض، راه نجات (به فارسی) <sup>۸</sup> ریاض المسائل حدود بیست شرح و  
حاشیه دارد. از سید علی طباطبایی معروف به صاحب ریاض (م ۱۲۳۱).  
غنائم الایام، مناهج الاحکام، جامع الشتات (به فارسی و عربی)، جوامع الرسائل،

---

۱. مکارم الآثار، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. فوائد الرضویة، ص ۶۷۷.

۳. فهرست کتابخانه فیضیه قم، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴. مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۳۰۸.

۵. همان، ص ۳۱۷.

۶. الذریعة، ج ۳، ص ۱۳۳.

۷. ادوار فقه، ص ۲۴۰.

۸. همان، ص ۲۴۱.

التحفة العباسیه (به فارسی) و غیره از میرزا قمی (م ۱۲۳۲).

رساله عملیه از شیخ اسماعیل دزفولی کاظمی (م ۱۲۴۷).<sup>۱</sup>

قلادة العوام فی تقلید الاحکام (رساله فارسی است که در سال ۱۲۳۹ طوسی آن را تألیف کرد).<sup>۲</sup>

رساله عملیه (به فارسی) از سید محمد مجاهد (م ۱۲۴۲) فرزند صاحب ریاض.<sup>۳</sup>

رساله عملیه (به فارسی) از میرزا یوسف طباطبایی تبریزی (م ۱۲۴۲).  
در مقدمه این رساله اصول دین بیان شده و در متن، علاوه بر ابواب طهارت،  
صلاة، صوم، اعتکاف، زکات و خمس، باب امر به معروف و نهی از منکر نیز  
آورده شده است.<sup>۴</sup>

رساله عملیه از سید عبدالله شبر (م ۱۲۴۲).<sup>۵</sup>

منیة الراغب از موسی بن جعفر آل کاشف الغطاء (م ۱۲۴۳).<sup>۶</sup>

وسيلة النجاة و ذخيرة الابرار فی منتخب انیس التجار از ملا احمد نراقی  
(م ۱۲۴۴).<sup>۷</sup>

رساله عملیه از شیخ محمد تقی اصفهانی (م ۱۲۴۸) نگارنده هدایة

---

۱. الذریعة، ج ۳، ص ۲۱۳.

۲. ادوار فقه، ص ۲۴۱.

۳. همان جا؛ فهرست وارہ فقه، ص ۴۱.

۴. الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۱۹.

۵. ادوار فقه، ص ۲۴۱.

۶. مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۳۳۹.

۷. ادوار فقه، ص ۲۴۱.

المسترشدین.<sup>۱</sup>

رسالة فی الصوم و التقریرات از علی بن جعفر آل کاشف الغطاء (م ۱۲۵۳).<sup>۲</sup>

رسالة عملیه از سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۴).<sup>۳</sup>

رسالة عملیه از شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به صاحب فصول

(م ۱۲۵۵).<sup>۴</sup>

مطالع الانوار، سؤال و جواب به (فارسی)، رسالة فی تطهیر العجین، رسالة فی

التسلیم بالنوافل، رساله‌ای در اقامه حدود در زمان غیبت امام و غیره،<sup>۵</sup> از

حجة الاسلام شفتی (م ۱۲۶۰).

المصاییح، و رسالة فی هبة الولی مدة الزوجة الصغیرة از محمد مهدی بن علی

طباطبایی فرزند صاحب ریاض (م ۱۲۶۰).<sup>۶</sup>

ارشاد المسترشدین فی معرفة الضروری من احکام الدین (به فارسی) از محمد

ابراهیم کلباسی اصفهانی (م ۱۲۶۲).

نخبة (به فارسی می‌باشد) که تلخیصی است از ارشاد المسترشدین، از محمد

ابراهیم کلباسی اصفهانی (م ۱۲۶۲) در اهمیت کتاب نخبة همین بس که بزرگانی

چون میرزا محمدتقی شیرازی، سید اسماعیل صدر، سید محمدکاظم یزدی،

شیخ انصاری، آخوند خراسانی، شهید شیخ فضل‌الله نوری، سید حسین کوه

---

۱. همان‌جا.

۲. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۳۳۳.

۳. ادوار فقه، ص ۲۴۱.

۴. همان‌جا.

۵. مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۳۳۵.

۶. همان، ص ۳۳۶.

کمره‌ای، میرزا حسین خلیلی، سید جمال افجه‌ای، میرزا حسن آشتیانی، میرزا ابراهیم محلاتی و غیره بر این کتاب حاشیه زده‌اند و بارها به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

رساله عملیه و مناسک حج از سید ابراهیم قزوینی معروف به صاحب ضوابط الاصول (م ۱۲۶۲).<sup>۲</sup>

جواهر الکلام، نجات العباد (تلخیص جواهر الکلام)، هداية الناسکین در مسائل حج، رساله‌ای در دماء ثلاثه و غیره از شیخ محمدحسن نجفی معروف به صاحب جواهر (م ۱۲۶۶) رساله نجات العباد به قدری مستقن و متین نوشته شده است که وقتی مقلدان شیخ انصاری از وی تقاضای رساله عملیه می‌کردند وی آن‌ها را به این رساله ارجاع می‌داد. علامه تهرانی در الدرریمه می‌نویسد: «همه علمای متأخر بر این رساله حاشیه نوشته‌اند که نخستین فرد آن‌ها شاگرد وی شیخ انصاری بود و پس از او سید مجدد شیرازی، سید حسین کوه کمره‌ای، شیخ راضی فقیه، ملا محمدتقی هروی، آخوند خراسانی و سید حسن صدر».<sup>۳</sup>

سید محمدکاظم یزدی، میرزا خلیل تهرانی، شیخ محمدحسین نائینی و دیگران بر آن حاشیه نوشتند و این روش تا زمان پیدایش عروة الوثقی ادامه داشت.

البته کتاب نجات العباد در زمان حیات صاحب جواهر به فارسی ترجمه

---

۱. ادوار فقه، ص ۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۴۳.

۳. الدرریمه، ج ۶، ص ۲۲۷؛ ادوار فقه، ص ۲۴۴.

گردید و در پی ترجمه این اثر شرح‌های زیادی نیز بر آن نوشته شد.<sup>۱</sup>  
رسالة عملیه از سید ابوالقاسم حسینی (م ۱۲۷۱).<sup>۲</sup>

کفایة الطالبین لاحکام الدین از شیخ مشکور حولوی (م ۱۲۷۲) است.<sup>۳</sup>

حاشیه بر رسالة بغیة الطالب شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، حاشیه بر رسالة نجات العباد صاحب جواهر، حاشیه بر رسالة نخبه کلباسی، کتاب مسئله (خود شیخ نوشته بلکه گردآوری مسائل و استفتائاتی است که از شیخ سؤال شده است و به‌عنوان رسالة عملیه در اختیار مردم قرار گرفت و میرزای شیرازی (م ۱۳۱۲) و شهید فضل الله نوری (م ۱۳۲۷) بر آن حاشیه زده‌اند)، ذخیره المعاد (پاسخ به پرسش‌هایی است که شیخ علی شوشتری جمع‌آوری کرده و در قالب ۱۵۰۰ بیت شعر انتشار یافته است)، صراط النجاة (مجموعه استفتائات گوناگونی است که شیخ محمدعلی یزدی آن‌ها را جمع‌آوری کرده است)<sup>۴</sup>، سرور العباد (پاسخ به پرسش‌هایی است که محمدعلی یزدی جمع‌آوری کرد و در سال ۱۲۷۱ در زمان خود شیخ چاپ شد)، سراج العباد (به عربی است که میرزای شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی و شیخ محمد طه نجف بر آن حاشیه نوشته‌اند)<sup>۵</sup>، مناسک حج (به فارسی) و صیغ العقود (پرسش و پاسخی است که مولی محمد یوسف استرآبادی جمع‌آوری کرد)<sup>۶</sup> از شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱).

۱. همان‌جا، ص ۱۰۰؛ همان‌جا.

۲. ادوار فقه، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۵؛ الذریعة، ج ۱۸، ص ۹۳.

۴. الذریعة، ج ۱۵، ص ۳۸؛ مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ص ۴۰۴.

۵. ادوار فقه، ص ۲۴۸.

۶. همان، ص ۲۴۹.



رسالة المقلدين الى احكام الدين از سيد مهدی قزوینی (م ۱۳۰۰).<sup>۱</sup>  
ذخیره المعاد لاهل الرشاد از شیخ محمدحسین بارفروشی بابل (م ۱۳۰۸).  
وسيلة النجاة از شیخ هادی تهرانی (م ۱۳۲۱).  
رسالة عملیه از محمد فاضل شریانی (م ۱۳۲۲).  
ذخیره الاحکام فی مسائل الحلال و الحرام (به زبان عربی) که همین رساله به فارسی به نام الهدایة است از حاج آقا رضا همدانی (م ۱۳۲۲).<sup>۲</sup>  
ذریعة الوداد فی مختصر نجات العباد و حاشیه بر مجمع الرسائل میرزای شیرازی از میرزا حسین خلیلی (م ۱۳۲۶).<sup>۳</sup>  
وسيلة النجاة و حاشیه بر صراط النجاة و سراج العباد شیخ انصاری از شیخ محمد طه نجف (م ۱۳۲۹).<sup>۴</sup>  
متخب المسائل و طهارت و صلاة، حاشیه بر مجمع الرسائل شیخ جعفر شوشتری از شیخ عبدالله مازندرانی دیوشلی (م ۱۳۳۰).<sup>۵</sup>  
ذخیره العباد لیوم المعاد (به فارسی است و همه ابواب فقهی را دربر دارد و به صورت پرسش و پاسخ است)، حاشیه بر نخبه کلیاسی، حاشیه بر رساله مجلسی اول، حاشیه بر ذخیره العباد لیوم المعاد و حاشیه بر مجمع الرجال میرزای بزرگ شیرازی<sup>۶</sup> در اهمیت کتاب ذخیره العباد همین قدر بس که علمای بزرگی

۱. همان، ص ۲۷۷.

۲. همان جا.

۳. همان جا.

۴. همان جا.

۵. ادوار فقه، ص ۲۷۸.

۶. همان، ص ۲۶۹.

چون سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمود حسینی شاهرودی، سید محمدتقی خوانساری، میرزا محمد فیض قمی، سید عبدالهادی شیرازی، سید علی بهبهانی و عده‌ای دیگر بر آن حاشیه زده‌اند.

*عروة الوثقی* (به عربی است و شایع‌ترین مجموعه فتوا در میان فقهای متأخر تا زمان حاضر است)، *ذخیره الصالحین* (شیخ سعید بن محمد رضا حلی فتاوی‌ای سید محمد کاظم یزدی را جمع‌آوری کرده است)<sup>۱</sup> و سید ابوالحسن اصفهانی بر این کتاب حاشیه نوشته است)، *منتخب الرسائل* (سید محمد فیروزآبادی، شیخ عبدالله مامقانی، سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاءالدین عراقی و آیه‌الله بروجردی بر آن حاشیه دارند)، *نعم الزاد لیوم المعاد* (سید محمد فیروزآبادی بر آن حاشیه نوشته است) و *طریق النجاة* (به صورت پرسش و پاسخ)<sup>۲</sup> از سید محمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷).

رسالة عملیه<sup>۳</sup> از سید اسماعیل صدر (م ۱۳۳۸).

حاشیه بر *نجاة العباد صاحب جواهر*، حاشیه بر *مجمع الرسائل* شیخ جعفر شوشتری، حاشیه بر *ذخیره العباد* شیخ زین‌العابدین مازندرانی و *ذخیره العباد لیوم المعاد* فاضل شریانی.

*هدایة العوام* و حاشیه بر *مصباح الهدایة*، شیخ محمد طاهر دزفولی از شیخ محمد سبط الشیخ (م ۱۳۴۴).

*ذخیره العباد لیوم المعاد*، *منتخب المسائل*، *مناسک حج*، حاشیه بر *عروة الوثقی* و

۱. الذریعة، ج ۱، ص ۱۶.

۲. ادوار فقه، ص ۲۶۹.

۳. الذریعة، ج ۱۵، ص ۱۸۹.

حاشیه بر منتخب الرسائل سیّد محمد کاظم یزدی از سیّد محمد فیروزآبادی (م ۱۳۴۵).<sup>۱</sup>

تحصیل الفروع الدینیة فی فقه الامامیه، المسائل المهمة، رساله اجوبة المسائل، مناسک حج حاشیه بر تبصرة المتعلمین علامه حلی، حاشیه بر نجات العباد صاحب جواهر، حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر غایة القصوی از سید حسن صدر (م ۱۳۵۴).<sup>۲</sup>

منتخب الرسائل، ارشاد المستبصرین و حاشیه بر جامع عباسی شیخ بهائی از شیخ عبدالله ممقانی (م ۱۳۵۱).<sup>۳</sup>

وسيلة النجاة، احکام العبادات و المعاملات، ذخيرة العباد لیوم المعاد، مناسک حج، حاشیه بر مناسک حج شیخ انصاری، حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر نجات العباد صاحب جواهر از شیخ محمد حسین نائینی (م ۱۳۵۵).<sup>۴</sup>

مجمع الرسائل، منتخب الرسائل، ذخيرة المعاد، مجمع الاحکام، مناسک حج، حاشیه بر مناسک حج شیخ انصاری، حاشیه بر ذخيرة العباد میرزای شیرازی دوم و حاشیه بر عروة الوثقی از شیخ عبدالکریم حائری (م ۱۳۵۵).

وسيلة النجاة، رساله‌ای به زبان ترکی (میرزا محمد علی اردوباری آن را تنظیم کرد) و حاشیه‌ای بر نجات العباد میرزا محمد تقی شیرازی از میرزا علی آقا شیرازی (م ۱۳۵۵).<sup>۵</sup>

---

۱. ادوار فقه، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۲۷۰ و ۲۸۳.

۳. همان جا.

۴. همان، ص ۲۷۱.

۵. همان، ص ۲۷۳.

رسالة عملیه، حاشیه بر منتخب الرسائل سید محمد کاظم یزدی، حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر ذخیره العباد لیوم المعاد آخوند خراسانی از آقا ضیاءالدین عراقی (م ۱۳۶۱).

منهاج الصالحین (در زمان حیات مؤلف سه بار چاپ شد). وسیلة النجاة، از سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵) بر وسیلة النجاة بیش از بیست حاشیه و تعلیق نوشته شده است.<sup>۱</sup> در زمان حیات سید ابوالحسن اصفهانی این کتاب سه بار و بعد از ایشان بیست بار چاپ شد. علامه تهرانی درباره وسیلة النجاة می نویسد: «این رساله را سید ابوالقاسم اصفهانی در سال ۱۳۳۴ به فارسی ترجمه کرد و آن را صراط النجاة نام نهاد».<sup>۲</sup> شیخ سعادت حسین نیز این رساله را به زبان اردو برگرداند و آن را ذریعة النجاة فی ترجمة وسیلة النجاة نامید.

ذخیره العباد لیوم المعاد، طریق النجاة، منتخب المسائل فیما تعم البلوی، مناسک حج، حاشیه بر عروة الوثقی از حاج آقا حسین طباطبایی قمی (م ۱۳۶۶).<sup>۳</sup>

رساله عملیه، مناسک حج، حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر ذخیره العباد لیوم المعاد میرزا محمد تقی شیرازی از سید محمد تقی خوانساری (م ۱۳۷۱).

ارشاد المؤمنین، وسیلة النجاة (به فارسی)، مناسک حج، حاشیه بر عروة الوثقی، و حاشیه بر وسیلة النجاة از سید محمد حجت کوه کمره‌ای (م ۱۳۷۳).

سفینه النجاة، و حاشیه بر وسیلة النجاة سید ابوالحسن اصفهانی از سید

۱. همان، ص ۲۷۲.

۲. الذریعة، ج ۱۵، ص ۳۷.

۳. ادوار فقه، ص ۲۷۳.

صدرالدین صدر (م ۱۳۷۳).<sup>۱</sup>

وجیزة المسائل حاشیه بر عروة الوثقی از سید یونس اردبیلی (م ۱۳۷۷).<sup>۲</sup>

جامع الفروع، مجمع الرسائل، انیس المقلدین فی احکام الدین، مناسک حج و رساله توضیح المسائل از حاج آقا سید حسین بروجردی (م ۱۳۸۰) رساله توضیح المسائل به سبب سبک روان و خاص خود رساله‌های سابق را تحت الشعاع قرار داد. این رساله مشتمل بر همه ابواب فقه از طهارت تا دیات می‌باشد و برخی از مراجع تقلید همانند آیات عظام حکیم، شاهرودی، میلانی و غیره بر رساله توضیح المسائل حاشیه زده‌اند.<sup>۳</sup>

منهاج الصالحین (به عربی)، منتخب الرسائل، مناسک حج، دلیل الناسک، حاشیه بر تبصرة المتعلمین علامه، حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر توضیح المسائل بروجردی از سید حسین حکیم (م ۱۳۹۰).<sup>۴</sup>

جامع المقاصد، ذخیره المؤمنین لیوم الدین، مناسک حج (به عربی و فارسی)، حاشیه بر ذخیره العباد مرحوم شیرازی، حاشیه بر وسیلة النجاة، مرحوم اصفهانی، حاشیه بر صراط المستقیم مرحوم اصفهانی، حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر توضیح المسائل بروجردی از سید محمد شاهرودی (م ۱۳۹۴).<sup>۵</sup>

جامع المسائل، حاشیه بر عروة الوثقی، حاشیه بر وسیلة النجاة مرحوم اصفهانی، حاشیه بر توضیح المسائل آیه‌الله بروجردی و رساله عملیه (به فارسی)

۱. همان، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۲۷۳.

۳. همان، ص ۲۷۵.

۴. همان‌جا.

۵. همان، ص ۲۷۶.

از سید علی بهبهانی رامهرمزی (م ۱۳۹۵).<sup>۱</sup>

نخبه، توضیح المسائل، مناسک حج، حاشیه بر عروة الوثقی از سید محمدهادی میلانی (م ۱۳۵۹).<sup>۲</sup>

احکام العبادات، حاشیه بر مناسک شیخ انصاری و حاشیه بر عروة الوثقی از سید احمد خوانساری (م ۱۴۰۴).<sup>۳</sup>

تحریر الوسیله، توضیح المسائل، حاشیه بر توضیح المسائل بروجردی و حاشیه بر عروة الوثقی از سید روح الله خمینی رحمته الله علیه (م ۱۴۰۹).

منهاج الصالحین، توضیح المسائل، المسائل المنتخبه، حاشیه بر توضیح المسائل بروجردی و حاشیه بر عروة الوثقی از سید ابوالقاسم خوئی (م ۱۴۱۳).

البته علاوه بر مراجع مذکور، مراجع و فقهای جلیل القدر دیگری در زمان‌های گذشته و امروز بوده و هستند که رساله‌هایی برای مقلدان خود به رشته تحریر درآورده‌اند و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

---

۱. مباحثی در معارف، حاج سید علی بهبهانی، ص ۱۶.

۲. ادوار فقه، ص ۲۷۶.

۳. همان‌جا.

## فصل سوم

### حوزه‌های فعال شیعه

مدارس فقه شیعه تحولات و دگرگونی‌های زیادی را پشت سر گذاشته‌اند و عوامل بسیاری در شکل‌گیری، استمرار و زوال آن‌ها تأثیر داشته است. در همین حوزه‌های علمی شیعه است که علما، فقهای نامدار و مراجع تقلید پرورش یافتند و کیان تشیع را از اندراس و زوال محفوظ داشتند. ما اینک در این مقوله مختصر، به اهم مدارس فقهی شیعه که دوره‌ای از تاریخ تشیع را تشکیل می‌دهند اشاره می‌کنیم.

#### ۱- مدرسه مدینه منوره

این مدرسه، نخستین پایگاه فقه اسلامی و تشیع است که از زمان رسول خدا ﷺ آغاز شد و تا نیمه قرن دوم، یعنی زمان امام صادق علیه السلام (ش ۱۴۵) استمرار یافت. در این دوره صحابه و تابعان پرورش یافتند و اسلام و تشیع را به جهانیان عرضه کردند و کتاب‌ها و شخصیت‌های بزرگی چون ابن عباسی، علی بن رافع، سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی بکر و دیگران رشد



کردند.<sup>۱</sup>

## ۲- مدرسه کوفه

از اواخر زندگانی امام صادق علیه السلام مدرسه فقه شیعه از مدینه به کوفه منتقل شد و تا ربع اوّل قرن چهارم (غیبت کبرا) استمرار یافت. زمینه تشیع از زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه ایجاد شده بود، ولی رشد فقاقت و حدیث و انتقال مدرسه شیعه به این شهر از زمان هجرت امام صادق علیه السلام به کوفه آغاز شد.

ابن سعد در *طبقات* خود شرح زندگانی ۸۵۰ تن از تابعان را که در کوفه ساکن بودند آورده است. در چنین زمانی و در دوران ابوالعباس سفاح، امام صادق علیه السلام به کوفه نقل مکان کرد و مدت دو سال در آنجا به سر برد. در این فاصله امام صادق علیه السلام به طور خاصی به نشر مذهب شیعه مشغول گشت؛ زیرا در این دوران بود که حکومت اموی سقوط کرده بود و دولت عباسی بر سر کار آمد، در فاصله این سقوط و ظهور، امام صادق علیه السلام فرصت را برای دعوت مذهب تشیع مناسب می‌بیند و مردم گروه گروه برای کسب معارف، خدمت آن حضرت می‌رسیدند.

حسن بن علی بن زیاد و شاء برای عیسی قمی نقل می‌کند: «من در این مسجد، یعنی مسجد کوفه نهصد شیخ را دیدم که همه می‌گفتند حدیثی جعفر بن محمد علیه السلام». <sup>۲</sup>

در این مدرسه فقهای چون ابان بن تغلب، محمد بن مسلم کوفی و بسیاری

۱. *علم الحدیث*، شانه چی، ص ۳۲؛ *قواعد الحدیث*، ص ۷۴؛ *تاریخ فقه شیعه*، ص ۲۸.

۲. *رجال نجاشی*، ص ۳۱.

دیگر ظهور کردند و خاندان‌هایی به فقاہت و حدیث در این شهر مشهور شدند؛ همانند: بیت آل اعین، بیت آل حیان تغلبی، بیت عطیه، بیت بنی‌دراج و غیره.<sup>۱</sup>

بعد از امام صادق علیه السلام تا هنگام غیبت کبرا دیگر کوفه محل اقامت ائمه علیهم السلام نبود، ولی نقل حدیث و تدوین آن در این مدرسه گسترش یافت و شیرازة اصول چهارصدگانه از همین مدرسه می‌باشد که میراث فقهی، حدیثی شیعه بر آن استوار است.

البته بعداً کوفه و نجف یکی از مهم‌ترین مراکز فقه شیعه شد و مورد نظر گروه‌های اعزامی از سایر نقاط قرار گرفت.

### ۳- مدرسه قم و ری

این مدرسه از زمان غیبت کبرا (ربع اوّل قرن چهارم) آغاز شد و تا نیمه اوّل قرن پنجم (دوران زندگی سید مرتضی و شیخ طوسی) ادامه یافت.

به سبب فشار شدید بنی‌العباس بر فقها و علمای شیعه، مدرسه اهل بیت علیهم السلام از عراق به ایران منتقل شد و آمدن عبدالعظیم حسنی به شهر ری - که از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام بود - نشانه وجود تشیع در این شهر بود و هم خود زمینه‌ای برای رشد تشیع شد.

قم نیز از جایگاه‌های امن و اعتماد برای نشر فقه و حدیث اهل‌بیت علیهم السلام بود و در زمان غیبت و دوران نیابت نواب اربعه مملو از علما و فقهای شیعه بود و مرکزی برای کاوش و بحث فقهی به‌شمار می‌رفت.

شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* می‌نویسد: «حسین بن روح (که از نواب اربعه

---

۱. تاریخ الکوفه، براقی، ص ۳۹۶؛ علم الاصول تاریخاً و تطوراً، ص ۸۲

بود) کتاب *التأديب* را به قم فرستاد و برای گروهی از فقهاء آنجا نوشت و به ایشان سفارش کرد که به آنچه در این کتاب است نظر کرده و آرای مخالف را ببینند.<sup>۱</sup>

علامه حلی در شرح *من لا یحضره الفقیه* می‌نویسد: «در زمان علی بن حسین بن موسی بن بابویه (م ۳۲۹) در قم دو یست محدث وجود داشت.»

شاید مهم‌ترین دلیل توسعه و رونق مدرسه اهل البیت علیهم‌السلام در قم و به خصوص ری، به حکومت رسیدن آل بویه در این منطقه باشد؛ زیرا ری در دوره آل بویه، یکی از مراکز اقتدار سیاسی آل بویه و یکی از شهرهای مهم فرهنگی ایران به شمار می‌آمد و حکومت هشتاد ساله آل بویه بر ری با ملاحظه گرایشات شیعی آل بویه و وزرای آنان، باعث ترویج بیشتر تشیع در این شهر شد.<sup>۲</sup>

از مهم‌ترین مشخصه‌های این مدرسه همانند حوزه مدینه، جمع‌آوری احادیث و تکیه بر متن حدیث و اسناد آن است؛ از این رو، در این مدرسه میراث فرهنگی عظیم شیعی شکل می‌گیرد. شیخ کلینی (از کلین که از توابع ری است)<sup>۳</sup> *الکافی* را که از کتب اربعه معتبره شیعیان است تألیف کرد. نجاشی وی را شیخ شیعیان در ری دانسته است.<sup>۴</sup>

همچنین خاندان صدوق از پیشوایان مذهب و فقهای بزرگ شیعه در قم به

۱. *الکنی و الالقاب*، ص ۳ و ۷۶.

۲. مقدمه *من لا یحضره الفقیه* از سید حسن خراسانی؛ *علم الاصول تاریخاً و تطوراً*، ص ۸۴.

۳. کلین در ۳۸ کیلومتری جنوب غربی ری و در مشرق جاده قم در فاصله ۵ کیلومتری از جاده قرار دارد. *الکافی*، ج ۱، ص ۹؛ تشیع در ری، ص ۱۰۹.

۴. *رجال نجاشی*، ص ۳۷۷-۳۷۹.

شمار می‌آمدند. علامه دربارہ پدر صدوق علی بن بابویه قمی در کتاب خلاصه می‌نویسد: «بزرگ قمیان در عصر خود و فقیه و ثقه ایشان بود».<sup>۱</sup> فرزندش محمد بن علی بن بابویه نیز از فقهای بزرگ شیعه و صاحب یکی از کتب اربعه، یعنی *من لایحضره الفقیه* می‌باشد.

همچنین در این مدرسه شخصیتی مانند ابن قولویه (م ۳۶۸) پرورش یافته است که از شاگردان کلینی و استاد شیخ مفید است.<sup>۲</sup>

هرچند بزرگان دیگری نیز در این مدرسه تربیت یافته‌اند، که ما برای عدم اطاعه از تفصیل آن خودداری می‌کنیم.

به هر حال، قم مرکزی برای فقه شیعه به حساب می‌آمد تا اینکه با اقامت میرزای قمی (م ۱۲۳۱) در قم رونقی تازه یافت و سرانجام با هجرت شیخ عبدالکریم حائری (م ۱۳۵۵) به سال ۱۳۴۰ هـ ق تجدید حیات یافت و مرکزی برای پرورش علما و فقهای شیعه شد و تاکنون نیز از حوزه‌های فعال شیعی به حساب می‌آید.

#### ۴- مدرسه بغداد و نجف

این مدرسه از نیمه اول قرن پنجم (یعنی سال ۴۰۸) تا تصرف بغداد توسط هولاکوخان مغول (۶۵۶) از رونق و توسعه برخوردار بود.

در اوایل قرن پنجم هجری با قدرت یافتن دولت شیعی آل بویه در بغداد و افزایش عده و محبوبیت شیعیان، حوزه فقه شیعه از قم و ری به بغداد، پایتخت جهان اسلام، منتقل شد.

۱. الخلاصه، ص ۹۴.

۲. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۷۹؛ رجال نجاشی، ص ۹۵.

مدرسه فقه شیعه در قم و ری کمال یافت و استوار شد، ولی نشانه‌های استقلال و تبلور اصول و قواعد آن در بغداد با ظهور شیخ مفید نمودار گشت. روش شیخ مفید در استفاده از موازین علم اصول در تفریح فقه امامیه توسط شاگرد برجسته‌اش شریف مرتضی نمودار گشت و تدوین فقه امامیه با ظهور شیخ طوسی در این مدرسه به کمال خود رسید و دو مجموعه روایتی شیعه، یعنی *تهذیب* و *استبصار* و بسیاری از کتب فقهی شیعه را بنیان نهاد و مرتب کرد.

تا آنکه حوادث تلخی در بغداد رخ داد، طغرل بیک سلجوقی با کمک اهل سنت در سال ۴۴۷ حمله سختی را نسبت به شیعیان و مراکز علمی آن‌ها شروع کرد<sup>۱</sup> و در بغداد کتابخانه شخصی سید مرتضی که حدود هشتاد هزار کتاب در آن بود به آتش کشیده شد و کتابخانه ابونصر (شاهپور) بن اردشیر وزیر بهاءالدوله بویه با حدود ده هزار جلد کتاب در آتش سوخت.<sup>۲</sup> خانه شیخ طوسی نیز مورد غارت قرار گرفت و کرسی تدریس وی سوزانده شد. مرحوم شیخ طوسی که دیگر امکان فعالیت علمی در بغداد را نداشت، اول به کربلا و سپس به نجف اشرف به جوار مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام هجرت کرد<sup>۳</sup> و بدین ترتیب دوره رونق حوزه نجف اشرف آغاز شد و با گذشت زمان، شاگردان زیادی گرداگرد شیخ طوسی جمع شدند. شیخ طوسی با جامعیت و نبوغ خود در همه علوم اسلامی، نظم ویژه‌ای به مدرسه علمی شیعه بخشید؛

۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۳۴۲؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. ابن اثیر در *الکامل فی التاریخ*، ج ۱۰، ص ۷، این واقعه را در وقایع سال ۴۵۱ می‌نویسد.

۳. *لسان المیزان*، ابن حجر عسقلانی، ج ۵، ص ۱۳۵.

بدین سبب تا امروز نیز شیخ طوسی را به‌عنوان شیخ‌الطائفه می‌شناسند. پس از شیخ طوسی فرزندش ابوعلی طوسی عهده‌دار زعامت حوزه نجف گردید و پس از او فرزندش ابونصر بن ابی‌علی (نوه شیخ طوسی) عهده‌دار زعامت حوزه نجف و پس از او علی بن حمزة بن شهریار، زعامت حوزه نجف را به عهده گرفت و سرانجام حوزه نجف فرازونشیب‌های تاریخ را پشت سر گذاشت و نظر به اینکه قلب تپنده عالم تشیع، یعنی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در این شهر قرار داشت، همواره این شهر از موقعیت علمی ویژه‌ای برخوردار بود و سرانجام پس از وفات وحید بهبهانی تعدادی از شاگردان ایشان از کربلا به حوزه نجف اشرف مهاجرت کردند و مجدداً حوزه علمیه نجف از رونق علمی برخوردار شد و از اصلی‌ترین حوزه‌های فعال فقه شیعی گردید و تا به امروز نیز از تحرک علمی برخوردار بوده و هست و این رونق از زمان سید بحرالعلوم؛ یعنی اوایل قرن سیزدهم مجدداً احیا شد و با ظهور شیخ انصاری آخوند خراسانی و صاحب عروه به اوج خود رسید و پس از آنان نیز به مشعل‌های فروزان عالم فقاقت سپرده شد و امروزه نیز پرچمدار حوزه‌های فعال شیعه است.

## ۵- حوزه حله<sup>۱</sup>

این مدرسه از سقوط بغداد (۶۵۶ هـ.ق) تا زمان حیات شهید ثانی (ش ۹۶۶) ادامه داشت. پس از سقوط بغداد به‌دست هلاکو خان مغول به سال ۶۵۶ هـ.ق مدرسه بغداد سقوط کرد و وقتی سپاه مغول خواست وارد حله شود اهل حله، نجف و کربلا دسته‌دسته به پیشواز سپاه مغول رفتند و برای شهر خود امان

۱. حله شهری بین کوفه و بغداد است. *امل‌الامل*، ج ۲، ص ۳۴۶.

خواستند. هلاکو نیز به خواسته‌های آنان پاسخ مثبت گفت و ایشان را امان داد، بدین ترتیب شهر شیعه‌نشین نجف، حله و کربلا از بلای اشغال و غارت سپاه مغول محفوظ ماند.<sup>۱</sup> از این‌رو، اساتید و طلابی که از بغداد پراکنده شده بودند، تعداد زیادی در نزدیکی شهر نجف، یعنی در شهر حله، جمع شدند.

به ویژه با ارتباطی که شیعیان شهر حله با وزیر شیعی مذهب هلاکوخان مغول، یعنی خواجه نصیرالدین طوسی حکیم قدوسی (م ۶۷۲) برقرار کردند، از الطاف وی بیشتر بهره‌مند شدند تا جایی که خواجه نصیر طوسی شخصاً در سال ۶۵۶ به شهر حله رفت و در جلسات فقه امامیه شرکت کرد.<sup>۲</sup>

به هر حال، مدرسه فقه حله در این دوره، رونق یافت و فقهای بزرگی که تأثیر عظیمی در دگرگونی و تحول اسلوب‌های فقه و همچنین اصول امامیه و نوگرایی در ساختمان و نظام اجتهاد و تنظیم ابواب فقه داشتند، ظهور کردند؛ از آن جمله: محقق حلی (م ۶۷۶)، علامه حلی، فخرالمحققین، ابن‌نما، ابن ابی‌الفوارس، شهید اول، ابن طاووس، ابن ورام و دیگران می‌توان نام برد.

در این مدرسه برای اولین بار فقه شیعه به چهار بخش تقسیم شد<sup>۳</sup> که از کتاب *شرایع الاسلام* محقق حلی آشکار است و همچنین در این مدرسه، دائرةالمعارف فقهی پدیدار گشت؛ از این‌رو، علامه حلی *دائرةالمعارف* گران‌بهایش، یعنی *تذکرة الفقهاء* را در فقه مقارن تألیف کرد. به هر حال، مدرسه

۱. تاریخ شیعه، محمدحسین مظفر، ص ۱۶۲.

۲. سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر طوسی، محمد مدرسی زنجان، ص ۴۴-۵۹.

۳. عبادات، عقود، ایقاعات و احکام.



حله استمرار مدرسه بغداد است.<sup>۱</sup>

## ۶- حوزه جبل عامل

رونق این مدرسه فقهی را می‌توان از نیمه دوم قرن هشتم تا نیمه اول قرن یازدهم هجری دانست. حوزه جبل عامل از درس‌آموختگان حله پایه‌گذاری شد و حوزه جبل عامل از بسیاری جهات، شبیه حوزه حله است، جز آنکه جبل عامل وجه تطبیقی فقه شیعه را فرو گذاشت و از گنج‌نایدن اقوال اهل سنت در آن خودداری کرد. بنیان‌گذار این مکتب شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی (ش ۷۸۶) معروف به شهید اول است.<sup>۲</sup> از فقهای مکتب جبل عامل می‌توان به حسن بن جعفر معروف به اعرج حسینی (م ۹۳۳)، محقق کرکی (م ۹۴۰)، شهید ثانی، صاحب معالم، و محمد بن علی عاملی جبعی معروف به صاحب مدارک، حسین بن عبدالصمد عاملی، شیخ حرّ عاملی، شیخ بهائی و دیگران اشاره کرد.<sup>۳</sup>

## ۷- حوزه اصفهان

این حوزه از اوایل قرن دهم (۹۰۷) شروع شد و تا پایان حکومت صفویه (۱۱۳۵)، یعنی نیمه اول قرن دوازدهم ادامه یافت.

بعد از به حکومت رسیدن صفویه در ایران مجدداً فضای بازی برای فعالیت‌های شیعی پیدا شد و فقهای امصار جذب پایتخت ایران، یعنی اصفهان

۱. تاریخ فقه شیعه، محمد مهدی آصفی، ص ۱۰۲.

۲. زمین در فقه اسلامی، ص ۶۵.

۳. در این زمینه می‌توان به کتاب *امل الامل فی علماء جبل عامل* مراجعه نمود. تاریخ شیعه،

محمد حسین مظفر، ص ۲۳۷.

شدند و حوزه اصفهان را شخصیت بزرگوار عالم تشیع محقق کرکی و سپس ملا عبدالله تستری رونق دادند. و بیشتر فقها و مجتهدان شیعه پس از محقق کرکی تا پایان دوره صفویه متأثر از روش فقهی او بوده‌اند.<sup>۱</sup>

عالمان بزرگی در این مدرسه فقهی پرورش یافتند و به کمال رسیدند؛ همانند: حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهائی، شیخ بهائی، محقق داماد، علامه محمدباقر مجلسی و پدرش، فیض کاشانی، فاضل هندی اصفهانی و دیگران.

البته نظر به اینکه مکتب اخباریگری به وسیله محمدامین استرآبادی (م ۱۰۳۶) در این برهه از زمان واقع شد و از مدینه آغاز گردید، ولی به سرعت حوزه علمیه نجف و سایر مراکز علمی بین النهرین را در دهه چهارم قرن یازدهم فراگرفت<sup>۲</sup> و مورد پیروی بیشتر فقهای آن سامان قرار گرفت، سپس در نیمه دوم قرن یازدهم در ایران نیز هوادارانی پیدا کرد و حوزه اصفهان را که بزرگ‌ترین مرکز علمی شیعه در آن زمان بود، فرا گرفت با اینکه بیشتر علمای آن اصولی بودند، ولی مجلسی اوّل معروف به اخباریگری شد.<sup>۳</sup> نگارش *بحارالانوار* از سوی مجلسی دوم و *واقعی* از جانب ملامحسن فیض در این راستا و برای حفظ حدیث و تبویب آن بوده است.

به هر حال، پس از حوزه علمیه قم و ری که در زمان صدوقین بود، این

۱. زمین در فقه اسلامی، ص ۶۷؛ علم الاصول تاریخاً و تطوراً، ص ۲۰۴.

۲. لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۱۶؛ *روضات الجنات*، ج ۱، ص ۱۳۷؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۷۰.

۳. لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۱۶ و ۳۰؛ *روضات الجنات*، ج ۱، ص ۱۳۶؛ ج ۲، ص ۱۱۹؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۷۰.

دومین بار بود که ایران مرکز فقه جعفری شد.

## ۸- حوزه کربلاء

این حوزه در زمان وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵) یعنی اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم رونق یافت.<sup>۱</sup>

پس از حرکت اخباریگری و بازگشت وحید بهبهانی به عتبات عالیات، مبارزه با تحجر اخباریگری آغاز شد.<sup>۲</sup> در این مدرسه فقهای بزرگی؛ مانند: شیخ جعفر کاشف الغطا، ملااحمد نراقی، سید مهدی بحرالعلوم، صاحب *مفتاح الکرامه*، صاحب *ریاض*، سید مجاهد، محمدباقر شفتی، صاحب *جواهر* و دیگران پرورش یافتند. در زمان سید مهدی بحرالعلوم، شاگرد وحید بهبهانی، مرکزیت تدریس از کربلا به نجف اشرف منتقل شد.<sup>۳</sup>

## ۹- حوزه سامرا

این حوزه از اواخر قرن سیزدهم آغاز شد و تا دهه اول قرن چهاردهم هجری از رونق برخوردار بود. در زمان میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ (م ۱۳۱۲) مدرسه سامرا از رونق چشمگیری برخوردار بود. از حوزه سامرا، فقهای و علمای شایسته‌ای به عالم تشیع تقدیم شد که مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی در *هدیه الرازی* شرح حال کوتاهی از ۳۶۰ تن از آنان را آورده است و در میان آنان به چهره‌های درخشانی برخورد می‌کنیم؛ از جمله:

۱. تاریخ شیعه، علامه محمدحسین مظفر، ص ۱۶۷؛ *علم الاصول تاریخاً و تطوراً*، ص ۲۰۴.

۲. *زمین در فقه اسلامی*، ص ۷۱.

۳. *تاریخ شیعه*، ص ۱۶۷.

آخوند خراسانی، سید محمدکاظم یزدی، سید اسماعیل صدر، محمدحسین نائینی، سید محمد فشارکی، محمدتقی شیرازی معروف به میرزای دوم و دیگران.

### ۱۰- حوزه خراسان

حوزه خراسان از دیرباز مرکزی برای تشیع محسوب می‌شد؛ ولی از قرن یازدهم تا اوایل قرن چهاردهم رشته حکمت، ادبیات و فقه در حوزه مشهد مرسوم شد. و شاید رونق این حوزه با رکود حوزه اصفهان پس از سقوط صفویه و به قدرت رسیدن نادرشاه افشار بی‌ارتباط نباشد.<sup>۱</sup> کرسی تدریس ادبیات عرب در این دوره مخصوص شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری (م ۱۳۴۴) بود و کرسی تدریس فلسفه و حکمت در دست ملا محمدعلی معروف به حاجی فاضل (م ۱۳۴۲)، میرزای عسکری شهیدی معروف به آقابزرگ (م ۱۳۵۵) و شیخ اسدالله یزدی (م ۱۳۴۲) و کرسی فقهات در دست سید علی سیستانی (م ۱۳۴۰) و سید عباس شاهرودی (م ۱۳۴۱) قرار داشت.<sup>۲</sup>

سرانجام با حضور حاج آقا حسین قمی (م ۱۳۶۶) و حاج میرزا محمد کفائی خراسانی معروف به آقازاده (فرزند آخوند خراسانی) (م ۱۳۵۶) که از فقهای بزرگ بودند حوزه فقهاتی مشهد رونقی تازه یافت و با حضور حاج شیخ هاشم مدرس قزوینی (م ۱۳۸۱) و سید محمدهادی میلانی (م ۱۳۹۵) گرمی بیشتری یافت و امروزه نیز یکی از حوزه‌های فعال شیعه است.

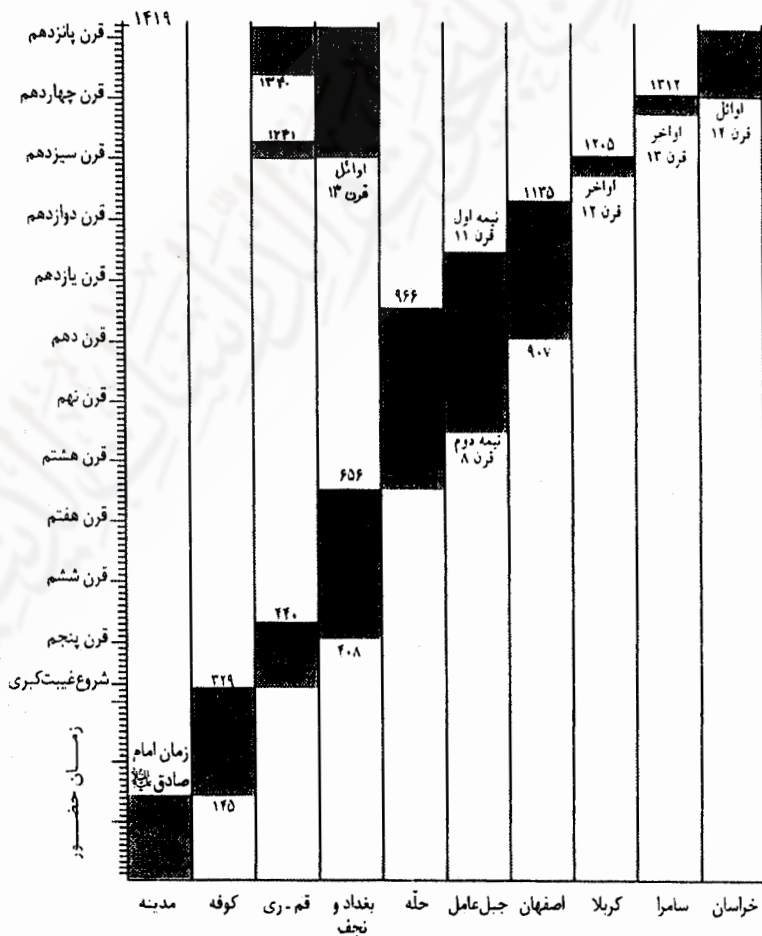
۱. مطلع الشمس، محمدحسن خان صنیع الدوله، ج ۲، ص ۲۴۲؛ سابقه تاریخی حوزه علمیه مشهد، ص ۲۲.

۲. سابقه تاریخی حوزه علمیه مشهد، ص ۲۴-۲۶.

البته لازم بذکر است که حوزه علمیه مشهد تحت‌الشعاع حوزه نجف بود، ولی از لحاظ دروس پایه، حوزه‌ای کامل و مهم قلمداد می‌شد.

### نمودار مرجعیت و حوزه‌های فعال شیعه

در نمودار زیر حوزه‌های فعال شیعه در زمانی که از رونق بیشتری برخوردار بوده‌اند، نشان داده شده است. بسیاری از این حوزه‌ها از آغاز پیدایش تاکنون استمرار داشته و حتی پیشینه طولانی در درس، بحث، فقه، حدیث شیعه داشته‌اند و ریشه در عصر حضور معصومین علیهم‌السلام دارند.



## فصل چهارم

### فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت

ردیف	نام و شهرت	سال وفات	محل سکونت
۱	علی بن ابراهیم قمی (استاد مرحوم کلینی)	زنده ۳۰۷	قم <sup>۱</sup>
۲	علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (پدر صدوق)	م - ۳۲۹	قم <sup>۲</sup>
۳	محمد بن یعقوب کلینی	م - ۳۲۹	ری، بغداد <sup>۳</sup>
۴	احمد بن محمد بن سعید همدانی معروف به ابن عقده	م - ۳۳۳	کوفه <sup>۴</sup>
۵	احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان زراری	م - ۳۶۸	کوفه <sup>۵</sup>

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۰۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۳؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۸۰؛

روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۷۳؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۴؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. مقدمه آقای حسین علی محفوظ بر کتاب کافی؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۰۸؛ رجال

نجاشی، ص ۲۶۶؛ الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۳۲۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۲۰.

۴. هدیة الاحباب، ص ۸۶؛ امل الأمل، ج ۲، ص ۶۸؛ الفهرست شیخ طوسی، ص ۵۴؛ رجال نجاشی،

ص ۳۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۹۹؛ الفوائد الرجالية، ج ۲، ص ۲۱۱.

۵. مقدمه آقای حسین علی محفوظ بر کتاب کافی؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۰۸؛ رجال

نجاشی، ص ۲۶۶؛ الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۳۲۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۲۰.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۲۷

۶	جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی قولویه	م-۳۶۹	قم <sup>۱</sup>
۷	محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به ابن بابویه و شیخ صدوق	م-۳۸۱	ری، بغداد <sup>۲</sup>
۸	هارون بن موسی بن احمد شیبانی تلکبری	م-۳۸۵	قم <sup>۳</sup>
۹	محمد بن احمد معروف به ابن داود	م-۳۷۸	قم، بغداد <sup>۴</sup>
۱۰	ابن ابی عقیل عمانی (معاصر مرحوم کلینی م ۳۲۹)	م-قرن چهارم	قم <sup>۵</sup>
۱۱	ابن جنید اسکافی	م-۳۸۱	ری <sup>۶</sup>
۱۲	شیخ مفید	م-۴۱۳	بغداد <sup>۷</sup>
۱۳	سید مرتضی علم الهدی	م-۴۳۶	بغداد <sup>۸</sup>

۱. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۲۳؛ رجال نجاشی، ص ۸۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۹۱؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۴.
۲. فوائد الرضویة، ص ۵۶۰؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۳۲؛ اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۸۳؛ رجال نجاشی، ص ۳۰۲؛ الفوائد الرجالیة، ج ۳، ص ۱۹۲.
۳. فوائد الرضویة، ص ۷۰۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۰۹؛ طبقات اعلام الشیعة، قرن پنجم، ص ۶۸؛ رجال بحر العلوم، ص ۳۹.
۴. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۳۴؛ روضات الجنات، ص ۱۶۸.
۵. فوائد الرضویة، ص ۱۰۳؛ رجال نجاشی، ص ۳۵؛ الذریعة، ج ۱۹، ص ۶۹؛ علم الاصول تاریخاً و تطوراً، ص ۹۵.
۶. رجال نجاشی، ص ۲۷۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۶؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۴۵؛ الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۳۴.
۷. رجال نجاشی، ص ۲۸۴؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۸؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۵۳؛ الذریعة، ج ۱، ص ۳۰۲-۵۰۹؛ الفهرست شیخ طوسی، ص ۱۵۷.
۸. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۹۴؛ ادب المرتضی، ص ۱۲۴؛ اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۱؛



۱۴	ابوالصلاح حلبی	م-۴۴۷	حلب <sup>۱</sup>
۱۵	شیخ طوسی	م-۴۶۰	بغداد، نجف <sup>۲</sup>
۱۶	محمد بن علی بن عثمان کراجکی	م-۴۴۹	حلب، دمشق <sup>۳</sup>
۱۷	سلار دیلمی	م-۴۶۳	حلب <sup>۴</sup>
۱۸	ابویعلی محمد بن حسن جعفری	م-۴۶۳	بغداد <sup>۵</sup>
۱۹	قاضی عبدالعزیز بن تحریر معروف به قاضی ابن براج	م-۴۸۱	طرابلس، شام <sup>۶</sup>
۲۰	حسن بن محمد طوسی فرزند شیخ طوسی ملقب به مفید ثانی	م-۵۱۱	نجف <sup>۷</sup>
۲۱	حسن بن حسین بن بابویه قمی معروف به حسکاء	م-۵۱۲	نجف <sup>۸</sup>

- رجال نجاشی، ص ۲۰۶؛ مقدمه تبیان، ص ج د، اثر شیخ آقا بزرگ تهرانی؛ معالم العلماء، ص ۶۱.
۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۱۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۹۹؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۷؛ معالم العلماء، ص ۲۹؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۵؛ رجال علامه حلی، ص ۲۸.
  ۲. مقدمه تبیان به قلم آقابزرگ تهرانی؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۱۶؛ تأسیس الشیعه، ص ۳۱۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۹۵؛ رجال نجاشی، ص ۳۱۶.
  ۳. معالم العلماء، ص ۱۰۵؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۷۶؛ رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۶۸؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۰۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۸۷.
  ۴. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۰؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۵۰؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۰؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۴۰؛ رجال ابن داود، ص ۱۰۴؛ رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۶.
  ۵. رجال نجاشی، ص ۴۰۴؛ فوائد الرضویه، ص ۴۵۶.
  ۶. معالم العلماء، ص ۷۱؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۷۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۲؛ طبقات اعلام الشیعة، قرن پنجم، ص ۱۰۷.
  ۷. رجال بحر العلوم، ج ۴، ص ۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۹۷؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۰۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۶.
  ۸. همان، ج ۴، ص ۶۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۶۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۷۳.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۲۹

۲۲	فضل بن حسن طبرسی	م-۵۴۸	نجف <sup>۱</sup>
۲۳	عبدالجلیل بن مسعود معروف به متکلم رازی (استاد شیخ متعجب الدین)	م-۵۶۰	نجف <sup>۲</sup>
۲۴	عمادالدین محمد بن علی بن حمزه طوسی معروف به ابوجعفر ثانی	م-۵۶۶	نجف <sup>۳</sup>
۲۵	قطب الدین راوندی	م-۵۷۳	کاشان <sup>۴</sup>
۲۶	قطب الدین ابوالحسن محمد بن حسین کیدری	زنده-۵۷۶	نجف، نیشابور <sup>۵</sup>
۲۷	ابوالمکارم حمزه بن علی بن زهره حلبی	م-۵۸۵	حله <sup>۶</sup>
۲۸	رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب سروری مازندرانی	م-۵۸۸	حلب <sup>۷</sup>
۲۹	محمد بن ادریس حلّی	م-۵۹۸	حله <sup>۸</sup>

۱. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۸؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۵۷؛ الذریعة، ج ۲، ص ۲۴۰؛ طبقات اعلام الشيعة قرن ششم، ص ۲۱۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۶؛ اعيان الشيعة، ج ۸، ص ۳۹۸.
۲. فوائد الرضوية، ص ۲۲۴.
۳. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۰۲؛ اعيان الشيعة، ج ۲، ص ۲۶۳؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۶۲؛ الذریعة، ج ۵، ص ۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۸۵؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۴.
۴. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۰۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۵؛ الذریعة، ج ۷، ص ۱۴۵؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۸۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۵؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۶۴.
۵. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۰۹؛ روضات الجنات، ص ۶۰۴؛ هدية الاحباب، ص ۲۴۰.
۶. همان، ج ۵، ص ۳۶۰؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۷۵؛ هدية الاحباب، ص ۷۰؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۵؛ معالم العلماء، ص ۴۶.
۷. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۴۷؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۹۰؛ هدية الاحباب، ص ۷۸؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۸۴؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۸۵.
۸. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۴۶؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۷۴؛ هدية الاحباب، ص ۵۸؛ طبقات اعلام الشيعة، قرن ششم، ص ۲۹۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۱۰.

حله <sup>۱</sup>	م-۶۳۰	فخار بن معد موسوی	۳۰
حله <sup>۲</sup>	م-۶۴۵	نجیب‌الدین محمد بن جعفر معروف به ابن نما	۳۱
حله <sup>۳</sup>	م-۶۶۴	رضی‌الدین علی بن موسی معروف به ابن طاوس (نوه دختری ابن ادریس)	۳۲
حله <sup>۴</sup>	زنده ۶۶۵	سدیدالدین یوسف بن مطهر حلّی	۳۳
حله <sup>۵</sup>	م-۶۶۴	جمال‌الدین احمد بن موسی معروف به ابن طاوس (داماد شیخ طوسی)	۳۴
حله <sup>۶</sup>	بعد سال ۶۷۲	حسن بن ابی طالب یوسفی آبی	۳۵
حله <sup>۷</sup>	م-۶۷۶	نجم‌الدین جعفر بن حسن حلّی معروف به محقق حلّی	۳۶
حله <sup>۸</sup>	م-۶۸۹	یحیی بن سعید بن احمد حلّی	۳۷

۱. روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۴۷؛ فوائد الرضویه، ص ۳۴۶.
۲. فوائد الرضویه، ص ۴۵۰؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۲؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۲۹۴؛ امل‌الآمل، ج ۲، ص ۲۵۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۴۱؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۲۵۸.
۳. ریحانة الادب، ج ۸، ص ۷۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۷۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳۹؛ امل‌الآمل، ج ۲، ص ۲۰۵.
۴. فوائد الرضویه، ص ۷۱۷؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۲.
۵. همان، ص ۳۹؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۴۰؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۶۶؛ امل‌الآمل، ج ۲، ص ۲۹؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۸۹.
۶. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۴؛ هدیه الاحباب، ص ۱۱۰؛ امل‌الآمل، ج ۱، ص ۲۷۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۳۱؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۴۶.
۷. همان، ج ۳، ص ۴۸۲؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۸۶؛ امل‌الآمل، ج ۲، ص ۵۱؛ هدیه الاحباب، ص ۲۵۲.
۸. فوائد الرضویه، ص ۷۱۰؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۰۹؛ امل‌الآمل، ج ۲، ص ۳۴۶؛ روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۹۸؛ اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۳۱

۳۸	جمال‌الدین حسن بن یوسف معروف به علامه حلّی	م-۷۲۶	حلّه <sup>۱</sup>
۳۹	عمیدالدین عبدالمطلب بن محمد حسینی اعرجی معروف به عمیدالدین حلّی	م-۷۵۴	حلّه <sup>۲</sup>
۴۰	محمد بن حسن حلّی ملقب به فخرالمحققین فرزند علامه حلّی	م-۷۷۱	حلّه <sup>۳</sup>
۴۱	شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن مکی معروف به شهید اول	ش-۷۸۶	حلّه <sup>۴</sup>
۴۲	زین‌الدین علی بن الخازن الحائری معروف به ابن الخازن	م-اوائل قرن ۹	حلّه <sup>۵</sup>
۴۳	احمد بن عبدالله بحرانی معروف به ابن المتوج	م-۸۲۰	حلّه، بحرین <sup>۶</sup>
۴۴	مقداد بن عبدالله سیوری حلّی معروف به فاضل مقداد	م-۸۲۶	حلّه <sup>۷</sup>
۴۵	احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی معروف به ابن فهد حلّی	م-۸۴۱	حلّه <sup>۸</sup>

۱. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۳؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۵۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۷۷؛ هدیة الاحیاب، ص ۲۲۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۸۱؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۷۰.
۲. فوائد الرضویة، ص ۲۵۷؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۶۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۴؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۸۷؛ اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۱۰۰.
۳. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۹۷؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۳۰؛ هدیة الاحیاب، ص ۲۲۸؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۵۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۶۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۹۶.
۴. اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۹؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۳؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۷۹؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۸۵.
۵. فوائد الرضویة، ص ۲۹۰؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۶.
۶. همان، ص ۱۸؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۶؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۶۸؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۱۰؛ الذریعة، ج ۴، ص ۲۴۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۰۲.
۷. همان، ص ۶۶۶؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۶؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۸۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۳۲۵.
۸. فوائد الرضویة، ص ۳۳؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۶؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۰۹؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۸۰؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۷.

۴۶	ابن ابی‌جمهور احسانی	بعد از سال ۹۰۱	۱
۴۷	علی بن محمد بن هلال جزائری معروف به ابن هلال	سال ۹۰۹	حله <sup>۲</sup>
۴۸	حسن بن جعفر معروف به اعرج حسینی (پسرخاله محقق کرکی و از مشایخ شهیدثانی)	م-۹۳۳	جبل عامل <sup>۳</sup>
۴۹	علی بن عبدالعلی میسی	م-۹۳۳	اصفهان <sup>۴</sup>
۵۰	شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی شامی (استاد شهید ثانی)	م-۹۳۸	جبل عامل <sup>۵</sup>
۵۱	علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی معروف به محقق ثانی-کرکی	م-۹۴۰	حلب، اصفهان <sup>۶</sup>
۵۲	زین‌الدین بن علی معروف به شهید ثانی	م-۹۶۵	جبع، شام <sup>۷</sup>
۵۳	علی بن الحسین الصائغ الحسینی العاملی (استاد صاحب معالم)	م-۹۸۰	حله <sup>۸</sup>
۵۴	علی بن هلال جزائری عاملی کرکی	م-۹۸۴	اصفهان <sup>۹</sup>

۱. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۱۵؛ روضات الجنات، ص ۶۲۳.
۲. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۵۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۸۷-۳۷۵.
۳. فوائد الرضویة، ص ۹۶.
۴. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۳۳؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۹؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۲۹؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۹۵.
۵. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۸۰؛ فوائد الرضویة، ص ۶۴۴.
۶. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۸۹؛ اعیان الشیعة، ج ۸، ص ۲۰۸؛ طبقات اعلام الشیعة، قرن نهم و دهم، ج ۴، ص ۱۶۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۰.
۷. امل الآمل، ج ۱، ص ۸۵-۹۱؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۳-۱۵۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۹۱؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۲-۳۸۷.
۸. فوائد الرضویة، ص ۲۷۶.
۹. همان، ص ۳۴۰.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۳۳

۵۵	حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهائی	م-۹۸۴	جبل، هرات <sup>۱</sup>
۵۶	احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی	م-۹۹۳	نجف <sup>۲</sup>
۵۷	ابومحمد عبدالعالی بن علی عاملی کرکی	م-۹۹۳	اصفهان <sup>۳</sup>
۵۸	محمد بن علی موسوی معروف به صاحب مدارک	م-۱۰۰۹	جبع شام <sup>۴</sup>
۵۹	جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین معروف به صاحب معالم	م-۱۰۱۱	جبع شام <sup>۵</sup>
۶۰	قاضی نورالله شوشتری	م-۱۰۱۹	هند <sup>۶</sup>
۶۱	شیخ عبدالنبی بن سعد جزائری	م-۱۰۲۱	نجف <sup>۷</sup>
۶۲	بهاء‌الدین محمد بن حسین معروف به شیخ بهائی	م-۱۰۳۰	اصفهان <sup>۸</sup>
۶۳	ابوالمعالی علی بن محمد طباطبایی	م-۱۰۳۱	نجف <sup>۹</sup>

۱. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۶؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۴۰؛ فوائد الرضویه، ص ۱۳۸؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۷؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۷۴؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۳۸.
۲. روضات الجنات، ج ۱، ص ۷۹؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۶۲؛ فوائد الرضویه، ص ۲۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۰۰.
۳. فوائد الرضویه، ص ۲۳۲؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۷.
۴. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۳۹؛ روضات الجنات، ص ۶۲۸؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۰؛ مستدرک الوسائل، ص ۳۹۱.
۵. ریحانة الادب ج ۲، ص ۴۴۱-۴۴۴؛ روضات الجنات، ص ۱۷۸؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۱؛ مستدرک الوسائل، ص ۳۹۱.
۶. فوائد الرضویه، ص ۶۹۶؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۳۶؛ مستدرک الوسائل، ص ۳۱۴؛ روضات الجنات، ص ۵۲۴.
۷. همان، ص ۳۵۸؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۲۰؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۰۳؛ روضات الجنات، ص ۳۷۶.
۸. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۰۱؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۵۶؛ هدیة الاحباب، ص ۱۲۴؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۳۴؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۰۰.
۹. فوائد الرضویه، ص ۳۲۳.



۶۴	محمد امین بن محمد استرآبادی (بنیان‌گذار اخباریگری)	م-۱۰۳۶	مدینه <sup>۱</sup>
۶۵	محمد بن حسن فرزند صاحب معالم	م-۱۰۴۰	حلب، مکه <sup>۲</sup>
۶۶	محمد باقر بن شمس‌الدین معروف به میرداماد	م-۱۰۴۰	اصفهان <sup>۳</sup>
۶۷	شرف‌الدین علی بن حجة الله طباطبایی	م-۱۰۶۰	نجف <sup>۴</sup>
۶۸	حسین بن رفیع‌الدین محمد مرعشی معروف به سلطان العلماء	م-۱۰۶۶	اصفهان <sup>۵</sup>
۶۹	نورالدین علی بن علی بن الحسن الموسوی الحسینی العاملی الجبعی	م-۱۰۶۸	جبل عامل <sup>۶</sup>
۷۰	ملا محمد تقی بن مقصود معروف به مجلسی اول (پدر علامه مجلسی)	م-۱۰۷۰	اصفهان <sup>۷</sup>
۷۱	عبدالله بن محمد بن بشری معروف به فاضل تونی	م-۱۰۷۱	مشهد <sup>۸</sup>
۷۲	محمد بن حیدر الحسینی الحسنی الطباطبائی معروف به میرزا رفیعا نائینی	م-۱۰۸۱	اصفهان <sup>۹</sup>

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۰؛ فوائد الرضویه، ص ۳۹۸؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۶۵؛  
امل الآمل، ص ۴۹۴؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۱۱.
۲. فوائد الرضویه، ص ۴۶۴.
۳. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۵۶؛ فوائد الرضویه، ص ۴۱۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۲؛  
امل الآمل، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۲۶.
۴. فوائد الرضویه، ص ۲۰۸.
۵. همان، ص ۱۵۹؛ زمین در فقه اسلامی، ص ۶۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۶۴؛ الکنی و  
اللقاب، ج ۲، ص ۳۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۴.
۶. فوائد الرضویه، ص ۳۱۳.
۷. همان، ص ۴۳۹.
۸. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴؛ هدیه الاحباب، ص ۱۲۹؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۲؛  
فوائد الرضویه، ص ۲۵۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۳.
۹. فوائد الرضویه، ص ۵۳۱.



فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۳۵

اصفهان <sup>۱</sup>	م-۱۰۸۰	محمد صالح بن مولی احمد سروری معروف به ملا صالح مازندرانی	۷۳
قم <sup>۲</sup>	م-۱۰۸۰	محمد بن محمد مفید القمی معروف به قاضی سعید قمی	۷۴
اصفهان <sup>۳</sup>	م-۱۰۹۰	محمد باقر بن محمد معروف به محقق سبزواری	۷۵
کاشان <sup>۴</sup>	م-۱۰۹۱	محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی	۷۶
کاشان <sup>۵</sup>	م-۱۰۹۸	حسین بن محمد خوانساری معروف به محقق خوانساری	۷۷
قم <sup>۶</sup>	م-۱۱۰۳	محمد طاهر بن محمد حسین معروف به قمی	۷۸
شام، مشهد <sup>۷</sup>	م-۱۱۰۴	محمد حسن عاملی معروف به شیخ حر عاملی صاحب وسائل	۷۹
اصفهان <sup>۸</sup>	م-۱۱۰۳	علی بن محمد بن حسن جبعی عاملی	۸۰
اصفهان <sup>۹</sup>	م-۱۱۱۰	مولا محمد باقر بن محمد تقی معروف به علامه مجلسی (مجلسی دوم)	۸۱

۱. روضات الجنات، ص ۳۳۱؛ هدیة الاحباب، ص ۱۹۶، الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۷۵.
۲. فوائد الرضویه، ص ۶۲۷.
۳. همان، ص ۴۲۵، ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۸۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۸؛ مستدرک الوسائل، ج ، ص ۳۸۶؛ هدیة الاحباب، ص ۲۵۳.
۴. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۰؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۷۹؛ مستدرک الوسائل، ص ۳۸۹؛ هدیة الاحباب، ص ۲۵۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۳۹؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۲.
۵. فوائد الرضویه، ص ۱۵۳.
۶. همان، ص ۵۴۸.
۷. همان، ص ۴۳۷؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۱؛ الذریعة، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ج ۳، ص ۳۹۳؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۹۶؛ امل الأمل، ج ۱، ص ۱۴۱.
۸. فوائد الرضویه، ص ۳۲۲.
۹. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۵۵؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۷۸؛ هدیة الاحباب، ص ۲۵۰؛ مستدرک الوسائل، ص ۴۰۸؛ فوائد الرضویه، ص ۴۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۲.

اصفهان <sup>۱</sup>	م-۱۱۱۲	سید نعمت الله بن عبدالله جزائری	۸۲
اصفهان <sup>۲</sup>	م-۱۱۱۵	جعفر بن عبدالله حویزی کمره‌ای اصفهانی (وی شیخ الاسلام اصفهان بود)	۸۳
اصفهان <sup>۳</sup>	م-۱۱۲۵	جمال‌الدین بن حسین معروف به آقا جمال خوانساری	۸۴
نجف <sup>۴</sup>	م-۱۱۳۷	محمد بن حسن معروف به فاضل هندی	۸۵
اصفهان <sup>۵</sup>	م-۱۱۵۰	احمد بن اسماعیل جزائری	۸۶
کربلا <sup>۶</sup>	م-۱۱۷۳	اسماعیل بن محمد حسین مازندرانی	۸۷
نجف، کربلا <sup>۷</sup>	م-۱۱۸۶	شیخ یوسف بن احمد بحرانی معروف به صاحب حدائق	۸۸
نجف، کربلا <sup>۸</sup>	م-۱۲۰۵	محمدباقر بن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی	۸۹
کاشان <sup>۹</sup>	م-۱۲۰۹	مهدی بن ابی ذر نراقی	۹۰
نجف <sup>۱۰</sup>	م-۱۲۱۲	سید محمد مهدی بن مرتضی طباطبایی معروف به سید	۹۱

۱. فوائد الرضویه، ص ۶۹۴، ج ۲، ص ۲۵۳؛ روضات الجنات، ص ۳۷۲؛ هدیة الاحباب، ص ۱۷۴.
۲. همان، ص ۷۵.
۳. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۴؛ فوائد الرضویه، ص ۸۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۵۳؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۱۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۵۷.
۴. همان، ج ۴، ص ۲۸۴؛ همان، ص ۴۷۷؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۱۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۱.
۵. فوائد الرضویه، ص ۱۴.
۶. همان، ص ۵۲.
۷. همان، ص ۷۱۳؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ روضات الجنات، ج ۸، ص ۲۰۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۵.
۸. همان، ص ۴۰۴؛ همان، ج ۱، ص ۲۲؛ همان، ج ۲، ص ۹۴؛ همان، ج ۳، ص ۳۸۳.
۹. همان، ص ۶۶۹.
۱۰. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۴؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۲۰۳؛ قصص العلماء، ص ۱۳۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۷۳؛ هدیة الاحباب، ص ۱۱۷.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۳۷

بحرالعلوم		
۹۲	اسدالله بن اسماعیل الذرفولی الکاظمی معروف به صاحب مقابس الانوار	م-۱۲۲۰ کاظمین <sup>۱</sup>
۹۳	سید جواد عاملی معروف به صاحب مفتاح الکرامه	م-۱۲۲۶ نجف <sup>۲</sup>
۹۴	شیخ جعفر بن خضر معروف به کاشف الغطاء	م-۱۲۲۷ نجف <sup>۳</sup>
۹۵	ابوالقاسم بن محمد حسن جابلقی معروف به میرزای قمی	م-۱۲۳۱ قم <sup>۴</sup>
۹۶	سید علی بن محمدعلی طباطبایی معروف به صاحب ریاض	م-۱۲۳۱ کربلا <sup>۵</sup>
۹۷	سید محسن بن حسن اعرجی کاظمینی	م-۱۲۴۰ نجف <sup>۶</sup>
۹۸	سید محمد طباطبایی معروف به سید مجاهد	م-۱۲۴۲ نجف، اصفهان <sup>۷</sup>
۹۹	سید عبدالله شبر معروف به مجلسی ثانی	م-۱۲۴۲ نجف، کاظمین <sup>۸</sup>

۱. فوائد الرضویه، ص ۴۲؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۹؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۲.
۲. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۴۴؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۱۶؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۲؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۸۸.
۳. فوائد الرضویه، ص ۷۰؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۹۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۰۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۱.
۴. هدیة الاحباب، ص ۴۳؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۹؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۳۹.
۵. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۷۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۹۹؛ هدیة الاحباب، ص ۱۹۴؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۴؛ منتهی المقال، ص ۲۲۹.
۶. همان، ج ۳، ص ۴۸۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۵۴۹.
۷. همان، ج ۲، ص ۴۴۷؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۶۹۵؛ هدیة الاحباب، ص ۱۸۳.
۸. فوائد الرضویه، ص ۲۴۹؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۹۶؛ روضات الجنات، ص ۳۷۴؛ هدیة الاحباب، ص ۱۸۰.

کربلا، کاظمین <sup>۱</sup>	م-۱۲۴۳	آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی	۱۰۰
نجف <sup>۲</sup>	م-۱۲۴۵	مولی محمد شریف بن حسنعلی مازندرانی ملقب به شریف العلماء	۱۰۱
نجف، کاشان <sup>۳</sup>	م-۱۲۴۵	احمد بن محمد مهدی نراقی	۱۰۲
نجف، اصفهان <sup>۴</sup>	م-۱۲۴۸	شیخ محمدتقی تهرانی اصفهانی صاحب هدایة المسترشدین	۱۰۳
نجف <sup>۵</sup>	م-۱۲۵۶	شیخ موسی بن جعفر کاشف الغطاء	۱۰۴
کربلا <sup>۶</sup>	م-۱۲۶۰	شیخ محمدحسین بن عبدالرحیم تهرانی حائری معروف به صاحب فصول	۱۰۵
اصفهان <sup>۷</sup>	م-۱۲۶۰	سید محمدباقر شفتی معروف به حجة الاسلام شفتی	۱۰۶
اصفهان <sup>۸</sup>	م-۱۲۶۲	محمدابراهیم بن محمدحسن معروف به کلباسی	۱۰۷

۱. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۴۶؛ هدیه الاحباب، ص ۲۰۳؛ فوائد الرضویه، ص ۵۷۴.
۲. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۶۲؛ هدیه الاحباب، ص ۱۸۲؛ فوائد الرضویه، ص ۵۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۳۸.
۳. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۹؛ فوائد الرضویه، ص ۴۱.
۴. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۴۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۲۳؛ هدیه الاحباب، ص ۲۰۴؛ فوائد الرضویه، ص ۴۳۴.
۵. هدیه الاحباب، ص ۱۹۸؛ فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۷۵؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۲۸؛ مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۳۲۹.
۶. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۳۴؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۲۶؛ هدیه الاحباب، ص ۱۹۷؛ فوائد الرضویه، ص ۵۰۱؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۳۳.
۷. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۱۲؛ روضات الجنات، ص ۱۲۴؛ هدیه الاحباب، ص ۱۴۰؛ الذریعة، ج ۱، ص ۲۲.
۸. روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۴-۳۷؛ فوائد الرضویه، ص ۱۰.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۳۹

۱۰۸	شیخ حسن بن جعفر کاشف‌الغطاء نجفی	م-۱۲۶۲	نجف <sup>۱</sup>
۱۰۹	سید محمد بن صالح معروف به سید صدرالدین عاملی	م-۱۲۶	نجف <sup>۲</sup>
۱۱۰	سید ابراهیم موسوی قزوینی	م-۱۲۶۴	کربلا <sup>۳</sup>
۱۱۱	محمدحسن بن محمدباقر نجفی معروف به صاحب جواهر	م-۱۲۶۶	نجف <sup>۴</sup>
۱۱۲	سید محمد شفیع موسوی جاپلقی	م-۱۲۸۰	نجف <sup>۵</sup>
۱۱۳	شیخ مرتضی بن محمد معروف به شیخ مرتضی انصاری	م-۱۲۸۱	نجف <sup>۶</sup>
۱۱۴	شیخ حسن نجم‌آبادی تهرانی	م-۱۲۸۴	نجف <sup>۷</sup>
۱۱۵	فاضل دربندی	م-۱۲۸۵	نجف، کربلا <sup>۸</sup>
۱۱۶	عبدالحسین بن علی معروف به شیخ العراقین	م-۱۲۸۶	نجف <sup>۹</sup>
۱۱۷	میرزا ابوالقاسم بن محمد بن علی معروف به کلانتر تهرانی	م-۱۲۹۲	نجف، تهران <sup>۱۰</sup>

۱. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۸۱؛ الکرام البررة، ج ۱، ص ۳۱۰.
۲. همان، ج ۲، ص ۴۶۷؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۶.
۳. همان، ج ۲، ص ۴۳۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۷؛ قصص العلماء، ص ۳؛ فوائد الرضویه، ص ۹.
۴. همان، ج ۲، ص ۴۱۹؛ هدیة الاحباب، ص ۱۹۲؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۰۴؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۴۹.
۵. همان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۰؛ الذریعة، ج ۲، ص ۲۱۱؛ فوائد الرضویه، ص ۵۴۱.
۶. همان، ج ۱، ص ۱۱۵؛ روضات الجنات، ص ۶۶۵؛ الذریعه، ج ۱، ص ۸۷-۴۴۹؛ فوائد الرضویه، ص ۶۶۴.
۷. فوائد الرضویه، ص ۶۵۴.
۸. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۴؛ هدیة الاحباب، ص ۱۵۳.
۹. فوائد الرضویه، ص ۲۲۴.
۱۰. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۷۳؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۳؛ هدیة الاحباب، ص ۴۲؛ الکنی و

۴۴۰ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

۱۱۸	سید حسین بن محمد کوه کمره‌ای	م-۱۲۹۹	نجف <sup>۱</sup>
۱۱۹	حسین بن محمد اسماعیل اردکانی معروف به فاضل اردکانی	م-۱۳۰۲	کربلا <sup>۲</sup>
۱۲۰	شیخ جعفر شوشتری	م-۱۳۰۳	نجف، مشهد <sup>۳</sup>
۱۲۱	میرزا عبدالرحیم نهاوندی	م-۱۳۰۴	نجف <sup>۴</sup>
۱۲۲	محمد بن محمدباقر معروف به فاضل ایروانی	م-۱۳۰۶	نجف <sup>۵</sup>
۱۲۳	حاج ملا علی کنی	م-۱۳۰۶	تهران <sup>۶</sup>
۱۲۴	شیخ زین‌العابدین مازندرانی	م-۱۳۰۹	کربلا <sup>۷</sup>
۱۲۵	میرزا محمدحسن حسینی شیرازی معروف به میرزای شیرازی بزرگ	م-۱۳۱۲	نجف، سامرا <sup>۸</sup>
۱۲۶	میرزا حبیب‌الله رشتی	م-۱۳۱۲	نجف <sup>۹</sup>
۱۲۷	میرزا محمدحسن آشتیانی	م-۱۳۱۹	تهران <sup>۱۰</sup>

اللقاب، ج ۱، ص ۱۳۸.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۹۷؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۱۲۸.
۲. همان، ج ۱، ص ۵۹؛ همان، ج ۹، ص ۸۰.
۳. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۵۳؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۷۵؛ نقباء البشر، ص ۲۸۴؛ فوائد الرضویه، ص ۶۷.
۴. همان، ج ۴، ص ۲۵۳؛ نقباء البشر، ص ۱۱۰۸.
۵. همان، ج ۳، ص ۱۷۹؛ فوائد الرضویه، ص ۶۰۱.
۶. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۲.
۷. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۲۳؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۹۵؛ فوائد الرضویه، ص ۱۹۶.
۸. همان، ج ۴، ص ۱۲۴؛ نقباء البشر، ص ۴۳۶.
۹. همان، ج ۲، ص ۳۰۷؛ همان، ص ۳۵۷؛ همان، ج ۱، ص ۱۳۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۹؛ فوائد الرضویه، ص ۹۳؛ پیشینه تاریخی فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۴۲.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۲۱؛ الذریعه، ج ۱، ص ۱۲۲-۲۷۴؛ فوائد الرضویه، ص ۴۵۱.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۴۱

تهران <sup>۱</sup>	م-۱۱۳۲	شیخ هادی تهرانی	۱۲۸
نجف <sup>۲</sup>	م-۱۳۲۲	محمد بن فضل علی معروف به فاضل شریانی	۱۲۹
نجف <sup>۳</sup>	م-۱۳۲۲	حاج آقا رضا همدانی	۱۳۰
نجف <sup>۴</sup>	م-۱۳۲۳	شیخ محمدحسن بن مولی عبدالله معروف به شیخ محمدحسن مامقانی	۱۳۱
نجف <sup>۵</sup>	م-۱۳۲۳	شیخ محمد بن مهدی طه نجف	۱۳۲
تهران <sup>۶</sup>	م-۱۳۲۰	سید عبدالکریم لاهیجی	۱۳۳
نجف <sup>۷</sup>	م-۱۳۲۵	سید ابوالقاسم بن معصوم اشکوری	۱۳۴
نجف <sup>۸</sup>	م-۱۳۲۶	میرزا حسین بن خلیل تهرانی	۱۳۵
نجف <sup>۹</sup>	م-۱۳۲۹	محمدکاظم بن حسین معروف به آخوند خراسانی	۱۳۶
نجف <sup>۱۰</sup>	م-۱۳۳۰	ملا عبدالله مازندرانی دیوشلی	۱۳۷

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۹؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۱۳۴.
۲. همان، ج ۲، ص ۳۰۲؛ همان، ج ۱، ص ۱۴۳.
۳. همان، ج ۴، ص ۳۲۶؛ همان، ج ۱، ص ۱۴۵.
۴. همان، ج ۳، ص ۴۴۳؛ همان، ج ۱، ص ۱۳۷؛ نقباء البشر، ص ۴۰۹، شماره ۸۱۹.
۵. همان، ج ۲، ص ۴۱۵؛ همان، ج ۱، ص ۱۴۱؛ همان، ص ۹۶۱، شماره ۱۴۵۳؛ فوائد الرضویه، ص ۵۴۷.
۶. اعلام الشیعه، قرن ۱۴، ص ۱۱۵۳؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۳؛ پیشینه تاریخی فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۴۵.
۷. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۳۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۶؛ الذریعه، ج ۳، ص ۱۳۳؛ پیشینه تاریخی فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۸۹.
۸. همان، ج ۱، ص ۴۰۸؛ فوائد الرضویه، ص ۱۳۵.
۹. همان، ج ۱، ص ۱۶؛ فوائد الرضویه، ص ۱۳۵؛ الذریعه، ج ۴، ص ۴۱۲؛ احسن الودیعه، ج ۴، ص ۴۱۲.
۱۰. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۶۹.



۴۴۲ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

اصفهان <sup>۱</sup>	م-۱۳۳۲	محمدتقی بن محمدباقر معروف به آقا نجفی اصفهانی	۱۳۸
نجف <sup>۲</sup>	م-۱۳۳۷	سید محمدکاظم بن عبدالعظیم طباطبایی معروف به صاحب عروة	۱۳۹
نجف <sup>۳</sup>	م-۱۳۳۷	سید اسماعیل صدر	۱۴۰
نجف <sup>۴</sup>	م-۱۳۳۸	میرزا محمدتقی بن محب علی معروف به میرزای شیرازی دوم	۱۴۱
نجف <sup>۵</sup>	م-۱۳۳۹	ملا فتح‌الله بن محمدجواد معروف به شیخ الشریعه اصفهانی	۱۴۲
مشهد <sup>۶</sup>	م-۱۳۴۰	حاج سید علی سیستانی	۱۴۳
نجف <sup>۷</sup>	م-۱۳۴۴	شیخ احمد کاشف‌الغطاء	۱۴۴
نجف <sup>۸</sup>	م-۱۳۴۸	حاج شیخ شعبان دیوشلی	۱۴۵
نجف	م-۱۳۵۴	علی بن عبدالحسین ایروانی نجفی	۱۴۶
نجف <sup>۹</sup>	م-۱۳۵۵	میرزا محمدحسین نائینی	۱۴۷
قم <sup>۱۰</sup>	م-۱۳۵۵	شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم)	۱۴۸

۱. فوائد الرضویه، ص ۲۱۵-۴۳۸.

۲. همان، ص ۵۹۶؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۳۴؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۶۱؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۲۳؛ همان، ج ۱، ص ۱۷۳؛ نقباء البشر، ص ۲۶۱، ش ۵۶۱.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ همان، ج ۱، ص ۱۷۱؛ مقدمه کتاب قاعده لاضرر شیخ الشریعه

اصفهانی؛ فوائد الرضویه، ص ۳۴۵.

۶. تقویم قدس.

۷. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۴۱؛ نقباء البشر، ص ۴۴۵، ش ۸۷۳.

۸. پیشینه تاریخی فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۶۵؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۸۳۹.

۹. ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۶۲؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۲۵۴؛ نقباء البشر، ص ۵۹۳.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۳۳؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۲؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۲۶۸؛ نقباء البشر،

ص ۱۱۵۸.

فهرست نام فقها و مراجع تقلید شیعه در طول تاریخ غیبت □ ۴۴۳

۱۴۹	آقا ضیاءالدین بن محمد عراقی	م-۱۳۶۱	نجف <sup>۱</sup>
۱۵۰	شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی	م-۱۳۶۱	نجف <sup>۲</sup>
۱۵۱	سید ابوالحسن اصفهانی	م-۱۳۶۵	نجف، سامرا <sup>۳</sup>
۱۵۲	حاج آقا حسین قمی	م-۱۳۶۶	نجف <sup>۲</sup>
۱۵۳	سید محمد حجت کوه کمری- حجت	م-۱۳۷۳	قم <sup>۵</sup>
۱۵۴	سید صدرالدین بن اسماعیل صدر	م-۱۳۷۳	قم
۱۵۵	سید یونس اردبیلی	م-۱۳۷۷	مشهد <sup>۶</sup>
۱۵۶	سید جمالالدین بن حسین موسوی گلپایگانی	م-۱۳۷۹	نجف
۱۵۷	سید محمدحسین بن علی طباطبائی بروجردی	م-۱۳۸۰	قم <sup>۷</sup>
۱۵۸	سید عبدالهادی شیرازی	م-۱۳۸۲	نجف <sup>۸</sup>
۱۵۹	شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء	م-۱۳۸۲	نجف <sup>۹</sup>
۱۶۰	شیخ محمدرضا تنکابنی	م-۱۳۸۵	تهران <sup>۱۰</sup>

۱. همان، ج ۱، ص ۲۵؛ نقباء البشر، ص ۹۵۶، ش ۱۴۴۹؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۲۶۲.
۲. همان، ج ۳، ص ۳۸۷؛ الذریعه، ج ۶، ص ۱۸۷.
۳. همان، ج ۱، ص ۸۴؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۲۶۱؛ نقباء البشر، ص ۴۱، ش ۹۲.
۴. نقباء البشر، ص ۶۵۳، ش ۱۰۸۹.
۵. ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۰۹.
۶. تقویم قدس.
۷. نقباء البشر، ص ۶۰۵، ش ۱۳۰۸.
۸. همان، ص ۱۲۵۰، ش ۱۷۷۸.
۹. ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۳۴؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۲۶۰.
۱۰. اعلام الشیعه، قرن ۱۴، ج ۲، ص ۷۶۸؛ بزرگان رامسر، ص ۱۷۴؛ پیشینه تاریخی فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، ص ۷۷۵.

۴۴۴ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

۱۶۱	سید محمد داماد معروف به محقق یزدی	م-۱۳۸۸	قم <sup>۱</sup>
۱۶۲	سید حسن موسوی بجنوردی	م-۱۳۹۵	نجف
۱۶۳	سید محمدهادی میلانی	م-۱۳۹۵	کربلا، مشهد
۱۶۴	سید علی بهبهانی رامهرمزی	م-۱۳۹۵	رامهرمز، اهواز <sup>۲</sup>
۱۶۵	سید احمد خوانساری	م-۱۴۰۵	قم، تهران
۱۶۶	سید عبدالله شیرازی	م-۱۴۰۵	مشهد
۱۶۷	سید روح‌الله موسوی خمینی	م-۱۴۰۹	قم، نجف
۱۶۸	سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی	م-۱۴۱۱	قم <sup>۳</sup>
۱۶۹	سید ابوالقاسم خوئی	م-۱۴۱۳	نجف
۱۷۰	میرزا هاشم آملی	م-۱۴۱۳	نجف
۱۷۱	سید محمدرضا گلپایگانی	م-۱۴۱۴	قم <sup>۴</sup>
۱۷۲	سید عبدالاعلی سبزواری	م-۱۴۱۴	نجف
۱۷۳	شیخ محمدعلی اراکی	م-۱۴۱۵	قم
۱۷۴	سید محمد روحانی	م-۱۴۱۵	نجف، قم
۱۷۵	محمدفاضل لنکرانی	م-۱۳۸۶ هـ.ش	قم
۱۷۶	میرزا جواد آقا تبریزی	م-۱۳۸۸ هـ.ش	قم
۱۷۷	محمدتقی بهجت فومنی	م-۱۳۸۸ هـ.ش	نجف - قم

الحمد لله علی اتمامه      واشکر الله علی انعامه

محمدعلی قربانی  
مشهد مقدس

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲. مقدمه کتاب مباحثی در معارف، اثر سید علی بهبهانی، ص ۱۶.

۳. تقویم قدس.

۴. روزشمار عترت سال ۱۳۷۴؛ تقویم قدس.

## منابع و مأخذ

- ۱- الاتقان فی علوم القرآن، جلال‌الدین سیوطی، شركة مكتبة مصطفى البابي الحلبي، مصر، ۱۳۷۰ هـ.ق.
- ۲- اجود التقريرات، سيد ابوالقاسم خويي، مصطفىوي، تهران، ۱۳۶۷ هـ.ق.
- ۳- ادب المرتضى في سيرته و آثاره، عبدالرزاق محيي الدين، المعارف، بغداد، ۱۹۵۷ م.
- ۴- ادوار فقه، محمود شهابي، دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸ هـ.ق.
- ۵- اصول کافی، محمد بن يعقوب، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت عليهم السلام، بی‌جا، بی‌تا.
- ۶- اعلام الموقعين، ابن قيم جوزي، دارالجيل، بيروت، ۱۹۷۳ م.
- ۷- اعيان الشيعه، سيد محسن امين، النعمان، بی‌نا، نجف، ۱۳۸۵ هـ.ق.
- ۸- امل الآمل، شيخ حرّ عاملي، الآداب، نجف، ۱۳۸۵ هـ.ق.
- ۹- ادوار اجتهاد، محمد ابراهيم جناتي، مؤسسه كيهان، تهران، ۱۳۷۲ هـ.ق.
- ۱۰- انوار الاصول (تقريرات درس ناصر مكارم شيرازي)، به قلم احمد قدسي، انتشارات نسل جوان، بی‌جا، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- ۱۱- ادوار فقه و كيفيت بيان آن، محمد ابراهيم جناتي، مؤسسه كيهان، تهران،

۱۳۷۴ ه. ق.

۱۲- *اجتهاد و مذاهب اسلامی*، ترجمه *حصر الاجتهاد*، محمود افتخارزاده، نشر حر، بی جا، ۱۳۶۱ ه. ق.

۱۳- *ایقاظ العلماء و تنبیه الامراء*، احمد بن عبدالله کوزه کنانی، مکتب الاعلام الاسلامی، بی جا، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۴- *بحار الانوار*، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق. ۱۹۸۲ ه. ق.

۱۵- *البرهان فی علوم القرآن*، بدرالدین زرکشی، داراحیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۳۷۶ ه. ق.

۱۶- *البيان فی تفسیر القرآن*، سید ابوالقاسم خوئی، مطبعة الآداب، النجف الاشرف، ۱۳۸۵ ه. ق.

۱۷- *البلدان*، احمد بن واضح یعقوبی، الحیدریه، نجف، ۱۳۷۷ ه. ق.

۱۸- *بحوث فی الاصول*، شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ه. ق.

۱۹- *پیشینه تاریخی فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن*، محمدعلی قربانی، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۵ ه. ق.

۲۰- *تأسیس الشیعه*، سید حسن صدر، شركة النشر و الطباعة العراقیه، بغداد، ۱۳۷۰ ه. ق. / ۱۹۵۱ م.

---

۱. برای اختصار این کتاب در متن، *ادوار فقه* نوشته شده است و فرقی با *ادوار فقه* مرحوم شهابی این است که کتاب *ادوار فقه* مرحوم شهابی در سه مجلد است و در مقابل نام کتاب شماره مجلد آن نیز ذکر شده است.

- ۲۱- تاریخ بغداد، (مدینه السلام)، خطیب بغدادی، بی نا، مصر، ۱۳۴۹ هـ.ق.
- ۲۲- تاریخ التشريع الاسلامی، شیخ محمد خضری بک، بی نا، مصر، ۱۳۸۷ هـ.ق.
- ۲۳- تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹ هـ.ق.
- ۲۴- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۲۵- تذکرة الحفاظ، محمد بن احمد ذهبی، بی نا، حیدرآباد، ۱۳۳۳ هـ.ق.
- ۲۶- تذکرة الفقهاء، علامه حلّی، چاپ سنگی، بی نا، بی جا، ۱۲۷۳ هـ.ق.
- ۲۷- تنقیح المقال فی احوال الرجال، شیخ عبدالله مامقانی، المرتضویه، نجف، ۱۳۵۲ هـ.ق.
- ۲۸- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بی نا، حیدرآباد، ۱۳۲۵ هـ.ق.
- ۲۹- تاریخ فقه و فقهاء، دکتر ابوالقاسم گرجی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۳۰- تاریخ فقه و فقهاء، حسن طارمی، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، بی جا، ۱۳۷۵ هـ.ش.
- ۳۱- تاریخ شیعه، محمدحسین مظفر، ترجمه سید محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- ۳۲- تاریخ فقه شیعه، محمد مهدی آصفی، ترجمه عبدالرضا محمدحسین زاده، انتشارات قدس، بی جا، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۳۳- تشیع در ری، رسول جعفریان، نشر شعر، بی جا، ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۳۴- تشیع در مسیر تاریخ، دکتر سید حسین محمد جعفری، ترجمه سید محمدتقی آیت اللهی، دفتر نشر و فرهنگ سلامی، تهران، ۱۳۷۴ هـ.ش.
- ۳۵- تاریخ فقه مذهب جعفری، مترجم، انتشارات بدر، بی تا، ۱۳۶۱ هـ.ش.

- ۳۶- تاریخ شیعه در فرقه‌های اسلام، دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات اشراقی، بی‌جا، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۳۷- تفسیر جامع آیات الاحکام، زین العابدین قربانی، نشر سایه، تهران، ۱۳۸۵.
- ۳۸- تهذیب الاصول، (تقریرات درس امام خمینی)، جعفر سبحانی، انتشارات دارالفکر، ۱۳۶۷ ه.ش.
- ۳۹- تاریخ مشاهیر امامیه، رضی‌الدین قزوینی به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، بی‌نا، تهران، بی‌تا.
- ۴۰- جامع الرواة، محقق اردبیلی، مکتبه المصطفوی، بی‌جا، بی‌تا.
- ۴۱- جامع المدارک، سید احمد خوانساری، اسماعیلیان، قم، ۱۳۵۵ ه.ق.
- ۴۲- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، بی‌تا.
- ۴۳- جامع عباسی، شیخ بهائی، انتشارات فراهانی، تهران، بی‌تا.
- ۴۴- حدائق الناضرة، یوسف بحرانی، جامعه مدرسین، قم، بی‌تا.
- ۴۵- خصائص الائمة، شریف رضی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۴۰۶ ه.ق.
- ۴۶- خلاف، شیخ طوسی، جامعه مدرسین، قم، بی‌تا.
- ۴۷- خلاصة الاقوال، علامه حلی، بی‌نا، نجف، ۱۹۶۱ م.
- ۴۸- خودآموز کفایه، علامه خوئینی، چاپخانه حکمت، قم، بی‌تا.
- ۴۹- درالفوائد، شیخ عبدالکریم حائری، چاپ سنگی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ۵۰- الدراریة، شهید ثانی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- ۵۱- دروس فی علم الاصول، سید محمدباقر صدر، بی‌نا، بیروت، ۱۹۷۸ م.
- ۵۲- دائرة المعارف قرآن، (ترجمة اتقان سیوطی)، دکتر محمدجعفر اسلامی، بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۵۳- الدرریة، آقابزرگ طهرانی، الآداب نجف، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۵ ه.ش.



- ۵۴- الذریعة الى اصول الشريعة، شريف مرتضى، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ه. ش.
- ۵۵- رجال بحر العلوم، محمدمهدی بحر العلوم، الآداب، نجف، ۱۳۸۵ ه. ق.
- ۵۶- رجال طوسی، شیخ طوسی، الحیدریة، نجف، ۱۳۸۱ ه. ق.
- ۵۷- رجال علامه حلی (خلاصة الاقوال)، جمال الدین حسن بن یوسف حلی، الحیدریه، نجف، ۱۳۸۱ ه. ق.
- ۵۸- رجال نجاشی، ابوالعباس نجاشی، مكتبة الداوری، بی جا، ۱۳۹۸ ه. ق.
- ۵۹- الرجال ابن داود حلی، به تصحیح محدث ارموی، بی نا، بی جا، ۱۳۴۲ ه. ش.
- ۶۰- رسالة فی الاجتهاد و التقليد، چاپ شده در مجموعه الرسائل ایشان، بی نا، بی جا، ۱۳۸۵ ه. ق.
- ۶۱- روضات الجنات، محمداقبر موسوی خوانساری، چاپ سنگی اسماعیلیان، چاپ دوم، قم، ۱۳۰۶ ه. ق.
- ۶۲- ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی اصفهانی، مكتبة آية الله مرعشی، در ۶ مجلد، کتابخانه امام حکیم، نجف، بی جا، ۱۴۰۱ ه. ق.
- ۶۳- ریحانة الادب، مدرس تبریزی، بی نا، بی جا، ۱۳۲۸ ه. ش.
- ۶۴- الرأى السدید، تقریرات درس آية الله خوئی به قلم غلامرضا عرفانیان، المطبعة العلمية، بی جا، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۶۵- الرسائل الاربع، تقریرات درس جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، بی جا، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۶۶- رسائل الشریف، سید مرتضی، دارالقرآن، قم، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۶۷- الرافد فی الاصول، سید علی سیستانی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۶۸- زبدة الاصول، شیخ بهائی، چاپ سنگی، برادران نجفی، تهران، بی تا.
- ۶۹- زندگانی آية الله بروجردی، علی دوانی، چاپ اول، بی نا، بی جا، ۱۳۴۰ ه. ش.

۴۵۰ □ تاریخ تقلید در شیعه و سیر تحول آن

- ۷۰- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، فراهانی، نجف العملية، ۱۳۶۳ ه.ق.
- ۷۱- شهداء الفضيلة، علامه امینی، بی‌نا، نجف، ۱۳۵۵ ه.ق.
- ۷۲- شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی، ترجمه تأسیس الشیعة، سید محمد مختاری، کتابخانه بزرگ اسلامی، بی‌جا، ۱۳۵۴ ه.ش.
- ۷۳- الطبقات الكبير، ابن سعد کاتب واقدی، دار بیروت، قاهره، ۱۳۸۰ ه.ق.
- ۷۴- طبقات اعلام الشیعه، آقابزرگ طهرانی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۱ ه.ق.
- المطبعة العلمية، نجف، ۱۳۷۳ ه.ق.
- ۷۵- علوم الحديث و مصطلحه، صبحی صالح، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۹۱ ه.ق.
- ۷۶- علم الاصول تاریخاً و تطوراً، علی الفاضل القاینی، دفتر انتشارات تبلیغات اسلامی، بی‌جا، ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۷۷- علم حدیث، زین العابدین قربانی، انتشارات انصاریان، بی‌جا، ۱۳۷۰ ه.ش.
- ۷۸- عدة الاصول، شیخ طوسی، آل‌البيت، قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۷۹- عنایة الاصول، فیروزآبادی، انتشارات فیروزآبادی، چاپ سوم، قم، ۱۴۰۰ ه.ق.
- ۸۰- الغیبة، شیخ طوسی، مکتبه النعمان، بی‌جا، ۱۳۸۵ ه.ق.
- ۸۱- الغیبة، نعمانی، مکتبه الصدوق، بی‌جا، بی‌تا.
- ۸۲- فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، چاپ سنگی، بی‌نا، تهران، بی‌تا.
- ۸۳- الفقه فی تشریحه و تبیینه و استنباطه، حسن السعید، مدرسه جهل ستون تهران، بی‌تا.
- ۸۴- قواعد الاصول، (تقریرات درس آیه‌الله نائینی)، اثر محمدعلی کاظمی، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۶ ه.ق.
- ۸۵- فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، انتشارات امیرکبیر، بی‌جا، ۱۳۶۷ ه.ش.

- ۸۶- الفوائد المدنية، محمد امین استرآبادی، بی نا، تبریز، ۱۳۲۱ ه. ش.
- ۸۷- الفهرست، شیخ طوسی، الحیدریه، نجف، ۱۲۹۴ ه. ق.
- ۸۸- فرق الشیعه نوبختی، ترجمه و تعلیق محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، بی جا، ۱۳۶۱ ه. ش.
- ۸۹- الفهرست، ابن ندیم، به تصحیح رضا تجدد، بی نا، تهران، ۱۹۱۷ م.
- ۹۰- الفقه، سید محمد شیرازی، مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۷۴ ه. ق.
- ۹۱- فوائد الرضویة، شیخ عباس قمی، انتشارات مرکزی، بی جا، ۱۳۲۷ ه. ش.
- ۹۲- قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، مؤسسة النشر الاسلامی، بی جا، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۹۳- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۹۴- قواعد فقه، دکتر سید مصطفی محقق داماد، نشر علوم اسلامی، بی جا، ۱۳۶۶ ه. ش.
- ۹۵- کفایة الاصول، آخوند خراسانی محمد کاظم، چاپ سنگی، المكتبة العلمية الاسلامیه، تهران، بهار ۱۳۶۴ ه. ش.
- ۹۶- کتاب شناسی اصول فقه شیعه، مهدی مهریزی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی جا، ۱۳۷۱ ه. ش.
- ۹۷- الکنی واللقاب، شیخ عباس قمی، محمد کاظم کتبی، بی نا، بی جا، ۱۳۷۶ ه. ق.
- ۹۸- گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، اسلامی، بی جا، ۱۳۵۴ ه. ش.
- ۹۹- لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴ جلدی، تهران، بی تا.
- ۱۰۰- لسان العرب، ابن منظور، دار بیروت، بی جا، ۱۳۷۴ ه. ق.
- ۱۰۱- مجمع البیان، ابو علی طبرسی، المكتبة العلمية الاسلامیه، بی جا، بی تا.
- ۱۰۲- مستدرک الوسائل، میرزای نوری، دارالخلافة، طهران، ۱۳۱۸ ه. ق.

- ۱۰۳- *المستصفی من علم الاصول*، ابو حامد غزالی، المطبعة الاميرية، بی جا، ۱۳۲۲ ه.ق.
- ۱۰۴- *مطرح الانظار*، ابوالقاسم کلانتر، المطبعة المرتضويه، بی جا، ۱۳۱۴ ه.ق.
- ۱۰۵- *المعالم الجديدة للاصول*، سید محمدباقر صدر، مطبعة النعمان، نجف، ۱۳۸۵ ه.ق.
- ۱۰۶- *معالم العلماء*، ابن شهر آشوب، فروردین، تهران، ۱۳۵۳ ه.ش.
- ۱۰۷- *معجم البلدان*، یاقوت حموی، چاپ افست، تهران ۱۹۶۵ م.
- ۱۰۸- *معجم الرجال الحديث*، سید ابوالقاسم خوئی، نجف الآداب، ۱۳۹۰ ه.ق.
- ۱۰۹- *مقدمه ای بر فقه شیعه*، سید حسین مدرس طباطبایی، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸ ه.ش.
- ۱۱۰- *الملل و النحل*، شهرستانی، مکتبه الحسین التجارية، قاهره، ۱۳۶۸ ه.ق. منشورات الشریف المرتضی، قم، ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۱۱۱- *موسوعة سلسلة الینایع الفقہیہ*، علی اصغر مروارید، دارالتراث، بیروت، ۱۴۱۰ ه.ق.
- ۱۱۲- *مصباح الاصول* (تقریرات درس آیه الله خوئی)، واعظ حسینی، مکتبه الداوری، بی جا، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۱۱۳- *مکتب در فرایند تکامل*، دکتر حسین مدرس طباطبایی، ترجمه هاشم ایزدپناه، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۱۱۴- *مصباح المنهاج فی الاجتهاد و التقليد*، سید محمدسعید طباطبایی حکیم، مؤسسه المنار، بیروت، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۱۱۵- *مرجعیت و روحانیت*، جمعی از دانشمندان، بی نا، بی جا، ۱۳۴۰ ه.ش.
- ۱۱۶- *مقاییس اللغة*، ابن فارس، اسماعیلیان، بی جا، ۱۳۹۳ ه.ق.

- ۱۱۷- مجمع الفائدة و البرهان، مقدس اردبیلی، جامعه مدرسین، بی جا، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۱۱۸- مدارک الاحکام، سید محمد عاملی، آل البيت، بی جا، ۱۴۱۰ ه. ق.
- ۱۱۹- مسالک الافهام، شهید ثانی، دارالهدی، بی جا، بی تا.
- ۱۲۰- مستمسک عروة الوثقی، سید محسن حکیم، دارالکتب الاسلامیه، بی جا، ۱۳۹۱ ه. ق.
- ۱۲۱- مبادئ الوصول، علامه حلّی، مکتب الاعلام الاسلامی، بی جا، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۱۲۲- مجموعه رسائل، شیخ انصاری، مفید، بی نا، بی جا، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ۱۲۳- معارج الاصول، محقق حلّی، آل البيت، بی جا، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۱۲۴- معالم الاصول، حسن بن شهید ثانی، علمیه اسلامیّه، چاپ سنگی، ۱۳۷۸ ه. ق.
- ۱۲۵- مصباح المنیر، فیومی، المکتبة العلمیة، بیروت، بی تا.
- ۱۲۶- ناصریات، سید مرتضی، ایران، بی نا، ۱۲۷۵ ه. ق.
- ۱۲۷- نهاية الدراية، شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)، مؤسسه آل البيت، بی جا، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۱۲۸- نهاية الافکار، (تقریرات درس آقا ضیاءالدین عراقی) محمدتقی بروجردی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۲۹- وفيات الاعیان، ابن خلکان، السعادة، مصر، ۱۳۶۷ ه. ق.
- ۱۳۰- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت، بی جا، ۱۳۶۷ ه. ش.
- ۱۳۱- وجیزه، شیخ بهائی، بی نا، بی جا، ۱۳۹۶ ه. ق.
- ۱۳۲- هدیة الاحباب، شیخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، بی جا، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ۱۳۳- هدیة العارفين، اسماعیل پاشا بغدادی، المعارف الجلیّة، استانبول، افسست تهران، ۱۹۶۷ م.